

سکره شعرا و ادبا محال

تذکره شعرا و ادبا محال

تذکره شعرا و ادبا محال

تذکره شعرا و ادبا محال

تذکره شعرا و ادبا محال

تذکرہ شعرائی آذربایجان

تاریخ زندگی و آثار

تألیف

محمد وحید محسن

جلد پنجم

تذکره شعرای آذربایجان «تاریخ زندگی و آثار»

جواب اول

حروفچینی دستی

چاپ آذربادگان «تبریز»

صحافی آزادی تهران

تیراژ ۳۰۰۰ نسخه

مهرماه ۱۳۷۱

حق چاپ محفوظ است

این مجموعه

بفرزند عزیزم فخری دیهیم

اهداء شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگی نامه و آثار شاعران آذربایجان شرقی و غربی از قرن سوم تا کنون در چهار مجلد بنام (تذکره‌ی شعرای آذربایجان) نوشته شده و چاپ و تجلید آنها پایان یافته است. ولی جلد پنجم که اکنون در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد به دو علت نام شاعران آذربایجان بخود گرفته است: نخست آنکه چون زادگاه اصلی و اقامتگاه عده‌ای از شعرای آذربایجان شناخته نشده تا تحت عناوین در ردیف شهر یا شهرستان مربوطه درج گردد ناچار برای اجتناب از تفریط حق و یا ناسپاسی نسبت به این قبیل سخن‌سرایان، شرح حال و آثار آنان در مجلد جداگانه به نام شاعران آذربایجان گردآوری گردید تا ضمن حفظ و رعایت حق این پاسداران، ادب ایران (تذکره‌ی شعرای آذربایجان) با شمول و فراگیری بیشتر و کاملتری ارائه شود.

انگیزه‌ی دیگر از تنظیم و تألیف این مجلد با جلد و نام مجزا این بود که شماری از شاعران آذربایجان اکنون دراما کنی قرار دارند که از حیطه‌ی تصرف ایران خارج بوده و بر اثر اعمال ظالمانه‌ی زور و قدرت، بیرون از شعاع قلمرو کشورمان واقع شده‌اند. البته وقوع این قبیل تجاوزات و تحمیلات فاروا از سویی معلول بی‌کفایتی و عدم لیاقت و شایستگی زمامداران وقت ایران، و از سویی دیگر نمره‌ی توسعه‌طلبیهای نابخردانه و طمع‌ورزیهای خلاف حق و

قانون همسایگان آزمند و چپاولگر بوده است.

ولی واقع گرایان و مآل‌اندیشان، نیک می‌دانند که آفتاب حقیقت برای همیشه در فراسوی ابرهای زور و نیرنگ مستور نمانده و دیر و یا زود از پرده بیرون خواهد افتاد و زنجیرهایی که بدست دیکتاتورهای ضعیف کش و قدرت طلب بر اندام جوامع بشری تنیده و پیچیده شده، بر اثر بیداری و آزاداندیشی انسانها از هم گسسته خواهد شد بطوری که دنیای امروز ناظر و شاهد صحنه‌هایی است که تا چندی قبل در شمار رؤیاهای تعبیرناپذیر محسوب می‌شد. طوفان انقلاب و انتقام پی‌درپی بساط قلدران را درمی‌نوردد و مجسمه‌ی بت‌های زرو زور از فراز پایه‌های مرمرین به خاک خواری و مذلت، سرنگون می‌شود، گردن دژخیمان ستم‌پیشه به لبه‌ی شمشیر فرشته‌ی عدالت سپرده می‌شود و بدینگونه دادخواهان بز بیدادگران، چیره و پیروز می‌آیند.

یکی از وقایع تلخی که در گذشته‌ی نزدیک رخ داد و به عنوان يك ورق تباہی و سیاهی به سینه‌ی تاریخ سپرده شد این بود که شادروان علامه‌ی وحید دستگردی که رئیس انجمن ادبی حکیم نظامی بودند با توافق دولتهای ایران و شوروی رهسپار دیار امپراتوری روس گردیدند که پیکر شاعر عالیقدر حکیم نظامی را که در گنجه مدفون است به ایران بیاورند تا در مقبرة الشعرای تبریز دفن گردد. ولی هنگامی که قبر آن رادمرد بزرگ و شاعر نامی ایران را می‌کشایند متوجه می‌شوند که در درون قبر دو تابوت ذی‌قیمت و گسراپها محتوی شالهای زربفت کشمیری اعلا وجود دارد که یکی متعلق به زنده‌یاد حکیم نظامی و دیگری از آن آفاق خاتم، همسر اوست که از سوی پادشاهان

وقت اهداء گردیده است . هنگامی که روسها متوجه ارزش والای تابوتها و محتوای آنها می‌شوند برخلاف وعده و قرار خود از تحویل آنها خودداری می‌ورزند .

امید است زمامداران وقت کشور دوست و همسایه «شوروی» که درصدد جبران اشتباهات و حق کشیهای اسلاف خود برآمده‌اند در مقام استرداد و جبران حقوقی که به صورت تصرف و تعدی ستمگرانه‌ی اراضی ، شهرها و آثار ملی و باستانی نواحی آذربایجان و خراسان به عمل آمده برآیند و نام یکی از دادپروری و حق دوستی خود در تاریخ همجواری دو کشور ، از خود باقی گذارند و اقدامات و سیاستهای شکست خورده و رسوا گرایانه‌ی گذشتگان آینده‌ی عبرتی باشد برای اثبات ضرورت تجدیدنظر و عدل و دادی که دست زمان بر آن مهر تأیید نهاده و نشانگر روش دولتمردانی است که در مهلت قدرت و زمامداری خویش پیش گرفته‌اند و نیز تجربه‌ی انتقامجوییها را که قیصرهای بی‌بنیاد و امپراتورها که یکی پس از دیگری به انهدام می‌کشاند از نظر مآل اندیشیهای خود دور ندارند و بدینگونه حق دوستی و حسن نیت خود را به اثبات برسانند .

ملت ایران بیصبرانه انتظار دارند که دولت وقت شوروی برای اثبات دوستی و طرفداری از حق و حقیقت ، شهرهایی را که در گذشته ناجوانمردانه از ما گرفته‌اند جوانمردانه به خود ملت ایران تحویل بدهند .

آتش‌شروانی

در شعر «آتش» تخلص می‌کرد و این دوبیت از اوست :

صبحدم کاین زورق زرین به امر دادگر
شد روان بر روی این دریای سبزیر درر

از پس پرده زلیخایی سحر که رخ نمود
همچو یوسف کو بر آرد ازدرون چاه سر

کعبه‌ی عرفان - دانشمندان آذربایجان

ص ۲

آخوندزاده

نامش میرزا فتحعلی فرزند میرزا تقی فرزند حاجی احمد از فضلا و دانشمندان قرن سیزدهم ه.ق. بود. شادروان مدرس خیابانی مؤلف محترم «ریحانت‌الادب» در صفحه‌ی ۴۲ مجلد اول این کتاب می‌نویسد: «میرزا فتحعلی ابن میرزا تقی ابن حاجی احمد بنابر آنچه از شماره‌های ۴۵، ۴۴، ۴۲ جریده‌ی «کشکول» چاپ تفلیس نقل شده‌او از دانشمندان اواخر قرن سیزدهم ه.ق. است که بعد از تحصیل علوم متداوله‌ی قدیمه و جدیده در اصول و آداب مناظره مهارتی بسزا رسانید و تمامی همت خود را در تفحص احوال ملل اسلامی و تحقیق در اطراف علل عدم ترقی آنها مصروف داشت و کوشش بسیار نمود که بجای الفباء حاضر اسلامی در سال ۱۲۷۴ ه.ق «۱۲۳۶» شمسی از تألیف آن فارغ شد و دو رساله‌ی دیگر هم در سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ بزبان ترکی و

و پارسی در تاریخ خطوط و نواقص الفبای حاضر و محاسن الفبای اختراعی خود تألیف کرد و این رسم تازه را نخست به واسطه‌ی «میرزا حسین خان» کنسول ایران در تفلیس بنظر اولیای دولت ایران رسانید سپس يك جلد دیگر از آن رسم جدید را در سال ۱۲۸۰ ه.ق. «۱۲۴۲» شمسی به استانبول برده و پیشنهادی در این باب به «فواد پاشا» صدراعظم دولت عثمانی تقدیم کرد ولی اقدامات او در اثر عدم تمایل سفارت ایران در دربار عثمانی عقیم ماند و بدون اخذ نتیجه به قفقاز برگشته و قصیده‌یی در حدود هشتاد بیت راجع به این مسافرت خود گفت که از ابیات آنست :

که ناگاه يك مردك زرد چهر	به جام مرادم بر آمیخت زهر
مرا دشمن دین و دولت نمود	به پیش وزیران و راه بود
شنید آسمان از زمین ناله‌ام	از او هیچ شد رنج ده ساله‌ام
بناچار بر گشتم از خاک روم	که ماندن در آنجا مرا بود شوم

باری این فکر جدید آخوندزاده را میرزا ملکم خان و میرزا یوسف خان تبریزی، مستشارالدوله و میرزا حسین خان نایب اول وزارت امور خارجه و جمعی از مشاهیر تعقیب و رساله‌هایی نوشته و هر يك الفبایی اختراع کرده‌اند ولی هیچيك از ایشان اصلاح کامل و رفع نواقص موجوده نتوانستند به دفع اشکالات متصوره موفق باشند و هنوز تا عصر حاضر هیچکدام از آن الفباهای اختراعی صورت مرغوبی بر خود نگرفته و مقبولیت عامه پیدا نکرده است. نگارنده عقیده دارد که این خط حاضر بهترین خطوط متداوله بوده، مثل اینکه نقاشی است که در روی کاغذ کشیده شده است و اگر بعضی از

توافقی آن رفع شود بطوریکه مستلزم تسهیل تعلیم و تربیت هزاران مرتبه بهتر از تغییر کلی آنست که دارای مفاسد بیشماری بسوده و در واقع ریشه برانداز ملیت ما می‌باشد.

باری آخوندزاده در سال ۱۲۹۵ ه. ق. و ۱۲۵۷ شمسی در حدود ۶۹ سالگی در تفلیس در گذشت.

ریحان‌الادب ج ۱ ص ۴۲. دانشمندان

آذربایجان ص ۲. جنگ دیهیم

آذری چلبی

نامش ابراهیم مولانا چلبی که از مشاهیر و شعرای آذربایجان در زمان سلطنت «سلطان سلیم خان اول عثمانی» است.

مدتی بعنوان قاضی در بعضی از بلاد آناتولی منصوب شد بعد به قضاوت جمع آنها منصوب گردید و در سال ۹۹۳ ه. ق. و ۹۶۴ شمسی در آنجا در گذشت. تاریخ وفات آذری را به ترکی چنین گفته‌اند:

انتقال ائیله‌بنده تاریخی دیدیلر «کچدی آذری چلبی»

کچدی آذری چلبی = ۹۹۳ ریحانت -

الادب ج ۱ ص ۴۵.

آشفته‌ی ایروانی

نامش کلب حسین بیگ که از اعیان شهر ایروان بشمار می‌رفت و عمش

نیز حاجی ملا محمد شیخ الاسلام آن سامان بود .

او در خدمت «ظل السلطان» فرزند قاصرالدین شاه معزز و محترم بود .
از اوست :

گفتی مگر بخواب ببینی وصال من

آری اگر بخواب توان دید خواب را

* * *

کس نکشته است نهالی که بر آید ثمری

کلشن عشق عجب آب و هوایی دارد

* * *

فرستادم بکویش قاصدی ، بی‌طالعی بنگر

که خود با یار خود بیگانه‌یی را آشنا کردم

* * *

دستی به دامن تو و دستی به آسمان

دست دگر که جاست که خاک‌ی بسر کنم

* * *

مو به مو شرح پریشانی خود می‌کردم

بودا گردست به کیسوی تو چون شانه‌مرا

کلزار جاویدان ج ۱ ، ص ۱۷ .

کلچین معانی ص ۱۸۶ دانشمندان

آذربایجان ص ۱۲ . فرهنگ سخنوران

ص ۶ .

آشوب ایروانی

آشوب از مدیحه‌سرایان فتحعلیشاه بود و غیر از آشوب دیلمقانی است
از او مطلبی بیشتر از این بدست نیامد.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۳. فرهنگ
سخنوران ص ۶.

آغاباجی قراباغی

دختر ابراهیم خان جوانشیر شوشی بوده و به همسری فتحعلیشاه در آمد.
گویند با دوستان خدمتگزار زن و مرد از قراباغ به ایران آمده و ملک‌بیگ
پیشکار او از بزرگان محل بود و از آغاباجی استقبال شایان کرد. او با تمام
احوال به مزاجت شوهر تاجدار خود در نیامده و تا آخر عمر با کمره باقی ماند
و در قم مجاور بوده تا در سنه‌ی ۱۲۴۸ ه. ق. «۱۲۱۱» شمسی در همانجا وفات
کرده است. از اوست :

خرم آن کو بسر کوی تو جایی دارد

که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد

به سفر رفت و دلم شد جرس نافه‌ی او

رسم اینست که هر نافه در آیی دارد

فرهنگ سخنوران ص ۹. گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۲۰. دانشمندان

آذربایجان ص ۸.

آقامسیح شروانی

او منسوب به مکتب «فضولی» بوده و جزو رجال صاحب نفوذ و محترم حکومت وقت بشمار می‌رفت. بادی شاعر همشهری اش «نشاط» و «زلالی» مشاعره کرده است.

آقا مسیح حوادث سیاسی فلاکت‌بار دوران‌ش را به نظم کشیده و به این ترتیب تاریخ آن دوره را تصویر نموده است.

آقا مسیح حمله احمد خان شاهسون را هم که در سال ۱۷۴۸ میلادی «۱۱۲۷» شمسی اتفاق افتاده بود به شکل منظوم شرح داده و پس از این تاریخ غالباً منظومه‌های کوتاهی سروده و يك منظومه‌ی نسبتاً بزرگی را بطرز شاهنامه‌ی فردوسی بنظم آورده و به فتح‌علی‌خان تقدیم کرده است و در اوایل قرن سیزدهم ه.ق. در ایران وفات کرده است.

به اشعار آقا مسیح شاعرانی از قبیل «ملا محسن»، «سلامی»، «شاهد»، «غریب»، «ذاکر» و «نواب» و غیره نیز نظیره‌هایی سروده‌اند.

از اوست:

ای طرفه نگار ماه رخسار ای حوری لقا قرشته کردار

* * *

بو حسن ایله اولما میشکن اظهار اولدون من دلشکسته یار
بیلمن نتیجه حیلہ قیلدی اغیار صونرا سنی مندن ائتمدی ییزار
بس ایندی سؤزوم بودور که تکرار بیر آدایله ائت منی کنه‌کار

آل دستینه تیغ دورما زینهار تولدور منی اولسون اللرین وار
از اوست :

دلا ائتمه توقع راستکولوق قاندا قالمیشدیر
قرینه‌اؤز که دیر بونلار کئچن دوراندا قالمیشدیر
نمکده قدر و قیمت نه کرامت ناندا قالمیشدیر
بلا چکمکلیکه ناب ونه طاقت جاندا قالمیشدیر
نه آثار شفا بیمار ایچون درماندا قالمیشدیر
اولوبدر قلب خائن حق بیلر بیر پاک‌طینت یوخ
دوشنده ساتمایان دنیا‌دا دینین هیچ ملت یوخ
ذکور اقسامی بین طبعینده اصلا دوغرو بیعت یوخ
اناث اهلینده بیر ذره حجاب و شرم و عصمت یوخ
طریق آدمیت یولدا نه ارکاندا قالمیشدیر
نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۲.

ابراهیم اردو بادی

از معروفترین اعظم سادات اردو باد بوده و در زمان سلطنت «شاه جهان»
برای تربیت و تعلیم پسران «نواب جعفر خان» وزیر اعظم «شاه جهان» مشغول
شده و ثروت بسیار بدست آورده بود. پس از چندی علایق دنیوی را کنار
گذاشته و در سلك اهل تحقیق در آمده ثروت خود را به تاراج داد و در لباس
فقر و درویشی به اصفهان رفت. این سه رباعی از نتایج افکار اوست :

که در دل خشك و گاه در چشم تر است
 آری مه من مسافر بحر و بر است
 از دیده گریز آید به دلم دوری نیست
 راه دریا به کعبه نزدیکتر است

* * *

گری «هند» مرا پرورد از شیر و شکر
 کی مهر «عراق» رود از سینه بدر
 هر چند ز دایه طفل می‌گیرد شیر
 لیک از مادر نمی‌کند قطع نظر

* * *

هر زنده‌دلی که او ز اهل درد است
 وابسته‌ی ارباب تعلق فرد است
 هر پیر زنی مرگ طبیعی دارد

مردی که به اختیار میرد مرد است

ریاض‌العارفین ج ۱ ص ۲۰. دانشمندان

آذربایجان ص ۱۴. فرهنگ سخنوران

ص ۱۲. گلزار جاویدان ج ۱ ص ۳۳.

تذکره نهر آبادی ص ۱۹۷.

ابراهیم نخجوانی

فرزند زین‌العابدین نخجوانی و از اطباء و شعرای قرن یازدهم ه.ق.

بوده و پدرش او را به دمشق برده و در آنجا مشغول تحصیل در رشته‌ی طب شد و پس از خاتمه‌ی تحصیلات خود به ریاست طبای آن دیار منصوب و در سال ۱۰۵۸ ه.ق. «۱۰۲۷» شمسی در آنجا وفات کرده است. مولانا ابراهیم در علم طب بسیار مهارت داشته و در فن طبابت خیلی حاذق بوده و فوق‌العاده به خوش‌مشربی و سبک‌رویی و نجیبی در میان مردم معروف و محبوبیت داشت و با «حاجی محمد حسین صالحی» معروف به قاضی، شوخی و مطایبه داشته است. روزی قاضی برای حکیم ابراهیم اسباب فضیحتی فراهم می‌آوردند و حکیم از آن اسباب‌چینی مطلع و بسیار ناراحت می‌شود کار به دشمنی و مخاصمه می‌کشد و قطع مرادوده می‌نماید.

ابراهیم اکرمی اردوبادی در آن موقع در مورد ایشان گفته است:

انظر الى حال الزمان وما اعتراه من الغلل

الفاق مد جناحه شرکاء لیستاد الجمل

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵. مطرح.

الانظار

ابن ساوجی نخبوانی

از ادبا و شعرای قرن هشتم ه.ق. است و نامش «ابوالمحسن محمد ابن

نخبوانی» است.

او کتابی در تاریخ ۷۳۲ ه.ق. «۱۷۰» شمسی در ترجمه و شرح لاکی

منشوره‌ی حضرت علی (ع) بنام «بدره‌المعانی فی ترجمه‌اللالی» منظوم داشته که

در سال ۱۳۱۵ ه.ق. «۱۲۷۶» ه.ق. در استانبول به چاپ رسیده است.
از اوست :

کسی باشد ترا یار و برادر
که در سختی ترا یار است و یاور
دانشمندان آذربایجان ص ۲۱.

ابوالعباس الاعمی

ابن قتیبه در کتاب الشعرا روایت می کند که در مدینه‌ی طیه هیچ شاعری از موالی نیست مگر آنکه اصل او از آذربایجان است. «اسماعیل بن یسار» و برادرش «موسی شهوات و ابوالعباس» از آنهاست.

ابوالعباس متوفی در حدود سال ۱۰۰ ه.ق. «۹۷» شمسی از مشاهیر عهد بنی امیه بوده و اکثر اشعار او در مدح آنهاست و هجو گوی نیز بوده. «آل زبیر» و قبیله‌ی او «بنی اسد» را هم هجوها ساخته است و با ابوالفضل مشهور معاصر و مخالف بوده در این باب گفته است :

لعمرك اننی و ابا طفیل
لما خلفان والله الشهید
لقد ضلوا بیغض ابی تراب
كما ضلت علی الحق الیهود

الآغانی ج ۱۵. دانشمندان آذربایجان

ص ۲۶.

ابوالعلاء گنجوی

نامش نظام الدین از شعرای نامی و ملک الشعرا‌ی زمان خود بوده و در

فرامین سلطنتی لقبش استادالشعرا نوشته می‌شد و نزد پادشاهان شروان محترم و عزیز بود و مداحی شروانشاه منوچهر و فرزندان‌ش را می‌کرد. گویند دختر خود را به «خاقانی» شاعر معروف آذربایجان داده چون داماد و دخترش با هم سازش و سلوک نداشتند از همدیگر جدا شدند. «خاقانی» علاوه بر دامادی شاگرد ابوالعلاء نیز بود. وقتیکه قوم و خویشی بهم خورد همدیگر را هجو می‌کردند و اشعار مستهجن و رکیک مابین آنها ردوبدل می‌شد.

ابوالعلاء قصیده‌ی زیر را در همین مورد برای خاقانی گفته است :

از آنکه که از مادر عقل زادم	بفضل و هنر در جهان داد دادم
مرا شصت سال است واز خاك اران	بود شافزده تا به شروان فتادم
غریبی ضعیفم ثناکوی خسرو	نگویم که کیخسرو و کیقبادم
و لیکن ز نسل کریمان عصرم	از آنروی فرزانه و پاك زادم
تو ای قره‌العین فرزند مایی	ترا هم پدر خوانده هم اوستادم
چو رغبت نمودی بشاگردی من	ترا خلعت وصلت و چیز دادم
بیستم میان نا به تعلیم و شفقت	زبان تو در شاعری برکشادم
چو شاعر شدی نزد خاقانت بردم	لقب نیز خاقانیت بر نه‌ادم

* * *

ای چو زمانه سرد مهر ای چو سپهر گرم کین
 سر چه کشی بر آسمان سینه نهاده بر زمین
 دیده و چهره‌ی ترا آب نماند و کی بود
 شاهد و طبع باوفا و چشم شرمگین

ایا نوخاسته برنای معجب مزن طعنه به پیران کهن در
 نمی ترسی که فردا باز گویند به هر محفل به اثناء سخن در
 در فخریه و تبرای تهمت مداحی شروانشاه و قدح ساءیان نمایان گفته است
 ضمیرم ابرو سخن گوهر است و دل دریا
 زبان منادی این گوهر و زمانه بهما
 بچون منی که از اقران خود سبق بردم
 گر اهل کنجه تفاخر کنند هست سزا
 سخنوران بمن ار اقتدا کنند سزد
 از آن قبل که منم قدودی همه شعرا
 تبارك اله پنجاه و پنج بشمردم
 به شصت ناشده پشتم چو شست گشت دو قا
 بسان چنگ شدم گوژپشت و مردم را
 ز من نیاید زین پس مگر خروش و نوا
 ز اهل دهر درین عمر بیکران يك تن
 نیافتم که درو راستی بیود و وفا
 هزار خصم مرا حاسدند از هر نوع
 هزار شخص مرا قاصدند از هر جا
 چو من بصیری فارغ باشد از حاسد
 چو من حکیمی خالی نباشد از اعداء

گهی به شعر من اندر همی کنند دخول
 گهی بخون من اندر همی کنند شنا
 نماند فقلی کیز من نمی کنند دروغ
 نماند هزلی کیز من نمی کنند انشاء
 دروغتر سخنی اینکه شاه را گفتند
 ابوالعلاء که ترا هست سیدالندما
 مخالفان را حال تو می دهد اعلام
 منافرانرا سر تو می کند افشا
 بحق گریه‌ی داود و حق نوحه‌ی نوح
 بحق محنت ایوب و عصمت یحیسا
 بحق حرمت ابجیل و عزت تسورات
 به سر صحف براهیم و رتبت بطحسا
 کز آن عیوب که در من منافقان گفتند
 به هر محافل و مجالس به هر خلا و ملا
 منزهم چو محمد ز گفته‌ی کفار
 مقدسم چو معبد کعبه‌ی ترسا
 چو گرک یوسف پاکم ز خوردن یوسف
 چو نفس یحیی آزادم از طریق خطا
 خدا بگنا امروز عدل شامل تست
 چو آستان خدا ملجأ همه ضعفا

عمری به چشم خویشان از روی مردمی

جا دادمش که گسردد از اغیار ناپدید

چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ چشم

از چشم من برآمد و بنر روی من دوید

تولد ابوالعلا را سنه‌ی ۴۹۰ ه.ق. «۳۷۵» شمسی و وفات او را ۵۵۴ ه.ق.

«۵۳۸» شمسی نوشته‌اند.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۷. گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۲۴. مجمع‌الفصحا ج ۱

ص ۱۹۹. آنورپاتکان ص ۲۴۴. آتشکده‌ی

آذری ص ۲۰۴. تاریخ ادبیات در ایران

دکتر ذبیح‌اله صفا ص ۴۳

ابوالقاسم اردوبادی

شادروان مدرس خیابانی مؤلف با ارزش ریحانت‌الادب می‌نویسد: «دامش

ابوالقاسم فرزند محمد تقی فرزند محمد قاسم است. اصلش از اردوباد و متولد

تبریز و ساکن نجف اشرف بود. او عالمی است فاضل، فقیه اصولی و مردی

معروف از اکابر فقهای «اثنی عشریه» و اوایل قرن چهاردهم هجری که در

زمان خود مرجع تقلید جمعی از شیعه بوده است. در معرفت رجال مهارتی به

کمال داشت. فقه و اصول را از «فاضل ایروانی» و «شیخ محمد حسین کاظمی»

اخذ نمود چنانچه اصول را از «ملا علی نهایندی» استفاده کرده است. مدتی هم

از «فاضل اردکانی» اخذ مراتب علمیه نمود و در سامرای حاضر حوزه‌ی درس «حاج میرزا محمد حسین شیرازی آتی‌الترجمه» نیز بوده است.

پس از آنکه مقامات عالی‌هی علمیه را حیازت نمود به تبریز رفت و مدت هفت سال با تمام عزت و مناعت اقامت کرده و بتدریس علوم دینی پرداخت. بعد از تشرف به زیارت مشهد مقدس رضوی باز به نجف مراجعت نمود و به تدریس اشتغال ورزید و به تألیفات بسیاری در اطعمه و اشربه، اعتکاف، امر به معروف، انفال، جهاد، حج، خمس دیات، صلوٰه، صید و ذباحت، طهارت، قصاص، قضا، متاجر، مواریث، نهی از منکر و دیگر ابواب فقهیه و علم کلام و اصول و فقه و غیره هم موفق شد و کتابهای «السهم النافذه فی ردالبایه الشهاب المبین فی اعجاز القرآن» و «اصول الدین»، «الشهب الثاقبه» در رد قول به وحدت وجود و «قبسات النار فی رد الفجار» از تألیفات او می‌باشد. از شیخ محمد طه نجفی اجازه‌ی روایت و از فاضل شرایبانی و شیخ زین العابدین مازندرانی و شیخ لطف‌اله مازندرانی و میرزا محمد شیرازی اجازه‌ی اجتهاد داشت. در پنجم شعبان ۱۳۳۳ ه.ق. «۱۲۹۳» شمسی در اثنای مسافرت دوم به مشهد مقدس رضوی در همدان وفات یافت و بفاصله‌ی چند سال فرزند ارجمندش آقای «میرزا محمد علی» جنازه‌اش را به نجف انتقال داد و در یکی از حجرات صحن مقدس مرتضوی مدفون گردید. پوشیده نماند که فرزند مذکور صاحب ترجمه نیز که از صدق‌ای حقیقی این نگارنده بوده و اکنون در نجف مقیم می‌باشد. عالمی است عامل، فاضل کامل، ادیب یگانه، دانشمند فرزانه، جامع کمالات نفسانی‌ی عالی‌ه دارای قریحه‌ی شعریه صافیه موافق آنچه بعد از درخواست این نگارنده در

ترجمه‌ی اجمالی حال خودش نگاشته است. در یازدهم رجب ۱۳۱۲ ه.ق. «۱۲۷۳» شمسی در تبریز متولد شد و در چهار سالگی در خدمت والد معظم خود به نجف رفت و ادبیات معمولی را از افاضل آن ارض اقدس یاد گرفت تا آنکه در حوزه‌ی درس استدلالی والد ماجد حاضر شد بعد از رحلت وی در حوزه‌ی درس آقای «میرزا آقا شیرازی»، «شریعت اصفهانی»، «حاج شیخ محمد حسین اصفهانی» حاضر گردید و بیشتر از همه از نابغه‌ی عصر خود «آقا شیخ جواد بلاغی آنی الترجمة» استفاده نموده است. «کتاب الانوار الساطعة فی تسمیه حجة الہ الفاطمة» و «کتاب سبک النصار فی شرح حال المختار» و منظومه‌ی در وقایع روز عاشورا منظومه‌ی در استقبال الفیه میرزا محمد تقی نیز تبریزی، از آثار قلمی او می‌باشد. «در تقریرات مشایخ خود» و «حلق اللہیة» و «رد بهائیه» و «نقد بر ابن بلهید قاضی و هابیه» نیز تألیفات دیگری دارد.

غالب اشعارش عربی و در باره‌ی خانواده عصمت و دیگر مقاصد دینی است. شعر پارسی کمتر گفته و بیش از سی تن از مشایخ عصر خود روایت کرده و اکنون در قید حیات است و فقه‌اللمخدرات الدینیة.

البته شادردان مدرس در حیات خود مرقوم داشته‌اند که آقای میرزا محمد علی «اکنون در قید حیات است».

ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۰۴

ابوظاهر شرروانی

یکی از شعرای فاضل و نیک فطرت می‌باشد و بعضی او را از قدما دانسته‌اند.

دو بیت شعر زیرین در بعضی از تذکره‌ها بنام او و در بعضی‌ها بنام دیگران آمده است. از اوست :

عجب آید مرا از مردم پیر که چرا موی را خضاب کنند
به خضاب از اجل چو کس نرهد خویشتن را چرا عذاب کنند
دانشمندان آذربایجان ص ۲۶. جنگ
دیهیم ص ۳۹۲. تذکره عرفات‌الماشقی.

ابونصر آذربایجانی

شاعری بود از متقدمین. در تذکره‌هایی که در اختیار نگارنده است راجع به او مطلبی بدست نیامده است. این يك بیت در فرهنگ «اسدی» به او نسبت داده شده است :

سوی باغ گل باید اکنون شدن چه بینیم از بام و از پنجره
گلزار جاویدان ج ۱ ص ۶۱.

احمد شروانی

از فضلا و شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است که در سال ۱۲۰۰ ه.ق. «۱۱۶۴» شمسی در حدیده‌ی یمن متولد شده و پس از کسب کمال به هندوستان رفته و در سال ۱۲۵۶ ه.ق. «۱۲۱۹» شمسی در آنجا وفات کرده است.
او تألیفات زیادی دارد و زبده تألیفاتش عبارتند از :

- ۱- نفحة الیمن ۲- حدیقه الافراج ۳- بحر النفاس ۴- جوارس -

التفريح ۵- منهج البيان ۶- جواهر وقاد ۷- عجب العجائب
اسامی فی العروض والقوافی ۸- مناقب حیدریه ۹- تاج الاقبال .
که همه‌ی این کتابها در هندوستان چاپ و انتشار یافته‌اند .

محمدصادق خان اختر که یکی از معاصرین احمد شروانی بسود اشعار
زیر را در آفتاب عالم‌تاب بنام وی آورده است :

باد نوروزی وزید اندر ز من کَل چراغ افروخت در بزم چمن

* * *

ناله‌های بلبل فصل بهار شوق را افزون بهر وصل یار
من به هجران نگار کَل عذار کَل فشام دائماً از چشم زار
بی‌جمالش این بهارم دشمن است نیست گلشن وز نگاهم کلخن است
دانشمندان آذربایجان ص ۳۱ . ریحانت-

الادب ج ۶ ص ۴۰۱

ادیب ابوبکر شروانی

این دو رباعی از اوست :

آن مایه عیش و ناز ، خواهد آمد وان آرزو و نیاز ، خواهد آمد
شاد است دلم چو کَبک بر کوه غمش امید بدان که باز خواهد آمد!

* * *

تا کی ، ز غم تواشک بدارم ز مژه بر چهره ، هزار جوی دارم ز مژه
صحرای جهان زلاله ، گویی که مگر خونی است ، چکیده بر کنارم ز مژه!

نزهة المجالس به تصحیح دکتر امین -

ریاحی ص ۵۸

اسماعیل آذربایجانی

فرزند «یسارالنسای» است شاعری توانا و از مداحان خلفای بنی‌امیه بود.

اینک چند بیت از قصیده‌ی عربی که در مدح خلفا گفته است :

رب خال متوج لسی وعم	ماجد مجتدی کریم النصاب
انما سمی الفوارس بالفر	س مضاهاة رفعة الانساب
فاتر کی الفخر یا امام علینا	واتر کی الجور و انطقی بالصواب
واسئالی ان جهلت عنا و عنکم	کیف کنانی سالف الاحقاب
اذ نربی بناتنا و قدسو	ن سفاها بناتکم فی التراب

دانشمندان آذربایجان ص ۳۹.

اشتیاق گنجوی

از شعرای ترکی زبان قرن سیزدهم ه. ق. است. از او بیش از این مطلبی

به دست نیامد.

دانشمندان آذربایجان ص ۴۱

اشراق قراباغی

نامش میرزا شکور فرزند حاجی علی اکبر تاجر قراباغی است که در سال

۱۲۹۲ ه.ق. «۱۲۵۴» شمسی در شهر شوش قرا باغ متولد شده است. شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

چون توانی کرد آباد این دل ویرانه را

* * *

کاتش عشق تو یکسر سوخت این کاشانه را

دیوانه‌وار سیر بیابانم آرزوست دل‌کندن از هوای گلستانم آرزوست
یعقوب‌واردیده‌ام از هجر شد سپید یاران وصال یوسف کنعائم آرزوست

* * *

ز عشق طلعت‌لیلی و شی جگر خونم مرا تو پند مده ناصحا که مجنونم
طمع بریدم از این مردم و خدا داند که پیش چشم چو خاکست گنج‌فارونم

* * *

فریاد ز دست دیده‌ی من آه از دل درد دیده‌ی من
با دست ستم سپهر قدار برجید بساط چیده من

* * *

ساکنان در میخانه گروهی عجبند

کز می‌خم ازل سرخوش و خاموش لبند

بیقرارند شب و روز و ندارند آرام

دوست را پویه کنان روز و شب اندر طلبند

جنگ دیهیم ص ۴۳۸ کلزار جاویدان

ج ۱ ص ۱۰۴.

اطلسی

ظاهراً از شاعران اران و شروان است و غیر از این رباعی مطلب دیگری
از او بدست نیامد :

گل باز به گلزار نکوفال آمد بلبل رخ گل بدید در حال آمد
گویند کز آن جهان کسی نامد باز چون است که گل پارشد، امسال آمد
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۶۰

امیرالدین نخجوانی

مؤلف دانشمندان آذربایجان می نویسد (نامش مسعود نخجوانی از شعرا
و مهندسین قرن ششم ه.ق. است . در عهد اتابك سعید محمد بن ایلدگز که در سال
۵۸۲ ه.ق. «۵۶۵» شمسی وفات کرده است) می زیسته است .

در فوت ایلدگز منجمان جمع شدند و حکم کردند که طوفان بادخواهد
بود چنانکه زمین را چهل گز کنندند . از برای سلاطین و ملوک در غارها خانه های
محکم ساختند و احتیاطها کردند .

امیرالدین مسعود نخجوانی گرو بست که آنروز در جهان قطعاً بادنباشند
و چنان بود که او گفته بود و این رباعی از اوست :

هر گز دلم از منجمان شاد نبود و ز گفته زشتشان دل آزاد نبود
ریش همه شان تیز که روز طوفان جز در بوقم زیر فلک باد نبود
مسئله‌ی فوق عبارت از اجتماع شش کوکب از سبعة‌ی سیاره‌سوی زحل در
برج میسران بوده است که در تاریخ ۵۸۲ ه.ق. «۵۶۵» شمسی واقع شد و

«اوحدالدین انوری اییوردی، حکم کرد چنانچه سבעه‌ی سیاره در زمان فوج در
برج حوت که از مثلثه‌ی آبی بود جمع شده عالم از طوفان ویران شد از این
قران در برج میزان هم که از مثلثه بادی است باید از ریا ح عاصفه‌ی زیر و زبر
کردند ولی در آن شب هیچ حادثه‌ی رخ نداد و در اینباب «ادیب صابری -
نرمذی، چنین گفته است :

گفت انوری که از اثر بادهای سخت ویران شود سراچه و کاخ سکندری
در روز حکم او نوزیده است هیچ باد یا مرسل الریاح تو دانی و انوری
دانشمندان آذربایجان ص ۵۲ .

اویس آذربایجانی

نامش معزالدین اویسی فرزند شیخ حسن ایلکافی که در سال (۷۵۴-۷۷۷)
ه.ق. که از «دلشاد خاتون» تولد یافته و از سلاطین هنرمند و لطیف طبع و
و سخنور نیکو منظر بوده و در فن نقاشی و موسیقی مهارت فوق العاده داشته
است .

سلطان ساوجی همیشه از مداحان و معتقدین این پدر و پسر و دلشاد خاتون
بوده و قصاید عالی در حق آنان ساخته است .
سلطان اویس را با شاه شجاع از آل مظفر ۷۸۶-۷۶۰ ه.ق. «۷۳۷-۷۶۳»
شمسی گفتگوهای ناخوش بمیان آمده و با هم سخنان ناگوار بقلم آوردند .
این بیت از معزالدین اویسی است :

دارو مده طبیب که داریم درد عشق ما به نمی شویم و تو بدنام می شوی
دانشمندان آذربایجان ص ۵۶ .

ایلچی نامی

نامش مرتضی قلیخان در سال ۱۷۲۱ میلادی «۱۱۰۰» شمسی از طرف دولت ایران با سمت سفارت به استانبول رفته است و با اشعاری که در آنجا سروده مشهور گردیده است و شاعر عثمانی بنام «ندیم» به اشعار او نظیره نوشته است. ایلچی در اشعارش شدیداً تحت تأثیر صائب تبریزی قرار گرفته است. شعری از این شاعر در دسترس نبود.

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان تألیف
دکتر جواد هیئت ص ۶۸.

بابا ذکری

از شاعران متصوف و به احتمال زیاد از پیروان طریقت و یکی از مریدان «نباتی» بوده است.

او در سال ۱۷۹۵ میلادی «۱۱۷۴» شمسی در قراباغ متولد گردیده است. اغلب اشعار بابا ذکری عرفانی بوده و نظیره‌ی بنام «کسورمه‌دیم» به پیروی از «واقف» به نظم کشیده است. بابا ذکری نفوذ عمیقی در مردم داشته، تأثیر شعر «واقف» در اشعار بابا ذکری کاملاً مشهود است.

او در سال ۱۸۶۹ میلادی «۱۲۴۸» شمسی به دستور خان قراباغ به قتل رسیده است. متأسفانه از اشعار این شاعر در دسترس نبود.

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان
ص ۱۵۴.

باغچه‌بان

نامش جبار و در سال ۱۲۶۴ هجری شمسی در ایروان متولد شده و از تاریخ ۱۲۹۱ به روزنامه‌نگاری مشغول و مجله‌ی «لك لك» را در ایروان منتشر نموده و در اثر مبارزات به زندان افتاده است.

باغچه‌بان در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی به ایران آمده و در شهرستان مرند با سمت معلمی استخدام و سپس به تبریز دعوت شده و با کمک مرحوم «فیوضات» مدرسه‌ی بنام «اوشاقلار باغچه‌سی» تأسیس کرده و پس از مدتی موفق به تأسیس دبستان «کرولالها» می‌شود و به دلیل مخالفت دکتر محسنی رئیس فرهنگ آذربایجان به تهران می‌رود.

در سال ۱۳۰۶ شمسی به دستور سرتیپ «درگاهی» رئیس شهربانی توقیف و پس از آزادی به شیراز رفته و با مرحوم «فیوضات» ملاقات مینماید و با کمک آن شادروان در شیراز هم دبستانی بنام «کرولالها» تأسیس می‌کند و پس از پنج سال به تهران آمده و این بار نیز در تهران مدرسه‌ی «کرولالها» را تأسیس می‌کند.

دختر باغچه‌بان بنام ثمینہ در سال ۱۳۰۰ شمسی از آمریکا به ایران می‌آید و در پیشرفت اهداف پدرش کمک مؤثری به او می‌کند.

مرحوم باغچه‌بان از شخصیت‌های نادر و مبتکر ادبیات بوده و روش خواندن و نوشتن را به کرولالها یاد داده و ابتکار عجیبی در این راه از خود نشان می‌دهد و موفقیت شایانی حاصل می‌کند و پس از تحمل زحمات زیاده در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی در تهران وفات کرده است.

مرحوم باغچه‌بان تألیفات زیادی بشرح زیر دارد:

- ۱ - لك لك - ترکی ۱۳۲۲ - چاپ شده - مجله فکاهی هفتگی
- ۲ - قیزیلی یا پراق یا خودکالی انور - ترکی - ۱۳۳۱ - چاپ شده داستان منظوم برای کودکان .
- ۳ - جو جو قلارا بایرامچیلیق - ترکی - ۱۳۳۳ - چاپ شده - داستان منظوم برای کودکان .
- ۴ - عشق بی ناموس یا خود خائنه قادین - ترکی ۲۵ مای ۱۹۱۷ میلادی «۱۲۹۶» شمسی - چاپ نشده - نمایشنامه .
- ۵ - شیخ شامل نهضتیندن - ترکی - ۹ - چاپ نشده - نمایشنامه .
- ۶ - فداکار معلم - ۱۳۰۰ شمسی - چاپ نشده - نمایشنامه - ترکی .
- ۷ - حیات معلمین - ترکی - « «
- ۸ - حیات معلمین - فارسی « «
- ۹ - جهانگیر لیک نمایشی و یا خود تیمورلنگ - ترکی - ۱۳۰۶ چاپ - نشده - نمایشنامه .
- ۱۰ - اثر كك خالاقیزی یا گل صنم خاله اوغلو - ترکی - ۱۳۰۶ چاپ - نشده - نمایشنامه .
- ۱۱ - رباعیات آذری خیام - ترکی - ۱۳۳۴ - چاپ شده - ترجمه‌ی رباعیات خیام به ترکی .
- ۱۲ - پروانه‌ن کتابی - ترکی - چاپ شده - داستان منظوم برای کودکان .
- ۱۳ - تعلم فارسی با الفبای انسونیت - فارسی - ۱۳۳۰ . چاپ شده .

- ۱۴ - کتاب الفبا با خط لاتین - ترکی - چاپ نشده .
- ۱۵ - زبان مصور - فارسی - ۱۳۴۰ - چاپ نشده .
- ۱۶ - روانشناسی در چهار دفتر - فارسی - ؟ چاپ نشده
- ۱۷ - زندگی کودکان - فارسی - ۱۳۰۶ - چاپ شده - مجموعه شعر برای کودکان .
- ۱۸ - پیر و ترب - فارسی - ۱۳۰۶ چاپ شده - نمایشنامه برای کودکان .
- ۱۹ - گرگ و چوپان - فارسی - ۱۳۰۶ - چاپ شده - نمایشنامه برای کودکان .
- ۲۰ - خاله خزه‌ک - فارسی - ۱۳۰۶ چاپ شده - نمایشنامه برای کودکان .
- ۲۱ - مجادله دو پری - فارسی - ۱۳۰۶ - چاپ شده - نمایشنامه برای کودکان .
- ۲۲ - دستور بازیچه دانش - فارسی - ۱۳۰۶ - چاپ شده - راهنمای بازیچه .
- ۲۳ - منم در دنیا آرزو دارم - فارسی - ۱۳۴۵ چاپ شده - مجموعه شعر .
- ۲۴ - بابا برفی - فارسی - ۱۳۳۷ چاپ شده داستان برای کودکان .
- ۲۵ - درخت مروراید - فارسی - ۱۳۳۷ - چاپ شده - داستان برای کودکان .
- ۲۶ - مجد زبان - فارسی - ۱۳۲۳ - ۱۶ شماره - مجله ماهانه فرهنگی .
- ۲۷ - حساب - فارسی - چاپ شده برای ناشنوایان .
- ۲۸ - روش آموزش کرولالها - فارسی - ۱۳۴۳ چاپ شده - راهنمای معلمین ناشنوایان .

۲۹ - زندگی‌نامه باغچه بان - باغچه بان - ۱۳۵۶ - چاپ شده

۳۰ - آدمی اصیل - فارسی - ۱۳۴۲ - چاپ شده جزوه .

شعر از اوست :

حیدر بابا نین دیلیجه شهریارا

علیکم السلام شهریار آغا چو خداندی قاچمیشدین ییزدن اوزاغا
 آیاق باسماز یدون بی‌زیم قوناغا جو ائلیق دؤریندن بوچاغا تکین
 سن هیچ بی‌زدن بئله ییاد ائتمیزیدین
 نه اولدو آی اوغول سن بیردن بیر اوندو و غون ائلی سالدین خاطره
 چاغلایان سولارا ، آسن یئلره بو قوجا حیدره ائله دین سلام
 لطفون آرتیق اولسون علیک السلام
 نه قدر دادلیمیش سنین بو دیلین ائشیدن کیمی بو سسینی ائلین
 قوجا و جوان ، اوشاق قیز کلین سنی دینله مکه قاچدیلار چؤله
 آتام قربان اولسون بو شیرین دیله
 فارس قیزلاری آزدیر میشدی عملین کی فارس جایدی بوتون شعرین - غزلین
 حیدر بابا یوردوندا بیر کؤزه لین عشقینه بیر قلم قویمازدین بئله
 فارسی جا یازماقدان دویمازدین بئله
 نهران کؤزه للری یولون کچ ائتدی کؤنلونو آپاریب سنی کچ ائتدی
 دمه کوروم یا فلک سنله لیج ائتدی دؤمکه وارمیش، دؤنوم وارمیش بیلمه دین
 آیریلیق وار ، اولوم وارمیش بیلمه دین
 ایندی بیزی تازه کلیب تاپیرسان کؤنلوموزه کؤزلر قویوب یاخیرسان
 حسرتیله کئچنلره - یاخیرسان کورورسن کی سولار آخیب کئدیرمیش
 دوغولان قوجا لیب اولوب ایتیرمیش
 چوخدا وئرمه سیخینتی اؤز کؤنلونا مهربانیدیر هر آتا اؤز اوغلونا

قایتمیشسان ایندی سن اوز یولونا بویور کیلن کؤز اوستونده یثرین وار

اثلین سنی سئوینجیله قارشیلار

سلام ائلهر بوتون ائلیمیز سنه باغچامیز باغیمیز کؤلوموز سنه

اوزون مدت سوسان دیلیمیز سنه دئه کوره‌ک دئمه‌لی داها نه یین وار

افسوس که سن گئج دیل آچدین «شهریار»

کیچیک اوشاق تزه سؤزه کلنده آیری بیر دادلی لیق اولار دیلینده

لذتی وار آغلایاندا گولنده ایندی که دیل آچدین سوسما آغلا، گول

یامان سؤیله، یاخشی سؤیله، آغلا، گول

دوستلار کؤروشو ص ۱۰۶

بختیار شروانی

نامش معین‌الدین بختیار می‌باشد. این چند رباعی از اوست :

کسر دل ز بد و نیک جهان پردازی

بس بر که ره کوی سعادت سازی

جایی دسی از کمال، کز کاس مراد

می‌نوشی و جرعه بر سپهر اندازی

* * *

بر خود چو مرا و بال داری، بروم

خون دل من حلال داری، بروم،

تا امروز ، سخت نکو داشته‌ای
اکنون که ز من ملال داری بروم ،

* * *

با طبع ، مدام رای تصدیق زنی
وانکه ، همه لاف از ره توفیق زنی
تحقیق ز تقلید ندانسته هنوز
هم شرم نداری دم تحقیق زنی ،

* * *

ای نفس خبیث غافل دیو پرست
چندین سخن صفا چه گویی پیوست
زین آتش دل گر آب رومی طلبی
خاکت بر سر ، که باد داری در دست !
نزهة المجالس به تصحیح امین ریاحی

ص ۶۱

بدرالدین لالوی آذربایجانی

نامش بدرالدین امیرسید احمد فرزند سید محمد لالوی از رجال قرن دهم
ه.ق. آذربایجان و از سادات معتبر آنجا و ساکن شروان است و سلسله‌ی نسب
ایشان به حضرت موسی بن جعفر (ع) منتهی می‌شود . مولانا سید احمد تحصیلات
خود را در منطق و معانی و بیان و بدیع در شروان و حکمیات و ریاضیات و کلام

و اصول فقه را در تبریز نزد علمای معتبر و حکمای صاحب نظر مانند «مولانا ظهیرالدین ضریح‌الدین» خوانده‌است و حدیث را نزد «مولانا نجم‌الدین سلماسی» و مولانا کمال‌الدین نیشابوری «گذرانیده‌است». بعضی اوقات معارف صوفیه را پیش «خواجه شجاع‌الدین کربالی» فرا گرفته‌است.

مولانا میرسیداحمد جهت استفاده‌ی علمی به تبریز آمده و بعد نیز به شروان مسافرت کرده و مدتی در آنجا مقیم شده و از حضرت «سیدمحمد بدخشی» استفاده کرده‌است و سپس باز به تبریز مراجعت و در روستای «لاله» ساکن شده‌اند.

«لاله» سابقاً یکی از دهات تبریز بود ولی حالا جزو شهر تبریز است. وقتیکه مولانا عبدالرحمن جامی بسال ۸۷۸ ه.ق. «۸۵۲» شمسی از زیارت بیت خدا مراجعت می‌کرد. در تبریز در محله‌ی «چارمنار» منزل کرده و غالباً با مولانا سیداحمد ملاقاتهایی داشته‌است.

«جامی» در حق وی چنین گفته‌است:

تویی آنکه چینی در این بوستان به هر صبح گل‌های اقبال را
به فقر تو دین بی سرخ روست بهین لاله‌ی روضه‌ی آل را
در همان اوقات «مولانا سیداحمد» رساله‌ی «مواهب» را که در مسایل تصوف منظوم کرده بود از نظر «مولانا جامی» گذرانیده و مشارالیه پس از مطالعه در پشت آن کتاب چنین نوشته‌است:

بنام ایزد زهی گنج مواهب بچشم طالبان اعلی‌المطالب
درو اسرار عرفان گشته مشروح وزو ابواب وجدان گشته مفتوح

سلام‌اله ماکر الیالی علی من شغلہ نظم الالی

مولانا سیداحمد تألیفات زیادی دارد که عبارتند از :

۱- رساله‌ی «لطایف» که به نظم است .

۲- رساله‌ی «مرآت‌الحمضه» و «آداب‌السالکین»

۳- «فصوص‌الحکم» شیخ‌محمّد الدین بن‌العربی را نیز بزبان فصیح عربی

شرح نوشته است .

«جامی» پس از فراغت از شرح «فصول‌الحکم» نامه‌ی زیر را به مولانا

سیداحمد نوشته است :

ای دلت را به وجه باقی راه این‌ما کنست ثم وجه‌اله

باطنت خازن فصول حکم خاطرت حاضر فصوص قدم

دل پاکت که راغب غیب است روز تا شب مرافب غیب است

هر دم از غیب در تلقی باد وان تلقیش در ترقی باد

در تذکره دانشمندان آذربایجان چنین می‌نویسد : (شرح فصوص تمام

سواد شده و حالا به بیاض برده می‌شود امید که عنقریب به اتمام رسیده بنظر

سعادت انجم برسد . والسلام) .

مولانا سیداحمد همیشه مورد توجه و عنایت شاه‌اسماعیل اول بود و

خلافت خود را در آذربایجان به حضرت ایشان واگذار کرده بود .

مولانا سیداحمد در سال ۸۴۰ ه.ق. «۸۱۵» شمسی شب یکشنبه ۱۲ ماه

شوال متولد شده و در سال ۹۱۲ ه.ق. «۸۸۵» شمسی وفات کرده و در گورستان

سابق کجیل تبریز مدفوفست .

مولانا سه پسر داشت ۱- خواجه شهاب‌الدین امیر عبدالله که در روز چهارشنبه ۱۱ ذی‌قعدة سنه‌ی ۸۸۶ ه.ق. (۸۶۰) شمسی تولد یافته و در ۱۷ رمضان سنه‌ی ۹۴۷ ه.ق. (۹۱۹) شمسی وفات کرده است. ۲- محی‌الدین که در ۵ شعبان سنه‌ی ۸۸۹ ه.ق. (۸۶۳) شمسی تولد یافته و در ۲۸ جمادی‌الآخر سنه‌ی ۹۱۵ ه.ق. (۸۸۸) شمسی وفات کرده است. ۳- امیر ابوالمکارم سراج‌الدین قاسم که در ۲۴ جمادی‌الآخر سنه‌ی ۸۹۹ ه.ق. (۸۷۲) شمسی تولد یافته و در شب شنبه ۸ جمادی الاولی سنه ۹۶۱ ه.ق. (۹۳۲) هجری شمسی وفات کرده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۳۳

بدر شروانی

ملك الشعرای پادشاهان شروان بوده و از معاصرین «مولانا محمد کاتبی» است که بسال ۸۳۹ ه.ق. (۸۱۴) شمسی وفات کرده است و با محمد کاتبی شاعر بدیهه‌گو مشاعره و مناظره داشته و در سال ۸۵۴ ه.ق. (۸۲۹) شمسی وفات کرده است. این بیت از اوست:

مستانه ز مرغ دل من ساز کبابی وز دیده‌ی گریان منش زن ملك آبى
جنگ بزرگى در کتابخانه‌ی «حاجى حسين آقاملك» است که قریب به پانصد بیت از قصاید «بدر» را در آن مجموعه نوشته‌اند.

دانشمندان آذربایجان ص ۶۴ - فرهنگ

سخنوران ص ۸۰

برهان گنجه‌ای

نامش شیخ برهان‌الدین حسن گنجه‌ای از شعرای نامی آن شهر و صوفی
مسلك بود .

این رباعی از اوست :

مهر ، از لب جانفزای نوشین بردار بار از دل عاشقان غمکین بردار
دو کار جگر سوختگان ، کن نظری از گوشه‌مه ، طره مشکین بردار!

* * *

گر رنگ رخست ، به باد من داده شود از رنگ رخت باد همه باده شود
ارتو به مثل ، به سنگ بر بوسه دهی سنگ از لب تو ، عقیق و بیجاده شود

* * *

ای هر نفسی بسته بند هوسی تا کی باشی در هوسی هر نفسی
هر روز به جایی و به کس پیونددی زینگونه به جایی نرسد هیچ کسی

* * *

من شاه‌زمین ، اهل زمان بنده‌ی من وز مشرق و مغرب ملکان بنده‌ی من
با اینهمه عز و پادشاهی که مراست من بنده‌ی تو ، همه جهان بنده‌ی من !

* * *

جافا ز می مهر تو مستی دارم با روی تو ، رای بت پرستی دارم
در عشق تو دین و دل زیان کردم لیک سود همه عالم ، چو تو هستی دارم !

* * *

گر بت رخ توست ، بت پرستی بهتر و رباده دو لعل توست ، مستی بهتر

در هستی عشق تو ، اگر نیست شوم آن نیستی از هزار هستی بهتر !
 نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی
 ص ۶۲

بهار شروانی

نامش میرزا ناصر اله خان که در سال ۱۲۴۷ «۱۲۱۰» شمسی در شهر شروان متولد شد و به عزم سیاحت و تجارت به هندوستان رفته و سالها در آن حدود متوقف بوده است . او مؤلف کتاب «بهار عجم» در لغت فارسی می باشد که مدت ۲۴ سال در تألیف آن زحمت کشیده است . این کتاب دو بار در هند چاپ شده است .

«بهار» وقتی که به خراسان رفته بود «صبوری» ملك الشعرا را ملاقات کرده بود «بهار» مدتی هم منشی کنسولگری فرانسه شد . گویند لغت فرانسه بفارسی «نیکلا» را او نوشته و کنسول آنرا به ثمن بخش از او خریداری و بنام خود چاپ کرده است . او در سال ۱۳۰۴ ه.ق. «۱۲۶۵» شمسی وفات کرده است .

«بهار» در موقع ارتحال این شعر را گفته است :

بگذشت بهار کامرانی بحلم بکن ای رفیق جانی
 پنجاه و سه سال زحمت داد پنجاه و سه سال زندگانی
 از اوست :

روز وصل است خدایا بکش از ناز مرا

باز در حسرت دیدار مینداز مرا

آه از شیوه‌ی صیاد که از سنگدلی
 بشکنند بال و دهد رخصت پرواز مرا

* * *

مراز غفلت صیاد ناله و زاریست
 گمان خلق که فریادم از گرفتاریست
 دهد فریب که روزی به زاریم بکشد
 وفای او بمن از دشمنی نه از یاریست
 از غزلیات اوست :

در گوش دارم این سخن از پیر میفروش
 کای طفل بر نصیحت پیران بداد گوش
 گر ز آنکه خنده ساز کنی چون قرابه خند
 ور ز آنکه باده نوش کنی چون بیاله نوش
 کان یک هزار خنده نموده است و دیده‌تر
 وین یک هزار جرعه کشیده است و لب خموش
 روزیکه آستین مرادت بود بدست
 در یاب قدر صحبت پیران زنده پوش
 کایجا که عشق خیمه زند نیست عقل و دین
 و آنجا که یار جلوه کند نیست ناپ و هوس
 پسارینه مست بودم و دوشینه نیز مست
 سال همچو پارم و امروزش همچو دوش

چه شد تأثیر جز این ناله‌ی بی‌محاصل ما را
 که کرد از قتل ما آخر پشیمان قاتل ما را
 توداری جای درد لای جفا جو زان همی ترسم
 که خود آزرده گردی چون بی‌آزاری دل ما را

* * *

شاید دهم سزای دل زار خویش را
 انداختم به سنگدلی کار خویش را
 در انتظار وصل تو از مرگ می‌دهم
 هر دم نسلی دل بیمار خویش را

* * *

بارها خون شده دل گرچه ز خوی تو مرا
 می‌کشد باز دل خون شده سوی تو مرا
 چون ببینم رخ خوب تو که سیلاب سرشک
 نگذارد نفسی بر سر کوی تو مرا

* * *

آمد ز پی پریش و از رشک بمردم
 کآیا که خبر داده ز بیماریم او را

* * *

غیر را راندی زبزم خویش و من مردم زغم
 زآنکه دانستم از آن انجام کار خویش را

فتادم از غمش بسی میان زهگذارها
نکرد سوی من گذر گذشت گرچه بارها
به روز هجر و عده‌ام از آن دهد به وصل خود
که تا کشد غمش مرا به درد انتظارها

* * *

بشکست پر و بالم خوشحال شدم کآید
روزی که بکار آید بی بال و پری ما را

* * *

از کین من هنوز ز دل عالمی پراس
روزی ز مهر نام منش بر زبان گذشت

* * *

صدبار گرچه راندی ما را بخواری ایدوست
از تو هنوز داریم امید یاری ایدوست

* * *

چه غم که غیر به بزم وصال یار منست
دو روز نکذرد او هم بحال زار منست

* * *

غمم کشد چو دل از دست داده‌ای بینم
چرا که جز تو درین شهر دلربایی نیست

بی طاقتی سوی توام آرد و گر نه من
دانم که بوی مهر در آب و گل تو نیست
* * *

ایکاش رانی از جفا چون خوانی از دلداریم
تا فکر کار خویشتن هر کس کند از خواریم
خو کرده‌ی دردم بکش دست‌ای طبیب از چاره‌ام
گر میتوانی سعی کن کافزدن شود بیماریم
* * *

جان دادم و از لعل تو دشنام گرفتم
بنگر که چه آسان ز لب‌ت کام گرفتم
* * *

دل ز دستم برده‌اند اما نمیدانم که برد
غمزه بر ابرو اشارت می‌کند ابرو بچشم
* * *

در خم زلف تو آویخت دل و شانه بهم
تا چه سازند بینیم دو دیوانه بهم
تا چه مستی به سر باده کشان باز آرد
لب می‌کون تو شد بال‌ب پیمانه بهم

به زاری مردن از هجران مرا در آرزوی تو
 بسی بهتر که آیم غیر را بینم به کوی تو
 گراز جورت نمی‌تالم نه از صبر است از آن ترسم
 که یابد دیگری از ناله‌ام راهی بسوی تو
 * * *

دوستی از بهر پیغام از فرستم سوی تو
 دشمن جانی شود با من چو بیند روی تو
 * * *

پهلوانگذارم ز غم عشق تو بر جای
 ای راحت جان جای به پهلوی که داری
 * * *

گر نکویی سخن از ناز بمن معذوری
 که نداری دهنی تا که بگویی سخنی
 * * *

کاش از خنجر بیداد مرا زار کشی
 چون مرا عاقبت از حسرت دیدار کشی
 * * *

ای خوش آدم که بعد زاریم از ناز کشی
 کنی از خنده دگر زنده‌ام و باز کشی

خوبان همه شرمسارند ز گل
 وز دیده سرشك اشك ببارند ز گل
 این طرفه نگر که آب گل بر درخت
 و آنکه طمع کلاب دارند ز گل !
 مجمع‌الفصحا ج ۴ ص ۱۷۹ - ریحانت
 الادب ج ۱ ص ۲۴۹ - دانشمندان آذربای-
 جان ص ۷۱ - گلزار جاویدان ج ۱
 ص ۲۱۸

بی‌سواد

در مورد این شاعر در تذکره‌ها مطلبی به دست نیامد . شرح حال و اشعار
 ترکی آن در تذکره حدیقه‌الشعرا ذکر شده است .
 دانشمندان آذربایجان ص ۷۵

بیلقانی

نامش ابومکرم مجیرالدین بیلقانی از شعرای خوش بیان و شیرین سخن
 قرن ششم ه.ق. آذربایجان بوده و دیوانش قریب به پنجهزار بیت است .
 بیلقانی قصاید عالی و غزلهای لطیف دارد . در جوانی به شروان رفته
 نظر به فطرت اصلی ادراک خدمت به «افضل‌الدین خاقانی» کرده و مرید کمالات
 و کاتب مقالات او شد و خاقانی نیز او را تربیت و رابطه‌ی پدر و فرزندی به‌وی

داشت. «مبجیر» نیز قصایدی در مدح خاقانی گفته و به یکی از قوم و خویشان نزدیک خاقانی علاقمند شده و دل باخت و غیرت خاقانی در میان عاشق و معشوق طرح جدایی انداخته و بیماری فراق کار عاشق را ساخته و کمی مانده بود که از بین برود ولی خاقانی دستور داد که معشوق از وی عیادت کرد و سر او را در دامن گرفته و بیمار فراق از نوازش معشوق خود عمر دوباره یافته ناچار به تبریز آمد و در اینجا از مقربان حضرت اتابیک «محمدایلدگز» شده و میانه‌ی او و خاقانی بهم خورده و قصاید خوب در مدح اتابیک گفته است و باثیر اخسیکتی معارضه کرده آخر به حکم اتابیک به اصفهان رفته و از مردم اصفهان مهربانها دیده است. به قول تذکره نویسان او دو مرتبه از طرف اتابکان برای تحصیل وجوه دیوانی به اصفهان رفته است و مرتبه‌ی اول مابین او و جمال الدین عبدالرزاق و شرف الدین شفرویه باب معارضه و مجادله باز و اهاجی رکیکه رد و بدل شده است و در مرتبه‌ی دوم دایره‌ی فساد به درجه‌ی وسعت یافته که در هنگام رفتن حمام مقتولش ساختند و صدهزار دینار خونبها داده‌اند.

سال فوت او به اختلاف اقوال مابین سنوات ۵۶۸ و ۵۹۴ ه.ق. ۵۵۱ و ۵۷۶،

شیمی اتفاق افتاده است.

اثیر الدین اخسیکتی و ظهیر الدین طاهر فرزند محمد الفاریابی و جمال الدین شاهفور فرزند محمد الاشهری ایشابوری نیز از جمله معارفین او بوده و هر سه در اواخر قرن ششم ه.ق. در تبریز فوت کرده‌اند و در مقبرة الشعرامدفون هستند.

از اوست :

سر و اصل بیباغ عدم تازه گشت همان
 پایی بیرون نه از در دروازه‌ی جهان
 عزلت طلب که از غم این چار میخ دهر
 گردون هفت خانه به عزلت دهد امان
 افعی دهر اگر بزند بر دلت مترس
 کور است زهر و مهره بیک جای در دهان
 ای تاب فقرت از بن ناخن شود کبود
 انگشت در مزن به سینه کاری جهان
 با تشنگی بساز که در شط کاینات
 با هر دو قطره آب نهنگیست جان ستان
 جان ده بهای یکشبه‌ی وحدت‌ای خریف
 گوگرد سرخ کس نستاند به رایگان
 راحت طمع مدار که عقلت بدست نفس
 ماهی در آتش است و سمندر در آبدان

باد صبح است که مشاطه‌ی جعد سمن است
 یادم عیسی پیوند نسیم چمن است
 نکمته نافه‌ی مشک است نه ناف اوست نه مشک
 اثر آه جگر سوخته‌ی همچو من است

قفس خاک پر از زمزمه‌ی فاخته است
 مجمر باغ پر از لخلخه‌ی فسترن است
 ده زبان دارد و خاموش بود حق با اوست
 که هنوزش سر پستان صبا در دهن است

* * *

گفتم ز صفا هان مدد جان خیزد
 لعلی است مروت که از آن کان خیزد
 کی دانستم کاهل صفا هان کسورند
 با این همه سرمه کز صفا هان خیزد

* * *

فلک چراغ در انگشت کرده می‌خواهد
 که گنج خانه‌ی عمر ترا کند یغما
 بکش به آه سحر که چراغش از پی آن
 که دزد سخت حریص است و خانه پر کالا

* * *

دل ز عشق تو دل ز جان برداشت
 جان هم امید از جهان برداشت
 گفته‌ای سایه از تو بردارم
 سایه از خاک کی توان برداشت

نو فکندی مرا ز چشم دلی
 کرم شاه کامران برداشت
 شه «قرل ارسلان» که دست و دلش
 از جهان نام بحر و کان برداشت
 آنکه اول قدم ز روی زمین
 فتنه‌ی آخرالزمان برداشت
 چه دعا گویش که عالم پیر
 نقص از آن دولت جوان برداشت

گل صبحدم از شاخ بر آشت و بریخت
 با باد صبا حکایتی گفت و بریخت
 بد عهدی عمر بین که يك هفته ز شاخ
 گل سر زرد و غنچه کرد و بشکفت و بریخت

درکوی توام سینه‌ی پر سوز افکند
 وز روی توام دور بد آموز افکند
 امید نبودم که به این روز افتم
 شبهای غم توام بدین روز افکند

ساقی که ز مینا می کلگون می ریخت
 مطرب که ز زخمه در مکنون می ریخت
 فصاد و طبیب کشته بودند به هم
 این نبض همی گرفت و آن خون می ریخت

* * *

ای کرد صبح صادق از مشک وام کرده
 روی چو آفتاب صد صبح شام کرده
 خون حرام ما را بر خود حلال دیده
 وصل حلال خود را بر ما حرام کرده

* * *

فی الجمله جهان همچو رباطی است مسدس
 کز شهر وجود و عدم او را دو در آمد
 هرگز نخورد غم که از این در که برون شد
 هرگز نشود شاد کز آن در که در آمد

* * *

در بزم تو کل بامی سوری در ساخت
 با باده و کل نبرد باید ساخت
 می بود کل از آه حسود تو فسرد
 کل بود می از آتش تیغ تو کداخت

بیلقان در ۸۴ کیلومتری جنوب «بردعه» قرار دارد و شهری یا شهرکی پر نعمت است. باغها و درختهای زیاده آب فراوانی دارد هوایش گرم و بیشتر عمارات آن از آجر ساخته شده بود. زمانیکه «حمداله مستوفی» کتاب خود را می‌نوشت این همه آبادانی نداشت زیرا اندکی پیش از آن شهر بدست مغولان ویران گشته بود که بار دیگر بفرمان تیمور بناء آن تجدید شد.

مجیرالدین بیلقانی منسوب به این شهر است. نظام‌الدین شامی در تاریخ عمارت بیلقان چنین گفته است:

گذشت هشت صد و شش سال و کسری از هجرت

که مراجعت از غزو ارمن و کرکین

بساخت شهری از اینسان به مدت یکماه

تمر، خدیو جهاندار قطب ملت و دین

مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۱۸۴ - آتشکده

آذر ص ۱۰۵ - دانشمندان آذربایجان

ص ۳۲۵ - آتورپاد ص ۳۶۴، ۳۸۲ - تذکره

ریاض العارفین ج ۲ ص ۱۷۳ - ریحانت

الادب ج ۵ ص ۲۲۲

بی‌نوا

در مورد این شاعر نیز در تذکره‌ها مطلبی بدست نیامد. شرح حال و

اشعار ترکی او در تذکره حقیقه‌الشعرا ذکر شده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۷۵

پرتو گنجه‌ای

نامش محمد کریم خان از خوانین و محترمین گنجه و قراباغ است و حکومت آنجا را عهده‌دار بود . او شاعر و طبع لطیف و ذوق سلیم داشت . فتح‌اله کردستانی ۳۲ بیت از اشعار او را در تذکره‌ی خود ذکر کرده است . از اوست :

بناز افکن لب پر خنده خنده بکن آزادگان چون بنده بنده
اگر باری ز پرده رخ کشایی نماید در جهان یک زنده زنده
دانشمندان آذربایجان ص ۷۵ - فرهنگ
سخنوران ص ۱۰۲

پور باروقی گنجه‌ای

نامش محمود خوارزمی معروف به پهلوان محمود مشهور به قتالی از بزرگان و عرفا و فضایل زمان خود بود او را در بعضی تذکره‌ها «پوریای‌ولی» هم ضبط کرده‌اند .

پور باروقی به اندازه‌ی قوی بود که کسی جرأت نداشت که با او مقابله و زورنمایی کند و شاعر توانایی هم بود . مثنوی «کنز الحقایق» که ۱۷ سال قبل از «کلشن رازشبه‌ستری» نظم شده است .

از اوست :

اگر تو خوی خوش داری به هر کار
و گر خوی بدت اندر رباید
دهان تو کلیدانی است هموار
بهشت و دوزخ را يك کلید است
کز و که گل دم در باغ و که خار
زبانست را کلیدی همچنان دان
در این عالم مزن از يك و بد دم
پور باروقی در سال ۷۲۲ ه.ق. «۷۰۱» شمسی در «خیوق» خوارزم وفات
کرده و در شب وفاتش گفته است :

امشب ز سر صدق و صفای دل من
جامی به کفم داد که بستان و بنوش
در می‌کده آن هوشربای دل من
گفتم بخورم گفت برای دل من
« در قاموس الاعلام » نیز این اشعار را به پهلوان محمود باروقی نسبت
داده اند :

مرد تمام آنکه بگفت و بکرد
وان که بگفت و نکند زن بود
و آنکه نگفت و بکند نیم مرد
نیم زن است آنکه بگفت و نکرد
ریحانت الادب ج ۱ ص ۳۱۱ - قاموس الاعلام

پور خطیب

پور خطیب پسر خطیب ابن خطیب هس سه تخلص یکنفر است نامش

تاج‌الدین احمد گنجه‌ای است و از مشاهیر علما و فضلاى گنجه و شوهرمهمتى
بود. از اوست :

با هر که دلم ز عشق تو راز کند
اول سخن از هجر تو آغاز کند
از فاز ، دو چشم خود چنان باز کنی
کانه زده لب بخنده‌ای باز کند

* * *

بزرگ‌زاده جوانی بدم من از گنجه
همه مسایل تفسیر و فقه کرده تمام
هوای باده‌ی خامم بدین مقام افکند

هزار کار چنین بیش کرده باده‌ی خام

مؤلف تاریخ گزیده می‌نویسد : (او با تاج‌الدین احمد معاصر سلطان محمود
غزنوی بوده و اشعار خوب دارد . مناظرات او و منکوجه‌اش نیک شیرین و
لطیف باشد . بعقیده‌ی بعضی از نویسندگان آن مناظرات را جوهری زرگر
بنام آنها تألیف کرده است .
از اوست :

شاید که دلت ز هر بدی پرهیزد گل‌کار که خار اگر فکاری خیزد
تو دوست گزین، که با تو مهر آمیزد دشمنت ، زمانه خود هزارانگیزد
دانشمندان آذربایجان ص ۷۶

فرهنگ سخنوران ص ۱۰۵ - فزه المیجالس

به تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۶۲

پیربداق آذربایجانی

او فرزند میرزا جهان‌شاه قراقویونلو بود و از طرف پدر حکومت بغداد را داشت. در آنجا سرپیچی و عصیان کرد و به تدبیر پدر در سال ۸۴۴ شمسی بدست برادر خویش کشته شد.

او علاوه بر مقام شاعر ادگی و صفت دلیری و شجاعت در شعر و شاعری نیز معروف بود.

در تذکره‌ها او را شاعر آذربایجانی معرفی کرده‌اند.

او وقتی در بین تهران و سمنان در يك زمین خشك هوس احداث باغی کرد به او متذکر شدند که در اینجا آب نیست که سیب و بهی حاصل شود هر چه زحمت بکشید بیفایده خواهد شد.

او این بیت را بزبان ترکی آذربایجانی گفت:

ایسته‌میرم هیواسینسی نارینی قوی دئسونلر پیر بوداغون باغی وار

پیربداغ در جواب منظوم پدرش که او را از مخالفت با خویش بر حذر داشته و گفته بود:

ای خلف از راه مخالف بتاب تیغ بیفکن که منم آفتاب

پاسخ زیر را داده‌است:

ای دل و دولت به لقای تو شاد باد ترا شوکت و بخت و مراد

فیستم آن طفل که دیدی نخست
 شرط ادب نیست مرا طفل خواند
 پخته‌ی ملکی دم خامی میزان
 خطه‌ی بغداد بمن شد تمام
 چون تو طلب می‌کنی از من سریر
 کی دهم از دست بسودای خام
 من ندمم گر تو توانی بگیر
 تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۹۹۷
 لغت‌نامه‌ی دهخدا ص ۴۵۹ - کتابخانه‌ی
 حاجی حسین نخجوانی مجله دانشکده‌ی
 تبریز سال اول شماره‌ی سوم ص ۱۴
 فرهنگ سخنوران ص ۱۰۶

تراب آذربایجانی

از شاعران ترکی زبان قرن سیزدهم ه.ق. آذربایجان است از او مطلبی بدست نیامد.

حديقة الشعرا

تمکین شروانی

نامش حاجی زین‌العابدین شروانی در سال ۱۱۹۴ ه.ق. «۱۱۵۹» شمسی
 نیمه‌ی شعبان «در شماخی» متولد شده و پدرش در شش ماهگی او با خانواده‌اش
 به کربلا کوچ کرده و مجاورت اختیار کردند.

حاجی زین‌العابدین تا ۱۷ سالگی مشغول تحصیل شده و بعد بخدمت «معصوم‌علیشاه» هندی رسیده و سپس در بغداد به ملازمت «نورعلیشاه اصفهانی» پیوست و از آنجا هم به خراسان و قهستان و زابلستان و کابل بعنوان سیاحت رفت و از علما و فضالای آن سامان کسب فیض و استفاده کرده و مدتی بسیار در خدمت «حسنعلیشاه» بسر می‌برد و بعد از وفات او بسال ۱۲۱۶ ه.ق. «۱۱۸۰» شمسی به ولایت پنجاب و دهلی و بنکاله و کجرات و دکن رفته باجو کیان و برهمنان آنجا مصاحبت و دوستی کرده و به جزایر هندوستان و سودان مسافرت نمود و عاقبت به ولایت «سند» و از آنجا به «کشمیر» و از «مظفر آباد» و «کابل» به «ترکستان» و «بدخشان» رسیده و بصحبت نقشبندان و چشتیان دل داده و از راه خراسان و عراق به فارس قدم نهاد و از طریق «داراب» و «هرمز» به مکه‌ی معظمه و مدینه‌ی طیبه مشرف گشته و از آنجا به «مصر و شام» و «یونان» و «قسطنطنیه» رهسپار شد. با بکتاشیان و رفاعیان و مولودیان و خلوتیان و غیر هم طریق مؤالفت پیموده و از راه دیار بکرو آذر بایجان به تهران شتافته شرف مصاحبت «حسنعلیشاه» و «کوثرعلیشاه» را دریافته و مدتی در خدمت مجذوب‌علیشاه همدانی بسر برده است و از آنجا به شیراز و کرمان و قوشه سفر کرده کتاب «ریاض‌السیاحه» را در سال ۱۲۳۷ ه.ق. «۱۲۰۰» شمسی تألیف کرد که الحق کتاب مذکور مخزن فواید موفور بوده و دلیلی هم بفضل و دانش مؤلف می‌باشد. «حدایق‌السیاحه» و «بستان‌السیاحه» نیز از تألیفات اوست. مجموعه‌ی دوم را در سال ۱۲۴۸ ه.ق. «۱۲۱۱» شمسی تألیف کرده و در سال ۱۲۵۴ ه.ق. «۱۲۱۶» شمسی مرحوم شده است.

مولانا به مسافرت علاقه زیادی داشت و میتوان گفت که یکی از کثیر-
السفرهای معروف می باشد .
او بعضی اوقات شعر هم می گفت و «تمکین» تخلص می کرد . این ابیات از
اوست :

بس راه سپردیم و کمال همه کس را
دیدیم و بجز عشق ندیدیم کمالی
گفتم که جهان و همه اوضاع جهان چیست
پیر خردم گفت که خوابی و خیالی
* * *

اندر پی انسان همه آفاق بگشتم
بسیار بدیدم من و بسیار ندیدم
«تمکین» به که گویم غم دل را که به گیتی
جز یار ندیدم من و آن یار ندیدم
* * *

از تهمت و طعنم چه از این شهر براف
زاهدز تو این خانه که من خانه بدوشم
این رباعی هم از اوست :
«تمکین» دیدی که جمله دیدی و گذشت
رفتی و رساندی و رسیدی و گذشت
غمگین نشوی که واعظت کافر خواند
فرداست که این نیز شنیدی و گذشت

شرح حال شادروان زین العابدین شروانی در گلستان ارم و نامه‌ی دانشوران
نوشته شده است .

مجمع الفصحا ج ۴ ص ۱۸۴ - ریحانت
الادب ج ۱ ص ۳۴۹ - فرهنگ سخنوران
ص ۱۱۷ - حدیقه الشعر - ص ۳۳۸
دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۹

ثباتی اردوبادی

شاعری توانا و طبع موزونی داشت . خوش صورت و خوش سیرت بود و
در تواریخ و علم سیر اطلاعات کافی داشت و از شعر و معما نیز باخبر و اطلاعات
کافی بدست آورده بود و اشعار خوبی گفته است .
از اوست :

چون شدم رسوای عشق از بی سرو پایی چه غم

عاشقان بی سر و پا را ز رسوایی چه غم

پنجه‌ی فرهاد را از کنند خارا چه باک

پای مجنون را ز رنج دشت پیمایی چه غم

ساکنان کنج هجرت را چه بیم از بی کسی

هم نشینان جنات را ز قنهایسی چه غم

دانشمندان آذربایجان ص ۹۱ - فرهنگ

سخنوران ص ۱۲۲

جلال‌الدین شروانی

در علم طب و حکمت مهارت کاملی داشت و او را «جلال‌طیب» می‌گفتند.
منظومه‌ی «گل و نوروز» از اوست که در سال ۷۳۴ ه.ق. «۷۱۲ شمسی» ساخته است.
از اوست :

از این دیار برفتیم و خوش دیاری بود
به آب دیده بشتیم اگر غباری بود
«جلال» رفت و ترابعد از این شود معلوم
که آن شکسته‌ی مسکین چکونه یاری بود
گلزار جاویدان ج ۱ ص ۳۱۴

جمال‌خلیل شروانی

دانشمند محترم آقای دکتر امین ریاحی مصحح کتاب نزهة المجالس در
مورد این شاعر می‌نویسد :

جمال‌الدین خلیل شروانی مولف کتاب است که ۱۷۹ رباعی از خود آورده
و نام خود را به هفت صورت زیر : خلیل ، جمال‌خلیل ، خلیل شروانی ، جمال
شروانی ، جمال‌الدین خلیل ، جمال‌خلیل شروانی و جمال‌الدین خلیل شروانی ذکر
کرده است .

و نیز ۴۴ رباعی به نامهای : حاجی شروانی ، جمال‌حاجی ، جمال‌حاجی
شروانی آمده ، ظاهراً از خود اوست ، اما این احتمال هم که جمال‌حاجی شاعر

دیگری از جمال خلیل باشد بیرون از امکان نیست . يك غزل از او هم به نام مولانا خلیل الشروانی در مؤنس الاحرار (ج ۲ ص ۱۰۶۰) آمده است . جمال شروانی شعرش متوسط است ، از جمله رباعی ۱۲۰۹ او خطای قافیه دارد و نیز برخی از رباعیها که به نام خود آورده ، در کتابهای پیش از او آمده است از جمله رباعی ۳۲۱۴ در کشف الاسرار (ج ۱ ص ۷۱۰) و (ج ۷ ص ۵۳۹) و رباعی ۳۱۱۱ در دیوان سنایی (چاپ دکتر مصفا ص ۶۱۲) و رباعی ۲۸۱۷ در تمهیدات عین القضا ص ۱۲۲ آمده است و نمی دانم اینها الحاقی کاتب است یا کار خود مولف .

از اوست :

آن کس که بود هواشناسی او را
ممکن نبود خدا شناسی او را
خواهی که خدای خویشتن بشناسی
خود را بشناس ، تا شناسی او را

* * *

در دست تو گاه جام ، که خنجر باد
بر فرق تو گاه تاج و گاه افسر بساد
اقبال و تن حور و کلاه شاهینمت
این بر در و آن در بر و این بر سر باد !

* * *

شبهای ز فراق تو که افکش باشد
صبح از بر او ، چو تیر آرش باشد

وان شب، که مرا به وصل تو خوش باشد
کویی شب را قدم بر آتش باشد !

* * *

کر بد کویی تو را بدی گفت ای ماه
هرگز نشود بر تو ، دل بنده تباه
از گفته‌ی بد کوی ، ز ما عذر مخواه
کآینه ، سیه نکردد از روی سیاه !

* * *

زلفین تو ، با چشم تو هم بپهلوی به
همسایه‌ی طرار تو ، هم جادو به !
رخسار تو را ، نگه به آن کیسو به
داند همه کس که : پاسبان هندو به !
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۶۵

جمال گنجه‌ای

این دو رباعی از اوست :
با من صنما ، به مهر کوشی یا نه ؟
وز ما سخن وفا فیوشی یا نه ؟
کیرم که ز لب شکر به من می‌ندهی
بادام ز چشم می فروشی یا نه ؟

کل گر چه همه بوی و همه رنگ آید در جوی لب، سبوش بر سنک آید
خود را چه نهد سرو چمن، بالایی کز قامت تو وراقبا تنک آید
نزهة المجالس به تصحیح دکتر امین ریاحی
ص ۶۶

جیشی آذر بایجانی

از تراکمه‌ی آذر بایجان و از معاصرین شاه اسماعیل صفوی است. مولف
تذکره‌ی «روزروشن» می‌نویسد: «جیشی آذر بایجانی ترکی نژاد بود که به تربیت
سلطان یعقوب استعداد خاصی بدست آورد و شاه اسماعیل صفوی او را به رتبه‌ی
ملك الشعراپی رسانید و بیت زیر را از او نقل کرده‌اند.»

مرا تو دیده و از دیده هم عزیزتری چه دیده‌ای که بر احوال من نمی‌نگری
در «تحفه‌ی سامی» شرح حال «حبیبی» خیلی شبیه به شرح حال «جیشی» است
شادروان تربیت می‌نویسد که ایندو تخلص عنوان دو نفر است و بایکی تصحیف
شده و آن دیگری صحیح‌تر است.

در تذکره‌ی «حسن چلبی» نیز شرح حال «جیشی» جداگانه نوشته شده است.

دانشمندان آذر بایجان ص ۱۰۲- تذکره‌ی

روز روشن

چشمه ایروانی

نامش رضاقلیخان فرزند محمدخان قاجار ایروانی که از مقربان شاهزاده

محمود میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار بود و در نهایت عزت و احترام زندگانی می‌کرد. این ابیات از اوست:

دستی بسر زلف کشید آن بت طرار

گویا که ز دل‌های پریشان خبری داشت

* * *

ترا به دل اکرای مه ز من غباری هست

مرا هم از ستمت چشم اشکباری هست

* * *

منم از روی خوب زاهد کرد

من چه گویم جواب بی‌بصری

مجمع الفصحاح ج ۴ ص ۲۰۵ - گلزار

جاسویدان ج ۱ ص ۳۴۰ - فرهنگ

سخنوران ص ۱۴۳

حاجی سید عظیم شروانی

در شعر «سید» تخلص می‌کرد و از مشاهیر و فضایل شروان بود. در سال

۱۲۵۱ ه. ق. «۱۲۱۴» شمسی متولد شده و در سنه‌ی ۱۳۰۸ ه. ق. «۱۲۶۹» شمسی

به رحمت ایزدی پیوست.

کلیات دیوان «سید» در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۵ ه. ق. «۱۲۷۳ و ۱۲۷۶»

شمسی در تبریز به خط میرزا احمد بصیرت در ۲ مجلد چاپ شده است.

«سید» در دیوانش از اشعار بعضی از شاعران معاصر خود منجمله از عاصی، جرمی، صفا، نورس، یوسف، سالک، ثریا و منصور نام برده و از آنها تجلیل کرده است.

در زمان سید در آن محال دو انجمن ادبی از شعرا و ادبا بنامهای «مجلس خاموشان در قرا باغ» و دیگری «بیت الصفا» در شماخی تأسیس شده بود که سیدعظیم و شعرای نامبرده عضو اصلی این انجمن بودند. این دو انجمن غالباً با هم مشاعره و مطارحه داشتند و با یکدیگر مکاتبه و مراسله می کردند.

سیدعظیم ترجمه‌هایی از اشعار مولانا، سعدی، جامی و فضولی بربان ترکی بعمل آورده و بعضاً از اشعار این شعرا استقبال کرده است.

او به سه زبان عربی، فارسی و ترکی شعر سروده و در اشعارش اغلب از غم هجران و ستم فلک و طعنه‌ی حاسدان شکایت می کند:

من بیلمه‌رم کی هانسی غمی ائیله‌ییم بیان

یو خدور شماره‌سی الم بی شماریمین

هجران غمی، فلک ستمی، طعنه‌ی رقیب

کسمیش قرارینی بو دل بیقراریمین

غزلیات سید تحت تأثیر فضولی قرار گرفته و اغلب حالات روحی و حیاتی شاعر را منعکس می کند.

جسمدن جان آلمانا گراولسا فرمانین سنین

جانا منت دیر اولام ای دوست قربانین سنین

گر تو کرسن ای خلیلیم قانیمی غم ائتمه رهم
غم بو دور کیم گر باتا آلقانه دامانین سنین

* * *

دوئن کئجه منه همبزم بیر سمنبر ایدی
مه جمالی ایلن گؤز لیریم منور ایدی
باشیمدا نشئه‌ی می خاطریمده ذوق و صفا

بیر الده طره‌ی دلبر بیر الده ساغرایدی
کئجه او حور جماليله روز تک روشن
یئریم بهشت برین باده‌م آب کوثر ایدی

* * *

دولاییم باشینا ای فازلیرجا یاریم بری باخ
عشوه‌لی، غمزه‌لی چم خملی نکاریم بری باخ
عشوه آغا ز قلیب صبریمی تاراج ائتمه
کئندی دلدن داهی آرام وقراریم بری باخ
سید در بعضی از غزلیات خود از جنبه‌ی مجاز - استعاره - تشبیه به
خواجیه‌ی شیراز فوق‌العاده نزدیک شده و بدین سبب معاندان او را به «آقه‌ایست
یا همه‌خدایی» متهم کرده‌اند :

زاهد چاغیر ما کعبه‌یه میخانه‌دن منی
یوز کعبه‌دن صفالیدی میخانه‌نین بیری

مین هیچ دن شرافتی افزون اولور اگر
شمعه دولانوبان یا نا پروانه نین بیری
یا جنتی وئرله بیزه یا جهنمی
«سید» مقامیمیزی بو ویرانه نین بیری

* * *

دئمه بو کافر او مسلمان دیر
هر کیمین علمی واردی انسان دیر
در حکایاتی که از «گلستان و بوستان» سعدی به شعر ترجمه کرده و یا
خود حکایاتی بر آنها افزوده است از ریاکاران و عابدان متظاهر و بازرگانان و
قاضیان و حکام ظالم و روحانی نماها انتقاد کرده است و معاصران او در انجمن های
ادبی «که شرح آنان در بالا آمده است» از افکار و اشعار او استفاده های
شایانی کرده اند.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۵ - تاریخ
ادبیات آذربایجان فریدون کچوی ج ۲
تاریخ ادبیات آذربایجان ج ۱ ص ۱۷۲

حالی آذربایجانی

مولانا حالی از جمله شاعران کم آوازه ی آذربایجان است.
نامش فتحعلی بیگ فرزند شاهوردیخان و برادر جوادخان قاجار حاکم
کنجه بوده تا زمان خاقان مغفور بن خدمت اشتغال داشت و مردی کم گوی و خوش
اخلاق و کلامش شیرین و طبعش در شعر بخصوص در غزل نیکو و لطیف بود

اخلاق و طرز رفتارش با مردم متین و مهربان بود. در سال ۱۲۴۱ ه.ق. «۱۲۰۴» شمسی به کاشان رفته نزد اسدخان فرزند حکیم ابوالفتح تبریزی «حکیم کوچک» کسب کمال می کرد.

مؤلف «خلاصة الاشعار» قسمتی از رباعیات و غزلیات و قصاید او را انتخاب کرده و «یوسف علیخان» این دو بیت را بنام وی نوشته است:

بخاک من بنویس ای رفیق ایمن معنی

که بخت هر که بیفتد دگر نکو نشود

به بیکسی تو میرم که گر تو کم کردی

کسی ز بهر تو «حالی» بجستجو نشود

حالی در تبریز وفات کرده است.

از اوست:

در دل من چه فکرهای دق

از خیال دهان تنگ تو هست

نیست خورشید را چنین اشراق

چون به این حسن خوانمت خورشید

سرو را نیست این بلورین ساق

فاممت را چگونه گویم سرو

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۱ - گلزار

جاویدان ص ۳۷۰

حبیبی آذربایجانی

«مؤلف دانشمندان آذربایجان در مورد حبیبی چنین می نویسد» از قصبه‌ی برکشاد در کوی چای، آذربایجان است. اول در خدمت سلطان یعقوب می بود آخر بخدمت

صاحبقران مغفور شاه اسمعیل افتاد. اورا منصب ملک الشعرا می داد و از روی هزل «کرزالدین بیگ» نام نهاده و در اوایل حال به واسطه‌ی فقر به شبانی اوقات می گذرانید. گویند سبب تربیت او این شد که سلطان یعقوب روزی در شکار گاه او را دید که بره می چراند یکی از ملازمان را فرمود که از این پسر پرس که این بره ها از کیست ، آن ملازم نزد همان چوپان «حبیبی» آمده و پرسید ، او جواب داد که بره ها از کوسفندان است ، آن ملازم دوباره پرسید که بزرگان ده شما کیستند گفت گاوان بزرگتر از همه اند ، گفت که نه ، من آنها را می گویم که از ده پیش از مردم بدر می آیند ، جواب داد که سگهای کپک اند که همچو تو عزیزی که به ده می آید به پیشواز او می روند ، ملازم در قهر شده به ترکی گفت: که ای نه چایا بدوم سنی «می کشم ترا» گفت «چایا کؤر کسی یولداشلاریمن گئندی» یعنی بتاز که دوستان رفتند . ملازم قیل و قال را به عرض شاه رسانید پادشاه را خوش آمد او را تربیت فرمود و به واسطه‌ی لطف طبع شاعر شد و این غزل از اوست :

گر سنین چون قیلما یام چاک ای بت فازک بدن

کؤروم اولسون بوقبا کنیمده پیراهن کفن

چیخما یا سودای عشقین باشند ای مه گریوزایل

استخوان کلم ایچره دوتسا عقرب لروطن

دوشدو شبنم باغه کل تا کل نثار ائتسین سنه

سبزه نین هر بر کینه بیردر کی تاپشیر میش چمن

ای کونول عشق اهلینه هر دم گولر دین شمع تک
 من دئمزدیم می کی بیر گون آغلییاسی دیر گولن
 نتیجه دینله نسین «حبیبی» سن سیزای افدامی گول
 چون باتار جسمینه تن ده هر نوک اولموش بیر تیکن
 حسن چلبی در تذکره‌ی خود گوید : حبیبی شاعر در عهد «سلطان بایزید
 خان ثانی» به ملک عثمانی آمده و پس از سیر و سیاحت بسیار در عصر «سلطان
 سلیم خان» در سال ۹۲۶-۹۱۸ ه.ق. «۸۹۸-۸۹۱» شمسی وفات کرده است.
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۲ - تحفه
 سامی - فرهنگ سخنوران ص ۱۵۳

حجاب آذربایجانی

نامش میرزا ابوتراب از شعرای زمان نادرشاه افشار و ساکن عباس آباد
 اصفهان بود و در عهد آن پادشاه نیز مرحوم شده است.
 از اوست :

زین پیش کردون در شیر من خون می کرد و اکنون در بادهام آب
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۲

حجت آذربایجانی

از اهالی ایران است. قصیده‌ی مفصلی در جواب قصیده «فتحعلیخان صبا»
 از زبان سردار ایران گفته است.

بیت زیر مطلع آن قصیده است :

ای صبا آمد صبا از کوی تو بر این دیار

از شمیمش خاک ما شد غیرت مشک تبار

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۳ - فرهنگ

سخنوران ص ۱۵۴

حریف آذربایجانی

از اهالی ایروان است . قصیده‌ی در مدح عباس میرزا نایب‌السلطنه گفته

است که مطلعش اینست :

نوروز عجم آمد و بگذشت سپندار

بگذشت مه آذر و آمد مه آذر

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۳

حسن خان شاملو

مؤلف تذکره‌ی نصرآبادی درمورد او چنین می‌نویسد : « ولد حسین خان »

شاملو از اکابر ایل مذکورند . آبا و اجدادشان درین دولت ابد مدت پیوسته

بخدمات لایقه سرافراز بوده خصوصاً مشارالیه که به فنون استعداد آراسته در

حسن خط و حسن تربیت و نظم احسن بوده در ایالت « هرات » همواره مجلس

او از ارباب استعداد مملو بود چنانچه میرزا ملک مشرقی و میرزا فاضل‌حی و میرزا

اوجی پیوسته امیس او بودند . دیوانش بنظر فقیر رسید قریب به سه هزار

بیت بود .

از آنجمله این چند بیت مرقوم شد . این غزل را در اواخر عمر که از می
بیهوشی به هوش آمده بود گفت و اظهار افاقت نموده است :

یارب این مخمور غفلت را می‌اسرار ده

همچو آهم بر در دلهای روشن بار ده

روز کاری شد که حرف گوشه گیری می‌زنم

یارب این گفتار را توفیق این کردار ده

تا به کی چون داغ در یکجا کسی گیرد قرار

همچو اشکم آبروی یکقدم رفتار ده

شالپوشی را که حسرت برقماش دولت است

در لباس عافیت يك پیرهن آزار ده

باس خاطر چند دازم يك جهان بیگانه را

آشنایی با خودم در خلوت دیدار ده

کام همت میوه‌ی آزاد کسی دارد هوس

ای بهار عمر نخل نیستم را بار ده

خرقه از کوتاهی شوقم گریبان می‌درد

در رفو کاریش از جسم ضعیفم تار ده

در زمین کربلا چشم فرات افشان نمای

در طواف کعبه‌ام مژگان زمزم بار ده

چون «حسن» می‌ترسم از مخموری روز جزا

بیاده‌ی آمرزشم از جام استغفار ده

* * *

از فروغ عارضت آینه‌ی لاله‌یی‌ست

بر لب چشم‌نرم هر قطره‌یی تبخالی‌ست

ای که پنداری خموشم در وداع دوستان

گر زبان شرم داری هر نگاهم ناله‌یی‌ست

* * *

توان ز سیر کل و کشت لاله زار گذشت

نمی‌توان ز تماشای روی یار گذشت

به روی لاله و کل خواستم که می‌نوشم

ز شیشه تا به قدح ریختم بهار گذشت

* * *

تا کشایم مژه از هر طرفم جیحوست

حاصلم خرمن اشک از رخ کندم کونست

* * *

روی تو باج حسن ز کلشن گرفته است

از کل خراج پاکی دامن گرفته است

امشب به هیچ وجه دلم وا نمی‌شود

گویا که خاطر کسی از من گرفته است

ابرم و رشته‌ی همت دارم با گل و خار محبت دارم
چون تنزل نکنم از همه کس من که بیش از همه قدرت دارم

* * *

درین قافله نیست دنباله‌یی همه پیش از یکدگر رفته‌ایم

* * *

اینقدر آینه را رو دادن لایق دولت دیدار تو نیست

رباعی

تا گوهر راستی به دامان نکنی سود از سفر عالم عرفان نکنی
گر از بدی خیانت آگاه شوی دزدیده نگه بر رخ جافان نکنی

* * *

شوقم سفر حجاز در سر دارد امید زیارت پیمبر دارد
توفیق رفیقم شده در راه نجف کو خضر که توشه‌ی مرا بردارد

* * *

دارم چو «حسن» سری به درگاه رضا بیرون نروم یکقدم از راه رضا
خواهی که سرت به عرش توفیق رسد بگذار بر آستانه‌ی شاه رضا

تذکره نصر آبادی ص ۲۰ - فرهنگ
سخنوران ص ۱۵۹ - آتشکده‌ی آذر

حسن حكاك

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. آذربایجان بوده و اشعارش بزبان ترکی
آذربایجانی است ولی از اشعارش در دسترس نگارنده نبود.

حلیمی شروانی

از شعرای قرن دهم ه.ق. است.
اشعاری از او در کتابخانه‌ی حمیدیه استانبول موجود است.
قطعه‌ی زیر در حق «نویسی خطاط» که در دمشق بود و روزانه ۲۴ لیر
مقرری داشته و کدورتی که در میان ایشان پیدا شده بود گفته‌است:
«نویسی» آنکه به خط در دمشق بی‌بدلست
چرا وظیفه‌ی او بیست و چار پاره کنند
مناسبش نبود این وظیفه می‌باید
که خوش نویس چنین را هزار پاره کنند
دافشمن‌دان آذربایجان ص ۱۲۳- فرهنگ
سخنوران ص ۱۷۲

حمید شروانی

در بعضی تذکره‌ها دو رباعی زیر بنام او آمده‌است:
آشفته‌گی دلم، ز جعد تو پیرس بدبختی طالع‌م، ز سعد تو پیرس
خواهی که ز احوال من آگاه شوی زانکس، که مراد بد ز بعد تو پیرس

پوشیده به من بنده ، پیامی بفرست یکباره مکن ستم ، سلامی بفرست
مخمورمی فراقم افتاده به خاک از باده وصل خویش، جامی بفرست
نزهة المجالس به تصحیح کترامیرریاحی
ص ۶۷

حمید گنجه‌ای

از شاعران متبحر و بزرگ گنجه بود و پدرش رشیدالدین نیز شاعر بود .
این سه رباعی از است :

آمد گل، اگر باده کساری، و اخور بی باده ، نفس چند شماری ، و اخور
دی آنچه نداشتی نخوردی ، شاید امروز که گل به دست داری و اخور

* * *

صحرا از بهار دیبه‌ی صدر فک است در باغ نهاده بلبلان را جنگ است
گویند که : ز نشاط آرد، اکنون با این همه زر غنچه چرا دل تنگ است

* * *

دل پیش توای ترک خطا می میرد خواهی که بگویمت: چرا می میرد ؟
حالی که سر و شکل خوست می بیند مسکین دل من ، بدست و پامی میرد !

* * *

از زلف پیر هیزو ، ز مکاری او هان ! تا نشوی غره به غداری او !
کان روز که غوغای خطت برخیزد معلوم رخت شود ، تبهکاری او !

نزهة المجالس به تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۶۷

خادم عطار آذربایجانی

معروف به نوحه خوان در سال ۱۲۹۰ ه.ق. « ۱۲۵۲ ه.ش. » وفات یافت .
حکیم لعلی قطعات زیادی در هجو او و برادرش مظلوم گفته و در دیوانش چاپ
شده است .

ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۰۶ - دانشمندان

آذربایجان ص ۱۲۸

خاقانی شروانی

نامش افضل الدین ابراهیم فرزند علی نجار است . دانشمندی بی بدیل و
فاضلی بی نظیر و حکیمی بود دانا و توانا و شاعری شیرین بیان و فصیح . او در
اوایل جوانی نزد ابوالعلاء گنجوی کسب فیض می کرد و « حقایقی » تخلص
می نمود . وقتی که به خدمت شروانشاه خاقان کبیر رفت رتبه و مقام عالی حاصل
کرد و به تخلص « خاقانی » مفتخر شد .

گویند وقتی که دلش از علایق دنیوی رمید و میلش به ترک و تجرید
کشید چون راهی برای ترک خدمت نیافت ناچار فرار کرد ولی به دستور سلطان
دستگیر و در قلعه‌ی « شادروان » زندانی شد . پس از سرودن قصایدی چند از آن
گرفتاری نجات یافت .

خاقانی در شعر و شاعری مورد توجه و علاقه‌ی مردم شد لذا ابوالعلا - کنجوی از این پیشرفت و شهرت او ناراحت شد و از هم جدا شدند و ابوالعلا تیغ زبان به روی او کشیده هجوش کرد .

حکیم خاقانی پس از خلاصی از زندان به زیارت بیت خدا مشرف شده و مثنوی «تحفة العراقین» را در این سفر ساخت و در مراجعت که در سال ۸۵۲ ه.ق. «۵۶۵» شمسی بود در تبریز به رحمت خدا پیوست و در مقبرة الشعرای سرخاب مدفون است .

خاقانی در شعر و شاعری در زمان خود مانندی نداشت و شاعری متبحر و گرانمایه و فاضل بود . در سرودن شعر شیوه‌ی مخصوص بخود داشته است . خاقانی در اواخر عهد بنی عباس با « انوری ایوردی » « ظهیر فاریابی » و « نظامی کنجوی » و « مجیرالدین بیلقانی » و نظایر آنان معاصر و همصحب بودند .

مادر خاقانی عیسوی نسطوری بوده و شغل آشپزی داشت . مسلمانان او را از گرجستان اسیر آورده بودند که با پدر خاقانی عقد زناشویی بست . مؤلف محترم دانشمندان آذربایجان چنین می نویسد :

(خاقانی یکی از مشاهیر ادبای عصر خود بوده و در اکثر علوم متداوله‌ی آن زمان بالخصوص در علم حکمت و هیئت و احکام نجوم و موسیقی بصیرت و اطلاع داشته و لذا از اصطلاحات آن علوم داخل اشعار وی شده است و در سیر و تواریخ و قصص و اخبار قدیمه نیز صاحب وقوف بوده اشاره به بعضی حوادث و وقایع مشهور کرده است و در نظم شیوه‌ی مخصوصی داشته که همیشه طمطراق

الفاظ و طنطنه‌ی اوزان جالب توجهی را در اشعار خود مراعات می‌کرد. قوافی و ردیفهای غریب و تشبیهات و تعبیرات عجیب ابداع می‌نموده‌است و در تشبیب و تغزل و تمهید مقدمات قصاید هم بیشتر به روشنایی بامداد و طلوع آفتاب متوسل شده‌است، بالجملة مجموعه اشعار او بمنزله‌ی سفینه و جنگ نوادر و امثال و فرهنگ و قاموس تعبیرات و مصطلحاتی است که در قرن ششم معمول و متداول بوده ولی غالب آنها در جایی ضبط نشده‌است و لذا بعضی از ارباب تتبع و تحقیق شرحها و تفسیرها بغوامض کلمات و لغات و حواشی و تعلیقات به بعضی از اشعار مشکله‌ی او نوشته‌اند معروفترین آن اشخاص «حسن دهلوی» و «شیخ آذری» و «عبد الوهاب اصفهانی» و «محمد بن داود شادآبادی» و «رضاقلیخان هدایت» می‌باشند.

کلیات خاقانی قریب به بیست هزار بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات و قطعاتی می‌باشد که در سال ۱۹۰۸ میلادی «۱۲۸۷» شمسی در دو مجلد و مثنوی تحفة العراقین او در سنه‌ی ۱۸۵۵ میلادی «۱۲۳۴» شمسی در «لکهنو» و «اکبر آباد» هند چاپ شده‌اند.

خاقانی از هر بابی از انواع شعر که به صحنه‌ی سخنوری داخل شده به درجه‌ی اکمل از عهده‌ی آنها برآمده و در هر يك از ابواب توحید و تجرد، مواعظ و نصایح و فخریه و بلندپروازی تواضع و شکسته‌نفسی، مدح و قدح، غزل‌سرایی و نوحه‌سرایی و غیر آنها قدرت فوق‌العاده بخرج داده است قصاید شینیه و رائیه از غرر منظومات اوست. عده‌یی از مشاهیر شعرا قصیده‌ی شینیه‌ی او را استقبال کرده‌اند.

قصاید مرآت‌الصفای «امیر خسرو دهلوی» و «انیس‌القلوب فضولی» و «عمان‌الجواهر عرفی» و «فردوس‌الرضاء ضمیری» از جمله‌ی آنهاست و قصیده‌ی «رائیه» را در مقابل قصیده‌ی «رائیه‌سنایی» منظوم ساخته و آن قریب به دو بیت بیت ذوالمطالع است و ممدوح خاقانی در این قصیده پس از تمهید مقدمه دو نفر است یکی از آنها «امیر جعفر بن امیر عیسی دنبلی» است که از مشاهیر دنا بله در خوی بوده و از طرف خلیفه‌ی عصر شمس‌الملک لقب داشته و صاحب بصیرت و اطلاع بوده است. خاقانی چندین مرتبه از طرف سلاطین شروان به رسم رسالت، خدمت وی رسیده و چند قصیده در حق آن امیر و حسب و نسبت سلسله و عقیده و طریقه‌ی آبا و اجداد او بنظم در آورده قصیده‌ی مزبور یکی از آنهاست که در تعریف آن قصیده چنین گفته است :

این قصیده ز جمع سبعیات ثامن است از غرائب اشعار
از در کعبه کر در آویزند کعبه در من فشادی ایثار
زد قفایک در «قفایی» نیک و امر القیس را فکند از کار

شمس‌الملک در سنه‌ی ۵۵۵ ه.ق. «۵۳۹» شمسی مرحوم شده و در مقبره‌ی بی که خود او در خارج شهر خوی ساخته بود دفن شده است و الحال مناره‌ی بی از کله و شاخ آهو در آنجا برپا و مشهود بوده و به مناره‌ی شمس معروف است و عوام آن قبر را از روی عدم اطلاع به «شمس تبریزی» نسبت می‌دهند و از امهات قصاید خاقانی قصاید ذوالمطالع نهزه‌الارواح و نزه‌الاشباح، تحفه‌الحرمین و تفاحه‌النقلین، با کوره‌الاسفار، مذکوره‌الاسحار، کنز‌الراکاز، حرز‌الحجاز می‌باشد که در مواقع زیارت بیت‌اله‌الحرام و زیارت مرقده مطهر خیر الانام در

دو مرتبه تشرف خود بقلم آورده است قصیده‌ی خرابه‌ی مداین و مثنوی تحفه‌
المراقین را هم در عرض راه به‌رشته‌ی نظم کشیده است. از جمله اشعار معروف
خاقانی قصاید حبسیه‌ی اوست که پس از خلاص شدن از آن در دفعه‌ی ثانی به
مکه‌ی معظمه تشرف حاصل نموده و بعد از مراجعت شهر تبریز را برای سکونت
خود اختیار و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانیده است.

مؤلف کتاب آذربایکان درمورد خاقانی چنین می‌نویسد:

« حسان العجم افضل الدین بدیل ابراهیم بن علی خاقانی حقایقی شروانی نامی‌ترین
شاعران آذربایجان و از فحول قصیده‌سرایان ایران است. بخصوص مدایح وی را
آخرین نمونه‌ی فصاحت و بلاغت کلام فارسی توان شمرد. نام او را بعضی از
تذکره‌نویسان و دراین اواخر نیز یکی دو تن از مستشرقان ابراهیم ضبط کرده‌اند
و احتمالاً دراین بیت:

بخوان معنی آرای بی‌براهیمی پدید آمد

ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی

تعریفی بنام خاقانی دانسته در صورتیکه او خود نام خویشتن را « بدیل »
گفته و در مواردی بدان صراحت دارد از آنجمله است:

بدل من آمدم اندر جهان « سنایی » را

بدین دلیل پدر نام من « بدیل » نهاد

* * *

پس من نه « بدیل » بوالعلایم

و ر جز در تست سجده‌جایم

ولی اگر بقول این عده از تذکره‌نویسان که تعداد آنان کم نیست اعتماد کنیم البته «بدیل» اسم بعدی و ثانوی خاقانی خواهد بود.
لقب او «حسان العجم» یاد شده و این لقبی است که «کافی‌الدین عمر» عم شاعر به‌وی داده و بدان کمال او را در سخن می‌ستاید.

چون دید که در سخن تمامم حسان عجم نهاد نامم

خاقانی چند بار خویشان را بدین لقب خوانده است :

مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای

پیش سیمرغ خمش طوطی گویا بینند

* * *

فرز محمد عرب اوست حسان عجم و رادعا گوست

و در مواردی نیز خود را نایب حسان و ثانی حسان می‌نامد ولی تذکره -

نویسان اتفاق کرده‌اند که «افضل‌الدین» لقب دیگر و مشهورتری بوده است و

هم معاصران شاعر او را بدین لقب خوانده‌اند. رشید و طواط «متوفی بسال ۵۷۳

ه.ق. ۵۵۶» شمسی در مدح او گوید :

افضل‌الدین امیر ملک سخن شارح رمزه‌های یزدانی

* * *

افضل‌الدین بوالفضایل بحر فضل فیلسوف دین فزای کفرگاه

امام مجدالدین خلیل یکی از بزرگان معاصر شاعر گفته است :

افضل‌الدین امام خاقانی تاجدار معالک سخن اوست

ابوالعلا کنجه‌یی را است :

تو ای افضل‌الدین اگر راست‌پرسی بجان عزیزت که از تو به شادم

و نیز همین لقب است که گاه شاعر خویشتن را افضل می‌نامد :

آزادان را نبینم افضل از آزادی دو حرف اول

در ضمن مرثیه‌ی عمادالدین ابوالموهّب ابهری گوید :

تا آخر دم ز روز اول بودی به زبانش افضل ، افضل

عنوان شعری او در بدایت حال حقایقی بوده‌است چون به وسیلت‌سازی

استاد خود « نظام‌الدین ابوالعلا کنجه‌یی » به دربار خاقانی اکبر ابوالهیجا -

منوچهری فریدون شروانشاه در بین سالهای ۵۵۰-۵۴۰ ه.ق. راه جست در نزد

این پادشاه قربت و مکانت یافت . « خاقان او را منصب خاقانی ارزانی داشت » و

از این پس « خاقانی » تخلص دایمی و قطعی وی گردید که در تمام اشعارش

دیده می‌شود .

دولتشاه سمرقندی عنوان « حقایقی » را برای او آورده‌است و خود نیز

ضمن غزلی به آن اشارتی دارد چنانکه گوید :

ز در تو چند لافم که روزی از وفا به « حقایقی » نگفتی که سگ درمنی

و هم در مقدمه‌ی منشور تحفة‌العراقین لقب و تخلص خویشتن را چنین

ذکر می‌کند :

مکر ناظم این تحفه‌ی حسان‌المعجم‌الخاقانی‌الحقایقی وقتی خدمت ایسن

سلطان دریافت .

نام پدر خاقانی « علی » و مردی درودگر بود چنانکه بارها از او نام

می‌برد و به نجار گوهری خود اشاره می‌کند :

صانع زرین عمل ، پیر صنعت « علی »

کزید بیضا گذشت ، دست عمل ران او

شیخ مهندس لقب ، پیر دروگر « علی »

« کازر » و « اقلید سند » عاجز برهان او

* * *

نجار گوهرم که نجیبان طبع من

جز زیر تیشه‌ی پدر خویشتن نی‌اند

* * *

وز سوی پدر درودگرم دان

استاد سخن تراش دوران

* * *

وز دگر سو چون خلیل‌اله دروگر زاده‌ام

بود خواهرگیر مریم مادر ترسای من

و مادرش نیز عیسوی مسطوری و کدبانویی طباح بوده است که از روم - به

اسارت به ایران آورده‌اند و سرانجام از انجیل و صلیب برگشته و به دین اسلام

گرویده است :

طباح نسب ز سوی مادر

هستم ز پی غذای جانور

اسلامی و ایزدی نهادش

مسطوری و موبدی نژادش

« فیلاقوس » کبیر بابش

مولد بده خاک دو غطابش

پس کرده گزین بعقل و الهام
بر کیش کشیش دین اسلام
بگریخته از عتاب نسطور
آویخته در کتاب مسطور
تا مصحف و لاله دیده
ز انجیل و صلیب در رمیده

و جد وی جولاهگی می کرده است . در تحفة العراقرین گوید :

جولاهه نژادم از سوی جد
در صنعت من کمال ابجد
عم خاقانی « قدوه الحکما کافی الدین عمر بن عثمان » مریدی دانشمند و
طیب بود .

از سوی عم طیب گوهر
بقراط سخن به هفت کشور
برهانی و هندسی مقالش
« افلاطن » و « ارسطو » عیالش
و چون تا سنین چهل از عمر خود بی اهل و فرزند می زیست از این جهت
فرزند برادر را زیر پر گرفت و در دامن عطوفت پرورش داد .

مسکین پدرم ز جور ایام
افکنند مرا چو زال را سام
او سیمرغی نمود در حال
در زیر پرم گرفت چون زال
مدت هفت سال از آب و آتش او را نگهداشت و در کنف حمایت خویش
گرفت :

حافظ بده از پی کمالم
از آتش و آب هفت سالم
مقدمات علوم را به وی آموخت و به قول خود او را به کوه قاف دانش
آورد :

آورد به کوه قاف دانش
پرورد مرا به آشیانش
با من به یتیم داری آنمرد
آن کرد که عم به مصطفی کرد

و به حقیقت هم مربی و هم معلم

خود بوده به رفیق دایه‌ی من

و شاعر را فروغ فکر و صفای ضمیر از عم بود ولی چون بسال بیست و

پنج از عمر خود رسید «قدوة الحکما» در گذشت و او را در جهانی از غم و

اندوه فرو گذاشت و آتش آنهمه فروغ و صفا بمرد.

چنانکه در قصیده‌ی که در جواب «رشیدالدین» «وطواط» گفته بدین

امر اشاره می‌کند،

شش دگر را شش روز کون بود بها

بسال عمرم ازو بیست و پنج بخریدم

که سوخته شدم از مرگ قدوة الحکما

حیات بخشا در خامی سخن منکر

تا آنجا که گوید:

چو عم بمرد، بمرد آنهمه فروغ و صفا

فروغ فکر و صفای ضمیرم از عم بود

جای دیگر گوید:

خاقانیا به ماتم عم خون گری نه اشک

کان عم بجای تو پدیری‌ها نموده بود

هم در این معنی است که غایت تأثر شاعر را می‌رساند:

خاک بر سر پاش خاقانی و در خون خسب از آنک

زیر خاک است آنکه از خاکیت مردم کرده بود

دعوی نسبت ز عم کن نه از پدر زیرا ترا

عم پدید آورد اگر نی خود پدر کم کرده بود

فریدی نیست که زادگاه استاد شهر شروان بوده که در سرزمین اران

قرار داشته است و خود قطعه‌ی بی است که آنهم متاسفانه از قسمت برباد رفته‌ی

آذربایجان می‌باشد که بخش معتناهی از ثروت ادبی زبان شیوای پارسی نیز از

سخنوران آن سامان بما به ارث رسیده است و این قولی است که جمله مورخان

و تذکره‌نویسان جز یکی دو تن از مستشرقان در آن اتفاق نظر دارند، در دیوان شاعر و هم در «تحفة العراقین» او شواهدی در شروانی بودن وی توان دید از آنجمله است این بیت:

گفتم متعلمی سخندان میلاد من از بلاد شروان

که در جواب ملك الوزرا گفته: وقتیکه از مولد و منشاء او پرسیده است در دیوان آمده است:

عیب شروان مکن که خاقانی

هست از آن شهر کابتدای شراست

جای دیگر چنین یاد مولد می‌کند:

و لکن به شروان داعی الهوی جری العهد لی کیف ابغی خلافه

* * *

احسن الی شروان لا لنفوسها و لکن لاصداها کان راحتی

بعضی خاقانی را بخطا شیروانی نوشته‌اند و ظاهراً این اشتباه در عصر

صفویه برای اولین بار از «نظیری نیشابوری» سرزده است آنجا که گوید:

رشك ملك شیروان امروز شادروان اوست

که به از خاقان «نظیری» به ز «خاقانی» نشست

و بعد معدودی از صاحبان تذکره‌ها از «نظیری» پیروی کرده‌اند

یا خود راساً بچنین اشتباهی دست یازیده‌اند ولی بنظر من به هر حال اینان

تعمدی در کار نداشته‌اند و این اشتباه بی‌شک در تلفظ و کتابت کلمه رخ داده است

نه در محل آن بدین معنی که شروان را شیروان با «ی» خوانده‌اند نه چنین

است که خاقانی را از شیروان روستای «بخارا» یا شیروان از توابع «قوچان» و «لرستان» دانسته باشند. صاحب طرایق الحقایق می‌نویسد:

(قال فی المرصد عند فصل الشین و الراء شروان مدینه من نواحی باب الابواب و قصبتها الشماخی قرب بحر الخزر و قال عند فصل الشین والیاء شیروان بعد شیروا و الف و نون من قری بخارا را قم گوید بین قوچان و بجنورد قصبه‌ی نیز هست که نامش شروان است و مرکز تلگرافخانه‌ی آن خط است و خاقانی شروانی می‌باشد نه شیروانی.

و من پیشتر نوشتم که بتصریح مقدسی و نویسندگان صاحب اعتبار دیگر در سوابق ایام شروان شهری معروف از اران بوده است و در دوره‌ی مطالعه‌ی من بناحیتی گفته‌می‌شد که در شمال رود «کورا» تادر بند باب‌الابواب دمیر قپو» و مغرب دریای خزر قرار داشت و خاقانی نیز از همین ناحیت است و چنانکه گذشت تلفظ صحیح کلمه بتصریح سمعانی ۵۰۶ - ۵۶۲ ه. ق. «۴۹۱ - ۵۴۵» شمسی شروان بفتح شین و بدون «ی» است و در کتابهای مورد اعتماد دیگر از قبیل «مروج الذهب» مسعودی و «تاریخ یعقوبی» و «آثار البلاد» قزوینی و «معجم البلدان» حموی جمله شروان را بدون «ی» ضبط کرده و بفتح اعراب گذاشته‌اند و چنین است در کلیه‌ی مراجع و مأخذ معتبر قدیم نظماً و نثراً. در این بیت خاقانی:

عیب شهری چرا کنی به دو حرف کاوّل شرع و آخر بشر است
چون اول کلمه‌ی شرع و آخر کلمه‌ی بشر یعنی شر را در نظر آوریم
صراحه معلوم می‌دارد که شیروان تلفظ نمی‌شده است و چنین است تلفظ معاصران

خاقانی .

جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی از هجای خاقانی قصیده‌ی مبنی بر
معذرت برای او فرستاد و چنین گفت :

کیست که پیغام من به شهر شروان برد

يك سخن از من بدان مرد سخندان برد

اما مجدالدین خلیل در باره‌ی خاقانی گفته است :

کاب حیوان ز بهر خدمت او بنده‌ی خاک پای شروانست

افضل‌الدین ساوی را است :

رسول باز پسین را هزار گونه‌قسم بجان‌پاک و تریه رسول‌شروانی است

نظامی گنجوی گوید :

به دهلیز از رهگذرهای سخت ز شروان چو شیران همی بردرخت

و نیز در سکه‌هایی که از شاهان شروان بجای مانده همه « شروانشاه »

نوشته است . این مطلب جمله دلیل است به اینکه صحیح کلمه شروان است .

در اینجا بی‌مناسبت نیست که یادآوری کنیم که بعضی از نویسندگان پیشین

چنانکه رسم آنان بوده است بنای این شهر را هم به خسرو اول نسبت داده‌اند.

و چون وی در تاریخ به لقب « انوشروان » و « انوشیروان » معروفست

پنداشته‌اند نام شهر از لقب او اتخاذ شده و تخفیف یافته‌ی آن است و به جهت

سهولت استعمال « افو » را انداخته شیروان گفته‌اند ولی این استنباط نباید

درست باشد زیرا صحیح این کلمه به پهلوی « انوشک‌روان » و جزء اول آن

در اوستا و پهلوی « اوش ، هوش » به معنی مرگ و هلاکت نفی « انوشک »

است که در پارسی آنرا باید « نوشین » نوشت و يك کلمه بیش نیست « نو » جزو لاینفک آنست و نمی‌توان آنرا از کلمه‌ی نوشین حذف کرده و از انوشک روان یا انوشروان یا انوشیروان، شروان یا شیروان ساخت.

در تذکره‌های معروفیکه من دسترسی دارم بسال تولد شاعر اشاره‌ی صریح نشده است پس تاریخ ولادت او را به تحقیق نتوان تعیین کرد ولی در عین حال برخی از محققان معاصر سال ۵۲۰ و گاهی سال ۵۰۰ ه.ق. را تاریخ تولد او نوشته‌اند.

دولتشاه گوید :

(وفات خاقانی در شهر تبریز بوده ، فی‌شهور سنه‌ی اثلین ثمانین و خمسّمائه و در سرخاب تبریز آسوده‌است و مرقد او الیوم او آخر سلطنت تیموریان در حدود ۸۹۲ ه.ق. « ۸۶۵ » شمسی کتاب خود را تألیف کرد .

امین‌احمد رازی می‌نویسد : (پس از معاودت از سفر مکه در تبریز به شیوه‌ی عزلت اقامت اختیار کرده تا در سال ۵۸۲ ه.ق. « ۵۶۵ » شمسی درجه‌ی حیّاتش از بوستان بقا منقطع آمد و در سرخاب مدفون گردید .

صاحب طرایق الحقایق می‌نویسد :

(وفات عارف ربّانی و حکیم خاقانی چنانکه در تاریخ گزیده و تذکره‌ی دولتشاه و مجالس المؤمنین مسطور است . در سال ۵۸۲ ه.ق. « ۵۶۵ » شمسی در سرخاب تبریز آسود .

و ریاض السیاحه وفات حکیم را ۵۹۰ ه.ق. « ۵۷۲ » شمسی و نفعات الانس

۵۹۵ ه.ق. « ۵۷۷ » شمسی و ریاض العاشقین ۵۲۹ ه.ق. « ۵۱۳ » شمسی نوشته‌است ...

تحقیق آنست که خاقانی در سنه‌ی ۵۹۵ ه.ق. «۵۷۷» شمسی چنانچه در نتایج الافکار مذکور است در گذشته شبلی در شعرالعجم گوید... بالاخره در تبریز عزلت اختیار نمود و در همانجا هم وفات یافت و در محل سرخاب مدفون گردید.

سال وفاتش را اکثر تذکره‌نویسان ۵۸۲ ه.ق. «۵۶۵» شمسی نوشته‌اند لیکن از حبیب‌السیر معلوم می‌شود که در سال ۵۹۰ ه.ق. «۵۷۲» شمسی حیات داشت. تذکره‌ی نصرآبادی سال وفات وی را با کلمه‌ی «بی‌مثال» تطبیق کرده است. (۵۸۳ ه.ق. «۵۶۶» شمسی) و به نقل مرحوم تربیت عبدالرشید با کوی سال مرگ استاد را سنه‌ی ۵۸۱ ه.ق. «۵۶۴» شمسی در تبریز نوشته‌است و عده‌ی دیگر نیز با اعداد دیگر نقل کرده‌اند ولی در میان این گفتارها مؤلف تذکره‌ی نتایج الافکار ۵۹۵ ه.ق. «۵۷۷» شمسی را مقرون به صواب باید شمرد.

خانیکوف نیز همین سال را مقرون به صحت دانسته و می‌گوید چون ایشان در سال ۵۸۲ ه.ق. «۵۶۵» شمسی در قید حیات بودند و خاقانی از وی سخن رانده فلذا سال ۵۹۵ ه.ق. «۵۷۷» شمسی صحیح‌تر است و هم به روایت صاحب نتایج الافکار خاقانی در تبریز وفات یافته و او را در مقبرةالشعراى سرخاب نزدیک به مزار بابا حسن دفن کرده‌اند. به هر حال چنانکه می‌بینیم خلافتی نیست در اینکه شاعر او آخر عمر در تبریز بسر می‌برده و در همان‌شهر در گذشته است و مدفن او گورستان معروف به مقبرةالشعراست که در محله‌ی سرخاب واقع بوده‌است. خانیکوف در سال ۱۸۵۵ میلادی «۱۲۳۴» شمسی مطابق ۱۲۷۲ ه.ق. «۱۲۳۴» شمسی کمترین نشانه‌ی از این مقبره نیافته است ولی از

دو مرد سالخورده شنیده‌است که گور خاقانی و مقبره‌الشعرا را بیاد داشته‌اند.

مؤلف جغرافیای مظفری گوید:

این گورستان معروف بوده به کوی سرخاب اکنون «سال ۱۲۰۱ هجری قمری» (۱۱۶۵ شمسی) زمانیکه عباس میرزا در تبریز بوده (بدین کوی گورستانها باشد. کوچک و بزرگ. ندانیم این مقبره کدام باشد.

از اوست:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک سخن را می مسلم شد بما
مریم بکر معایر امنم روح القدس عالم ذکر معالی را منم فرمانروا

* * *

شد طغان عقل را نایب منم نعم الوکیل

نو عروس فضل را صاحب منم نعم الفتی

درع حکمت پوشم و بی ترس گویم کالقتال

خوان فکرت سازم و بی بخل گویم کالصالا

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر

دست نثر من زند سبحان و ایل را قفا

ترش و شیرین است قدح و مدح من تا اهل عصر

از غنپ می پخته سازند و ز حصرم توتیا

هم امارت هم زبان دارم کلید گنج عرش

وین دو دعوی را دلالت از حدیث مصطفی

دشمنند این ذهن و فطنت را حریفان حسد
 منگرند این سحر و معجز را رفیقان ربا
 حسن یوسف را حسد بردند مشتی فاسپاس
 قول احمد را خطا کردند قومی فاسزا
 من همی درهند معنی راست همچون آدم
 وین خزان در چین صورت راست چون مردم کیا
 فی همه یکنام دارد در بیستانها و لیک
 از یکی می فند خیزد و زدگر نی بوریا
 ایضا فی الحکمة و النعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله :
 سریر فقر ترا سر کشد بتاج رضا
 تو سر بجیب هوس در کشیده اینت خطا
 ره امان ز امل به که اسب جنگی را
 به روز معرکه برگستوان به از هرا
 ترا ز پستی همت به کف شود ملک
 بلی ز پهلوی « آدم » پدید شد « حوا »
 چه خوش حیات و چه ناخوش چو آخرت زوال
 چه جغد زخمه چه ساده ! چو خار جست نوا
 میان بادیه‌ی هان و همان مخسب ار نه
 عرابیان ز تو هم سر برند و هم کالا

خرد به ماتم و تن در نشاط و خوش نبود
 که دید جلوه کند پرتو و پری رسوا
 ز چار ارکان بر گردد و پنج ارکان جو
 که هست قسایند آن پنج پنج نبوت لا
 ز نه خراس برون شو به کوی هشت صفات
 که هست حاصل آن هشت هشت باغ بقا
 زبان بسته به مدح محمد آرد نطق
 که نخل خشک پی مریم آورد خرما
 اگر چه بعد همه در وجودش آوردند
 قدم آخر او بر کمال اوست کوا
 نه سوره از پس ابجد همی شود مرقوم
 نه معنی از پی اسما همی شود پیدا
 نه روح را پس ترکیب صورتست نزول
 نه شمس را ز پی صبح صادقست ضیا
 نه سبزه بر دمد از خاک و انگهی سوسن
 نه غوره در رسد از تاک و انگهی صهبا
 طفلی هنوز و بسته‌ی کهواری فنا
 مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا
 جان از درون بفاقه و طبع از برون بیرک
 دیو لاین بهیضه و جمشید ناشتا

در رکعت نخست گرت غفلتی بر رفت
 اینجا سجود سهو کن و در عدم قضا
 امروز سکه ساز که دلدار ضرب تست
 چون دل روانه شد نشود نقد تو روا
 اکنون دعا طلب که مسیح تو بر زمی است
 کانکه که رفت سوی فلك فوت شد دعا
 کر در سموم بادیه‌ی لاتبه شوی
 آرد نسیم کعبه ز الا الهت شفا
 لا رازلات باز فدایم بکوی دین
 کر می چراغ عقل روی راه انبیاء
 اول ز پیشگاه عدم عقل زاد و بس
 آری که از یکی یکی آید در ابتدا
 در مراجعت از مکه از مشاهده‌ی آثار ایوان کسری متأثر شده و
 گفته است :

هان ای دل عبرت بین از دیده‌نظر کن هان
 ایوان مداین را آینه‌ی عبرت دان
 بکره ز ره دجله منزل به مداین کن
 وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
 از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
 خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان

تا سلسله‌ی ایوان بگسست مداین را
 در سلسله شد دجله چون سلسله شدیپجان
 که که بزبان اشک آوازه ده ایوانرا
 تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
 دندانهای هر قصری پندی دهدت نو نو
 پند سر دندان به شنو ز بن دندان
 گوید که تواز خاکی ما خاک تویم اکنون
 کامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان
 از نوحه‌ی جغد الحق مائیم به درد سر
 از دیده کلای کن درد سر ما بنشان
 آری چه عجب داری کاندرا چمن کیتی
 جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
 ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما
 بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
 گویی که نگون کرده است ایوان فلک و شر را
 حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
 بر دیده‌ی من خندی کاینجا ز چه می‌گرید
 خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم
 خاک در او بسودی دیوار نگارستان

این است همان در که کوراز شهان بودی
 دیلم ملک بابل هند و شه ترکستان
 پندار همان عهد است از دیده‌ی فکرت بین
 در سلسله‌ی در که در کوکبه‌ی میدان
 از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
 زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان
 هستست زمین زیرا خورده است بجای می
 در کاس سر هر مز خون دل نوشروان
 بس پند که بود آنکه بر تاج سرش پیدا
 صد پند نواست اکنون در مغز سرش پنهان
 کسری و ترنج زر پرویز و به زرین
 بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
 پرویز به هر بزمی زرین تره گستردی
 کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
 پرویز کنون کمشد زان کمشده کمتر گو
 زرین تره کو بر خوان رود کم تر کوا، بر خوان
 گفتی که کجا رفتند آن تا جوران اینک
 ز ایشان شکم خاک است آ بستن جاویدان
 خون دل شیرینست این می که دهد رزبان
 ز آب و گل پرویز است این خم که نهد دهقان

چندین تن جباران کاین خاک فرو خورده‌است
 این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زایشان
 از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
 این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان
 خاقانی ازین در که دریوزه‌ی عبرت کن
 تا از در تو زین پس در یوزه کند خاقان

* * *

خاقانی آنکسان که طریق تو می‌روند
 زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست
 بس طفل کارزوی ترازوی زر کند
 نارنج از آن خورد که ترازو کند ز پوست
 کیرم که مار چو به کند تن بشکل مار
 کو زهر بهر دشمن و کو مهر بهر دوست

* * *

دوست دشمن گشت و دشمن دوست شد خاقانیا
 آتزمان کاقبال بی ادبار بینی بر درت
 تا تو دولت داری آن کت دوستتر دشمن تراست
 ز آنکه نتواند که بیند شاهد خود در برت
 پس چو دولت روی برتابد ترا ازهر که هست
 دوستتر گشت آنکه بود از ابتدا دشمن‌تر

دشمن معشوق خود را دوست دارد هر کسی
 از قیاس از خویش تن کن گر نیاید باورت
 دوست از نزدیکی دولت شد اول دشمنت
 دشمن از دوری دولت شد به آخر غمخورت

* * *

صبح است کما فکش اختران را	آتش زده آب پیکران را
بر صرع ستارگان دم صبح	ماند نفس فسون گران را
یک می به دو کنج شایگان خر	رغم دل رایگان خران را
دریا کش از آن چمانه‌ی رز	کو مساند کشتی گران را
می تا خط ازرق قدح کش	خط درکش زهد پروران را
هر کس را جام در خورش ده	از سوخته فرق کن تران را
گر قطره رسد به بیدلان می	یک دریا ده دلاوران را

* * *

ای صبحدم بین که کجا می فرستمت
 نزدیک آفتاب وفا می فرستمت
 این سر به مهر نامه بآن مهربان رسان
 کس را خبر مکن که کجا می فرستمت
 جان یک نفس در نکندارد گذشتنی است
 ورنه باین شتاب چرا می فرستمت

عیسی دم است یار و دم از مادرینغ داشت

بیمار او شدم قدم از ما دریغ داشت

* * *

بس کن زشوراکیختن و زخون ناحق ریختن

کز بس شکار آویختن فرسوده شد فقر اک تو

* * *

زهریست مرا غذای هر روزه

زین کاسه‌ی سرنگون فیروزه

* * *

جان بخشمت آنساعت کز لبشکرم بخشی

دائم که تو زان لبها جان دگرم بخشی

از رباعیات اوست :

چشمی دارم چو لعل شیرین همه آب

بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب

جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب

جسمی دارم چو جان مجنون همه درد

* * *

ایام به غم چنانکه دایمی بگذشت

در غصه مرا جمله جوانی بگذشت

عمرم همه در مرثیه‌خانی بگذشت

در مرگ خواص زندگانی بگذشت

* * *

ای مرهم دیده دیده بی نور از تو

ای راحت سینه سینه رنجور از تو

وز دوری تو سوخته‌ام دور از تو

با دشمن من ساخته‌ی دور از من

قصیده زیر را در هنگام محبوس‌ی به جهة رسول پادشاه روم گفته و او را شفیع مرخصی خود ساخته :

فلك كجروتر است از خط ترسا	مرا دارد مسلسل راهب آسا
نه روح اله بر این دیر است چون شد	چنین دجال فعل این دیر مینا
نم چون رشته‌ی مریم دو تاهست	دلچون سوزن عیسی است بکنا
من اینجا پایبند رشته ماندم	چو عیسی پایبند سوزن آنجا
لباس راهبان پوشیده روم	چو راهب زان بر آرم هر شب آوا
به صور صبحگاهی بر شکافم	صلیب روزن این بام خضرا
بمن نامشفقند آبای علوی	چو عیسی ز آن ابا کردم ز آبا
مرا از اختر دانش چه حاصل	که من تاریکم او رخشنده اجزا
چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی	که همسایه است با خورشید عذرا
چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست	که اکمه را تواند کرد بینا
نتیجه دختر طبعم چو عیسی است	که بر پاکی مادر هست گویا
سخن بر طبع بکر من گواه است	چو بر اعجاز مریم نخل خرما
چو مریم سر فکنده زیرم از طعن	سرشکی چون دم عیسی مصفا
مرا ز انصاف یاران نیست یاری	تظلم کردندم زان نیست یارا
نه از عباسیان خواهم معونت	نه بر سلجوقیان دارم تولا
چو یوسف نیست کز قحطم رهاند	چه بنیامین مرا و چه یهودا
در (ابخازیان) اینک گشاده	حریم رومیان آنک مهیا
روم ناقوس بوسم زین قحکم	شوم ز فار بندم زین تعدا

دبیرستان نهم در هیکل روم
و کر حرمت نداردم به (ابخاز)
کشایم راز لاهوت از تفرد
کشیشانرا کشش بینی و کوشش
به قسطنطین برسد از نوک کلکم
سه اقنوم و سه قرقف را به برهان
چگونه ساخت از کل مرغ عیسی
چگونه گفت عیسی بر سر دار
و کر قیصر سکالد راز زردشت
بگویم کان چه زنداست و چه آتش
به قسطاسی بسنجم راز مؤبد
بس ای خاقانی از سودای فاسد
رفیق دون چه اندیشد به عیسی

کنم آیین مطرانرا مطرا
کنم ز آنجا براه روم مبدا
نمایم ساز ناسوت از هیولا
به تعلیم چو من قسیس دانا
حنوط و غالیه مونی و احیا
بگویم مختصر شرح موفوفا
چگونه کرد شخص عازر احیا
که آهنک پدر دارم بیالا
کنم زنده رسوم زند و استا
کز و یازند و زند آمد مسما
که جو سنگش بود قسطای لوقا
که شیطان می کند تلقین سودا
وزیر بد چه آموزد به دارا

در مدح خاقان کبیر منوچهر شروانشاه گوید:

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشاندند

پای کوبان دست همت بر جهان افشاندند

بس زر رخسار کآن دریا کشان سیمکش

بر صدف کون ساغر گوهر فشان افشاندند

سبحه داران از پس سبوح گفتن در صبوح

بر سر ز ناز ساغر طیلسان افشاندند

جرعه‌ریز جام ایشان است گویی اختران
 کانه‌مه در روی چرخ جانستان افشانده‌اند
 دفع سرما را قفس کردند ز آهن پس درو
 بچه‌ی طاووس علوی آشیان افشانده‌اند
 مجلس انس حریفانرا هم از تصحیف انس
 در تنور آن کیمیای جان‌جان افشانده‌اند
 چون شرادش را علم برابر سنبل کون رسید
 تخم کل گویی ز شاخ ارغوان افشانده‌اند
 رومیان بین کز مشبك قلعه بام آسمان
 نیزه بالا از برون خونین‌سنان افشانده‌اند
 کرده‌اند از راده‌ی مریخ عقرب خانه‌ی
 باز مریخ و زحل خور در میان افشانده‌اند
 چتر زرین چون هوا بگرفت گویی برفلك
 عکس شمشیر شه سلطان نشان افشانده‌اند
 باز نو نو در رحمهای عروسان چمن
 نطفه‌ی روحانیان بین کز نهان افشانده‌اند
 مغز گردونرا ز کام است از دم باد شمال
 کابه‌اش از مغز بر شاخ جوان افشانده‌اند
 چشم دردی داشت بستان کز سرپستان ابر
 شیر بر اطراف چشم بوستان افشانده‌اند

تا زبان شکل است شمشیرش همه شیران رزم
 بسکه دندانها ز بیم آت زبان افشاندند
 نیزه دارانش که از شیر ینستان کین کشند
 خون و آتش زان فی چون خیزران افشاندند
 فی ز آتش سوزد و ایشان ز فی های رماح
 دشمنانرا آتش اندر دودمان افشاندند
 چار جوی هشت خلد است اینک در مدحش مرا
 از ره کلک و بنان طبع و جنان افشاندند
 در صفت اصفهان و معذرت از هجای مجیرالدین بیلقانی و مدح جمال الدین
 عبدالرزاق :

نکته خور است یا هوای صفاهان
 جبهت جوز است یا لقای صفاهان
 دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا
 مادر بخت یگانه زای صفاهان
 دیده‌ی خورشید چشمه درد همداشت
 از حسد خاک سرمه زای صفاهان
 لاجرم اینک برای دیده‌ی خورشید
 دست مسیح است سرمه سای صفاهان
 دست خضر چون نیافت چشمه دوباره
 کرد تیمم بخاکپای صفاهان

مدت سی سال شد که از سر اخلاص
 زنده همیداشتم وفای صفاهان
 مدح دو فاروق دین چگونه کنم من
 صدور جمال آندو مقتدای صفاهان
 کعبه عبادت ستای من شد از ایراک
 دید مرا مکرمت ستای صفاهان
 کعبه مرا رشوه داد شقه‌ی سبزش
 تا نهم مکه را و رای صفاهان
 اینهمه کردم برایگان نه بر آن طمع
 کافر زریابم از عطای صفاهان
 دیو رجیم آنکه بود دزد بیایم
 کردم طغیان زد از هجای صفاهان
 اهل صفاهان مرا بدی ز چه گویند
 من چه بدی کرده‌ام بجای صفاهان
 دست و زبانش چرا نداد بریدن
 محتسب شرع و پیشوای صفاهان
 جرم ز شاگرد پس عتاب بر استاد
 اینت بد استاد صدقای صفاهان
 این مگر آنحکم باز گونه‌ی مصر است
 آری مصر است روستای صفاهان

داد صفاهان ز ابتدام کدورت
 کر چه صفا باشد ابتدای صفاهان
 سیب صفاهان الف فزود در اول
 تا خورم آسیب جانگرای صفاهان
 کر چه صفاهان جزای من بیدی کرد
 هم بنکویی کنم جزای صفاهان
 خطه‌ی شروان که نامدار بمن شد
 کر بخرابی رسد بقای صفاهان
 در مذمت شعرای روزگار خود گفته است :
 بر باطلند ز آنکه پدرشان پدید نیست
 وز حق نه آدم است و نه عیسی خطابشان
 هستند از قیاس چو فرسوده هاواری
 سرنی و بن همیشه ز سودن خرابشان
 از طبع خشکشان نتوان یافت شعر تر
 نیلوفر آرزو که کند در سرابشان
 سحر حلال من چو خرافات خود نهند
 آری یکیست بوله‌ب و بو ترابشان
 من رستم کمانکشم اندر کمین شب
 خوش باد خواب غفلت افراسیابشان

وله ایضاً :

به وحدت رستم از غرقاب وحشت
 نشاید بردن اندوه جز بانده
 دلم آبتن از خرسندی آمد
 چو حرص آسود چه زیر و چه بالا
 درین پیروزه طشت از خون چشمم
 من اندر کنج و دوان بر سر کنج
 نمینی جز مرا نظم محقق
 نیارد جز درخت هند کافور
 نه پیش من دواوین است و اشعار
 از این نورند غافل چند اعمی
 تب ربع آمد ایشان را که نامم
 عجب نی کر شب میلاد احمد

به رستم رسته گشت از چاه بیشن
 نشاید کوفت آهن جز بآهن
 اگر شد مادر روزی سترون
 چو دیده رفت چه روز و چه روزن
 همه آفاق شد بیجاده معدن
 مگس در کلشن و عنقا به کلخن
 نیایی جز مرا نثر مبرهن
 نریزد جز درخت مصر روغن
 نه عیسی را عقا قیر است و هاون
 بر این نطقند منکر چند الکن
 بگرد ربع مسکون یافت مسکن
 نگوینار آید اصنام برهن
 مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۰۸ - فرهنگ
 سخنوران ص ۱۸۱ - گلزار جاویدان ج
 ۱ ص ۴۳۱ - ریحانت الادب ج ۲ ص ۱۰۹
 آتشکده آذر ص ۱۴۹ - تذکره ریاض
 العارفین ص ۲۱۸ - تذکره آتورپاتکان ص ۲۵۴
 نزهة المجالس به تصحیح دکتر محمد امین
 رباحی ص ۶۷

خدییجه سلطان آذربایجانی

این بانو دختر حسنعلی خان داغستانی و دختر عم علی قلیخان واله مؤلف تذکره‌ی ریاض‌الشعرا است. هر دو در اصفهان در یک مدرسه تحصیل می‌کردند و عاشق و معشوق یکدیگر بودند.

علی قلیخان در موقع سلطنت نادر شاه منزوی و از ترس او به هندوستان رفت و پس از کشته شدن نادر شاه کسی را بنام میرزا شریف از هندوستان به اصفهان فرستاد تا خدیجه را که هنوز عشق او در سرداشت به هندوستان ببرد. متأسفانه قبل از ورود او به مقصد معلوم شد که میرزا احمد وزیر ابراهیم شاه با آن دختر ازدواج کرده است. از اوست :

من ساقیم و شراب حاضر	ای عاشق تشنه آب حاضر
آبست شراب پیش لعلم	هان لعل من و شراب حاضر
با حسن من آفتاب هیچ است	اینک من و آفتاب حاضر

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۲

خلیل نخجوانی

در اوایل زندگی بشغل برزگری اشتغال داشت و بعد از آنکه مدتی به وزارت ترکان قیام نموده بود صرف‌نظر کرده و به کلانتری اکتفا نمود.

او در آبادی و پیشرفت شهر فوق‌العاده فعالیت می‌کرده و خدمات ارزنده‌ی بی‌از خود نشان داده و دو مرتبه هم برای زیارت به‌خانه‌ی خدا مشرف و در اواخر

عمر فاینا شد .

این معما به اسم ادیس از اوست :

گر همی خواهی که از غمهای عالم واره‌ی

چون سمپیر میکنی بر پای سرودی کن تهی

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۲ - تحفه

سامی - جنگ دیهیم

خوشنام نخجوانی

نامش خواجه محمد و متولد نخجوان بود .

او از مریدان اخی فرج زنجانی است و چنان مشهور است که طریقه صوفیه در آذربایجان به واسطه‌ی وی انتشار یافت . خواجه در قریه‌ی «خوشنام» که در چهار فرسخی تبریز است دفن شده و تاریخ وفاتش معلوم نیست ولی رحلت اخی فرج در ماه رجب سال ۴۵۷ ه.ق. اتفاق افتاده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۲ - فرهنگ

سخنوران ص ۱۹۹

خیرالعلی آذربایجانی

از شعرای ترکی سرای آذربایجان بوده و در تذکره « حدیقه الشعرا »

مختصری از حال او نوشته شده است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۳

درونی آذربایجانی

از شعرای معروف آذربایجان بوده و صائب تبریزی این دو بیت را از وی در بیاض خود نوشته است :

انگشت نبی در مکرر اول غنچه‌ی زنبق

کیم ائندی کماهی یوزونون آیین ایکی شق

باشدان آشدی آه کیم دریا کیمی یاشم بنیم

سرنگون کشتی دور اول دریاده سان قاشم بنیم

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۶

دختر خطیب گنجه‌ای

این رباعی از اوست :

صبح دل عشاق ، ز شام خط اوست

در عالم جان ، خطبه به نام خط اوست

کفتا غلطی ، مشک غلام خط اوست !

تشبیه خطش به مشک می کردم ، عقل

نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۶۸

دلگیر آذربایجانی

نامش کربلایی محمد عطار از شاعران آذربایجان است که در «وبای»

سال ۱۲۸۲ ه.ق. و ۱۲۴۴ ، شمسی مرحوم شده و در قلعه‌ی اخسی سعدالدین

مدفون است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۱- حدیقه -

الشعرا - فرهنگ سخنوران ص ۲۱۱

دلیل ایروانی

از معاصرین فتحعلیشاه است . قصیده‌یی در مدح او ساخته و در آخر آن اشاره به تاریخ تعمیر مسجدایروان نموده چنین گفته است :

دلیل از بحر تاریخش رقم زد « از ایشان مسجد نیکوست بر پا »
دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۱- حدیقه -

الشعرا

دیلباز اوغلو

نامش عبدالرحمن از شعرای توانای اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی است . در پیشبرد فرهنگ وطن خود زحمات فراوانی را متحمل شده است و به دستور «ایراقلی شاه کرjestan» چشمانش را از حدقه بیرون آورده اند . در شهادت جوادخان « خان گنجه » که در سال ۱۸۰۴ میلادی « ۱۱۸۳ » شمسی اتفاق افتاده منظومه‌ی پراحساسی سروده است .
از اوست :

بیر روایت سؤیله ای دل چرخ کجرفتاردن

تا ابد روز ازل بد مهر بد کرداردن

چرخ ظالم دهر دون صاحب خطایی عاردن
 کیم یزیدین عزتین کۆر شاه دل افکاردن
 کۆر «جوادخان» ماجراسین محنت مکاردن
 بئله دیر دوران ازل انسانه آل ائیلره جهان
 بیر زمان خرم قیلیر بیر دم ملال ائیلره جهان
 شاه اولایسته رکدا آشفته حال ائیلره جهان
 عاقبت بیر کۆن کندر همت حلال ائیلره جهان
 فاختانی غرق ائدر اول کشتی یه پر باردن
 هر زمان دوران سالیب دیر جانی جانافدان جدا
 آدمی حوادان آیری باغ رضواندان جدا
 خاتمی سالدی فلک جاه سلیمانندان جدا
 آه کیم دوشدو بو کۆن دوران «جوادخان» جدا
 اسکیک اولماز زار بلبل صحبت گل خاردن
 شاهنامه وصف ائدن یوخ اول جوادخان وصفینی
 معدن جود و سخاوت عدل دیوان وصفینی
 بیلمیش افلاطون سحارین اهل میدان وصفینی
 حکمت لقماندان آرتیق درده درمان وصفینی
 بیر مخمس نظم ایله انشاء قیلیم اشعاردن
 کنجه شهرینده جوادخان کیم نه ایام وارایدی
 صاحب لطف و عدالت صادق الاقرارایدی

ہر ایشین فعلیندہ ماهر عاقل و ہوشیار ایدی
 مختصر عالم آرا پر امتحان سردار ایدی
 کؤر نملر چکدی قضان دور بد اطواردن
 دوشدی دعواسی ازلدن اول شکی شروان ایلہ
 ابراہیم خان اتفاق اولدی اول عم خان ایلہ
 کلدی لشکر اوستونہ اول جملہ داغستان ایلہ
 اونلار ایلہ قیلدی دعواسر بسر میدان ایلہ
 چکمہدی ہر گز ضرر بیر فتنہی اغیاردن
 بیردہ اوندان صوراً کلدی والی (باغداتیان)
 بیغدی کر جستان تماماً لشکرین تاوادیان
 نچہ ایللر قیلدی دعوا چکمہدی اوندان زیان
 والی کؤچدو چون فنادان ائتدی ترک آخر جہان
 کؤرنہ صادر اولدی کؤر کین خان کیمی اغیاردن
 اول جوادخان وصفینی نچہ قلم رسم ائیلہ سین
 شرحہ سیغماز وصف حالین نچہ دیلر سؤیلہ سین
 بیر بئلہ سردار غازی کیم کؤر وبدو بیلہ سن
 دوشدو دعواسی اونون کار قضان بیلہ سن
 پادشاہ روس صاحبہ۔اج ایلہ طوماردن
 چکدی بیر ایل اول جوادخان ائیلہ دی جنگ و جدال
 گاہ صلح ائتدی آرادا گاہ قیلدی دنگ آل

گوردی کیم اولمادی آخر آرتدی فتنه قیل و قال
 کلمه دی امداده هر چند ائيله دی یوز عرض حال
 فتحعلیشاه صاحب ایران اولان خونکاردن
 اول حسینقلی آقا کیم گلدی خائین یائینا
 لایق اندی هر هنرلر شوکتینه شائینا
 ایسته دی قانین قاتا اول دمده خائین قانینا
 قویمادی خان گؤندریب بیر غیر برج میدائینا
 یعنی اونون وحشتین من گؤرمه ییم دیداردن
 قلعه سین صاندی جوادخان اول زمان ویرانه دن
 چوخ چالیشدی تائولوبجه دردینه درمان ائدن
 فیض حقدن تا یئینجه رحمت غفرانه دن
 چیخدی روحی اول بددن روضه ی رضوانه دن
 آی خوشابولدی شهادت واحد القهاردن
 هم حسینقلی آقا بولدی شهادت نوجوان
 خلق آرا بو جمله محنت دن یامان اولدی یامان
 آناسی آه‌لار چکیب شاخسی دییب ائیلر فغان
 اوز توتوب اول بارگاهه السوداع ائیلر امان
 بی‌نوا دوشدوم جدا فرزند کل رخساردن
 کنجی لی خلقی شهادت بولدی حقا جانفدا
 کیمی مظلوم کیمی آزاده قالیب اندر بلا

هر بیری بیر نوع ایله یوز درده اولدی مبتلا
 یادینا کلمه ز مگر مظلوم دشت کسربلا
 ای او تافماز چرخ ظالم احمد مختاردن
 مین ایکی یوز داخی اون سککیزده تاریخ زمان
 کیم شهید اولدی جوادخان چیخدی ازدارجهان
 چوخ پریشان اولدی حالی کنجه نین حددن یامان
 کدیتیش امداده یا حق ، مهدی صاحب زمان
 اینجیمه زمی خاطرین بو درد و آه زاردن
 نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان
 ص ۸۶

ذاکر

نامش قاسم بیگ که در سال ۱۷۸۴ میلادی « ۱۱۶۲ » شمسی در قراباغ متولد گردیده و در اثر مبارزاتی که با حکومت وقت بعمل آورده بود به شهر باکو تبعید شده بود و در اثر در بدری از وطن و رفح و غربت دو بیت زیر را گفته است :

پیرانه سرلیکده چرخ کجرفتار ائيله دی دربدر وطندن منسی
 ئیله میشدیم بیلم دور زمانه اینجیدیر دوشنده بو قدر منی
 ذاکر سالهای زیادی از عمر خود را در روستای « خنزروستان » باروستائیان
 گذرانده و در اشعارش سنت ها و خصوصیات زندگی مردم جامعه اش را تشریح

کرده است .

ذاکر در سال ۱۸۵۷ میلادی « ۱۲۳۶ » شمسی به رحمت ایزدی پیوست .
در انواع شعر کلاسیک از قبیل مخمس ، مستزاد ، ترجیع بند ، ترکیب بند ، غزل
توانا بوده و منظومه‌یی نیز بنام « زوج‌اخیر » دارد که بسیار جالب است .
از اوست :

سیه زلفو دال‌گردنده بیر قولاج صونا جیقاسی‌تک اوجلاری فیقاج
بئله طره ، بئله کیسو ، بئله ساج بئله غمزه بئله قاش‌لا کؤز اولماز

* * *

بارماغیندا خساتم بئلینده کمر تئلینده گوشواره دو کمه تمام زر
غرق اولسون یاخیلا ، آلاسر اسر ناز ائيله ساللانا ، ساللانا کلسین

* * *

تولک طرلان اوولاغیدی بو یئرلر بردع توپراغیندا ائيله ییم کذر
کؤروم قالیدیر می شیریندن اثر باخیم هر طرفه فکران کزیم

* * *

بلبل بیچاره دئردی خبری دئدی که قالما ییب شفلیک اثری
من « ذاکر » م او هو کؤردنن بری کره‌ک معنون اولوب بیابان کزیم

* * *

بیریندن شکایت ائنده سن اگر دانیشماغا قویماز سؤزدنو کسه ر
قارداش مالی کیمی اورتادان بؤلر دمیر وف‌لار اولوبلار اوغرو یا اورتاق
کؤرسن نانیمازسان یاریم ساققالی چیخیب اندازه دن دولتی ، مالی

خواندمیر و فچالیدی چاپدی محالی او کی وار، تو توب‌ئوزون کچل...

* * *

بو بلاده هر گون تئو کولور قانلار یاواش گئچین سن سمیرینیز آنلار
لاچین یا تاغیدیر بیزیم مکانلار قورخورام سیرانیز چاشا دورفالار
نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان

ص ۱۵۱

ذاکر ثانی آذربایجانی

نامش ملا قاسم از نواده‌های ذاکر قراباغی بوده و در سال ۱۳۱۴ ه. ق.
« ۱۲۷۵ » شمسی مرحوم شده‌است و اشعارش به زبان ترکی آذربایجانی است.
دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۲

ذبیح گنجوی

نامش اسماعیل گنجوی بود. دیوان اشعارش مرکب از فارسی و ترکی
آذربایجانی است.
متأسفانه از اشعارش در دسترس ما نیست.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۲ - تاریخ
ادبیات آذربایجان فریدون کوچرلی

ج ۳

ذلیل آذربایجانی

نامش کربلایی محمدجعفر از شاعران آذربایجان است. تألیفات زیادی دارد. منجمله کتابی بنام «مخزن المصائب» است.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۲- حدیقه.

الشعرا - فرهنگ سخنوران ص ۲۱۶

ذوالفقار شروانی

نامش سیدقوام‌الدین حسین بن صدرالدین علی از بزرگان و فضلاودانشمندان قرن هفتم ه.ق. معروف شروان و معاصر خاقانی شروانی و فلکی شروانی و جمال‌الدین اصفهانی بود که در عهد دولت خوارزمشاهیان می‌زیست و مداح یوسف شاه‌لر بود.

او شاعری والامقام و بار بهت بود و در فنون ادب پایگاه بلندی داشت و در صنایع و بدایع شعری استاد بوده و از جمله اشعارش قصیده‌ی طولانی است مشتمل بر تمام دوایر و زخافات که از هرچند بیت آن ابیات مختلف الوزن بیرون می‌آید این قصیده را در مدح صدراعظم شروانشاه گفته و هفت خروار ابریشم درمقابل آن صله و جایزه گرفته است.

چمن شد از گل صد بر که تازه دلبروار

بهار یافت بهاری ز باد در گلزار

نهال چون قد دلبر چنان شود در رقص

بسان فاخته چون بیدلان بنالدزار

ارم ز روی تناسخ به بوستان آید

خزان خزان چو در آید بباغ باد بهار

از این سه بیت قصیده يك بیت زیر استخراج می‌شود که در بحر هزج

سالم است :

گل صدبرگ دلبر وار چون در بوستان آید

بهاری باد در گلزار چون بیدل خزان آید

مولانا این قصیده را مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام نام نهاده و عسده‌ی

زیادی از سخنوران نامی این قصیده را استقبال کرده و جواب گفته‌اند .

قصاید بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار قوامی مطرزی ، مخزن البحور

شمس فخری اصفهانی ، صرح معرّد سلمان ساجی و مخزن المعانی اهلی شیرازی

از نظایر و امثال این قصیده می‌باشد .

مولانا ذوالفقار قصیده‌ی دیگری در ۳۸ بیت گفته که سه قافیه و حاجب

و ردیف دارد و مطلعش اینست :

ماه من درمان جان از شکر گویا کند

آفتابش سایه بان از عنبر سارا کند

باید دانست که در شعر عرب ردیف و حاجب نیامده و آن مخصوص به شعر

پارسی است .

بدرالدین جاجرمی در مونس الاحرار قصیده‌یی از وی در صنعت طرد و

عکس نقل کرده و بیت اول آن اینست :

بوستان بر سرو دارد آن نگار دلستان
 آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان
 گلستان باشد شکفته بر صنوبر بس عجب
 بر صنوبر بس عجب باشد شکفته گلستان
 در مدح خسرو شاه لر گوید:
 طره‌ی شبرنگ آن خورشید روی مه جبین
 در فضای نیمروز آورده مشک از ملک چین
 جان مشتاقان اگر خواهد مقامی دلپذیر
 جز سواد زلف او جایی نباشد دلنشین
 خواندمش آینه‌ی جان و مرا فرمود روی
 این روا کی داشتی گر دل نکردی آه‌نین
 نکست کیمسوی عنبر بیز مشک افشان‌اوست
 شمه‌یی از خاکپای شهریار راستین
 خسرو اسلام یوسف شاه جمشید زمان
 آنکه پیش آستانش آسمان بوسد زمین
 رایتش را شهریار اختران در اهتمام
 خاتمش را کنبد فیروزه کون زیر نگین
 اندر آن میدان که راند فوج دشمن چون رمه
 تیغ او از کله‌ی بدخواه خواهد سرگزین

هست داغ امتثال امر آن والا جناب
 اخترانرا بر جباه و آسمانرا بر سرین
 از حوادث دهر را اقبال او سَد سدید
 وز نوایت ملک را تدبیر او حصن حصین
 تا نتابد بال پشه قَتّوت پیل سترگ
 تا نتابد دست روبه پنجه‌ی شیر عرین
 همچو پشه حاسدانرا پایمال پیل یاب
 همچو روبه دشمنانرا زیر دست شیرین
 در مدح قوام‌الملک وزیر گوید :
 زهی نهاد شریعت خلاصه‌ی ایجاد
 ز بندگی تو گیرد سعادت استسعاد
 نهفته روی جلالت ز دیده‌ی اوهام
 گذشته پیک نوالت ز منزل اعداد
 بود سپهر شرف را معالیت اجرام
 بود بروج هنر را کفایت اوتاد
 نه روزگاری و باشی مسلم از حدثان
 نه کردگاری و باشی منزّه از اضداد
 قوام ملکی و ملک از قوام تدبیرت
 بزیب روضه‌ی فردوس گشت و ذات عماد

ولیت را مزه در کام چشمه‌ی حیوان
عدوت را مزه در چشم نشتر فصّاد
ز اهتمام جنابت ستون هفت اقلیم
ز چار طاق جلالت بنای سبع شداد
بود ز مستقرات حریر خامه‌ی تو
دقیقه‌ها که زبان خرد کند ایراد
بروز عدل تو در رخنه‌ی کتان مهتاب
رفوگر است خلاف طبیعت معتاد
صفای مدح تو در طبع روحبخش منست
بسان نور کرامات در دل زهاد
ازین قصیده خورد خجلت آنکه می گوید
«مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد»
در مدح خواجه عزالدین فرماید:
چو در قلب شناخم شد کمان رستم بهمن
شمر شد آهنین خفتان و آمد آب رویین تن
دهد زینت کنون لاله به لؤلؤ دوخه را ساعد
کند زیور کنون شبنم ز گوهر شاخ را گردن
جهان از چادر سیماب بافد دشت را مفرش
هوا از خورده‌ی کافور سازد کوه را خرمن

اگر در دست این بودی ز بیم صولت سرما
 و کر مقدور آن کشتی ز سهم سطوت بهمن
 نغایم وار ماهی را از اخگر آمدی طعمه
 سمندر وار مرغابی ز آتش ساختی مسکن
 نباشد ممتنع در آرزوی صحبت آتش
 که سوزد طلق چون کو کرد سازد آب باروغن
 عجب نبود درین هنگام کاب گونه‌ی ناری
 بیندد در مسام لعل چون خون دل روبن
 نیفتد بر سر حراقه الا خرده‌های یخ
 اگر در تاب خورشید آزمایی سنگ با آهن
 کر آرد بر عدم یکر و زنا که تاختن صرصر
 ز خوفش اهل جنت را به دوزخ در شود مأمن
 ز تاب صاعقه بر کوه سنگ صلب را بینی
 چنان کز هیبت مخدوم باشد خاطر دشمن
 جهان فضل «عزالدین» که از شوق ثنای او
 بر اندازد «عطارد» حبیب و بدرد لوح پیراهن
 ضمیر مرد معنی دان ز فیض دست دربارش
 چو ابر از کوه رثاله به لؤلؤ گردد آبتن
 کمینه بنده‌ی در گاه عالی «ذوالفقار» آمد
 که یابی در ازای طبع او هر برق را کودن

از این نیلوفری طارم سرافکنده است چون نرگس
 اگر چه در ثنایت ده زبان افتاده چون سوسن
 ثناخوانی چنین را هیچ و کردون رالباس اطلس
 هواداری چنین عریان و گیتی در خزا کـن
 مولانا در عهد اباقا آن بطرف خوزستان و لرستان رفته اتابک اعظم یوسف
 شاه (۶۷۹ - ۶۷۰) ه.ق. « ۶۵۹ - ۶۵۰ » شمسی راقصاید و اشعاری منظوم ساخته
 از آنهاست :

ای ز یاقوت لب لعل بدخشان بیرنگ
 بر مه روی تو از زلف هلالی شبرنگ
 شاه جم مرتبه دارای جهان یوسف شاه
 که بود بر در او شاه کواکب سرهنگ
 ای که از رسم نکو خواه تو فخر آرد فخر
 ای که از نام بد اندیش تو ننگ آرد ننگ
 وله ایضاً

قند لب تو چاشنی برف و شکر است
 ماه رخ تو مغلطه‌ی مهر دیگر است
 شمشاد قامتت حسد سرو دلکش است
 چو کان کیسویت مددی کوی عنبر است

ساقی بسرت چو نیست پایان صبح
 از بهر خدا جان تو و جان صبح
 پیش آر قدح که درد نوشان امروز
 مخمور شبانه اند و مستان صبح
 مولانا در سنه‌ی ۶۷۹ ه.ق. (۶۵۹) شمسی در تبریز وفات کرده در مقبره‌ی
 سرخاب مدفونست.

مجمع الفصحا ج ۲ ص ۶۴۹ - دانشمندان
 آذربایجان ص ۱۵۳ - گلزار جاویدان ج
 ۱ ص ۵۲۳ - ریحانت الادب ج ۲ ص ۲۶۷
 تاریخ تذکره‌ها ج ۱ ص ۳۸۴ - تذکره‌ی
 ریاض العارفین ج ۱ ص ۲۴۵ - آتشکده
 آذر ص ۱۹۵

رازی آذربایجانی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. آذربایجان است و اشعارش به زبان ترکی
 آذربایجانی بود.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۶ - حدیقه
 الشعرا

راضی آذربایجانی

از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان است. مطلب دیگری از او بدست نیامد.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۷ - حدیقه

الشعرا

رامی اردوبادی

رامی اردوبادی شاعری خوش طبع و شیرین بیان و معاصر مولانا و وحشی بافقی بود. این ابیات از اوست :

بیان درد تو کار زبان نمی‌باشد
جهان، جهان غم دل را بیان نمی‌باشد
مدام تازه بود هر دلی که عشق در اوست
به بوستان محبت خزان نمی‌باشد

* * *

يك حرف از آن دولب خردم راز بون كند

آری می‌دو آتشه مستی فزون کند

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۷ - گلزار

جاویدان ج ۱ ص ۵۳۴ - جنگ دیهیم

ص ۳۸۲

ربیع آذربایجانی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. آذربایجان است.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۸- حدیقه

الشعرا

رشید شروانی

دو رباعی زیر به نام او آمده است :

ای لعل لب‌ت گوهر دل بشکسته	جان از ستمت ، به نیم جانی رسته
از دست غمت ، دو اسبه بگریختمی	پایم ، به دو زلفت ار نبودی بسته

* * *

گر چشم خوست زند بر آن زلف زنج	اوراست روا ، بر آنچنان زلف زنج
زیرا به زنج زدن دلم برد ، آن زلف	زنهار چو خوش می زند آن زلف زنج

* * *

کارم ، شب دوش بی توشیون بوده‌ست	جان از دربخشایش دشمن بوده‌ست
من متهمم شرح نمی‌سارم گفت	بر رس زخیال خود ، که با من بوده‌ست

* * *

ای پیشه‌ی تو وعده‌ی باطل دادن	وز جام شکر ، شربت قاتل دادن
زان زلف شکسته‌ی تو را دارم دوست	کز لطف بود ، شکسته رادل دادن!

نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۶۹

رشید گنجه‌ای

پدر حمید گنجه‌ای می‌باشد. این رباعی از اوست :

از دیده ، به جز پرده دریدن ناید جز گریه و خونابه چکیدن ناید
گفتم : مگری ، نمی‌فیو شد چه کنم؟ چشم است نه گوش ، از او شنیدن ناید
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی
ص ۶۹

رضا آذربایجانی

نامش محمد رضا سارو که ، در آذربایجان وزیر بود و شاه عباس اول
عواید دولت را از یکی از شهرهای آذربایجان به او بخشیده بود . وی بعنوان
تشکر گفت :

ای شاه جهان ، جهان بکامت باد تا هست جهان
دایم می‌خوشد لی به جامت باد با مغربچکان
از وصل بتی کامروایم کردی در آخر عمر
عمر ابد و عیش مدامت بادا با لاله رخان

* * *

آنم که ضعیف و خسته‌تن می‌آیم جان بسته به تار پیرهن می‌آیم
مانند غباری که بپیچد بر باد پیچیده به آه خویشتن می‌آیم

ریاض العارفین ج ۱ ص ۲۶۵

رضی گنج‌های

آقای دکتر امین ریاحی در مورد این شاعر چنین می‌نویسد :

يك رباعی به شماره‌ی ۱۹۹۸ به نام رضی گنج‌های آمده و ۲۲ رباعی زیر بنام رضی و رضی‌الدین (بدون نسبت به شهری) ذکر شده است . طبق شیوه‌ای که در تشخیص گویندگان به کار بسته‌ایم باید این همه را از رضی گنج‌های بدانیم مگر اینکه در دیوان رضی نیشابوری همه یا تعدادی از آنها موجود باشد .

تا بر رخ زیبای تو باشد نظرم هر لحظه بود ، آرزویت بیشترم
 اندر لب تو آب حیاتی ، که من چندان که ازو بیش خورم ، تشنه‌ترم!
 نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۷۰

بانو رضیه گنج‌های

این چند رباعی از اوست :

ای در طلب تو عمر من فرسوده نابود شده با تو دمی نابوده
 بر سفره انتظار ، خون جگر شد از پی حلوای لب پالوده

* * *

مه بر رخ تو گزیدم ، دل ندهد وز تو صنما بریدم ، دل ندهد
 تا از لب نوش تو ، چشیدم شکری از هیچ شکر ، چشیدم دل ندهد

تا در چشمی ، برفت خواب از چشمم اشکی نرود ، بهیچ باب از چشمم
لیکن ، زپی آنکه تو در چشم منی از نری آن ، می چکد آب از چشمم!

* * *

زلف تو ، چو آه من درازی دارد خلق خوش تو ، بنده نوازی دارد
چشم خوش تو ، دوست از آن میدارم کز منت سر مه ، بی نیازی دارد

* * *

آن زلف نگر ، سر به سمن آورده بر کرد سمن ، مشک ختن آورده
کویند: خطی است آنکه کرد رخ اوست خطی است ، ولی به خون من آورده !

* * *

تا شاه رخت ملک بهاری بگرفت هر یک ز میانه پیش کاری بگرفت
شد غمزه وزیر و، ابروت حاجب خاص لعلت ز میانه ، آبدادی بگرفت

* * *

مستش دیدم ، گرفته راه خانه خلقی با او ، ز خویش وز بیگانه
خود را ، به ستم بر او زدم مردانه زانگونه که با شمع کند پروانه !

* * *

شاگرد گره زلفان موی تو ، منم مولای مشاطگان روی تو ، منم
از بس که زدیدگان همی ریزم آب سقای مجاوران کسوی تو ، منم
نزهة المجالس تصحیح د کتر امین ریاحی

رفعت شروانی

نامش محمدعباس فرزند شیخ احمد شروانی است . مولف تذکره‌ی شمع-
انجمن او را شاعر شیرین سخن معرفی کرده است. مؤلف گلزار جاویدان می‌نویسد:
من به زحمت ایندو شعر از میان اشعارش انتخاب کردم .

من چه گویم حال من چو نست از مهر بتان
دردمندان نیک می‌دانند دارو گیر عشق

* * *

امشب از شمع رخ جانانه بزمم روشن است
بر بساطم از پر پروانه خرمن خرمن است
گلزار جاویدان ج ۱ ص ۵۵۵ - رباعیت
الادب ج ۲ ص ۳۲۴

رفیع آذربایجانی

نامش شیخ محمد رفیع است . مردی بسیار نجیب و جوانمرد بود . در قه‌ی
هندوستان می‌زیسته است .
از اوست :

جنونم نو بهار آمد کف خاک جوانی را
بر آرد سر کل رسوایی از چاک کربانم
گلزار جاویدان ج ۱ ص ۵۵۵

رفیع گنجوی

از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان است . اطلاع بیشتری از او بدست نیامد .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۰

زیادی قراباغی

نامش اغودلولو خان فرزند محمدقلیخان زیاداوغلوبیکلربیک قراباغ است و در جوانمردی و شجاعت معروف و مدتی داروغه‌ی شهر قم بود و در محضر مولانا عبدالرزاق کسب فیض و تکمیل علم می‌کرد . پس از وفات عمویش مرتضی قلیخان به مقام بیکلربیکگی آن ولایت رسید . او در شعر « زیادی » تخلص می‌کرد . از اوست :

فضای باطنم از عشق عالمگیر روشن شد

ز اعجاز جنوّم دیده‌ی زنجیر روشن شد

نواى بلبلان را گوش کردی در چمن یکشب

بیا پهلوی شمع و حرفی از پروانه هم بشنو

دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۸ - فرهنگ

سخنوران ص ۲۵۰ - تذکره‌ی نصر آبادی

زیبق آذربایجانی

از تخلص و عنوان این شاعر و از این يك بيت زیر معلوم می‌شود که مردی
عجول و بی‌صبر و حوصله بود :

دُئدیم که قویما منی هجرده یو خومدور تاب

دُئدون که صبرائله آخر نه اولدی ای مهتاب

دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۹ - حدیقه

الشعرا

ساغری

او در قرا باغ دريك خانوادہ‌ی روحانی بسال ۱۷۹۰ میلادی « ۱۱۶۹ »
شمسی متولد گردید و در محضر پدرش آخوندصادق و دیگر علمای عصر به
تحصیل مشغول شده و مدت چهل سال در مکتب خانه‌ها به شغل معلمی اشتغال
داشته است .

دو دیوان شعر مفصل به زبانهای پارسی و ترکی آذری دارد و علاقه‌اش
به « فضولی » در اشعارش مشاهده می‌شود . او در سال ۱۸۴۵ میلادی « ۱۲۲۴ »
شمسی فوت کرده‌است . از اوست :

ای شانه اوتان طرہ‌ی افشائینا دیمه

جانیم چیخار اول زلف پریشائینا دیمه

ائتمه گونومو قارہ منیم زلف حذر قیل

جین - جین تو کولوب مهر درخشائینا دیمه

ای سرمه حیا ائيله گونوم ائيله مه تيره
چشم سیه نرگس فتایننا دیمه
ای زلف حیا قیل منی سن ائتمه پریشان
هر دم تو کولوب اول مه تابایننا دیمه
نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان
ص ۱۶۸

سالك آذربایجانی

نامش ملا عبدالعلی در اواخر عمر عزالت اختیار کرد و «سالك» تخلص
می کرد و نزدیک به عهد شاه جهان وفات نمود.
از اوست:

دل از اشغال دنیا نسا کشیدم می اخلاص حق هر دم چشیدم
فرهنگ سخنوران ص ۲۵۰ - کلزار
جاویدان ج ۲ ص ۵۸۹

سالك اردوبادی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. بوده و اشعارش بزبان ترکی است و از آنها
در دسترس نگارنده نبود.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۲

سالک

نامش کاظم و از شعرای مقتدر آذربایجان است که در سال ۱۱۹۵ ه.ق.
 «۱۱۵۹» شمسی در روستای «شیخلی» متولد گردیده است.
 سالک اشعار زیبایی در زبانهای پارسی و فرکی دارد و بامیرزاجان مدداوف
 مکافه داشته است.

غزلهای عشقی او در ردیف غزلهای ملاپناه واقف و وادی است. سالک
 در سال ۱۸۴۲ میلادی «۱۲۲۱» شمسی فوت کرده است.
 از اوست :

ای شاهین جلوه‌لیم شوقار شیوه‌لیم
 دورنا تک تلرین جیغالانیبدیر
 خسته کؤنلوم اونو کؤرودن بری
 چیخیب آسمانا هوالانیبدیر
 * * *

ای لبلری نبات دهانی پسته
 چکر حسرتینی بو دلی خسته
 خال دکیل کؤرونن آغ سینهن اوسته
 بیر قرآن حرفیدیر قارالانیبدیر
 * * *

دئمه کی سؤدیگیم سنه نه‌افدیر
 ده‌یبسن بوسه‌مین قیمتی جان‌دیر
 سنه عاشیق‌لیگیم خلقه عیاف‌دیر
 آلماتا چون بیر آزا باهالانیبدیر

چو خدا مندن کنار گز مه ای پری سن سن کؤنلوم ذوقی دلیلم ازبری
گوشه‌ی کویینی بولاندان بری درد بسی درمسانیم دوالانیبیدیر

* * *

مجلس لر زیوری کؤردو کون سالک خاقانی، انوری، کؤردو کون سالک
شاعر لر سروری کؤردو کون سالک کل کؤرسن سیز نجه کدالانیبیدیر
در اپیدمی وبا که در سال ۱۸۳۰ میلادی « ۱۲۰۹ » شمسی در ایران رخ
داده است .

مخمس زیر را سروده است :

مین ایکی یوز چهل و شش ده دوشد و ایرانه وبا
ایله دی ویرانه هر بیر شهری با حکم قضا
ائتدیلر جمله اطبالر علاجیندا دوا
اولمادی بیماری بودردین دوالردن شفا
سن ئوزون ساخلا بیزی بیله بلادن یاخدا
بو زمانه بیلری چون ظلمه مایل اولدولار
هم غنی لر قاپوسوندا منع سائل اولدولار
اولدولار اشرار باعث خیره حائل اولدولار
یخدیلار ایمان ائوین هم عقل زائل اولدولار
آلدیلار وئردیکلری اشیا لارا ستوندن وبا
ایچدی لر عهد و قسم هر لحظه ده محض دروغ
وئردیلر هر بزده شمع دروغه مین فروغ

ساندیلار قاتیق بیرینه دیک ایچینده آب دوغ

ائتدیلر کردنکشانلیق مثل عوج بن عنوق «عنوق»

پادشاهلیق ادعا ائتدی دخی هر بیر کدا

نفس عماره علما قلبی نی ائتمیش خراب

مدرسه ایچره مدرس ائيله میش ترک کتاب

آز قالیدیر پارسالار ائيله میل شراب

شاهد و شیخین دعاسی هر کز اولماز مستجاب

مختصر بو کی دوشوب یمن اجا بتدن دعا

بی طهارت کزدیلر هم تو تمایب صوم و صلات

تارک قربان و فطره اولدولاج و ذکات

ایچیدیلر دایم شرابی ساندیلار آب حیات

بیلمه میش کیم تلخ ائیلر کامینی زهر ممات

حفظ قیل مومنلری اول تلخدن یا ربنا

یاربولداش بیر بیرینه کشف اسرار اولدولار

هر نه کیم اولده دیر لر صور انکار اولدولار

اختیار صاحب لری هم مردم آزار اولدولار

خواب غفلتدن سانا سان شیمدی بیدار اولدولار

بیخدیلار رعیت اوین آلق ايله ارتشاء

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۹۱

سایر اردوبادی

در بعضی از تذکرها او را مشهدی شناخته‌اند اشتباه محض است او از
شاعران قرن یازدهم ه.ق. آذربایجان است در اواخر عمر خود به هندوستان
رفته و در هماغجا هم وفات کرده‌است.

ز ناله‌ام دل کوه آفتابان بدرد آمد

که من خموش شدم او هنوز می‌نالد

* * *

بنده‌ام آن می‌پرستی را که در باغ وجود

شد چونر کس پیرو ترک جام نتوانست کرد

* * *

کس در ره عشق محرم راز نگشت

«سایر» چو تو هیچکس نیمود این دشت

عاقل بکنار آب پل را می‌جست

دیوانه‌ی پا برهنه از آب گذشت

تذکره نصر آبادی ص ۲۸۲ - دانشمندان

آذربایجان ص ۱۷۸

سپهری آذربایجانی

نامش میرزا بیگ برادرزاده‌ی خواجه «سیاست» معروف به خواجه‌ی جهان

بود و دیوانی مرتب داشت .

از اوست :

دل غریب بکوی بلا گذاری کرد

غریب کوی تو شد بس غریب کاری کرد

* * *

چون لاله جام گیر «سپهری» بدور شاه

اکنون که گل شکفت و گلستان معطر است

کلزار جاویدان ج ۲ ص ۶۰۲

سحاب اردوبادی

نامش سید محمد فرزند سید احمد هاتفا اردوبادی در علم طبابت ماهر و پیر
اطلاعات کافی داشت و در سال ۱۲۲۲ ه.ق. « ۱۱۸۶ » شمسی وفات کرده است .

سحاب دیوان هشت هزار بیتی دارد بنام « سحاب البکاء » و تذکره‌ی

ناقصی از وی مانده است .

از اوست :

ز نکست گل و فیض صبا ورشح سحاب

جهان پیر دگر باره یافت عهد شباب

اگر دمنده به یکدم هزار نفخه‌ی صور

هنوز بخت بدانیش او بود در خواب

دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۹
نگارستان دارا

سرمست آذربایجانی

نامش میرزا باقر کفری و در تذکره‌ی حدیقه‌الشعرا فقط نامی از او برده
شده‌است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۱
حدیقه‌الشعرا

سری آذربایجانی

در تذکره‌ی حدیقه‌الشعرا نیز فقط نامی از او برده شده‌است .

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۱
حدیقه‌الشعرا

سعد گنجه‌ای

این چند رباعی از اوست :

ای گشته به لطف ، ابر بهمن تشنه	هجرات به خون من چو دشمن تشنه
مپسند که در کوی کرم نیست روا	در لعل تو آب کوثر و من تشنه

در کرد سر زلف تو جان می نرسد در حسن تو ماه آسمان می نرسد
در شکل و شمایل تو ای جان و جهان چیزی است که کس به کنه آن می نرسد

* * *

با آنکه دمی به مهر پیوندد نیست بنمای دلی که آرزو مندت نیست
ای دوست مگر خدای خوبانی از آنک در دهر به حسن مثل و ماندندت نیست
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۷۳

سعید شروانی

رباعی زیر از اوست :

ای باده عشق، عقل را مست کنی از دست شوم، چو کار از این دست کنی
زین سان که شد افراشته شمشاد قدت داری سر آن که سرو را پست کنی
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۷۴

عسگری آذربایجانی

در تذکره‌ی حدیقة الشعرا تنها نامی از این شاعر آمده است و در سایر
تذکره‌ها هم مطلبی از او بدست نیامد.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۶

سلیمان بیگ آذربایجانی

یکی از نواده‌های مجتبی‌بیگ مشهور به الله‌بیگ بود. سلیمان بیگ جوانی با شخصیت و صوفی مسلک و مؤدب و تولیت مسجدجامع را داشت و سعی و کوشش زیادی در این امر از خود نشان داده‌است.

گاهی شعر می‌گفت. از اوست:

حیرت افزاست خیال سر زلفت چندان

که بخود کم چو سیاهی به شب تار شدم

* * *

باز شب شد که ز بیمهری ایام دغل

مهربانانه کشد هجر تو ما را به بغل

تذکره‌ی نصرآبادی ص ۳۲

شاکر شروانی

از شرح حال او سندی به دست نیامد و از او فقط منظومه‌ای بنام «احوال

شروان» که شرح قتل و غارت نادرشاه افشار در شروان است باقیمانده. مابقی اشعار او دسترسی نداشتیم.

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۴

شاه حسین اردوبادی

از شاعران معروف آذربایجان است . در اوایل عمر به خراسان رفته
است . شاه حسین مردی دقیق و با هوش بود و در محضر میرعلی شیرنوائی اشعار
خود را می‌خواند و گاهی صله دریافت می‌نمود .

اکثر قصاید او بصورت نغز بود . از اوست :

خوش آنساعت که آید ترک من شمشیر کین باو

رقیبان جمله بگریزند من مانم همین باو

تحفه‌ی سامی - دانشمندان آذربایجان

ص ۱۸۷

شاه فضل‌الله

فرزند ابی محمد تبریزی و یکی از فضلا و دانشمندان قرن هشتم
ه.ق. است .

از تألیفات او « جاودان‌نامه » است .

در تذکره‌ی خزینه‌ی گنج‌الهی می‌نویسد : (سید فضل‌اله از معاصرین
امیر تیمور و از بزرگان طایفه‌ی صوفیه است و در علوم غریبه و رموز تصوف و
حکمت مقام عالی داشته و براسرار حروف که علم جفر و اعداد بر آن ترتیب
است وقوف و اطلاعات کافی داشته است « جاودان کبیر و جاودان صغیر » نیز از جمله
تألیفات اوست . از اوست :

محرم خلوتسرای همدمی مجد و محمود و کمال و هاشمی
 بوالحسن دان چار او را بازیاب چون وصیت کرد گفت این کتاب
 جنگ دیهیم ص ۲۴۵

شاهد آذربایجانی

نامش کر بلا می حسین بابا از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. آذربایجان است و
 اشعارش به زبان ترکی آذربایجانی بود.
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۸
 حدیقه الشعرا

بانو شاهین ایروانی

نامش بانو عفت است و «شاهین» تخلص می کرد از شرح حال او مطلبی
 به دست نیامده است. چند بیتی از او که در اطلاعات بانوان بنام او چاپ شده
 است بشرح زیر است:

حاصل عمر من این اشک شرر بار من است
 تن رنجور و ستم دیده و بیمار من است
 گر نداری خبر از حال دروغم بنگر
 چهره‌ی غم زده‌ام شاهد اسرار من است
 چهر خندان فبردره به حریم دل ما
 هر که را دیده‌ی خوبار بود یار من است
 گلزار جاویدان ج ۲ ص ۶۸۹

شایق آذربایجانی

نامش حاجی ملاغفار است و از شاعران قرن سیزدهم آذربایجان می‌باشد.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۹

حديقة الشعرا

شمس گنجه‌ای

نامش امیر شمس الدین اسعد گنجه‌ای است و یکی از شعرای نامی بوده که

پس از نظامی و مهستی ارزنده‌ترین شاعر آن شهر است :

ای شمع که جسم ناتوان می‌داری سر دل خویشتن ، عیان می‌داری

خورد همه ، از سوی دهان است تو را آن چیز خورد که در دهان می‌داری

* * *

ای شمع چو من سوخته و مهجوری وز دست فراق ، خسته و رنجوری

زین غصه که می‌گذاردت آتش دل گرزاف که به خود فرو روی معذوری

* * *

جانا ز هوای « تو » نمی‌ست مرا شب نیست که بر من ستمی نیست روا

زان روی، که نیست غم کشتن من الا غم کشتنم ، غمی نیست مرا

نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

شمس الیاس گنجه‌ای

نامش شمس‌الدین الیاس میرانی گنجه‌ای است که از شاعران بزرگ و
نامی معاصر، مؤلف نزهة المجالس است. این چند رباعی از اوست :

آنی که به طبع آتش نابش خوانند نه، نه غلطم، روح مذاش خوانند
خیرات جهان است بر هر عاقل مردم ز سر جهل شرابش خوانند

* * *

يك جرعه از آن باده گلگون به‌دمی در کش، چه کشی هزار من خون به‌دمی
کان عقل که بر کمیت می‌گشت سوار زان سوی جهان برد شبیخون به‌دمی

* * *

مطرب دیشب کان سخن حق می‌رفت واقدریم می، عقل چو زورق می‌رفت
از ناخن چون نیش‌رک چنگ‌زدی پس خون روان چرا ز راق می‌رفت

* * *

از حسن خود، آن‌نکار بی‌یار و شریک می‌کرد حکایتی، ز دور و نزدیک
تا گفت «قدم» عبارتش عالی بود حالی که «میان» گفت سخن شد باریک!

* * *

این سیمبران که زلف بر می‌بندند در زیر کلاه شور و شر می‌بندند
این «طرفه» که در سرو قبا می‌پوشند وین طرفه، که بر کوه کمر می‌بندند
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

شمسی شروانی

مؤلف تحفه‌ی سامی می‌نویسد : شغلش سراجی و در عاشقی رسوا شده بود.
این مطلع از اوست :

مه من یار اغیار است و با من یار بایستی

بدین خواری که من افتاده‌ام اغیار بایستی

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۷۳۰- فرهنگ

سخنوران ص ۳۰۸- دانشمندان آذربای-

یجان ص ۲۰۸

شهاب کاغذی

مصحح محترم نزهة المجالس دکتر امین ریاحی در مورد این شاعر چنین
می‌نویسد :

از این شاعر که تصور می‌رود شروانی بوده چند رباعی آمده‌است :

گر غنچه به رخ، شمع چیکل خواهد شد در پیش تو هم ، شکسته دل خواهد شد
وانگه ، که برای جلوه پر بگشاید از پای چو طاووس خجل خواهد شد

* * *

ای خط خوش تو باد عنبر برده پیش لب ، آب زندگانی مرده
با روی تو ، خورشید گل پژمرده با عارض تو صبح ، دم افسرده

ای دل ز میانش چون کمر نومیدی می‌ساز به خود ، در این قدر نومیدی
وی لب ، زدهانش گرچه نومیدشوی بسیار امیدهاست ، در نومیدی

* * *

لطفی بکن ، ای کشیده از من دامن کیم بی تو نگشت جز غمت پیراهن
از بهر خدا ، چه کرده‌ام با تو ؟ بگو کت با همه کس خوش است الا با من
نزهة المجالس به تصحیح دکتر امین ریاحی

شهاب گنجه‌ای

نامش حاجی شهاب است . او در گنجه قضاوت می‌کرد . این دو رباعی
از اوست :

آن بت که اگر طلب کند جان بدهم دی گفت ، چیت آرزوست ؟ تا آن بدهم
گفتم که دو بوسه از دو جامی خواهم گفت از بن گوش ، از بن دندان بدهم

* * *

بشنو بفروش بر رهی شفتالو چون کم شود از بیش نهی شفتالو
امروز به رز بده که باشد به از آنک فردا به یکی سیب دهی ، شفتالو
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۸۰

صابر آذربایجانی

نامش میرزا علی اکبر طاهرزاده که در سال ۱۲۷۸ ه.ق. « ۱۲۴۰ شمسی »

در شماخی متولد شد و در تاریخ ۱۳۲۹ ه.ق. «۱۲۹۰ شمسی» مرحوم شده است. او دیوانی به نام «هوپ هوپ نامه» دارد و اشعارش به زبان ترکی آذری است. اشعار او انتقادی و ادبی و جالب توجه عموم بوده است و غالباً در جریده‌ی ملا نصرالدین چاپ می شده است.

صابر شاعری انسان دوست و طنزپردازی بزرگ و یکی از چهره‌های برجسته بود. او در انقلاب مشروطیت ایران و مخصوصاً در دوران یازده ماهه‌ی انقلاب تبریز از شخصیت‌های سرشناس و در اشعار غالباً با مطرح کردن راه موفقیت ملت ایران و مبارزه‌ی قلمی با استبداد و ظلم و جهل و ریا و دغل روحانی نمایان و اشاعه‌ی عدالت و آزادی خدمت بسزایی به تنویر افکار عمومی کرده و مشوق مشروطه‌طلبان و آزادیخواهان بود و اشعار او در روزنامه‌ی «ملا نصرالدین» در بین مردم تبریز دست‌بدست می گشت.

استقبال از غزل سعدی بطور طنز:

ای که گویی شرف نفس به عدل است و به جود

وای که جویی گهر تاج کرامت ز سجود

سخت بیزار و ملولم من از این گفت و شنود

گوش کن پند حکیمانه‌ی لاغلاغی نمود

شرف نفس به بخل است و ثلثت نه به جود

هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

صحبت از بذل و سخا و کرم و جود ممکن

آتش جود مزین نعمت خود دور مکن

مستحق را به کرم نایل معهود مکن
 نعمتی را که فراهم شده مفقود مکن
 ای که در نعمت و نازی به کسی جود مکن
 که محال است بدین مشغله امکان خلود
 از غم فقر میندیش مده دل به ملال
 آبرو ریز به هر در به تمنا و سؤال
 به گدایی همه جا جمع نما وزرو و بال
 صنعتی پیش مگیر و در هر خانه بنال
 ای که در شدت فقری و پریشانی حال
 دزد شو گین دو سه روزی بسر آید معدود
 ضرر از فقر چو دیدی طرف سود گذر
 غم مخور دزد گری کن سوی مقصود گذر
 حرص کن نیزتر از آتش نمرود گذر
 خاک راهی که بر اومی گذری زود گذر
 تا نماند ز جور تو به معبود گذر
 که عیون است و جنون است و خدو است و قدود
 يك غزل بزبان ترکی :

ای دل آماندی سربوی بیگانه بیلمه‌سین
 آهسته زلف یارده یات شانه بیلمه‌سین

دوشدون خیال دانه‌ی خیال اشتیاقینه
 ای مرغ رفع تیز پر اول دانه بیلمه‌سین
 ای یار جان فدای قدوم مبارکین
 آهسته قیل خرام که همخانه بیلمه‌سین
 غیرت هلاک ائده رمنی آچما جمالیوی
 گؤسته رمه شمع رویونو پروانه بیلمه‌سین
 بیر لحظه بزم یارده دلشادم ای کؤسول
 آرام دوت بو مطلبی بیکانه بیلمه‌سین
 آی آه سرد وورما نفس زلف یاره سن
 بیر دم قرار دوت دل دیوانه بیلمه‌سین
 زاهد ائدیر سه عشقه تکفیر «صابری»
 ظاهر کؤزیله کعبه‌نی بتخانه بیلمه‌سین

ستارخان

حال مجذوبیم کؤروب قاری دئمه دیوانه‌دیر
 نعره‌ی شوریده‌می ظن ائتمه بیر افسانه‌دیر
 شاعرم طبعیم دنیز شعر قریم دردانه‌دیر
 بهجتیم عیشیم سروریم وجدیم احراانه‌دیر
 انجذابیم جرئت مردانه‌ی مردانه‌دیر
 آفرینیم همت والای ستارخانه‌دیر

تا کی ملت مجمعین تهراند اویران ائتمدیلر
 قورککلر ستارخانیه عهد و پیمان ائتمدیلر
 ظلم و استبداده قارشی نفرت اعلان ائتمدیلر
 ملتله مللیته جان نقدی قربان ائتمدیلر
 آیه‌ی «ذبح عظیم» اطلاقی اول قربانه دیر
 آفرینیم همت وای ستارخانه دیر

* * *

حق مددکار اولدو آذربایجان انراکینه
 آل قاجارین پروتست ائتمدیلر ضحاکینه
 اول شهیدانین سلام اولسون روان پاکینه
 کیم تو کولموش قانلاری تبریز و تهران خاکینه
 اوللارین جنت دکیلدیر منزلی آیانه دیر
 آفرینیم همت والای ستارخانه دیر

* * *

ایشته ستارخان باخیر بیر نوع اقدامات ائدیپ
 بیز وزیر و شاهی یوق دنیانی یکسر مات ائدیپ
 عرض اسلامی وطن ناموسونو یوزقات ائدیپ
 حرمت حیثیت ملیتین اثبات ائدیپ
 ایندی دنیا بیز توجّه نقطه‌سی ایسرائانه دیر
 آفرینیم همت والای ستارخانه دیر

ایشته ستارخان باخیر ایرانی احیا ائیله‌دی
 ترک لیکه ایرانی لبق تکلیفین ایفا ائیله‌دی
 بیر رشادت بیر هنر گؤسته‌ردی دعوا ائیله‌دی
 دولتین بیر (عین) فی دنیا ده رسوا ائیله‌دی
 قاجمیبوب پر وانه تکک اوددان دئمه پر وانه‌دیر
 آفرینیم همت والای ستارخانه‌دیر

* * *

آفرین تبریزیان ائتدیز عجب عهد و وفا
 دوست و دشمن ال چالوب ائیلر سیزه صدمه‌رجا
 چوق یاشا دولتی ستارخان افندیم چوق یاشا
 جنت اعلا ده پیغمبر سیزه ائیلر دعا
 چون بو خدمت لر بو تون اسلامه‌دیر انسانه‌دیر
 آفرینیم همت والای ستارخانه‌دیر

به محمدعلیشاه قاجار :

مولدایی سالمادی ائل دیل بو غازا
 عیبی یوق گرچه قویولدوق لوغازا
 یاز بو اعلا نیمیده بیر کاغازا
 آچمیشام «ری» ده گنیش بیر ماغازا
 چوق او جوز قیمته هر شئی ساقیرام
 ای آلان مملکت «ری» ساقیرام

ماغازامدا تاپیلور هر جوره زاد
 جام جم ، رأیت کسی ، تخت قباد
 کر چه بازاریمی ائتمکده کساد
 سعی ائدیر بیر پارا ایرانی نژاد

لیک من باقمییورام هبی ساتیرام

آی آلان مملکت «ری» ساتیرام

نه گر کدیر منة بیر بو نجا امور کی ائده قلبیمی بی حس و حضور
باباما وئر مه‌دی ال «آبک شور» دگیلم ناخلف و نابسعور

«قصر شیرین» اثر کی ساتیرام

آی آلان مملکت «ری» ساتیرام

ایسته‌مم فوری قارائلیق سئویره‌م مولک ایرانی دو مانلیق سئویره‌م
بوشلییوب شهر یی با بانلیق سئویره‌م بسدی شهلیک داخی خانلیق سئویره‌م

«سبزوار» ایله «میامی» ساتیرام

آی آلان مملکت «ری» ساتیرام

سؤز منیم ، ائو منیم ، اسرار منیم عرض و فاموس منیم ، عمار منیم
مال منیم مصلحت کار منیم ساتیرام دولت قاجار منیم

کیمه نه دخلی که من شئی ساتیرام

آی آلان مملکت «ری» ساتیرام

شاه مشروطه پناه اولماق ایسه ائل قویان وضعیله شاه اولماق ایسه
کوش بر امر سپاه اولماق ایسه شاه اولوب همدم آه اولماق ایسه

خان اولوب نوش ائلییوب می ساتیرام

آی آلان مملکت «ری» ساتیرام

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۰

هوپ هوپ نامه

صابری آذربایجانی

از شاعران بدیهه‌گو و از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. آذربایجان است و اشعارش بزبان ترکی است و در دسترس ما نیست .

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۰
حدیقة الشعرا

صادق

از شعرای قرن دهم ه.ق. آذربایجان است و اشعارش بزبان ترکی است .
دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۱
حدیقة الشعرا

صافی اردوبادی

فامش خواجه حاتم بیگ اعتمادالدوله عم‌زاده‌ی کافی اردوبادی است .
مردی نیکخواه و دل‌آگاه بود و در فنون ادب اطلاعاتی داشت و سالها در هندوستان زندگانی می‌کرد و در آنجا هم وفات کرده است .
مؤلف دانشمندان آذربایجان می‌نویسد :

« در تدبیر امور وزارت و معرفت ابواب کفایت و محاسن اوصاف ذات و مکارم اطوار صفات عدیم‌المثل و منقطع‌النظیر بوده مشارالیه در مبادی حال به وزارت بکتاش‌خان حاکم کرمان آثار کفایت و کاردانی ظاهری ساخت چون شاه عباس دفع بکتاش را پیشنهادی همت ساخت منظور نظرش گردانیده استیفای

ممالك محروسه را به او تفویض فرمود و بعد از عزل میرزا لطفی قامت قابلیتش را به خلعت وزارت محلی ساخته عنان حل و قبض و بسط امور مملکت رادر کف کفایت او نهاد. »

شیخ علی نقی کمره‌یی در مدح آن بزرگوار قصیده ساخته از آنجاست :
تا ابد بارور میوه‌ی فضل اند و هنر

هر خس و خوار که از خطه‌ی اردو بادند

میرزا ملک مشرقی نیز قصیده در مدح او ساخته این بیت از آنجاست :
بریده رأی تو بر قدر مهر خلعت نور

چنان بلند که بر خاک می کشد دامن

این وزیر بی نظیر شب جمعه ششم شهر ربیع الاول ۱۰۱۹ هـ. ق. ۹۸۹ شمسی در پای قلعه‌ی « دمدم » ارومیه به مرض فجاً در گذشته جسد او را به تبریز و از آنجا به مشهد مقدس نقل نمودند و در پایین مرقد مطهر دفن ساختند. در مورد این شاعر در جلد اول بخش اردبیل صفحه‌ی ۴۰ تحت عنوان حیاتم بیک شرح مختصری نیز نوشته شده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۳

صفا

نامش حاج سید حسن متخلص به صفا از شعرای قرن سیزدهم هـ. ق.

آذربایجان است . مطلب دیگری از او در تذکره‌ها دیده نشد .

حديقة الشعراء - دانشمندان آذربایجان

ص ۲۳۰

صفی شروانی

سه رباعی زیر از اوست :

زلف سیهت که گشت افگشت نمای آخر ز چه روی شد چنین شیفته رای!
باری بنپرسی تو از آن روح افزای کز چیست، نشسته این چنین بر سر پای؟

* * *

بس دست که از هجر تو بر سر زد دل بس دوست که از بهر تو بر در زد دل
با اینهمه محنت و بلا، کز تو کشید بر تو، چو سر زلف تو می لرزد دل

* * *

يك ذره اگر وفات در تن بودی از جور و جفا، مرا چه شیون بودی؟
لطفی بودی بتا، اگر وعده‌ی تو چون قد و رخ تو، راست و روشن بودی!

نزهة المجالس تصحيح دکتر امين رياحی

ص ۸۲

طبيب منجوى

اصلش از گنجه بوده و در اصفهان می‌زیسته است و به طبیب اصفهانی

مشهور شده است . از اوست :

غمّت در نهانخانه‌ی دل نشیند
بدقبال محمل چنان زار کسیریم
خلد گر بپا خاری آسان برآرم
بنازم به بزم محبت که آنجا
خوش آندم که تیری زابرو کمانی
پی فاقه‌اش رفتم آهسته ترسان
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
«طیب» از طلب درد و کینی میاسای

بنازی که لیلی به محمل نشیند
که از گریه‌ام ناقه در گل نشیند
چه سازم به خاری که درد دل نشیند
کدایی به شاهی مقابل نشیند
به پهلوی این نیم بسمل نشیند
مبادا غباری به محمل نشیند
ز بامی که برخاست مشکل نشیند
کسی چون میان دو منزل نشیند

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۵

طوطی آذربایجانی

نامش ابو الفتح خان فرزند ابراهیم خان فرزند پناه خان جوانشیر که والی قرا باغ بود.

خانواده‌ی طوطی از محترمین و بزرگان قرا باغ و اهل ذوق و سلیقه و صاف ضمیر و تربیت یافته بود و در خدمت نواب نایب السلطنه تقرب و احترام کاملی داشت. محمد صادق خان دبلی مخاطب سلام خاقان مغفور خواهرزاده‌ی او بود و در سال ۱۲۵۵ ه.ق. «۱۲۱۸» شمسی وفات کرده است. از اوست:

دیدن ترا و دل بتو دادن گناه من دل را بحرف غیر شکستن گناه کیست

* * *

دارم اندر هوس وصل خیال عجیبی چه خیال عجیبی فکر محال عجیبی

او کون کی حسرتیله اول بت زیبادن آیریلدیم
 قالوب بیر صورت بی حق کیمی معنادن آیریلدیم
 چکوبال خلقدن مجنون صفت صحرا یه او زقویدوم
 کسیمییش صبر و تاییم وصلت لیلی دن آیریلدیم
 منه شمشاد و سروی باغبان عرض ائتمه کیم هرگز
 یو خومدور میل گلشن قامت طوبادن آیریلدیم
 نولور شام و سحرئی تک سیز یلدار سینه‌ی زاریم
 مریض بستر هجرم دم عیسی دن آیریلدیم
 فراقین شدتیندن لال اولور بو طوطی طبعنیم
 فراقیم تلخ دور کیم لعل شکر خادن آیریلدیم

* * *

شبى بخواب که عکس جمال روی تو دیدم
 ز کاینات تعلق به هر که بود بریدم
 قسم بروی تو کردم که جز تو یار نجویم
 به حوریان بهشتی اگر دهند نویدم
 هنوز از می وصلت پیاله‌ی نجسیده
 ز دست ساقی هجران چه زرها که چشیدم
 امید زند کیم بود آب تیغ تو خوردم
 هوای وصل توام بود فرقت تو گزیدم

رقیب از منش آزرده‌است و من ز رقیبش
 دریغ کو بمرادش رسید و من نرسیدم
 بجرم آنکه مرا دل بغیر دوست نبستم
 کشند بی‌گنهی را ندیدم و نشنیدم
 حقوق عشق نگر پای مردیش زانکو
 ز جور هر چه مرا سرشکست پای نکشیدم
 بسی ز وصف لب‌ت گفته‌اند لیک کسی را
 درین رموز چو «طوطی» حریف حرف ندیدم

* * *

روزگاری پیش یاری اعتباری داشتم
 اعتباری داشتم خوش روزگاری داشتم
 نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۲۱
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۷ - فرهنگ
 سخنوران ص ۳۵۹ - گلزار جاویدان ج ۲
 ص ۸۵۵

عاجز

دیوان اشعارش در سال ۱۸۵۶ میلادی « ۱۲۳۵ » شمسی در تبریز چاپ
 شده‌است و از شاعران نامدار زمان خود بوده و در مدح فتحعلیشاه و عباس میرزا
 اشعاری سروده است .

در مدح فتحعلیشاه :

قیلیدی بنیادیمی بو سئیل سرشکیم برباد
آه اگر اولماسا اول شاه جهانان امداد
هائسی در گاهه قویوم من اوزومی حسرتیله
ائدم اول قابودا من ناله و افغان بنیاد
بئله فریاد چکیم بو فلک سست نهاد
خائمانی دل زاریم کیمی اولسون برباد
کؤسترین سیز منه بو شاهدن ئوز که بیر شاه
در کهینده ائدم اول داد کرین ناله و داد

* * *

در مدح تهران :

ای تیمکن جنته کؤز میل ائله یسن رضوانه
بیرجه تشریف کتیر سئیر ایله سن تهرانه
کؤر کیلن جنت دنیانی اگر آدم سن
قویما اول یردن آفاق دیشره بیر ئوز که یانه
هائی جنت ده بئله باغ بهشت ده بئله حور
زاهدین وصفینی بیهوده قیلان افسانه
او دیار ایچره قدم بیرجه قویا واعظ شهر
دیهیم ای اوغلو ئولن حوریه باخ قیلما نه

بیر قماش اوزه قیل زلفه باخیب کا کلی کؤر
 کلی کل اوسته قویوب سنبللی اورار ریحانه
 آدمین نسلینی بو حسن ده گر بولسایدی
 سجده ابلیس نئجه ائتمهز ایددی انسانه
 بوییری کؤرسه پیری گنتسه بهشته دییه جک
 نئجه کؤر تنگه سالیمیدیر منی بو ویرانه
 نه زبان ایله ائدیم وصف بو آباد اولموش
 بنزه مز خللخه ، قوشاده ، و گرجستانه
 بیلمه ییر بیله کؤزلر بئله پاکیزه مکان
 کلمه ییب تئاری بیلر دایره‌ی امکانه
 بئله جنت بئله رضوان بئله حوری قیلمان
 وئریب الله بو کون پادشهی ایرانه
 بو دعائی ایله عاجز او فو سبحان قـدیم
 بالمضائف ائله سین دوشمه سین هئج نقصانه
 نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان

عارف

نامش آقامصطفی است که در سال ۱۱۸۸ ه.ق. «۱۱۵۳» شمسی در قریه‌ی
 «شیخلی» متولد شده و به زبانهای ترکی و فارسی و روسی مسلط بود و به
 دلایلی که معلوم نگردیده از آذربایجان تبعید گردیده و اجباراً در شهرهای

« قازان ، و « خار کف » دوران تبعید را گذرانده است و در فلاکت غربت
اشعار زیادی دارد :
از اوست ،

فکر ائله رم بیر بیر دوشه ریادیما یار و همدم دوست یارانلار آغلارام
دولارلار کؤز لریم اشک آل ایله کؤز لریمدن آخار قانلار آغلارام

* * *

سالدی منی فلکک ایشه بی سبب سن ایله بیر علاج یاقادر چلب
آتیب یارو همدملری روز و شب گاه آشکار گاه نهانلاردا آغلارام

* * *

نامه یازدیسم یاره باد صبادن درد دلیم اظهار اتدیسم هوادن
دوشموشم آواره ائلدن اووادن ایتیر میشم خانمالار آغلارام

* * *

وعدہ کنجیدی کونلرمی سافارام آیلا ر ایللر حسابینا قاسارام
هر زمان یادیما دوشر یافارام اودور انلار - اوزمانلار آغلارام

* * *

داد ائله رم یه تن یخدوفر یاده دردیم اولور کوندن کونه زیاده
آغلارام هر زمان دوشنده یاده بیزیم قازاخ قارامانلار آغلارام

* * *

بلبلومی قاجیر میشام ائلیمدن آیر یلمیشام کلشنیمدن کلو مندن
جدا دوشوب اولوسومدان ائلیمدن ایتیر میشم دود مانلار آغلارام

باشیل باشلار اوینار چشمیم کؤلونده
آغلارام ای مسلمانلار آغلارام

غرق‌الوب کئچدیلر اشکیم سئلینده
اسیر الودوم بنی اصغر الینده

* * *

عهد و اقرار یریندا برقرار اولور
یامان یولداس ئوتر یانلار آغلارام

هن کمیده کی ناموس اولور عار اولور
یاخشی یولداس یامان کؤنده وار اولور

* * *

وطن ساری عزم سفر الماسا
کؤر ائله رم نه طوفانلار آغلارام

بودم لرده کئتمک اکس الماسا
عارفه بیر یاخشی خبر اولماسا

* * *

دولانیر سرگردان حیران ایچینده
باده کئشه دین ایمانلار آغلارام

کؤنلوم قالیب اهل طوفان ایچینده
قورخارام کی ئولم کفران ایچینده

* * *

از اوست :

عمروم باشایتدی یارسن سیز
قویدو منی ای نکار سن سیز
یوزمین کسر اولا بهار سن سیز
دل غمدن اولوب فکار سن سیز
تاب اتمک اولورمو یار سن سیز ؟
بلبل کیمسی زار ، زار سن سیز

جان زار و تنسیم نزار سن سیز
فریاد که دور ناموافق
دل غنچه‌سی قان اولوب آچیلماز
رفقیم کل زعفرانه دؤنموش
یوخ منده قرار و تاب و طاقت
ای کل کئجه کوندوز عارف آغلار

از اوست :

اولما تارك درسدن ای نور جانانیم علی

پندیمی ائيله قبول ای خان و خاقانیم علی

وار امیدیم ائتمیه ضایع افندی سعینی

قویمایا درسینده بیر کم سر عثمانیم علی

من سنین چون ائيله رهم خیر دعا لر روز و شب

ساخلا سین حفظ و حمایتینده سبحانیم علی

پایمال اتسین عدو و حاسدین لطفاله

هر زمان غمخوارین اولسون شیریزدایم علی

گرچه ای دل من ابوبکر و عمر عثمانی ام

حق امامیم دیر منیم اول شیر مردانیم علی

کونلو مون شهرین فراق و حسرتین قیلیمیش خراب

بیر اوزون کورسه م اولور آباد ویرانیم علی

اولسون «عارف» حشرده اول شفیعین مصطفی

صونرا ابوبکر ، عمر ، عثمان و اصلانیم علی

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۹

عاشق پری

نامش پری خانم در باره‌ی شرح حال او اطلاعات کمی در دست است .

بنظر می آید که در یکی از روستاهای قرا باغ متولد شده و در دوران جوانی

به شهر «شوشا» رفته و در سال ۱۸۳۳ میلادی «۱۲۱۲» شمسی در جوانی فوت کرده‌است. این شاعره‌ی توانا با شاعرانی امثال «محمد بیگ عاشق»، «میرزا مدداف»، «میرزا حسن»، «میرزا اسد بیگ»، «جعفر قلیخان نوا» که همه همعصر او بوده‌اند مشاعره کرده و بر همه‌ی آنها غالب شده‌است.

مرگ میرزا جان مدداف تأثیر زیادی در روح این شاعره گذاشته و تحت تأثیر او قرار گرفته اشعار زیر را سروده‌است:

دنیاسنین اعتبارین یوخ ایمیش	بیر خبر وئر «میرزا جانی» نیله دین
نچه بیگ لر ایله نچه خان ایلن	کفتاری خوش اهل، جانی نیله دین

* * *

نچه شهر اوستنده جنک اندیب ساواش	جاری اندیب سیل یئرینه قاقلی یاش
فلک ائتدین تاج تختینی تاراج	نوکر نایب، خانمانی نیله دین

* * *

یوچ دنیا سنده بیر یار امان هانی	کون به کون آرتیر دین شوکتی شانی
تفلیسین صاغ الی سردارین جانی	ویران قویوب داغستانی نیله دین

* * *

او فلک دیر دو کون یتری داغلیان	ازل شاد ائیله ییب صورنا آغلیان
سینه سینده شعر و کتاب باغلیان	صاحب هوش گوهر کانی نیله دین

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۵۴

عاشق واله

نامش کربلایی صفی و تخلصش « واله » بوده و اشعارش بیشتر در قالب غزل و مسمط بوده و منظومه‌های دینی نیز داشته است. اثر مشهور او کتاب « وجودنامه » است که در آن از روز تولد انسان تا صد سالگی، سرگذشت دورانهای مختلف عمر را تشریح کرده و حتی جریانهای بعد از مرگ را نیز از قبیل قبر و رسیدگی روز محشر را تصویر کرده است.

« واله » از شاعران سرشناس و استاد زمان خود بوده است.

از اوست :

چهار عنصر دن شش جهتدن	بیر قطره منی دن اولموشوز پیدا
عدم دریاسیندا قالدیم آلتی آی	قدرت قادر و خالق اشیا
رحم ایچینده اول بنیاد اولدودیل	ایکی نقطه گوژوم اولدو مقابل
بیر داماق بیر جکر اولوندو حاصل	دوقوز کونده تمام اولدو بو اعضا

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۵۴

عاصی

نامش عبدالله نواده‌ی قاسم بیگ ذاکر در تاریخ ۱۸۴۰ میلادی « ۱۲۱۹ » شمسی در شماخی متولد شده است. او به استعمال الککل علاقه‌ی فراوان داشته و به همین دلیل پس از پشیمانی از گناه تخلص « عاصی » را انتخاب کرده است و با اشعاری که تحت تأثیر « نوایی » و « حافظ شیرازی » سروده شهرت یافته است بطوریکه شعرای شماخی او را سرآمد دوران و قبله‌ی عرفان نامیده‌اند.

عاصی در تاریخ ۱۸۷۴ میلادی (۱۲۵۳ شمسی در سی و سه سالگی فوت کرده است.

سید عظیم شروانی در مدح او می گوید:

نه عاصی اول کی در عزیمده سید زار

غلامی اولماق ایله صاحب اعتبار اولاجاق

صفا ایله کله جـك نظم و نثری شروانه

کوروب او نظم لری «ضوئی» شرمسار اولاجاق

اینک چند بیت از يك غزل عاصی :

اگر سحر ایله دایم بو خطا کانی قارا کؤزلر

کؤنول شهرینه یغما ترک ترکانی قارا کؤزلر

کنه سلطان هندو تک سپاه خطه حکم ائتمیش

کی تو تسون دور لعلینده بدخشان قارا کؤزلر

غزال چیننه بنزدیم بو جادو نو خطا ائدیم

کی او ندا کچ نگاهین شیوه سی هانی قارا کؤزلر

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۷۱

عباسقلی خان

از احوالات او در تذکره‌هایی که نزد اینجانب بود چیزی غیر از دو بیت

شعر زیر به دست نیامد. از اوست :

بسکه می‌بالد بدور شاه دین بر خود زمان
 سال می‌سازد ز سلخ ماه امید جهان
 طفل دریا گشته تا شا کرد جوش همتش
 ابرها را دیده دل در شش جهت کوهرفشان
 تذکره نصر آبادی ص ۵۳۹

عبدالخالق یوسف

از شعرای قرن نوزدهم میلادی آذربایجان و معاصر آقایان «محمد آقا
 جرمی، ثریا، منیری، مشتاق، دلخون، زلالی، واهب، جنتی و واقف» بوده
 است و انجمن ادبی بنام «مجمع الشعراء» در قراباغ تشکیل داده بودند.
 عبدالشاهین از معاصر یوسف در قصیده‌یی به مطلع:

ای اولان مملکت نظم‌ده سلطان یوسف

وی غلام حبشین نثرده لقمان یوسف

عبدالخالق یوسف را سلطان‌عالم شعر خطاب کرده است.

اینک یک قطعه‌ی کوتاه از عبدالشاهین و یک بیت از عبدالخالق یوسف:

بزم ایچره شمع روی جانانه بیر طرفده

من بیر طرفده یاننام پروانه بیر طرفده

بیر یاندا حسن لیلا بیر یاندا آه مجنون

زنجیر بیر طرفده دیوانه بیر طرفده

مسجدده خلق یاتمیش واعظ نصیحت‌ائیلر

افسرده بیر طرفده افسانه بیر طرفده

* * *

یوسف جهاندا گئت اوخو عشقین رساله‌سین

حل اولدو کل مسئله‌لر بو رساله‌ده

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۷۰

عبدالعزیز گنجه‌ای

نامش نجم‌الدین است . این چند رباعی از اوست :

باروی تو از قمر نمی آید هیچ	بالل تو از شکر نمی آید هیچ !
گر صدورق از دفتر گل باز کنم	جز شرح رخ تو ، بر نمی آید هیچ !

* * *

من کژی ابروی تو را می‌دانم	و آشتگی موی تو را می‌دانم
امسال چو پار گل خجل خواهد شد	از روی تو ، من روی تو را می‌دانم !

* * *

تا چند شوی زفرقت یار ، ای چشم	همچون لب‌لعل این کهر بارای چشم !
ای سوی تو از مهر نخواهد نگرست	ساکن شود آب‌خود نکهدار ای چشم !

* * *

دی گفت بستم که : از بدی وز نیکی	می‌پرسی زمن ، چو یافتی نزدیکی

گفتم که : بگو شرح میان خود را گفتا که : نگفتمت بدین باریکی !
 نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی
 ص ۸۳

عبداله جانی اوغلو

فرزند میرزا جان مدداوف از شاعران نامدار زمان خود بوده است . از او
 مخمسی باردیف « تماشا » در دست بود که بشرح زیر درج می گردد :
 ای ایکی گوزوم قیل بئله شهبازه تماشا
 خنجر نکرادیر ، هر یاره سی گویچک هر مویه تماشا
 موسم دی گشادائت ایکی دروازه تماشا
 خوش صوت ، خوش الحان خوش آواز تماشا
 بیوناز و نزا کتمده سرافرازه تماشا
 گونلوم قوشو پرواز ائله پروازه تماشا
 گور نئجه کوز لیدیر محبوب از لیدیر
 لیلایه بدل دیر مجنونه محل لیدیر
 خوشبویه تماشا ، آهویه تماشا
 کیسویه تماشا ابرویه تماشا

* * *

ای بلبل جان چیخ بله رفتارینا باخ باخ
 قیل سیر و سیاحت گل گلزارینا باخ باخ

یوزجان آلیجی عشوه‌ی رخسارینا باخ
 کؤرکیم نئجه جان‌دیر ، جان ایچره نه‌اندیر
 منظور جهان‌دیر ، هر غمزیه قان‌دیر
 من اؤلدوم امان‌دیر
 شیرن دیله بیر باخ ، نازک بله بیر باخ
 شمشاد اله بیر باخ ، مشکین تله بیر باخ
 عنبر نکرادیر ، کوثر فکرادیر
 رخاره‌سی گؤیچک ، گئتمه هله بیر باج

* * *

کل ایندی سن ائت بویریشه فازه تماشا
 یوزپسته لب و لعل بدخشان بونا پیشکش
 یوزلاله عذار آفت دوران بونا پیشکش
 جمله نه‌قدر واریسه خوبان بونا پیشکش
 « عبدالله » کیمی نئچه غزلخوان بونا پیشکش
 دور صحبت میخافه به کل سازه تماشا
 بیر حوری ملک‌دیر ، قیلمانه کمک‌دیر
 بوسیم بیلک‌دیر ، رضوان نه دئمک‌دیر
 رضوان بونا پیشکش ، بستان بونا پیشکش
 ربهان بونا پیشکش ، جوهر نه کارادیر

هم زر نه کارادیر

خونخواره‌سی گویچک

بو جان بونا پیشکش

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۵۵

عبداله طوطی قراباغی

مؤلف دانشمندان آذربایجان نوشته است : (طوطی از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. می باشد .) بیش از این اطلاعی از او بدست نیامد .

حدیقة الشعرا - دانشمندان آذربایجان

ص ۲۴۷

عبدی آذربایجانی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است . مطلبی از شرح حال او در دسترس ما نبود .

دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۹ - فرهنگ

سخنوران ص ۳۸۸ - حدیقة الشعرا

عبدی شروانی

مؤلف تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان در مورد عبدی چنین می نویسد :
« خوش می نوشته و بازی شطرنج را خوب می دانست . شاعری شیرین زبان و

زیبا کلام بود و در نظم غزل بی‌بدل ایام در طرز غزل تتبع مولانا اهل‌ی شیرازی می‌کند. جمعی که وی را دیده‌اند گویند در سلسک تصوف انتظام دارد و جناب مولانا در تبریز وقتی که از عمرش چهل سال زیاده نگذشته بود در حوالی شهر سنه‌ی ۹۷۵ هجری «۹۴۶» در گذشته‌است، از اوست :

هیچ‌کس در عشق خوبان خاطر شادم نبود
جان ز محنت فارغ و دل از غم آزادم نبود
در جهان جز عاشقی کاری نکردم اختیار
چون کنم جز عشق او از پیر و استادم نبود
هست «عبدی» بس بنای صبر و دل ناستوار
عاشقی کار دل بسی صبر و بنیادم نبود

* * *

زبان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من
مکن ای مدعی کاری که افتی بر زبان من
دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۸ - فرهنگ
سخنوران ص ۳۸۸ - گلزار جاویدان
ج ۲ ص ۹۰۴

عتیقی شروانی

از جمله قلندران بکتاشی است و در بغداد جلوه‌گر و در شماخی متولد شده‌است. از اوست :

جایی که لطف او در امید باز کرد معصوم افعال کشد از گناهکار

* * *

بی کیف زمانی نتوان بود «عتیقی» دیدار خوش و کیف دوبالامزه دارد

دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۱ .

عزیزالدین شروانی

یکی از بزرگان و فضیای عصر خود بوده و معاصر خاقانی و اهل شروان
است این دو بیت به اسم او ضبط شده است .

ندانم هیچ در گنجی که با ما آشنا باشی

دمی پیمان ما جویی شبی مهمان ما باشی

عتاب از پیش برداری غبار از راه بنشانی

من از عالم ترا باشم تو از عالم مرا باشی

* * *

از عهد من ای عهد شکن یاد آور

وز درد من بی دل و تن یاد آور

اکنون که چو ماه نو شدم در غم تو

آخر به مهی ، شبی ز من یاد آور

* * *

ای دوست مرا به رگم دشمن یاد آور

وز درد دل سوخته خرمن یاد آور

آخر روزی ، چنانکه هر دم صد بار
من یاد تو می‌کنم تو از من یاد آر

* * *

ای روی تو بست نقش چین در چشم
وز چشم تو ، سیل آتشین در چشم
ار نیست یقینت که تو در چشم منی
اینک من و تو بیا بین در چشم

* * *

در عالم جان ، شربت مستی عشق است
بر گلشن جان نسیم مستی عشق است
ز آرایش خلق ، پاک دستی عشق است
در مذهب من خدا پرستی عشق است

* * *

ای دل ، دلی از تو زارتر کم دیدم
وز طبع تو خوارتر کم دیدم
چندانکه تو را بر محک عقل زدم

از نقد تو کم عیارتر کم دیدم

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۹۲۳ - ریاض

العارفین ج ۲ ص ۲۸ - نزهة المجالس

تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۸۴

عز شروانی

معاصر و معاشر ابوالعلاء کنجوی و خاقانی شروانی و مجیرالدین بیلقانی
بود. او ادیبی توانا و شاعری ماهر بود. از اوست :

تاپیش من آن نگار چین آمد و شد بر من حشری ز مهر و کین آمد و شد
شد عقل و دلم هر دوز آمد شد او کس یاد ندارد، این چنین آمد و شد

* * *

با آنکه به جان آمدم از خوی بدش صد بار فرزند، خوانده ام جان خودش
گر دل به وفای او نهم، می رسدم و رقصد به جان من کند، می رسدش

* * *

از غایت لطف، آب و هوای کوی وز شیرینی، مهر کیایی کوی
خلقی بتو مشغول و تو فارغ ز همه ای بی خبر از خدا، خدایی کوی

* * *

از رشک قباچه ی تو، ای سروسهی درخونم و ز بالشت ای جان رهی
کاینست، همه روز تنک در بر دارد و آن را، همه شب توروی بر روی نهی

* * *

سر رشته ی مقصود کسی یافته نیست کان رشته به اختیار کس یافته نیست
چون رشته زغم هیچ کجا کس را زان رشته هنوز کوی یافته نیست
این قطعه از اوست :

صباچو غالیه افشان گذشت بر گلزار

شدم به بوی ریاحین ز خواب خوش بیدار

زمانه یار همی کردمشک با کافور
 چو زنف غالیه گون با سفید عارض یار
 فضای شش جهت از یاسمین و سوسن و گل
 مثلثی شده خوش بی تکلف عطار
 کشاده بر دل من صد در از حدیقه‌ی غیب
 طراوت چمن و رنگ صبح و بوی بهار
 بگوشه‌ی چمنی با پیاله‌ی پر می
 همی گذشت نگارم بصد هزار نگاه
 عرق گرفته دو رخسارش از حرارت می
 چو زیر قطره‌ی شبنم صحیفه‌ی کلنار
 ز باده قامت زیباش گشته میل پذیر
 چنانکه شاخ گل از عطف باد در گلزار
 ز شکل لعلش پیدا به وقت خندیدن
 مثال خاتم جمشید آسمان مقدار
 ابوالمظفر شاهنشهی که روز برد
 بآب تیغ برانگیزد از سپهر بخار
 ز عدل اوست در خانه‌های مظلومان
 نهاده پشت فراقت ز امن بر دیوار
 زهی شهی که اگر بانگ بر سپهر زنی
 بسان کوه ز بیم تو افتد از رفتار

این رباعی از اوست :

ای دل طلب یار به مشتاقی کن دز باده نیستی ، دمی ساقی کن
خواهی که کمال معرفت دریابی يك لحظه از آن خویش در باقی کن

دوشم که فلک دید بکوی تو فتاده

گفتا که باین روز نگفتی که فکندت

گفتم که دو چشم خوش او گفت که هیات

مستان خرابند بیرو نما فکشدت

کلزار جاویدان ج ۲ ص ۹۲۰ - نزهة

المجالس به تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۸۴

علیرضا بیگ

مردی عالم به علوم دینی و درویش مسلک بود و در زمان صفویه
چندی مستوفی ایروان و مدتی مستوفی شروان بوده و بامردم طوری رفتار می کرد
که مورد علاقه و توجه شده بود و حتی مبلغی به او می دادند که او بکار خود ادامه
بدهد ولی خود نپذیرفت به اصفهان رفته مشغول عبادت شد . از اوست :

عمریست که با عشق تو پیمان دارم

چون دل غم تو بسینه پنهان دارم

چون کوه به سودای تو در وادی غم

آتش بجگر آب به دامن دارم

ای دل چو جرس به هرزه گویا نشوی
از موج هوا غنچه صفت و نشوی
در دشت طلب که اشک خون شبنم اوست
تا خون نشوی چو نافه بویا نشوی
کلزار جاویدان ج ۲ ص ۹۵۶

علیاری قراجه‌داغی

نامش حاجی ملاعلی فرزند عبدالله از علمای فاضل و فقه‌های آذربایجان می‌باشد و در فقه و اصول و تفسیر و علوم عربی استاد بود. منولانا علیاری دوران خردسالی را در علیار گذرانیده و بعد به تبریز می‌رود و بحضور عده‌یی از علمای بزرگ از جمله میرزا احمد آقا مجتهد و حاجی میرزا لطفعلی آقا و میرزا محمد آقا مجتهد رسیده و از آنها کسب فیض می‌نماید و بعداً به نجف اشرف رفته و در حضور علمای معروف و بزرگ مانند شیخ مرتضی انصاری علیه الرحمه و حاجی میرزا حسن شیرازی و حاجی سید حسین کوه‌کمری و شیخ راضی تکمیل معلومات می‌کند.

شادروان دانشمند محترم مؤلف ریحانة الادب او را از اکابر علمای طراز اول قرن چهاردهم شناخته و نوشته است: (وی فقیه اصولی، محدث رجالی، طبیب نجومی، حکیم متکلم، ادیب اریب، شاعر ماهر و بالجملة جامع معقول منقول بود).

در منظومه‌ی رجالی «منتهی الآمال» صاحب ترجمه به شرح حال اجمالی خود

چنین اشاره می‌کند:

ابن علی بن عبدالله فی «ولرغ» خامس شهراله
 کان بعرون ربی العزیز فی ست امیال من التبریز
 میلادی فی سعد السعود ومسقطی قریة سردرود
 مولانا علیاری تألیفات زیاد و مهمی بشرح زیر دارد: ایضاح الغوامض
 (در مبحث ارث مجدول به عربی نوشته است) این کتاب بسال ۱۳۱۸ هـ. ق
 «۱۲۷۹» شمسی در تبریز چاپ شده است.

بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال در پنج مجلد (سه مجلد آن در شرح
 زبدة المقال منظومه‌ی رجال‌ی سیدحسین بروجردی و دو مجلد دیگرش منظومه‌ی
 منتهی الآمال خودش می‌باشد که در تتمیم زبدة المقال نظم کرده است.)
 آخرین مجلد این کتاب بسال ۱۳۱۸ هـ. ق. «۱۲۷۹» شمسی خاتمه یافته است.
 نقویم در ۳۶۶ برگ. حاشیه تشریح الافلاک. حاشیه - روضة البهیة
 عربی بشرح لمعه معروف. دلائل الاحکام - فی شرح شرایع الاسلام. مشکوة
 الوصول الی علم - الاصول در ۶ مجلد. حاشیه‌ی ریاض المسایل حاشیه‌ی - قوانین.
 حاشیه‌ی معالم. المطر ز فی شرح اقسام اللغز. مناهج الاحکام فی اصول الفقه
 شرح مزجی بر معالم است در ۵ مجلد. منتهی الآمال فی علم الرجال که منظومه‌ی
 ست رجالی. شرح چغمینی. ریاض المقاصد فی شرح قصیده الشیخ حسن بن
 راشد فی مدح صاحب الزمان منهاج المله فی تعیین الوقت والقبله. الوافیه
 فی شرح - لغز الکافیة للشیخ بهایی.

وی صبح پنجشنبه پنجم رمضان سال ۱۲۳۶ هـ. ق. «۱۱۹۹» شمسی در قریه‌ی

سردرود متولد شد و ۹۱ سال عمر کرده و در روز پنجشنبه چهارم رجب - سال ۱۳۲۷ ه.ق. ۱۲۸۸ شمسی وفات یافته است. مؤلف علمای معاصرین می نویسد: (بسال ۱۳۰۸ ه.ق. ۱۲۶۹ شمسی به زیارت بیت الحرام تشریف و به سال ۱۳۱۰ ه.ق. ۱۳۳۱ شمسی به زیارت علی بن موسی الرضا (ع) مشرف و در آنجا قصیده‌ای بر سبیل ارتجالی ساخته که مطلع آن بیت زیر است:

نحوت نحو ک یابن المرتضی لیغفور بسی کل زببی مامضی

دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۰ علمای

معاصرین ص ۹۶ - سخنوران آذربایجان

ص ۱۲۰ - ریحانت الادب ج ۴ ص ۱۹۳

« عمادشروانی »

این رباعی از اوست :

زلفت که ز بالای جهان در گوید گاه از سر آن سروروان در گوید

چون تکیه گهی چو آفتابش باشد شاید که سخن ز آسمان در گوید

نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۸۶

« عیانی گنجه‌ای »

این چند رباعی از اوست :

زلفت بر خال و خط غلط می گردد بر کار صفت ، کرد نقط می گردد

خط تو زمرد است و زلفت افعی افعی به چه زهره کرد خط می گردد

هندوی تو را کردن و سربسته به!
در زیر کله مکن به زندان او را
مشکش همه از حلقه فرو ریخته به!
او هست کشنده من آویخته به!

* * *

در پرده نهان آن رخ رخشان چه کنی؟
خود تو بنما به غمزه عالم ویران
وزغم، دل و جان خلق بریان چه کنی
و آنکه تو در آن عالم ویران چه کنی

* * *

چاکر به لب تو ای پسر خود دارد
جانا تو شکر لبی و من طوطی طبع
چون بلبل . کو بر گل تر خود دارد
دانی تو که طوطی به شکر خود دارد
نزهة المجالس تصحیح دکترا مین ریاحی

ص ۸۶

«غالب آذربایجانی»

نامش اسداله خان غالب، با مؤلف مجمع الفصحا معاصر بود و طبع والا و اشعار شیرینی داشت و می خواست در سبک مولوی غزل بگوید و غالباً اقتضایه مولانا می کرد و مثنوی نیز دارد. از اوست:

گرمی شنوی زاهد باما بسخرابات آی

در کش دوسه پیمانه بپذیر ملامت را

در راه ملامت مرد پیدا شود از نامرد

ورنه همه می دانند این راه سلامت را

ز آغاز پشیمان باش از نفس پرستیدن

ورنه نبود سودی انجام ددامت را

دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۵

ریاض العارفین - فرهنگ سخنوران ص ۴۱۵

« فاضل ایروانی »

نامش ملامحمدفرزند محمدباقرایروانی که ساکن نجف بوده و از بزرگان و علمای امامیه قرن چهاردهم ه.ق. می باشد. از شاگردان صاحب جواهر و صاحب ضوابط و صاحب انوار الفتاویه و شیخ مرتضی انصاری بود که پس از وفات شیخ انصاری و حاج سید حسین کوه کمری تدریس حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و ریاست مذهبی به او منتهی و مرجع استفاده‌ی فحول و اکابر گردید. او در علوم معقول کم نظیر و بلکه بی نظیر دوران خود است شادروان فاضل ایروانی در ایران و هندوستان و ترکیه و قفقاز و سایر شهرهای روسیه شهرتی کلی داشته و مرجع تقلید اغلب شیعه مذهبان بود.

مردم کمکهای زیادی می کردند و پول بسیاری به محضر ایشان ارسال می داشتند که برای رفع احتیاجات خود و طلاب نجف و دیگر مصارف شرعیه صرف می نمود ایشان تألیفات زیادی داشتند منجمله :

- ۱ - الاجتهاد و التقليد . ۲ - اجتماع الامر والنهی . ۳ - الاجزاء .
- ۴ - الاستصحاب . ۵ - اصول الفقه . ۶ حاشیه‌ی قواعد شهید . ۷ - المكاسب المحرمه . ۸ - حجتہ المظنه . ۹ - حاشیه‌ی مکاسب . ۱۰ - حاشیه‌ی قواعد علامه .

- ۱۱ - حاشیه‌ی رسائل استاد خود شیخ انصاری : ۱۲ - حاشیه‌ی تفسیر بیضاوی
 ۱۳ - التعادل والتراجیح : ۱۴ - صلالة البرائة.
 شادروان فاضل‌ایروانی در سال ۱۳۰۶ ه.ق. « ۱۲۶۷ » شمسی روز چهارشنبه
 دوم ربیع الاول در نجف اشرف رحلت کرده‌اند او شعر می‌گفته ولی در تذکره‌ها
 از او شعری ننوشته‌اند .

ریحانت الادب ج ۴ ص ۲۷۸

فایض

از شاعران قرن سیزدهم آذربایجان است
 دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۳ - حذیقة الشعرا

«فتحی شروانی»

از شعرای متوسط شروان بوده و صوفی مسلک و درویش نهاد بود .
 از اوست :

ماه رویا قل هو اله احد	این چه رخسار است اله الصمد
لم یلد بی مثل لم یولد که اوست	آفرید از گل بدین خوبی جسد
در سحاب صنع صانع قطره ایست	لم یلد یولد له کفواً احد

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۴ - عرفات

العاشقین

« فخر گنج‌های »

این رباعی از اوست :

تمامه دخت ، روشنی حسن ، بکاست
تاریکی غم نگر که اندر دل ماست
اشک دو هزار کس در آورده چشم
آن دود که از آتش رخسار تو خاست
نزهة المجالس به نصیح د کتر امین
ریاحی ص ۱۸۴

« فخری ایروانی »

نامش فخرالدین عباس فرزند مسلم ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی فخری از علمای معروف ایروان بود و فرزندش را برای تحصیل علوم و کسب فیض کمالات به نجف اشرف بردند و به علمای بزرگ و شریف آن زمان منجمله فخرالدین عبدالمجید همدانی سپردند . ایشانرا او به فرزندى قبول و به تربیتش همت گذاشت . مؤلف تذکره گلزار جاویدان ج ۲ در مورد ایشان چنین می نویسد : در سال ۱۱۴۰ هـ ق . (۱۱۷۹ هـ ش .) که وهابیان عتبات را غارت و مردم را به قتل رسانیدند مولانا فخرالدین عبدالمحمد به شهادت رسید و میرزا عیال استاد معظم را برداشته به همدان و سپس به آذربایجان برد . بعد در لباس فقر به مکه رفت و در مراجعت به آذربایجان چندی نزد میرزا موسی خان برادر قائم مقام ثانی به تعلیم اختصاص داشت و به مصاحبت فرزندان مرحوم عباس میرزا نیز نوبت سلطنت داده بود . همین که پس از خاقان مغفور ملوک بر او مسلم گشت حاجی مورد توجه خاص محمدشاه واقع و چهارده سال با عدم لیاقت

مسند صدارت را اشغال کرد. در سال ۱۲۶۴ ه. ق. (۱۲۲۸ ه. ش.) که محمد شاه وفات یافت حاجی به عتبات رفت معتکف شد و یک سال بعد در گذشت، گویند رسالاتی هم نوشته که از میان رفته است او گاهی شعر می گفت. از اوست:

آراست‌تن از قبای چون گلنارش شد تازه گلی که هیچ نبود خارش
از عکس رخس کشته قبا گلناری یا عکس قبا فتاده بر رخسارش

* * *

مژده وصل می‌دهد گردش آسمان مرا
هیچ نبود از فلک این حرکت کمان مرا
بهر علاج می‌کشم منت هر طبیب را
کرده ز عالمی خجل این دل ناتوان مرا
ایدل تو را که کار نه کفر و نه دین بود
رو بار عشق کش که سزای تو این بود
بسیار جعد مشک فشان پر خم اوفتد
اما چو جعد مشک فشانت کم اوفتد
در کنج لب چو خال به بینی عجب مدار
هندو به کودکی به حرم محرم اوفتد
چشیدیم و به بود ز آب حیات
زلالی که در آن لب نوش بود
اسیر کمند آمد آهوی من
ز مشکین کمندش که بر دوش بود

کلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۰۲۹

فرخی شروانی

مداح منوچهر پادشاه شروان بود و شعر خوب می گفت ولی متأسفانه از اشعارش در دسترس ما نیست.

داشتمندان آذربایجان ص ۲۹۶

« فضولی آذربایجانی »

نامش سلیمان فضولی از شاعران قرن دهم ه.ق. است. مدتی در خدمت سلطان سلیمان پادشاه عثمانی بوده است. بعضی از تذکره نویسان او را اهل بغداد کربلا معرفی کرده‌اند. صادق در مجمع الخواص به ایل بیات و استاد کریمسکی در تاریخ ادبیات ترک به طایفه‌ی اکراد آذربایجان منسوب داشته‌اند. اشعار او در لهجه‌ی آذربایجانی است و در پارسی و عربی نیز مسلط بوده و در هر سه زبان شعر گفته و دیوان فضولی بارها چاپ شده و مورد علاقه‌ی مردم می‌باشد. از جمله آثارش:

« حدیقة السعدا » که ترجمه‌ی ترکی « روضة الشهداء » ملاحسین کاشفی است نا گفته نماند که بعد از تألیف کتاب کاشفی ذاکرین مصایب در بالای منبر آن کتاب را قرائت می کرده‌اند و بدین مناسبت آنها را روضه خوان می گفتند. بعد از مدتی قرائت کتاب موقوف شده و عنوان روضه خوان باقی مانده است.

« ابن کثیر شامی » ضمن وقایع سنه‌ی ۳۵۲ ه.ق. « ۳۴۲ شمسی از ذهبی نقل می نماید که اولین مرتبه مراسم تعزیه داری حضرت سیدالشهدا و سیاه پوشیدن مردم و سیاه پوش کردن بازارها در دهه‌ی اول محرم و بستن دکانین

و منع طباحی در عاشورا از طرف معزالدوله دیلمی در شهر بغداد بعمل آمده است که تا اوایل سلطنت طغرل سلجوقی در آن شهر و تا انقراض دولت دیالمه در تمام ممالک اسلامی مرسوم و برقرار بوده است. شبیه آوردن صحرای کربلا هم در عهد شاه طهماسب اول در تاریخ ۹۶۰ ه.ق. «۹۳۱» شمسی ایجاد گردیده است. فضولی در مورد انتخاب این تخلص در مقدمه‌ی: یوان فارسی خود چنین می نویسد: درابتدای شروع نظم هر چند روزی دل بر تخلص می نهادم بعد از مدتی بواسطه ظهور شریکی به تخلص دیگر تغییر می دادم و بعد «فضولی» تخلص کردم و از تشویش ستم شریکان پناه بجانب تخلص بردم و دانستم که این لقب مقبول طبع کسی نخواهد افتاد که بیم شرکت او بمن تشویشی حاصل کند.

در این باره می گوید:

کرد بدنامی مرا از اختلاط خلاق دور

عز لثم شد موجب مشغولی کسب هنر

منت ایزد را که شد نیک آنچه بد پنداشتم

خار من گل خاک من زر گشت سنگ من کهر

فضولی شاعری بزرگ و معروف است. پسرش نیز شاعر بود و شعر خوب

می گفت. فضولی در مقدمه‌ی دیوان فارسی خود در باره‌ی فرزندش چنین می گوید:

در حله دو شاعرند اکنون فضلی پسر و پدر فضولی

عکس اند جمیع کار عالم فضلی پدر و پسر فضولی

فضولی مسلمانی واقعی و شیعه‌ی اثنی عشری بوده و غالب قصایدش راجع به

مرثیه‌ی «آل عبا» می باشد.

از اوست: از ساقینامه یا هفت جام
 یارب همیشه لطفوی ائت رهنما منه
 گوسترمه اول طریق که ئتمز سنا «سنة» منه
 قطع ایله آشنالغیم آندالکه غیر در
 آنجاق اوز آشنالرین ائت آشنا منه
 بیریشرده ثابت ائت قدم اعتباریمی
 کیم رهبر شریعت اولامقتدا منه
 یوق منده بیر عمل سنة شایسته آماگر
 اعمالیمه گوره وئره عدلین جزا منه
 خوف خطرده مضطربیم وار امید کیم
 لطفون وئره بشارت عفو و عطا منه
 من بیلمرم منه گر کن «لازم اولان» سن حکیم سن
 منع ائيله وئرمه هر نه کرکمهز سنا منه
 اولدور منه مراد که اولدور سنا «سنة» مراد
 حاشا که سندن اؤز که اولامدعا منه
 حبس هواده قویما «فضولی» صفت اسیر
 یارب هدایت ائيله طریق فنا منه

* * *

تا در دلت اندیشه‌ی بیداد نیاید هرگز زمن دلشدهات یاد نیاید

یار ما را به ازین زار و حزین می خواهد
به ازین چیست که ما را به ازین می خواهد

* * *

بر آنم که از دلبران برکنم دل نه سهل است کاری چنین رب سهل

* * *

غزل دیر صفا بخش اهل نظر	غزل دیر گل بوستان هنر
غزال غزل صیدی آسان دکیل	غزل منکری اهل عرفان دکیل
غزل بیلدیریر شاعرین قدرتین	غزل آرتوریر ناظمین شهرتین
گؤنول کرچه اشعاره چوخ رسم وار	غزل رسمین ائت جمله دن اختیار
که هر محفلین زینتی دیر غزل	خردمند لر صنعتی دیر غزل
غزل دی که مشهور دوران اولا	اوخومقده یازمقده آسان اولا

* * *

ماه محرم اولدی مسرت حرامدیر
مااتم بوگون شریعتیه بیسر احترامدیر
تجدید مااتم شهدا ففع سیز دکیل
غفلت سرای دهرده تنبیه عامدیر
غوغای کربلا خبرین سهل صانماکیم
نقص وفای دهره دلیل تمامدیر
هرزده اشک کسیم تو کولورن کر آل ایله
سیاره ی سپهر علو مقامدیر

هرمید آه کیم چکیلدور اهل بیت ایچون
مفتاح روضه‌ی دارالسلامدیس

* * *

شاد اولماسن بو واقعه‌ده شاد اولان کؤنول
بردم بلا و غصه‌دن آزاد اولان کؤنول
در دیوان ترکی قصیده‌یی راجع به حضرت محمد «ص» سروده است.
اینک چند بیت از آن قصیده :

ساجمای کؤز اشکدن کؤنلومده کی اودلاره‌صو
کیم بود کلو «بوشکده» اودلاراقیلمز چاره‌سو
آبگونددر کنبد دوار رنگی بیلمه‌زم
یا محیط اولمش کؤزمدن کنبد دواره‌سو
ذوق تیغیندن عجب یوق اولسا کؤکلم چاک چاک
کیم مرورایله بیراقور رخنه لردیواره سو
سید نوع بشر دریای در اصطفای
کیم سپویدر معجزاتی آتش اشاره سو
از غزلیات اوست :

کؤکلم آچلور زلف پریشانینی «کؤرجک»
نطقم توتولور غنچه‌ی خندانینی کؤرجک
باقدقجه سکا «سنه» قان ساچلور دیده لریمدن
بعزیم دلنور ناوک مژگانینی کؤرجک

رعنـالـق ایـلـه قـامـت شـمـشـاد قـیـلـن یـاد
اولمزمی خجل سرو خرامانینی کؤرجک
چوق عشقه هوس ائدنی گـؤردوم کـی هـواسـن
نـر کـک ائـتـدی سـنـین عـاشـق فـالـانـینی کؤرجک
کافر کی دگل معترف نـار جـهـنـم
ایمانه کلور آتش هجرانینی کورجک
ناز کلک ایله غنچهی خندانین ائدن یاد
ائتمز می حیا لعل بدخشانی کؤرجک
سن حال «دیلین» سویلمه سک «سن» نوله «فضولی»
ائـل فـهـم قـیـلـور چـاک کـریـبـانـینی کؤرجک

* * *

رمضان اولدی چکوب شاهد می پرده به رو
می ایچون چنگک دو توب تعزیه آجدی کیسو
بلدی مطرب که ندیر حال کتوردی قپوزی «بیر نوع ساز»
بزمـدن چکـدی ایـاغـینی صـراحتـی و سـبـو
بزم قانونی پوزلدی نه ایچون چنگکه دف
بـغـلـوب ایـتمـیه لـر حـاکـم ایـشـیـکـنـده غـلو
رمضان آبی کرک آچیله جنت قپوسی «قاپوسی»
نه روا کیم اوله میخانه قپوسی بغلو «باغلی»
فتح میخانه ایچون اوقیهلم «اوخویاق» فاتحه لر
اوله کیم یوز مزه آچیله بیر بغلو قپو «قاپو»

آفتاب قدح ائتمز رمضان آبی طلوع
نه بلا در بزه یارب نه قراگونددور بو
انتظار می‌کلکون ایله بایرام آینه
بقه باقه «باخا باخا» اینه جکدر کؤزمزه قره سو
رمضان اولدو بودور و همی «فضولی» نین کیم
نئجه کون ایچمیه می‌زهد ایله تاکی دوته خو

* * *

بنی جانان اوصاقدردی جفادن یارا اوصانمزمی
فلک لریاندی آهمدن مرادم شمعی یانمزمی
قمو «هامی» بیمارنه جانان دوا داندرا احسان
نیچون قیلماز بکا «منه» درمان بنی بیمار صانمزمی
شب هجران یانار جانم دو کرقان چشم گریانم
اویسادر خلقی افغانم قرا بختیم اویانمزمی
گل رخار که «رخسارینه» قارشو کؤزمدن قانلو آقیر «آخیر» سو
حبیبم فصل گل دربو آقر «آخار» سولر بولانمزمی
غمی پنهان دوتردم من دیدیلر یاره قیل روشن
دیسیم اول بیوفاییلمن «بیلمم» اینانورمی اینانمزمی
دکیلدیم من سکا «سنه» مایل سن ائتدک «ائتدین» عقلمی زایل
بکا «منه» طعن ایلین غافل سنی کؤرجک اوتانمزمی
«فضولی» رند و شیدادر همیشه خلقه رسوادر
صورو «سوروشون» کیم بونه سودادر بوسودادن اوصانمزمی

ریاض العارفین ج ۲ ص ۹۵ - تذکره
نصر آبادی ص ۵۱۹. دانشمندان آذربایجان
ص ۳۰۰ - تاریخ ادبیات آذربایجان دکتر
جواد هیئت ص ۳۶ فرهنگ سخنوران
ص ۴۵۰

فکری اردوبادی

طبع روانی داشت و شعر خوب می گفت . این يك بيت در « هفت اقلیم »
بنام وی آمده است :

اکرم زاشك کلکون شده لاله کون زمینها

نتوان شدن پریشان کل عاشقی ست اینها

هفت اقلیم - دانشمندان آذربایجان ص ۲۵

گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۰۹۲ - تذکره‌ی

ریاض العارفین ج ۲ ص ۱۰۲

فلکی شروانی

نامش نجم‌الدین محمد از معاصرین ابوالعلائی گنجوی و خاقانی است . شاعری
دانا و ادیبی توانا و به تحصیل نجوم مشغول بود و قتی که طبعش به نظم راغب
شد « فلکی » تخلص کرد . بعضی ها معتقدند که فلکی استاد خاقانی و برخی او و
خاقانی هر دو را شاگرد ابوالعلائی گنجوی می دانند .

همچنانکه اثیرالدین اخیستکی در معارضه باخاقانی گفت :

ز آخور « فلکی » تو سنی برون آمد

که طوق نعلش بر حلقه‌ی دهان منبت

فلکی مردی دانشمند و فاضل و ادیبی کم نظیر در دوران خود بود و مداح ملوک و شروان . نوه‌ی مولانا فلکی در قصبه‌ی شماخی متولد شده و صاحب « خلاصه‌الاشعار و شاهد صادق » است و وفاتش را بسال ۵۷۷ هـ . ق . « ۵۶۰ شمسی » نوشته‌اند . ولی در تحقیقاتیکه فاضل محترم « هادی حسن » در مورد وفات فلکی کرده است معتقد است که در حوالی سال ۵۴۰ هـ . ق ۵۲۴ شمسی وفات کرده و در شماخی دفن شده است .

کلیات دیوان او قریب به هفت هزار بیت است استاد هادی حسن « قریب هزار و دوست بیت از آنها را جمع کرده و با مقدمه‌ی تاریخی آنها را در مجله بیچاپ رسانیده است .

مؤلف محترم تذکره‌ی آتورپاتکان می‌نویسد :

« از شاعران بنام او آخر قرن ششم هـ . ق . و نامش چنانکه خود گوید محمد است :

بنده محمد به مدیحت شها گوی سخن برد به شعر دری

ملقب به نجم‌الدین یا افصح‌الدین و کنیش ابوالنظام و تخلصش چنانکه

در اشعار او صراحت دارد « فلکی » است .

و خاقانی نیز به او اشارتی دارد :

عطسه‌ی سحر حلال من « فلکی » بود بود به ده فن زراز این فلك آگاه

و این تخلص از آن سبب است که در اوایل امر به تحصیل علم نجوم می‌پرداخت

و چنانکه تذکره نویسان آورده‌اند در این فن مهارت داشت.

مولد اصلی او شهر شماخی کرسی شروان و مقر شروانشاهان بود و ظاهرأ شاعر تمام دوران حیات خود را در آن ناحیت و در دربار شروانشاهان بسر برده و ستایشگر آنان بوده است، بخصوص معاصر خاقان اکبر فخرالدین ابوالهیجا. منوچهر بن فریدون و پسر او اخستان بوده منوچهر فلکی رامی نواخت و زرکائی و گوهر مکنون می‌بخشید. چنانکه خود گوید:

جز تو کس دست و دل ما به سخا و به سخن

پر زرکائی و پر گوهر مکنون نکند

و مکرر در قصاید خود او را ستوده است ولی افسوس یکچند هم این شاعر مانند خاقانی به سعایت دشمنان که او را به بد نیتی و افشاء اسرار متهم کرده بودند زندانی گشت و ناکامی کشید و چاره‌ی جز صبر نداشت.

آخر الامر گویا ملک و مال خود بداد و شروانشاه را برسر لطف آورد تا جانش باز داد و از بند رهایی بخشید.

لطف شروانشاه جانم باز داد رغم آنکو گفت من یحیی العظام
ولی در اشعاریکه از فلکی در دست است نامی از اخستان برده نشده است.
استاد دکتر ذبیح‌الصفای نویسد: «فلکی فن ادب و شعر را مانند خاقانی از ابوالعلی گنجوی آموخت بنابراین آنانکه او را استاد خاقانی می‌شمردند در اشتباهند. وفات او را «آذر بیگدلی» سال ۵۸۷ ه.ق. «۵۷۰» شمسی نوشته و در کتاب «شاهد صادق» نیز ۵۷۷ «۵۶۰» شمسی آمده است.

فلکی در سخن خویشتم را «سیوم بو تمام و ابو نواس» می‌شمارد آنجا

که گوید :

چه زاری ای « فلکی » زمین نوایب ایام

که در سخن « سوم ، سو تمام و نواسی

و خط نیک می نوشته :

مگر که مایه‌ی روحند خط و شعر تو ز آنک

بهر دو مجیی کلک و دوات و قرطاسی

به روایت تقی‌الدین کاشی در فن نجوم کتابی داشته چنانکه از اشعار موجود

او نیز برمی‌آید از علوم ریاضی او را بهره‌ی کافی بوده است . فی المثل تأثیر وی

از مطالعات علمی خویش و مخصوصاً از علوم ریاضی و نجوم در قصیده‌یی که به

این مطلع دارد :

داد گرا ملک راهم فلک و هم قوام تاجورا بخت را هم شرف و هم نظام

بخوبی محسوس است دیوان فلکی را هفت هزار بیت نوشته‌اند ولی آنچه

در دست است به دو هزار بیت نمی‌رسد و از این مایه شعر توان دریافت که وی

طبعی ظریف و اندیشه‌یی باریک دارد و سخنش دلپذیر و روانست و اشعارش

نسبت به اشعار معقد بعضی از شاعران سرزمین خود مانند خاقانی بس ساده و

آزاد از تعقید می‌باشد بخصوص در بین اشعار فلکی آنها که در حبس سروده

از صنایع و تکلفات ادبی بدور است و تأثیر خاصی در شنونده دارد و حتی در

میان اشعار یک‌گانه گاهی به شیوه‌ی معمول زمان نکات صنعتی و دقایق بدیعی در آن

بکار رفته تأثیر سبک خراسانی محسوس می‌باشد ولی جانب ابتکار ضعیف است و

ظاهراً به « مسعود سعد » هم علاقه‌یی داشته و به پیروی از او تمایل نشان داده است

اما چنانکه می‌بایست از عهده بر نیآمده و به تفنن در صنایع بدیعی گرویده است.
از قصاید اوست :

شب نباشد که فراق تو دلم خون نکند
و آرزوی تو مرا رنج دل افزون نکند
هیچ روزی نبود کانده عشق تو مرا
دل چو آتشکده و دیده چو جیحون نکند
مژه بر هم نرزد هیچ شبی دیده‌ی من
تا بخون خاک سر کوی تو معجون نکند
زلف چون مار تو آسیب زند لعل ترا
گر بدو در کس جادوی تو افسون نکند
گر چه در دایره‌ی عشق تو جان در خطر است
« فلکی » را کس از این دایره بیرون نکند
نی خطا گفتم جان در خطر آنراست که او
خدمت شاه منوچهر فریادون نکند
خسرو شروان خاقان کبیر آنکه خرد
بیش قدرش صفت رفعت کردون نکند
خاک را اگر ز پی عز و جودش نبود
فلک از قوت خود محمل و مشحون نکند
گر نباشد ز برای شرف عیسی کس
پوشش سم خرا از اطلس و اکسون نکند

سودا زده‌ی فـسراق یـارم
 ناچیده کـلی ز کـلبن وصل
 بی آنکه شراب وصل خوردم
 اقدیشه‌ی دل نمی‌گذارد
 نتوانم گفت کز غـم دل
 از بهر خدا برا نکویی
 یکباره سیاه گشت روزم
 این جامه‌ی سبز چند پوشم
 کارم همه انتظار و صبر است
 دل دارم و رفت دلنوازم
 عید آمد و شد جدا ز من یار
 ای آنکه ز بیم خشم نامت
 جز نقش خیال تو نجویم
 دریاب ز بهر روز فردا

باز یچه‌ی دست روز گسارم
 صد گونه نهاده هجر خارم
 از شربت هجر در خمارم
 يك لحظه مرا که دم بر آرم
 ایام چگونه می‌گذارم
 ایدل که ز دست توچه دارم
 یکباره قباه گشت کارم
 وین تخم امید چند کارم
 من کشته‌ی صبر و انتظارم
 غم دارم و نیست غمگسارم
 عیدم چه بود چو نیست یارم
 گفتن بزبان همی نیارم
 بر هر چه دو دیده بر گمارم
 امروز مرا که سخت زارم

یکی دیگر از قصاید روان و سوزناك او این حبسیه است :

هیچکس چاره ساز کارم نیست
 کشته‌ی صبر و انتظارم و باز
 چه عجب گر ز بخت نومیدم
 جز به تأثیر نحس انجم را
 باغ عیش مرا خزان دریافت

چکنم بخت ساز کارم نیست
 چاره جز صبر و انتظارم نیست
 دلکسی بس امیدوارم نیست
 نظری سوی روزگارم نیست
 آه کامید نوبهارم نیست

غرقه در آه‌نم چو دیوانه
چند خواهم زهر کسی یاری
زین دیارم نثراد بود و لیک
زان میی کز پی نشاط خوردند
با همه رنج و محنت این بتر است
با دل رنج‌ه و قن رنج‌ور
آه و دردا که شهریار مرا
خسروا زینهار کز عالم
گر بترسیدم از سیاست تو
بار عبرت نمای من تیغ است
این یکی بار عذر من بپذیر
خود گرفتم که با غم زندان
کشتنم را بس اینقدر باری
بیشتر زین مدارم از خود دور
نیست شب که سرشک خونینم
از پی حرزجان خود در بند
رنجم آنست که تو مهجورم
محنت من زملک و مال منست
هم در این قلعه خانه فرمایم
کز تو و ماده جر من و طفلی

گر چه بادبو کارزارم نیست
که کند یاریم چو یارم نیست
هیچ یاراندین دیارم نیست
بهره جز محنت خمارم نیست
که غم هست و غمگسارم نیست
طاعت بند شهر یارم نیست
خبر از ناله‌های زارم نیست
جربه نزد تو زینهارم نیست
بیراهل عقل عارم نیست
گر ازین یار اعتبارم نیست
گرچه خودروی اعتذارم نیست
محنت بند استوارم نیست
که برت گناه بار بارم نیست
که ازین بیشتر قرارم نیست
دانه لعل در کنارم نیست
جزد عاگفتن توکارم نیست
ورنه باک از چنین هزارم نیست
هر دو گر عاقلم بکارم نیست
که برین جای اختیارم نیست
هیچکس زنده در تبارم نیست

در دل از بس بدم که هست مرا طاقت آنکه دم برآرم نیست
 غرقه گشتم به محنتی که در آن غم این رنج بیکندارم نیست
 چند بیت زیر نیز از قصیده‌ی بی‌است که شیوه‌ی سبک خراسانی در آن محسوس
 است :

ناراست شعله شعله رخ دلبرم زتاب
 ما راست عقده عقده دوزلفش بر آفتاب
 زین شعله شعله ، شعله‌ی آتش نهفته روز
 ز آن عقده عقده ، عقده‌ی تینن گرفته تاب
 چون نافه نافه ، مشک دو زلفش به رنگ و بو
 وز توده توده عنبر تر برده رنگ و آب
 زین نافه نافه ، نافه‌ی مشک اندر اهتمام
 ز آن توده توده ، توده‌ی عنبر در اکتساب
 از بوسه بوسه‌ی دهم را حتی به روح
 وز غمزه غمزه‌ی ، خردم را کند خراب
 زین بوسه بوسه ، بوسه‌ی او دایه‌ی روان
 زین غمزه غمزه ، غمزه‌ی او مایه‌ی عذاب
 صنعت تکراری که در این قصیده بکار رفته از نوع تکریرات متکلفی است
 که پیش از او عسجدی بکار برده بود. جز این گاهی صنایع دیگر بدیعی و حتی
 التزام ردیفهای مشکل هم در برخی از قصاید وی دیده می‌شود و شاید از
 اینجاست که مؤلف مجمع‌الفصحی او را در صنایع و بدایع شعری مسلم زمان

می‌شمارد و امین‌احمد رازی فلک‌جهان بلاغت و قمر آسمان فصاحت می‌داند
و دولتشاه قدرت طبع او را می‌ستاید آنگاه قصیده‌ی مطولی که در حدود هفتاد
و هفت بیت است و در مدح منوچهر بن فریدون شروانشاه سروده برای دعوی
خود شاهد می‌آورد.

مؤلف دانشمند ریحانت‌الادب در مورد او چنین می‌نویسد:

« محمد یا محمد مومن شروانی ملقب به نجم‌الدین از مشاهیر شعرای قرن
ششم ایران می‌باشد که در قصبه‌ی شماخی از شروان نشأت یافته و استاد خاقانی
سالف‌الترجمه بود و یا هر دو از شاگردان ابوالعلا گنجوی بوده‌اند به هر حال
شاعری بوده دانا و توانا از مداحان ملوک شروان و در صنایع و بدایع شعری
مسلم زمان و در هیئت نیز بهره‌ور و به همین جهت به «فلکی» مشتهر و دیوان
مرتبی هم دارد. گویند چون ابوالعلا دختر خود را به عقد ازدواج خاقانی در آورد
فلکی رنجیده خاطر شد پس ابوالعلا احضارش کرده و بیست هزار درهم نقداً
بدو داده و گفت ای پسر این قیمت پنجاه کنیز که باجمال است که هر یکی بهتر
از دختر ابوالعلا خواهد بود فلکی نیز بسیار خوشدل گردید و در سال پانصد و
چهل و یا به حسب ظاهر پانصد و هفتاد و هفتم ه.ق. در شماخی در گذشت. »
از اوست:

خیل خزان بنا گهان بر سپه بهار زد

خسرو مهر گان علم بر سر کوهسار زد

زاغ سیاه طیلسان خطبه‌ی خسرو جهان

خواند بنامش آن زمان شاخ زر عیار زد

مجمع الفصحاح ص ۹۴۶ - گلزار جاویدان
 ج ۲ ص ۱۹۰۴ - تذکره‌ی دولت‌شاه ص ۱۰۳
 فرهنگ سخنوران ص ۴۵۳ - ریحانت‌الادب
 ج ۴ ص ۳۵۲ - تذکره‌ی آنورپاتکان ص ۲۴۹
 تذکره ریاض العارفین ج ۲ ص ۱۰۳
 آتشکده‌ی آذر ص ۱۹۸ - تاریخ ادبیات در
 ایران د کتر صفا ص ۱۰۵۱ - نزهة المجالس
 به تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۹۰

فیضی شروانی

نامش سید حسن فیضی شروانی است . مردی باهوش نکته‌دان و نکته‌سنج
 بود. از اوست :

گفتی توان بآن مه نامهربان رسید

گر بگذری زخود بخدا می‌توان رسید

روز روشن - دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۲

سفینه‌ی خوشگو - فرهنگ سخنوران

ص ۴۰۹

قابل ایروانی

نامش حسینعلی خان فرزند محمدخان قاجار ایروانیست در خدمت شاهزاده

محمود میرزا فرزند خاقان مغفور می زیسته است :
از اوست :

زاهد به زهد نازی و ترسم سبق برد
از نامه‌ی سفید تو روی سیاه ما

* * *

گر خود همه دل باشد و آرد خبر وصل
خواهم ز سر کوی تو کس شاد نیاید

* * *

گفتی به روز مرگ بیایم پیرشت
باری چنان بیا که بیایی بیکار من
مجمع الفصحا ج ۵ ص ۹۸۰ - گلزار
جاویدان ج ۲ ص ۱۱۰۸

قاضی شروانی

دو رباعی زیر از اوست :

گیرم ره بادی، که ز کوی تو رسد تا رو بمن دلشده، بوی تو رسد!
این سوخته را، از آتش غم برهان زان پیش، که دود او به روی تو رسد

* * *

کیسو به سر زلف تو در خواهم بست
تابنشینی، چو دوش نگریزی پست!

پیش از مستی ، هر آنچه اندر دل هست
می گویم تا باز نکویسی ، شد مست !
نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی
ص ۹۰

«قاضی ابوالمجد شروانی»

از معاصران مؤلف تذکره‌ی نزهة المجالس و قاضی شروان بود.
این دو رباعی از اوست :
دوش اندر رقص ، آن صنم حور نژاد در حال که در راه صفاهان افتاد
در رقص هنوز پایش اندر خود بود کز جمله خلخال ، بر آمد فریاد

* * *

ای تا حوران نهاده سر بر خط تو وز کار بیرده آب عنبر ، خط تو
زان چشمه که قطره قطره اسکنند رجست دریا دریا میافتم اندر خط تو

* * *

آب آمد و تا بدزد از روی تو رنگ
در کار خنک شد ، چو پیش کردم جنگ
آتش بیر ، از چه می نهد رخ بر خاک
پایش از چه می زند سر بر سنگ

* * *

باد از سر زلف تو خبر داد به چین
خاک آمد و ، کرد یابیوس تو کزین

از عکس رخ تو ، لاله بگیرفت آتش
وز شرم لب ، آب خروشد به زمین

* * *

در لب همه ساله قند داری پسرا
وز عنبر تر کمند داری پسرا
از چیست میان تو ز من لاغرتر ؟
با آن همه کس به بند داری پسرا

* * *

سرنای تو ، چندان ز لب می‌فوشید
کاندر دهنست مست شد و بخروشید
انگشتانت ، جو پرده بر روی پوشید
در پرده دریدن جهانسی کوشید

* * *

دیوانه زنجیر سیه پوش توام
دلخسته نرگس جفا کوش توام
تو مردم چشم مردم و ، چشم منسی
من حلقه به گوش حلقه کوش توام

قدسی آذربایجانی

نامش عباسقلی، فرزند میرزا محمدخان ثانی قدسی که در سال ۱۲۰۸ ه. ق. «۱۲۷۲» شمسی در قریه‌ی امیر حاجیان باکو تولد یافته و پس از تحصیل فنون ادبیه و زبان روسی اکثر ولایات شروان و ارس و داغستان و گرجستان و آناتولی و آذربایجان را سیاحت کرده و در امور جنگ و صلح به ایران و روم از مهربان امیر پاسکویچ و مترجم وی بوده و در سال ۱۲۵۲ ه. ق. «۱۲۱۵» شمسی به ممالک عثمانی و مکه‌ی معظمه مسافرت کرده در وادی فاطمه رحلت نموده و در آنجا هم مدفون است.

او از شعرا و ادبای نامی و منشیان آن ناحیه بوده و چندین کتاب در السنه‌ی ثلاثه فارسی، عربی و ترکی بشرح زیر تألیف کرده است.

- ۱- ریاض القدس بزبان ترکی در احوال چهارده معصوم (ع).
- ۲- قانون قدسی در صرف و نحو بزبان پارسی که در سال ۱۲۳۶ ه. ق. «۱۱۹۹» شمسی تألیف شده و در ۱۳۴۷ ه. ق. «۱۲۱۰» شمسی در تفلیس به طبع رسیده است.
- ۳- کشف الغرایب بزبان پارسی در کشف آمریک که به اتفاق میرزا محرم متخلص به «مریض» در تاریخ ۱۲۴۶ ه. ق. «۱۲۰۹» شمسی ترجمه و تألیف کرده است.

۴- تهذیب الاخلاق. رساله‌ی بی است اخلاقی.

- ۵- عین المیزان بزبان پارسی و ترجمه به عربی راجع به فن هیئت قدیم و جدید که ترجمه‌ی عربی آن بعنوان «افکار الجبروت» در سنه‌ی ۱۲۶۵ ه. ق. «۱۲۲۷» شمسی در استانبول به طبع رسیده است.

۶- جغرافی « بزبان پارسی » .

۷- نصیحت‌نامه « بزبان ساده تر کی برای بچه‌ها » .

۸- کتاب عسگریه « حکایت منظوم بزبان ترکی » .

۹- مشکوٰۃ‌الانوار و مرآت‌الجمال که هر دو بزبان پارسی منظوم شده‌است.

۱۰- گلستان ارم مشتمل بر تاریخ شروان و داغستان بزبان پارسی در

پنج فصل .

۱۱- مجموعه‌ی دیوان شعر در السنه‌ی سه گانه پارسی و عربی و ترکی .

از اوست :

دلا از سوختن پروا نداری مگر خاصیت پروانه داری
چه سنگ‌ای مرغ جان‌بال تو بشکست که سوی آشیان پروا نداری
اشعار زیرین بزبان آذری از اوست .

نُجه تاب ائتسین دل شوریده جانان‌دان جدا

می‌سرو سامان قالیر هر ملکک سلطان‌دان جدا

عاشق بیچاره‌نین جسمینده جان جانان ایدی

نُجه‌شیون قیلما سین کیم جسم اولور جان‌دان جدا

قدسی علاوه بر شاعری مردی دانشمند و متفکری بزرگ بود . او در

حمله‌ی روسها به ایران « ۱۸۲۶-۲۸ » میلادی « ۱۱۰۵ » شمسی به تبریز آمده و به

مجلس عزاداری سیدالشهدا که بوسیله ولیعهد قاجار ترتیب داده شده بود می‌رود

و وقتی که بیت زیرین را به دیوار مجلس عزاداری می‌بیند :

بو سرباز و اساس و شاهزاده اولایدی کاش بو دمه‌ده کربلاده

بداهتاً این بیت را می‌گوید :
 بساط جنگه‌اولان ساعت قاچاردی قوی‌یاردی سرور دینی آراده
 اینک مخمسی از قدسی در زیر نقل می‌گردد :
 دلا عزم ائله سن بلبل صفت کلزاره بسم‌اله
 مرادین اولسامیل ائتمک فغان و زاره بسم‌اله
 گرایستر سن مدام اولماق جگر صدیاره بسم‌اله
 غرض فکرین تماشا دیر اگر دلداره بسم‌اله
 نظر لعل لب جان بهش درخ کلناره بسم‌اله
 نمنا سیندا کون کوندن منی دلخون شیدا قیل
 کره کمز نام و ناموسم غم عشق ایله رسوا قیل
 وئریب دو نیاودین نقدین متاع و صله سودا قیل
 اگر یوخ دسترس سودا یا باری گشت تماشا قیل
 کلیدیر یوسف کل پیرهن بازاره بسم‌اله
 چگردین آرزو دائم دیبه ردین شوق یارا یله
 که دو شسون اتفاق و صلت اولسیمین عذار یله
 ائدیم جانیم اونا تسلیم ذوق و اعتبار یله
 دور و بدو را اول بت سرمست تیغ آبدار یله
 سؤزون کردوغر و درارای عاشق بیچاره بسم‌اله
 دئمیشدین ای بت قورسانگه برهم زنی عالم
 که ائمه عاشقیمدن من یامان کون التفاتیم کم

آلیمدیر صبری می در دو بلا جان قصدین ائیلر هم
اگر اقراری ثابت سن وفا هنکامیدیر بو دم
ترحم قیل قدم باس دیده ی خونباره بسم اله
اولو بدر غرق خوناب جبیر چشم ترین «قدسی»
یانیبیدیر داغ محنتدن دل غم پرورین «قدسی»
کتیر تقریره بیر بیر یاره عرض ائت غملرین «قدسی»
اگر بو عشوه دن دلگیر اولار سادلرین «قدسی»
شروع ائیله بیرئوز که وجهیله اظهاره بسم اله
دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۵ - بگاهی به
تاریخ ادبیات آذربایجان ج ۱ ص ۱۴۰

قدسی گنجوی

نامش شیخ ابراهیم قدسی گنجوی از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است. او
در سال ۱۲۳۱ ه.ق. (۱۱۹۴ ه.ش.) متولد شد و در سال ۱۲۸۲ ه.ق. (۱۲۴۴ ه.ش.)
وفات کرده است. دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی است.
فرهنگ سخنوران ص ۴۶۹ - دانشمندان
آذربایجان ص ۶۰۳

قمری

نامش میرزا محمد تقی که در سال ۱۲۳۵ ه.ق. (۱۱۹۸ شمسی) در بند آذربایجان

متولد گردیده است و ماوند دخیل وقایع دلسوز کربلای حسینی « را مفصلاً به نظم کشیده است .

قمری مردی متدین و پر جرأت بوده و خواسته‌ها و احتیاجات اهل دربند را با حکمرانان محل در میان می گذاشت . کلیات قمری که عموماً مرثیه است بنام « کنز المصائب » چاپ گردیده است .

قصیده‌یی نیز در مدح حضرت نبی اکرم دارد . از اوست :

نه نوع داخل اولوم مجلس سلیمانه

دکیل گندالره لایق رواق شاهانه

هائی ادرتبه که بزم وصاله قابل اولوم

« فنا » و « بیدل » ایلن « مقبله » . مقابل اولوم

نه قابلیت ایلله همزبان اولوم « میره »

نه قسملن گو توروم در نظمی تصویره

نئجه بر ابر اولوم دلشکسته « معزونه »

کلامی کؤز یاشینی دؤنده ربیدی جیحونه

اولوم نه نوعیله هم داستان « باقر » ایلن

عزامجالسینی دولدوروب جواهر ایلن

نئجه اکیم بو گلستانده نظم گل لرینی

چکیبیدی « جوهری » خوش کلام جوهرینی

هائی او فیض می عشقدن اولوم مخمور

ایچیم « دخیل » ایلله بیر جامدن شراب ظهور

نُجّه مقابل «خاکی» اولوم بودم من زار
 جواهرات غزل ائیلیوب بو غمده نثار
 نه قدر تیم وار اولام همطراز «سربازه»
 اوقدر طوطی طبعیمده یوقدیر اندازه
 از اوست:

ماه محرم اولدی کنه کویلر آغلادی
 دوشدی جهانّه غلغه عالمی آغلادی
 کلدی مه مصیبت و ایام تعزیه
 بو ماتم عزاده کوردن کیملر آغلادی
 شاه رسل امیر عرب ختم انبیاء
 عمامه سین آلوب اله پیغمبر آغلادی
 دؤندی خزانه گلشن زهرای زهردن
 دشت نجفده سرور دین حیدر آغلادی
 باشین آلوب دیزاوسته کفن سیزوئربدی جان
 خیرالنسابا شیندا قارا معجر آغلادی
 اولاد حیدرین چکهن آه و فغانینه
 کرب و بلا ده مومن و هم کافر آغلادی
 شامه طرف اولاندان کاروان غم
 یئر آغلادی گوی آغلادی نه کشور آغلادی

«قمری» بوقصه السم افزائی قیل تمام

الده قلم شراره دوتوب دفتر آغلادی

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۰۲

قوامی گنج‌های

معروف به استاد قوامی مطرزی خبار و عثم نظامی گنجوی و به قولی برادر اوست. در بعضی تذکره‌ها او را قوامی مطرزی گنجوی یا قوام‌الدین محمد شاعر قرن ششم ه.ق. معرفی کرده‌اند. او و حکیم سوزنی سمرقندی مهاجرات داشته و در صنایع و بدایع سخن استاد و متبحر بود. او یکی از شعرای نامی گنج‌های بود. قصیده راثیه صدیقی او بسیار معروف است. و شرح‌ها بر آن نوشته‌اند. دو قصیده دیگرش نیز در مونس الاحرار (ج ۱ ص ۸۶) آمده است که بسیار قابل توجه است.

از اوست: در اظهار تجرید و تفرید گوید:

دلا امروزکاری کن که فریادت رسد فردا

چه باشی طالب دنیا کز آن غالب شود سودا

زدام آرز بیرون چه که یونس خور بود ماهی

زبند ناز فارغ شو که وامق کش بود عذرا

چه سازی عقل نامی را اسیر عالم فانی

چه نازی مرد مصلح را بدنبال زن رعنا

تو در دنبال دنیایی و مرگ اندر قفای تو
 زیشت هیبت شیر است و از پس بیم اژدرها
 پس و پیشت سپاه آرزو بگرفته است چون باشد
 میان صد هزار ابلیس مسکین آدم تنها
 بر اوق چند پالایی ز بهر دوستان باده
 بسار و زاکه چون راق شود چشم تو خونیالا
 دلی را معرفت باشد که در جان باشدش ایمان
 کسی را پاسبان نباید که در خانه بود کالا
 اگر چه زور دارد مردهم مرگش کند عاجز
 اگر چه چاپک آید دزد هم آخر شود رسوا
 بیاید رفتنت ناگاه اگر در بانی ارسلطان
 بیاید مردنت ناچار اگر فادانی ارادنا
 بر آید خوشترین وقتی ز قعر چاه تو یوسف
 ببرد ناگهان بی شک ز کوه قاف تو عنقا

* * *

ز خاطر است مرا صد هزار فتح الباب
 چنین سبب چه کند جز مسبب الاسباب
 سرای خاطر من صد هزار در دارد
 هزار باب دلم را گشاده در هر باب

ز هر دری نظری می‌کنم بصنع خدای
 که فتح باب منست از مفتوح الابواب
 یکی که در ظلمات ثلاث بسی آت
 کمال صنعش صورتگری کند در آب
 نشان حکمت او آسمان پهناور
 دلیل قدرت او آفتاب کیتی تاب
 نهاده رحمت و فضلش بدست رضوان در
 کلید خانه‌ی جنت لهم و حسن مآب
 گشاده هیبت و سهمش میان مالک بر
 طریق بقعه‌ی هذالبقیعة کسراب
 ز صنع اوست که خورشید و ماه بر گردون
 چو خرمن زرناب است و چشمه‌ی سیماب
 ز روی چرخ کند جرم شمس را فندیل
 ز پیش زهره کند طوق ماه را محراب
 دوان شده ز پس یکدگر مه و خورشید
 زمین چنین به درنگ آسمان چنان بشتاب
 بطبع خویش چنین عاجز ندوسر گردان
 چو زیبق از بر آتش چو کوی در طباطاب
 به علم جمله خلایق در دست نتوان کرد
 اگر شکسته شود بال پیل و پر ذباب

کمال نعمت او را قیاس نتوان کرد
 که بیشتر بود انعام ایزد و هاب
 زیریکهای بیابان و موی جانوران
 ز برکهای درختان و قطره‌های سحاب
 زمانه‌یی عجب است و خلایق طرفه
 همه شده بخرابات جهل مست و خراب
 نه زاهدی متشرع نه عالمی مصلح
 نه پادشاهی عادل نه خواجه‌یی به صواب
 عقاب وار ز یکدیگران رباینده
 نکرده گوش بآوازه‌ی سرای عقاب
 نشان آتش دوزخ ندیده‌اند بلی
 که از کمنه سپر افکنده‌اند بر سر آب
 اگر چنین بود احوالها نه بس مدت
 سپهر زیر وز بردان جهان بیاب خراب
 ترا اسیر توان کرد هم بگفته‌ی تو
 عقاب را نتوان زد مگر به پر عقاب
 مجوی با تن بیخیر حله‌های بهشت
 که دید بر سر ابلیس طیلسان ثواب
 منجمان را لعنت کنی و آنکاهی
 بجان همی طلبی حکم اهل اسطولاپ

اگر منجم کذاب شد تو زو بتری
 ز بهر آنکه منافق شقی تراز کذاب
 مگو درشت کسی را که نرم باید گفت
 بخار پشت مکن عرضه سینه‌ی سنجاب
 تکبری و غروری گرفته اندر سر
 ز بهر آنکه مهباست خواجه را اسباب
 ز بارنامه بر آن مرکبی سوار شدی
 که آسمان و زمینش بود عنان و رکاب
 بعرضگاه قیامت چه می‌بری چو ترا
 صحیفه بی عمل است و زمانه پر القاب
 مسببان تو اینجا مقربان امیر
 موکلان تو آنجا فرشتگان عذاب
 شنو نصیحت پیر ای جوان باده پرزست
 مده بیاد جوانی به عشق باده‌ی ناب
 به چشمهای تو اندر خیال دلبر و می
 بگوشهای تو اندر سماع چنگ و درباب
 به عشق و هزل و هوس روز کار خرج مکن
 که بس دریغ بود خاصه روز کار شباب
 ز دست عیش تو ای پیر چون کمان گشته
 بجست عمر چنان کز کمان جهد پر تاب

خزان چو تیر چو بر گه درخت عمر تو ریخت
 چو برف ساخت ترا روزگار بر غراب
 شکست خانه‌ی عمر ترا سپهر ستون
 گسست خیمه‌ی عیش ترا زمانه طناب
 ز درد روز جوانی ز دیده اشک مریز
 نثار زر چو کنی هرزه لؤلؤ خوشاب
 چو عمر ضایع کردی منال بیهوده
 چه سود زانده رستم چو کشته شد سهراب
 به زهد گفتن توحید چون «قوامی» نیست
 که با اثر سخن است از اصالت اصلاب
 یزد بخاطر نانی که در دهان خرد
 شود گسداخته همچون طبرزد و جلاب
 هنوز باش که جان در تنور دل دارد
 عروس زیر نقابست و مه بزیر سحاب
 منتخبی از قصیده‌ی مصنوعه‌ی اوست :
 ای فلک را هوای قدر تو بار
 وی ملک را ثنای صدر تو کار
 ساعد ملک و رخس دولت را
 تو سواری و همت تو سوار

پست بارایت تو خانه‌ی خان
 تنگک با فسحت تو شارع شار
 صبح بدخواه از احتشام تو شام
 کل بدخواه از افتخار تو خار
 از تو بیمار ظلم را دارو
 وز تو اعدای ملک را تیمار
 آن کند کوشش تو براءدا
 که کند بخشش تو بر دینار
 بی‌هوای تو کفر باشد دین
 با رضای تو فخر باشد عار
 بخت سوی درت خزان آید
 راست چون بت پرست سوی بهار
 ماهی ار ماه نآورد کاهش
 چرخ‌ی ار چرخ نشکند ز نهار
 گر تو چرخ‌ی چرا عدوست نهان
 ور تو ماهی چرا عدوست نزار
 جای خصمت چو جای تست رفیع
 زان تو تخت و زان خصم تو دار
 روز کوشش چو زیر دان آری
 آن قضا پیکر قدر کردار

سرکشان جهان حادثه ورز
 اختران سپهر آینه دار
 در سجودت توان شوند به پیش
 بر وجودت روان کنند نثار
 خصم تیمار دولت تو کشد
 خصم نیکوتر است در تیمار

تجدید مطلع:

از دلم سوسنش برده قرار
 و یحك آن نرکس است یا جادو
 زرد و زارم ز درد دوری او
 تن عیشم نحیف گشت به غم
 چهره‌ی روشنش که روز منست
 موج و دود دل و دو دیده‌ی من
 باد صبح است بسوی زلفش نی
 من و زلفین او نگوئیم
 همچو چشم توانگر است لبش

بر سرم نرکش سپرده خمار
 یارب آن سوسن است یا گلنار
 درد دلسدار زرد دارد و زار
 گل بختم نهفته گشت بخار
 زیر زلفش مهیست در شب تار
 برد دریا و ابر را مقدار
 نبود باد صبح عنبر بار
 لیک او بر گل است و من برخار
 این باب آن به لؤلؤ شہوار

* * *

تدبیر سرای عاقبت سازم
 وقت شدنت رخت بر بندم
 در کشور رنج کنج بر بندم
 دین حجره‌ی عافیت پردازم
 روز ظفر است کوس بنوازم
 در عالم بار کار بطرازم

پرورده‌ی کردگار بسی عیم
 خرچنگ بلا همی زند چنگم
 از آزو نیاز واله و حیران
 دریاست جهان و من درو ماهی
 جای دگر است جای آسایش
 مردی نبود که در چنین جایی
 مرغی شده‌ام درین قفس آوخ
 از جور زمانه هر زمان گویان
 ناگاه شب جوانی از من شد
 رفت آتش عیش و روز درد آمد
 والله که از آنچه پار من بودم
 گر من صفت کبک دری دارم
 ور خود همه زر مغربی باشم
 ز آن دود حجیم و آتش سوزان
 از دوزخ کی بود مرا باکی
 با رحمت و فضل او بدو جهان در
 از نان سخن «قوامیا» ناکی
 نادیده به شاعری کسی مثل من
 در عالم کینه‌ای برانگیزم

و آزرده‌ی روزگار طناسازم
 دندان غناهمی دهد گازم
 اندر چپ و راست می همی تازم
 ترسم خوردم که عوج شد آزم
 برخیزم و جای دیگر آغازم
 می‌سوزم و بازمانه می‌سازم
 کز عالم نیست یک هم آوازم
 کی باشد کاین قفس پردازم
 از فرق دمید صبح غمازم
 روزی که درید پرده‌ی رازم
 امسال اگر شناخت کس بازم
 درصید غنا اجل بود بازم
 آخر نه دهان مرگ شد گازم
 گرسد سکنندرم که بگذازم
 چون رحمت پرورد بصد نازم
 کردن کشم از فخر و سرافرازم
 در رسته‌ی روزگار خبازم
 نابوده به نانوایی انبازم
 هر وقت که نکته‌ای پردازم

اگر بسده‌ی عالم نیامدم امروز درین تقاعد تقصیر عذر من آنست
که نوح فکرتم اندر سفینه‌ی خاطر ز آب خیزی مدحت میان طوفانست

* * *

این گل که قضا قبول داده است اورا در لطف، هزار در گشاده‌ست اورا
هر خالی که به پیراهن او می‌بینی خاری است، که روی تو نهاده‌ست اورا؟
مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۱۲۶ - گلزار
جاویدان ج ۲ ص ۱۱۴۶ - تاریخ ادبیات ایران
دکتر صفا ج ۲ - نزهة المجالس تصحیح
دکتر امین ریاحی ص ۹۱

کاشف قراباغی

از شعرای قرن سیزدهم ه. ق. آذربایجان است. مطلب دیگری از او بدست
نیامده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۱ - حدیقه
الشعرا - فرهنگ سخنوران ص ۵۷۸

کشوری اردوبادی

کشوری اصلش از اردوباد است. خط نستعلیق را خوب می‌نوشت و معاصر
سلاطین صفویه بوده است.

از اوست :

غبار غم ای سرو نوجوان مرصاد

بهار حسن ترا آفت خزان مرصاد

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۱۷۰

کفای گنجوی

از مداحان پادشاهان طبرستان بود.

دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵

کمال‌الدین آذربایجانی

او شاعری از اقران امامی‌هروی و اثیرالدین اومانی است و از نواحی
کردنشین آذربایجان می‌باشد. دیوان اشعار او از بین رفته و در تاریخ ۶۸۷
ه.ق. وفات یافته است.

دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ - تاریخ

مشاهیر کرد ج ۱ ص ۹۴

کمال‌الدین مسعود شروانی

شاگرد شاه‌فتح‌الشروانی است و در علوم، حکمت و کلام و منطق یکی
از معروفین زمان خود بوده و سال‌ها در مدارس «مهدعلیا»، کوهرشاد و بیگم کسب
فیض می‌نمودند و پس از فوت نظام‌الدین ترک به درس و افاده مشغول بود. او
در سال ۹۰۵ ه.ق. وفات کرده است.

مولانا کمال الدین مسعود حواشی تعلیقات زیاد بر اکثر کتب متداوله نوشته است. تعلیقات وی بر شرح حکمت العین مبارکشاه بخاری و شرح طوابع الانوار و شرح موافق سیدشریف مقبول و مرغوب واقع شده و آداب البعث سمرقندی را شرح کرده است و مشهورترین شرح آن کتاب آداب البعث - سمرقندی است و در فن معما نیز مهارت داشته و در صنایع شعر کتابی نوشته است که تا حال کم نظیر بوده و در صنعت مغلوب مستوی این بیت خود را مثل آورده است:

شکر دهنا غمی مداری ایراد می مغانه در کش

این مطلع مشهور از اوست:

بسوز سینه‌ی مستان به رقت می‌تاب

که نیست سوز مراسازگار غیر شراب

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۲

گلشن

از شعرای قرن سیزدهم ه. ق آذربایجان است. از او مطلبی بیش از این بدست نیامده.

دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۸

حديقة الشعرا .

گلشنی

نامش شیخ ابراهیم فرزند محمد فرزند حاجی ابراهیم فرزند شهاب الدین

بر دعی است. در سال ۸۳۰ ه. ق «۸۰۵» شمسی متولد شده است و در اوایل عمر پس از اینکه تحت نظر عموی خود «سیدعلی» به حد رشد رسیده تبریز آمده و دست ارادت به (دده عمر روشنی) داده و بر حسب صوابدید مراد خودش تخلص اولی را که «هیبتی» بود به «کلشنی» تبدیل کرد و پس از وفات مرادش جانشین او شد. مولانا کلشنی بعد از ظهور شاه اسماعیل صفوی از تبریز به قاهره و مصر تشریف برده در قبه المصطفی اخذ مقام کرده است و طریقه‌ی کلشنی در ممالک عثمانی و مصر منسوب به اوست. در تاریخ ۹۲۲ ه. ق «۸۹۵» شمسی سلطان سلیم عثمانی که به خطه‌ی مصر غالب گشت و آن مملکت را تسخیر نمود مولانا کلشنی را طرف توجه قرار داده و محل متناهی را در مقابل مؤیدیه مصر به وی داد او هم مبالغ هنگفتی از درویش و مریدان خود جمع آوری کرده و در عرض ده سال در آنجا خانقاهی بنا نهاده و کم کم در مملکت مصر صاحب نفوذ گشته و عده‌ی مریدانش رو به ازدیاد گذاشت و شهرت او را سلطان سلیمان شنیده و او را احضار کرده با کمال اعزاز و احترام محل سکونت و اسباب زندگانی او را فراهم آوردند در آن موقع یکصد و پنج سال از عمر مولانا گذشته بود و پس از پنجاه سال توقف به رحمت خدا نایل گشته در زاویه‌ی منسوب بخود او دفن کردند. عارفی استانبولی در تاریخ فوت او چنین گفته است :

کرد رحلت ز گلستان وفا	«کلشنی» اعنی شیخ ابراهیم
ز قدم بر نشیمن لاهوت	شد بخلوت سرای انس مقیم
گفت «هانف» برای او تاریخ	«مات قطب الزمان ابراهیم»
مولانا شیخ ابراهیم در علم تفسیر و حدیث ماهر و در کلام و تصوف از	

اساتید زمان خود بوده قصیده‌یی بزبان عربی درمقابل قصیده‌ی ثابیه ابن الفارض منظوم فرموده‌اند و دیوانی مشتمل بر اشعار پارسی و ترکی چندین مثنوی نیز از وی باقی است و نسخه‌یی از دیوانش که دارای ۴۴۰ صحیفه‌می باشد در کتابخانه‌ی مصر موجود و از جمله مثنویاتش هم کتابی بعنوان «معنوی الخفی» عبارت از چهل هزار بیت بوده و کلمه‌ی «هوالاول هو الآخر ۹۱۲» «۸۸۵» شمسی تاریخ تألیف آن منظومه واقع شده است. مطلع کتاب اینست:

بَاء بسم اله رحمن ورحیم گشت چون مفتاح از وحی علیم
کوچو بسم اله مفتاح از لدن کو کلید آمد زفتاح سخن

نسخه‌یی از این مثنوی در کتابخانه‌ی اسعد پاشا در استانبول و نسخه‌ی ناقصی در کتابخانه‌ی دانشکده معقول و منقول در تهران و نسخه ثالثی در کتابخانه‌ی حاجی حسین آقای ملک موجود است. بالجمله مولانا گلشنی دو پسر داشته یکی از آنها شیخ احمد گلشنی زاده متخلص به «خیالی» است که پس از فوت پدر جانشین او گشته و در سنه‌ی ۹۷۷ ه. ق. «۹۴۸ شمسی» مرحوم شده است و دیگری سید علی متخلص به «صفوتی» است که نایب مناب برادر گردیده و در سال ۱۰۰۵ ه. ق. «۹۷۵» شمسی دنیای فانی را وداع گفته و بعد از وی شیخ حسن ولد خیالی صاحب مسند خلافت گردیده است. او هم پس از پنج سال دعوت و جانفشانی جا خالی نموده و در گذشته دیگری قائم مقام وی شده است اما (دده عمر روشنی) برادر علا الدین خلوتی بوده از خلفای معروف سید یحیی شروانی است که مدتها در گنجه و بر دعه و شروان مشغول دعوت و ارشاد بوده و از آنجا به اردبیل و تبریز آمده طرف توجه سلطان حیدر و او زون حسن گردیده و در عهد او مرجع اکابر و اعیان آن شهر شده

است. حتی سلجوق خاتون والده‌ی سلطان یعقوب نیز ارادت خاصی به آن درویش رسانیده و به امر وی در زاویه‌ی مظفریه‌ی تبریز تا سال ۸۹۲ ه. ق «۸۶۵» شمسی اقامت داشته و در آن تاریخ جان به جان آفرین سپرده در محله‌ی مقصودیه‌ی تبریز دفنش کرده‌اند و از آثار وی یکصد دیوان و یکصد مثنوی باقی است.

نعمه‌اله روشنی‌زاده قاضی مدینه‌ی منوره خلف و خلیفه‌ی (دده عمر) بوده است در خانمه باید دانست که سرسلسله‌ی جمعیت روشنیان و گلشنیان در ممالک ترکیه و مصر این دو نفر می‌باشند که شرح آنها بطور اختصار مذکور گشت.

دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۸

گنجی آذربایجانی

از شعرای قرن سیزدهم ه. ق آذربایجان است

دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۰ حدیقه

الشعر

گوهر خانم آذربایجانی

از بانوان شاعره آذربایجان است. از اوست:

اگر بیاد دهم زلف عنبر آسارا	بدام زلف کشم آهوان صحرا را
گذار من به کلیسا اگر فتد روزی	بدین خویش کشم دختران ترسارا
به یک نگاه دو صد مرده می‌کنم زنده	خبر دهید زاعجاز من مسیحا را

دانشمندان آذربایجان ص ۲۳۰. سامی

ص ۳۶۹۵

محزون

محمد علی فخرالدینی فرزند مرحوم حسین فخرالدینی در سال ۱۲۷۸ ه.ش در قصبه‌ی (کده‌بیک) آذربایجان قدم به عرصه‌ی وجود گذاشته است. او در یک سالگی پدر خود را از دست داده و تحت نظارت برادران بزرگش به زندگی ادامه داده و پس از خاتمه‌ی تحصیلات ابتدائی بعزت عدم امکانات نتوانست به تحصیلاتش ادامه بدهد و به شغل آهنگری و سپس به حرفه عکاسی مشغول گردیده است.

محزون در سال ۱۳۱۷ ه.ش به تبریز مهاجرت کرده و در سال ۱۳۲۵ به تهران آمده است. او از دوران جوانی علاقه زیادی به سرودن شعر داشته و تحت نظر دوستان شاعرش به سرودن شعر بزبان ترکی آذری مشغول گردیده و در این راه پیشرفت شایانی نموده و شهرتی بدست آورده و اشعارش از رادیو نیز پخش شده است. بیشتر اشعارش اجتماعی و مخالفت با ظلم وستم و طرفداری از ستمدیدگان است و نظری هم به اشعار فکاهی انتقادی دارد و بیشتر تحت تأثیر فضولی است. از اوست :

هجران

قزار میش لاله تک باغیریم سنین داغ فراقینده ،
 کز ر مجنون اولان کونلوم، گنججه - کوندوز سر اغینده ،
 کل ای هجران یله حسرت کوزوم یولدا قویان دلبر !
 کز ک بیر یترده کلزاری، بهارین غنچه چاغینده .

اوزون گوندور ، ساچین سنبل ، دو توب عطرین بودنیانی .
 تاپیلماز بیر گوزل، سن نك ، جهانداحسن باغینده،
 امن لعل-لیندن خضرتك ، عمر ایلر عالمده
 خدا آب حیاتین خلق ائدیپ نازیک دوداغینده
 قزیل گول اوسته دوشموش بیر بنفشه ، من خیال ائدیم
 بنفشه خالینی ای مه کوره رکن گول یا ناغینده
 تاپار هجراندا قان اولموش بو کولوم دردینه چاره ،
 کوررسه کر ئوزون جاتان سنین وصلت اوطاغینده
 ئولا بیر دسته گول یارب ! اولایدوم منده عالمده ،
 کزه یدیم یار الینده ، یا دوشونده ، یا بوخاقینده
 داها دلشاد اولار « محزون » بوتون دنیا اولا آزاد ،
 ئولنده انتظار ئولمز آنا یوردون قوجاغینده

* * *

او گوندن کیم گوزیمدن قامتین ای گل نهان اولموش ،
 ایشیم بیر بلبل شیدا صفت ، دائم فغان اولموش
 اسیره م کنج غربتده چمن سیز قمری نك حالا ،
 کونول بیمار اولوب ، باله چمن یا دیله قان اولموش ،
 منیم باغ گلستانیم جهان ملکینده نك سنسن
 بلای درد هجران دان کونول باغی خزان اولموش

اوره‌ك قاب و طراوتدن دوشور هر آن قوجالديقجا
 ولی، وصلین امیدى قلبیمه قاب و توان اولموش
 داها گوز نوردن دوشمیش آغارمیش قار کیمی باشیم،
 اگیلمیش سرو قدیم، قامتیم سنسیز کمان اولموش
 بیر آز دوران جفا سی پیرا ئدیر، بیر آزادان لار،
 کیمین خیرین دئینده کج قانیب دا، بد گمان اولموش،
 حقیقت سوز (دئمک) محزون! جهاندا تلخ دیر مطلق
 حقیقت بشیله دیر او غلوم! بوایش ورد زبان اولموش
 ولی، خدمتدن ال چکیم نه قدری تنده جافیم وار،
 سؤنلر چیخما یوب یاددان، منه بوایش عیان اولموش

* * *

سنین هجرینده گوزل دائم اذیت چکیرم
 دئیمرم دردیمی بیر کیمسه یه خفت چکیرم
 یاده سالدیقجا کئچن گونلری ای ماه لقا!
 دردلریم تازه لنیر، مین جوره محنت چکیرم،
 تاب ایده نمیر غم - هجر ایننه بیمار کونول،
 ئز اجل کلمه سینه یالواریب منت چکیرم
 منی مجنون ایلوب لیلی جمالین باله،
 کوه و صحرا ده گزیب، رنج و مشقت چکیرم

لاله‌تک باغ‌ریمی قان‌ائتدی سنین هجرالین ،
 اولدورورداغ نهانیم منی، ذات چکیرم .
 کون جمالین دالیسینجا دولانوب سایه کیمی ،
 ماه رخسارینی تیز گورمکه حسرت چکیرم ،
 سینه‌مه ووردوغون اوخلارینی الوان ایلوب ،
 لوح سینه مده جمالین کیمی صورت چکیرم ،
 راه جانان داجفا کلسه‌ده «محزون» ! خوشدور .
 طعن اغیاردن آنجاق ، قورورتهمت چکیرم .

جنگ توره دنلره نفرت

بو تون دنیا ائدیر نفرت بئله رفتار ای ظالم!
 باخیرسان فخر ایله ، یاندردیغین اودلاره ای ظالم !
 بشر راحتلیکین پوزدون شهرلر ایلدین ویران ،
 قالوب السیز- آ یاقسیز ، خانه سیز آواره ای ظالم!
 یوز ایل زحمت چکیر انسان بنالرائیله بیر آباد ،
 که اولسون اول بنالردن همیشه راحت و دلشاد .
 تمناسی بودور دائم اولاهر قیددن آزاد .

محبت بسلیور اوزسؤدیکی دلداره ای ظالم!
 روادیر ثروت دنیادن او قری خانه لری خماق ؟
 یوزوب عادی حیاتین ملتین پیمانه لر یخماق ؟

شهر لر، کورپولر، یول لار، گوزل کاشانه لر بیخماق ؟
 بشر نفرین ائدر دائم بیله خونخواره ای ظالم !
 سنین ئولکه نده ده چو خودور آزادلق ایستیهن انسان ،
 نهدن بس ویرمیر سن اونلارین قتلینه سن فرمان ،
 نه چون کنکودا ، ویتنامدا ، آخیتدین چشمه لر تک قان ،
 نهدن قلبینه وردون اونلارین مین پاره ای ظالم !
 ندور سؤیله گناهی آشنایین تارو مار ائتدین ؟!
 یوزوپ راحتلیکین خلقین کونینی آه وزار ائدین ؟
 داغیتدین شهر و اموالین تماماً خاکسار ائتدین .
 گناهیز خلقی چکدیر دین زورایله داره ای ظالم !
 امید و آرزولر قبره کئتدی ، پایمال اولدو ،
 آنلار کیمسه سیز قالدی ، ایشی آه و ملال اولدو .
 خزان کورموش گلستایین کورب بلبل ده لال اولدو .
 دی ، کیم لر باعث اولدو تثر سولان گلزاره ای ظالم !
 جوانلار قانی ایله رنگ اولوب یکسر خیابانلار ،
 مگردویماز میسان قانداں داها بسدیر ناحق قانلار !
 قوی ائتسین تکلیفین روشن یئنی دنیاده انسانلار ،
 ازلدن بیریا رافیشدیر ، آغ ایله قاره ای ظالم !
 جهنم تک یافیر ائولر ، الولاردا اولور برباد ،
 قاچانه میر کورپه لر اوددان ، او جالیر گویلره فریاد !

باخیرسان هریانا قان‌دیر، جسد دیر، قان ایچن جلاد!
 دیری انسانی یا ندیر ماق اولار می‌ناره‌ای ظالم؟!
 «دومنیکن» ده نه ائتمیشدی سنه بیچاره‌لر، ظالم!
 حقوقیندان دفاع ایلردی 'بخت قاره‌لر، ظالم!
 آزادلیق ایستیردی تازه‌جه آواره‌لر، ظالم!
 ورروب ییخدین وجودین ائيله دین صدپاره‌ای ظالم!
 اویوبسان مال دنیا یه چیخو بدر یاددان انسانلیق
 عجب بايقوش طبیعت سن سئویر سن کهنه ویرانلیق،
 بشر آزاد الماق ایسته بیر قورتادی بک، خانلیق.
 داها تعظیم قیلمازلار بک و خونخواره‌ای ظالم!
 نهایت ظلم و بیدادین سنه ظالم نروئرمز،
 بشر معناده اول کس دیر، ائده خدمت ضرر وئرمز
 اجل بیر کون کریبائین دوتار غافل خبر وئرمز.
 یاتار بخت ایله اقبالین دونرادباره‌ای ظالم!
 بیر آرزجا عبرت آل هیتلردن ای جنگی سئوه انسان!
 دوشون کور کیم نه لرائتدی اونا بو کردش دوران،
 آدی دنیاده خوارالدو، ائدیر لعنت اوناهریان
 کتیر میشدی نچه دولتر ی زنهاره‌ای ظالم!
 محمد تک کلیب - کئتدی بشر دوست لیقدا دنیا یه،
 آغ اولسون، قاره اولسون، فرق قویمازدی بیر انسانه،

او آ بادلیق سئوردی هر زمان ، سئومزدی ویرانه ،
 د کلدی سن کیمی طالب زرودیناره‌ای ظالم !
 مرورائیلله دؤنربو چرخ دوران ، سیزلره قالماز !
 قورویارمخل آمالین ، باشینا سایه لرسالماز
 آچار دنیا کلهستانی داها بوندان صوراسولماز .
 کنه ده بلبل شیدا کلر گلزاره‌ای ظالم !

غزلی ازاو که درسو که «علی واحد» سروده است بنظر خوانندگان می‌رسد:
 دیللمده قالدی سئو کیلی «واحد» غزللرین

افسون دو تماز اولدو قلم بیرده اللرین
 اوچدون خزان بلبللی تک لاله زاریدن

پژمرده اولدو باغ حیاتیندا کؤزللرین
 شعر و غزله روح وئریب جمله عالمه

وصفین جهانه یایمیش ایدن سن کؤللرین
 قلبین همیشه باغلی ایدی خلقه اولکهنه

ساخلا وطن دؤشونده سنی آغلارائللرین
 شعر و غزل زمانه ده چوخلار یازیب ولی

«واحد» سن ایدین ازبری هر یرده دیللمین
 هردن «فضولی» دن آلیب الهام شعرینی

یاز دین غزل جمالینه سن اینجه بئللرین

که «واقف» ین اثر لری تک هر غزلده سن
 تعریف قیلدین هر صنمین قاره تئلرین
 آسوده یات کی دائمی دیر شعر کلشنین
 سولماز چمندی آفتی د کسه مین ابللرین
 «معزون» دئییه رسن اؤلمه میسن وارسان هر زمان
 هر عصر هر زمان دااو خورلار غزللرین
 دوستلار کؤروروشو ص ۱۸۳- کتاب هجران
 خسته‌سی

محمد بیگ جوانشیر

شهرتش به دلیل اشعار طنز آمیزی است که سروده‌است. با شاعران معاصر
 خود مخصوصاً «عاشق‌پری» معاشر بوده‌است. به «اردو باد» تبعید گردیده و در
 اواخر عمر اشعاری در رنجش از زندگی سروده‌است. متأسفانه شعری از او در
 دست نگارنده نیست.

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۵۷

محمد تقی بیگ

در محضر میرزا داود نواده‌ی میرزا شفیع مستوفی موقوفات بوده و معاصر
 دوران صفویه است مردی بسیار شریف و پرهیزگار بود.

از اوست :

سپند آتش یا قوت را نمی‌باشد چو کوه راست که بر لعل یار سوخته است
بر ماه عارضت خط نارسته همچو صبح کرد یتیمی کهر آفتاب شد
کلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۲۶۷

محمد شروانی

فرزند حسین شروانی و از معاصرین شاه سلیمان صفوی بود و از شاگردان آقا حسین خوانساری است. در علوم فقه و حدیث و منطق و حکمت و در آداب بحث و انتقاد معروف زمان خود بود. بر حسب روایت نصر آبادی او داماد ملا نقی مجلسی بوده و پس از تحصیل در نجف پادشاه عصر او را به اصفهان خواسته و جهت وی در محله‌ی احمدآباد خانه خریده و به او واگذار کرده است. مولانا رسائل و کتب زیادی تألیف کرده است منجمله حواشی و تعلیقاتی است که بر معالم الاصول و شرح تجرید فوشچی و شرح مطالع و شرح اشارات و شرح حکمت العین نوشته است رسائلی هم در کاینات جو و آموزش العلوم و هندسه مشتمل بر هفده شکل مرقوم داشته و رساله در صید و ذبایح و رساله‌ی دیگری در توحید و نبوت و امامت دارد. ترجمه و شرح مبسوطی هم بزبان پارسی بر قاموس فیروزآبادی بقلم آورده است.

مولانا در تاریخ نوزدهم رمضان سنه‌ی ۱۰۹۸ ه.ق. «۹۸۸» شمسی به رحمت خدا پیوسته جنازه‌ی وی را به مشهد جوار حضرت رضا (ع) برده در سرداب مدرسه‌ی میرزا جعفر دفنش کرده اند.

این رباعی از نتایج طبع اوست :
 یاد تو کنم دلم پراز خون گردد
 وین دیده‌ی اشک خیز جیحون گردد
 هرچند ز دیده اشک حسرت بارم
 در سینه‌ام آتش غم افزون گردد
 دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۲ - فرهنگ
 سخنوران ص ۵۲۱

محمد قاسم بیگ

شاعری با کمال و مردمی بود. اشعارش خیلی خوب و به عنوان آبدارباشی
 دربار صفویه مفتخر بود. از اوست :
 شد از مهر تو چون فانوس جسم لاغرم روشن
 نکه چون شمع روی آب در چشم ترم روشن
 شنیدم باز شمشیر تو دارد میل خونریزی
 دم نبع تو بر آچشم زخم دیگرم روشن
 تذکره‌ی نصر آبادی ص ۳۵ - گلزار
 جاویدان ج ۳ ص ۱۲۸۵

محمد قیچاقی

مؤلف تذکره‌ی نصر آبادی در مورد او چنین می‌نویسد :

در ولدحسین بیگ قیچاقی در کلشن معرفت و آگاهی گل‌صد بر کیست از نسیم
 عنایات الهی شکفته و در چمن صداقت و کارشناسی دوحه ایست که از پرورش
 توجهات پادشاهی به انواع اشجار بارور گشته مدتی معیر الممالک بود. در آن
 امر طلای اعتبارش از محک امتحان بیغش برآمده به مصاحبت و منادمت
 شاه عباس ثانی سرافراز شده بعد از فوت محمد علی بیگ ناظر بیوتات به منصب
 نظارت فایز شده از تأثیر نظر صایبش کمال رونق و نظام یافته و بعد از وفات نواب
 به وزارت اعظم سرافتخار بر آسمان ساییده است در آن منصب نهایت حقانیت و
 کمال سلامت ذات بظهور رسانیده تا به سعایت بدگویان پادشاه از او رنجیده
 و معزول شد. مدتی حسب الامر در کمال اعتبار و صلاح در قم متوطن شده تا یکسال
 قبل از تحریر به ایالت استرآباد و سمنان و هزارجریب مشرف شده الیوم در آن
 امر کمال عدالت و مروت نسبت به عجزه و رعایا بعمل می‌آورد و دعای خیر جهت
 ذات ولینعمتش تحصیل می‌کند چون طبعش در سخن شناسی دقت تمام دارد. گاهی
 متوجه ترتیب نظم می‌شود و این ابیات از ایشان است:

می‌فشانی کرد خود بینی بروی دل چرا
 هستی موهوم خود را می‌کنی باطل چرا
 هم‌رهان بحر معنی غوص دلها کرده‌اند
 در غبار خویش می‌مانی تو چون ساحل چرا

* * *

از هیچ دلی نیست غبار آینه‌ام را
 از صافی خویشست حصار آینه‌ام را

* * *

شهید تیغ محبت نمی‌شود گمنام که بیستون به‌ره‌عشق لوح فرهاد است

* * *

کس دست دل به لذت نوش هوس نزد
کآخر ز نیش بر سر خود چون مکس نزد

* * *

چون توانم داشت پنهان مهر رویت را به دل
عشق مارا پر تو حسن تو عالم گیر کرد

* * *

از خدنگش دیده‌ام بر دل گشاده تازه‌ای
می‌کشم همچون کمان بر شست او خمیازه‌ای
تذکره‌ی نصر آبادی ص ۲۲ کلزار
جاویدان ج ۳ ۱۲۷۴

محمد مومن بیگ

داروغه‌ی فراشخانه شاه سلیمان صفوی بود، مردی شایسته و با کفایت و در
مردانگی شهرت داشت و اشعار نیکومی گفت. از اوست :
واله نیم چو قمری و بلبل به سرو گل
در غنچه‌ی گل است نهان گلستان من
کلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۲۹۰

مختصر گنج‌ای

این رباعی از اوست :

زلف سیهت که مشک تو پرتو اوست مردافکن و شست و دلبر و هندو اوست
 کس مشک ندید ، کان ندارد آهو الا زلفت که مشک بی آهو اوست
 نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۹۶

مخلص آذربایجانی

نامش قاسم خان کشمیری اصلش آذربایجانی است که در کشمیر مقیم بود
 و این بیت شعر از اوست :

نشئه صهبای گفته‌ار نوام بیهوش کرد
 آنچه بامستان کند پیما نه ، بامن گوش کرد
 گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۳۱۶

مرتضی قلیخان آذربایجانی

یکی از اعظم و محترمین ایل شاملو بود . در عهد شاه صفی بعلت مردانگی
 که از وی در قلعه‌ی ایروان دیده شد. بعنوان «ایشک آقاسی باشی» دیوان و دیوان
 بیگی مفتخر گردید و در ایام نواب صاحبقرانی شاه عباس ثانی و بعد از قتل جان‌بخان
 بمقام قورچی باشیگری سرافراز شده ولایت کرمان به تیول او آمد . در جنگ

قزوین در مقابل يك حرکت ناشایسته معزول شد و مدتی منزوی بود تا پادشاه بر سر شفقت آمد دستوداد متولی و وزیر اردبیل شد.
مرتضی قلیخان شاعر بود و اشعار لطیف داشت و دیوانش در حدود چهار هزار بیت است.

از اوست:

آنکه نشناسد به عالم محرم و بیگانه چیست
در درون دل چه میداند که صاحب خانه کیست

* * *

ز خمار می‌گریزی به پناه شیشه‌ی می
دل نازکت ندارد خبر از خمار دیگر
تذکره‌ی نصر آبادی ص ۲۳ - فرهنگ
سخنوران ص ۵۳۴ - خوشگو

مشتاق

مشتاق از دوستان و اراکین و اشراف و «واقف» و «ودادی» بوده و احترام فوق العاده‌ی
در باره‌ی آنها بعمل می‌آورد و تخلص «مشتاق» بود.
او از خانهای معتبر و محترم بود و مردم را دوست می‌داشت و به آنها خدمت می‌کرد
و با وجود اینکه خودش شاعر قابلی بود شاعران زمان خود را به سمت خود جلب می‌کرد
شاعری ادیب دوست و معارف پرور بود پس از بیست و دو سال حکمرانی در سال
۱۷۵۰ میلادی ۱۱۲۹ شمسی به قتل رسید. شاعری که در خدمت او بودند

عبارتند: از «نبی شکلی لی»، «راجی شکلی لی»، «زاری آغجا یازیلی»، و «ارفع»، و چند شاعر دیگر.

متأسفانه به اشعار او دسترسی نداشتیم.

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان

ص ۸۲

مشتري

نامش فتحعلیخان و معاصرواقف و مشتاق بوده و در سال ۱۷۳۱ میلادی ۱۱۱۰ شمسی جانشین پدرش حسینعلیخان گردیده و رجال و شاعران زمان خود را تحت حمایت خود گرفته و در توسعه‌ی ادبیات آذربایجان کوشش فراوان کرده است.

ازاوست:

اولدی کؤزل عمر صرف حیف که نادانلیغا

هر نه قالیر صرف اولور ایندی پشیمانلیغا

زلف سیه ذوقینه اویم خطا دیر کؤنول

فارغ ایسن سن سنی سالما پشیمانلیغا

فیض ازل کافره تربیت حال اولا

مور محقر او رار لاف سلیمانلیغا

مانع عرض غمیم حیرت دیدار اولور

من نه دئیم بیلمه‌زم آه بو حیرانلیغا

نفخه‌ی باد صبا روحا طراوت وثریر

چون گذر ائتمیش سحر سنبل وریحانلیغا

«مشتري» در نظم کیمسه دگیل حالیا

درج دهن آچما کیم گوهر افشانلیغا

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۴

«مصاحب گنجوی»

نامش کربلای علیخان زیاد اوغلی بیگلر بیگی گنجه و قره باغ واز

دانشمندان زمان شاه عباس ثانی بوده و به جهت مصاحبت وندیمی با شاه عباس به

لقب مصاحب مفتخر شده است. او شاعری خوب و شعرشناسی معروف بود.

ازاوست:

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

که اذدوران ساغر کشت برما حل مشکله

* * *

«مصاحب» درره عشق جهان سوزد محبت را از آن کودك پیاموزد

که چون مادر به جور او ستیزد هم او در دامن مادر گریزد

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۷ - فرهنگ

سخنوران ص ۵۴۶

«مصطفی آقا ناصر»

از معاصرین ذا کر گنجوی و ملاقادر ناجی بود. مقداری از خسرو و شیرین

نظامی گنجوی را به زبان ترکی ترجمه کرده ولی اجاش مهلتش نداده است که آنرا به اتمام برساند.

از این شاعر بیش از این اطلاعی در دست نیست.

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۶۹

ملا پناه واقف

واقف از شاعران نامدار قرن هیجدهم میلادی است که در سال ۱۷۱۷ میلادی ۱۰۹۶ شمسی در روستای «صلاحلی» متولد گردیده و پس از خاتمه‌ی تحصیلات اولیه به مکتب‌داری مشغول گردیده و به همین دلیل به «ملاپناه» مشهور گردیده است.

واقف ضمن مکتب‌داری، علوم زمان خود را نیز مطالعه کرده و در سال ۱۷۵۹ میلادی ۱۱۳۸ شمسی به قراباغ رفته و پس از مدتی که شهرتش همه گیر می‌شود از طرف ابراهیم خان فرزند پناه خان به دربار خان دعوت و به سمت صدر اعظم ابراهیم خان منصوب می‌گردد.

واقف مشهورترین شاعر زمان خود بوده و در اکثر اشعارش آداب و سنن و اصول زندگی مردم را گوشزد کرده است.

اشعار واقف در قالب‌های غزل، مخمس، مستزاد و سایر قالب‌های شعر است خصوصاً که اشعار او با زبان ساده‌ی عامه فهم سروده شده و بدین ترتیب ابداع کننده‌ی اسلوب جدید است. از خصوصیات بارز شعر واقف توجه به عشق، زیبایی، تصویر طبیعت و زیبا دیدن دنیا است.

اشعار واقف به وسیله‌ی خوانندگان زمانش در مجالس انس خوانده می‌شد.

واقف ضمن اینکه مردی متدین بود در اشعارش با خرافات مخالفت کرده و مخصوصاً از آزادی زمان دفاع کرده است.

در سال ۱۷۹۵ میلادی ۱۱۷۴ شمسی که آقا محمدخان به شهر شوشه حمله کرد و شهر را محاصره نمود نامه‌ی تهدید آمیزی به ابراهیم خلیل خان می‌فرستد و در نامه‌ی مزبور این بیت را متذکر می‌گردد:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد

تو ابلهانه گرفتی میان شیشه (شوشه) قرار

واقف به دستور ابراهیم خان در پاسخ نامه‌ی آقا محمد خان شعر زیرین را برای شاه قاجار می‌نویسد:

گر نگهدار من آنست که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

پس از فتح شوشه به وسیله‌ی آقا محمد خان، واقف برای اعدام شدن زندانی می‌شود ولی شب قبل از اعدام خود آقا محمدخان به قتل می‌رسد و واقف نیز آزاد می‌گردد و غزل زیرین را می‌سراید و به دوستش «ملا ولی ودادی» می‌فرستد:

ای «ودادی» گردش دوران کج رفتار به باخ

روز گاره قیل تماشا کاره باخ کرداره باخ

اهل ظلمی نشجه برباد ایله‌دی بیر لحظه‌ده

حکیم عادل پادشاه قصادر قهاره باخ

صبح سؤندی شب کی خلقہ قبلہ ایدی بیر چراغ
 کئجه کی اقبالی گؤر گؤندوزده کی ادبارہ باخ
 تاج زردن تا کی آیریلدی دماغ پر غرور
 پایمال اولدی تپیک لردہ سر سردارہ باخ
 من فقیرہ امر قیلیمیشدی سیاست اتمہ یہ
 ساخلادی مظلومی ظالم دن او دم غفارہ باخ
 قورئاران اندیشه دن آہنگر بیچارہ نی
 شام ایچون اولمدبری تبدیل اولان مسمارہ باخ
 عبرت ائت آغا محمد خاندان ای کمتر کدا
 تا حیاتین وارایکن نہ شاہہ نہ خونخوارہ باخ
 باش کؤتور بواہل دیادان ایباغ توتدوقجا قاج
 نہ قیزا نہ اوغولا نہ دوستہ نہ یارہ باخ
 واقفہ، کؤزیوم جهانین باخما خوب و زشتینہ
 اوز چویر آل عبایہ احمد مختارہ باخ

« گؤرمہ دیدیم » ردیفلی مخمس

من جهان ملکیندہ مطلق دوغر و حالت کؤرمہ دیدیم
 ہر نہ کؤردوم ایری کؤردوم اؤز کہ بابت کؤرمہ دیدیم
 آشنالار اختلاطیندا صداقت کؤرمہ دیدیم
 بیعت و اقرار و ایمان و دیانت کؤرمہ دیدیم
 بی وفادان لاجرم تحصیل حاجت کؤرمہ دیدیم

خواه سلطان خواه درویش و گدا بالاتفاق
 اؤزلرین قیلمیش گرفتار غم و درد و فراق
 جیفه‌ی دنیایه دیر بر احتیاج و اشتیاق
 مونجا کیم ائتدیم تماشا سؤزلره آسدیم قولاق
 کذب و بهتان دان سوایی بیر حکایت کؤرمه‌دیم
 هر صدا و سس که دنیایه دولوب اکثر اقل
 جمله مکر و آل و فن و فتنه دیر جنک و جدل
 درهم و دینار ایچون دیر هر شییه یاپیشسا ال
 مقتدی لرده اطاعت مقتدالاردا عمل
 بنده لرده سیم و بیگ لرده عدالت کؤرمه‌دیم
 خلق عالم بیر عجب دستور دوتموش هر زمان
 هانسی غملی کؤنلو کیم سن ائدر اولسان شادمان
 اوسته البته کی بد کولوق ایله ربی کمان
 هر کسه هر کس کی اتسه یاخشیلیق اولور یامان
 بولما دیم بیر دوست که اوندان بیر عداوت کؤرمه‌دیم
 عالم و جاهل مرید و مرشد و شاگرد و پیر
 نفس عماره الینده سر بسر اولموش اسیر
 حقى باطل ایله میشلر ایشله نیر خرم کبیر
 شیخ لار شیاد عابد لار عبوساً قمطریر
 هیچکس ده حقه لایق بیر عبادت کؤرمه‌دیم

هر کیشی هر شی که سؤدی اونو بهتر ایسته‌دی
 کیمی تخت و کیمی تاج و کیمی افسر ایسته‌دی
 پادشاهلار دمبدم تسخیر کشور ایسته‌دی
 عشقه هم چوخ کیمسه دوشدی وصل دلبر ایسته‌دی
 هیچ بیرینده عاقبت بیر ذوق و راحت کؤرمه‌دیم
 من اؤزوم چوخ کوزه کاری کیمیا گرایله‌دیم
 سکه لندی‌ردیم غبار تیره‌نی زر ایله‌دیم
 قارا داشی دؤنده‌ریب یاقوت احمر ایله‌دیم
 دانه‌ی خر مهره‌نی دره برابر ایله‌دیم
 قدر و قیمت ایسته‌ییب غیر از خسارت کؤرمه‌دیم
 ایله‌ین ویرانه جمشید جمین ایوانی‌نی
 یولا سالمیش بیل که بزم عشرتین چندان‌نی
 کیم قالیبدیر که اونون غم تو کمه‌ییب دیرقانی‌نی
 دؤنه دؤنه امتحان ائتدیم فلک دورانی‌نی
 اوندامن برعکس لیکدن اؤز که عادت کؤرمه‌دیم
 کون کیمی بیر شخصه گونده خیر و ئرسن صدهزار
 ذره‌جه ائمه‌ز ادای شکر نعمت آشکار
 قالما‌ییب دیر قیمت شرم و حیا، ناموس و عار
 دؤدی‌لر که اعتبار و اعتقاد عالمده وار
 اوندان اونری منده چوخ کزدیم نهایت کؤرمه‌دیم

مختصر کی بیلہ دنیا دان گر کہ اتمک حذر
 اوندان اؤتری کیم دگیلیدیر اؤزالینده خیر و شر
 عالی لر خاک مذلقده دنی لر معتبر
 صاحب زرده کرم یو خودور کرم اهلینده زر
 ایشله ن ایشلرده احکام و لیاقت گؤرمه دیم
 دولت و اقبال و مالین آخیرین کؤردوم تمام
 حشمت و جاه و جلالین آخیرین کؤردوم تمام
 زلف و روی و خط و خالین آخیرین کؤردوم تمام
 همدم صاحب جمالین آخیرین کؤردوم تمام
 باشادک بیر حسن صورت قد و قامت کؤرمه دیم
 یا امام الانس و الجن و شهنشاه امور
 کئتدی دین الدن بو کوندن بیله سن ایله ظهور
 قویما کی شیطان ملعون ایلیه ایمانه زور
 شعلی حسن و نله بخش ائت تازهدن دیایه نور
 کیسم شریعت مشعلینده استقامت کؤرمه دیم
 باش آغاردی روز کاریم اولدی کوندن سیاه
 اتمه دیم صد حیف کیسم بیر ماهر و خساره نگاه
 قدر بیلمه ز همدم ایله ایله دیم عمری تباه
 «واقفه» یا ربنا اؤز لطف و نواله ایله پناه
 سندن اؤز که کیمسه ده لطف و عنایت کؤرمه دیم

واقفدن بیر غزل :

مهربانلیق کۆرمه ییب بیر مهلقادن کوسموشم
 کوئده یوز آل ایله ین قلب قرادن کوسموشم
 شاینه دئدیم شیرین سۆز بیرشی اوندان دادمادیم
 بو سبیدن آغزی شکر دلربادن کوسموشم
 بیر قدح می ایسته دیم سیندیردی کؤلوم شیشه سین
 داش باغیرلسی ساقی صاحب جفادن کوسموشم
 چون (اومان یردن کوسر لر) بیر مثل دیر خلق آرا
 کوسموشم بیجا دگیل دیر آشنادن کوسموشم
 کۆردوم اول کی بناسین یارلیق اتمک دگیل
 « واقفا » اصلی بودور من بو بنادن کوسموشم
 نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۶۹

ملا محمد

از حالات او چیزی بدست نیامد . در تذکره « نگارستان سخن » پس از ذکر
 اسمش این بیت را بنام او نوشته اند .

بلبل به فغان من بخموشی غم خود را

هر کس بزبانی که توانست ادا کرد

کلز ارجا ویدان ج ۳ ص ۱۲۵۷ نگارستان

سخن .

ملولی آذربایجانی

ملولی از شاعران قرن یازدهم ه. ق است و صائب تبریزی در بیاضش این بیت را بنام وی نوشته است :

طرفه حالست که آن آتش سوزان ز نظر

دورتر می‌رود و بیشتر می‌سوزد

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۰

منشی اردوبادی

نامش میرزا زین‌العابدین فرزند میرزا عبدالحسین منشی الممالک بوده و با حاتم بیگ اعتماد الدوله دوست و رابطه‌ی بنی‌عمی داشت و شاعری ماهر بود و طبع بلندی داشت .
از اوست :

بی‌حجابی پرده‌ی دیدار عاشق می‌شود

عینک چشم دل ما باشد این دیوارها

* * *

کس ندیدم به هواداری خود زیر فلک

• کوبی این چرخ‌همین بر سر ما می‌گردد

منشی در موقع آمدن جمال اوغلی به آذربایجان و جنگ‌های شاه عباس و انهزام او در سال ۱۰۱۴ ه. ق ۹۸۴ شمسی منظومه‌ای ساخته است که دو بیت

زیر از آن منظومه است :

از اینسو سپاه و از آنسو سپاه بیستند بر چاره‌ی خصم راه
به هر یک که روسوی کین می نمود چو مقراض از هر دو سو نسیخ بود
فرهنگ سخنوران ص ۵۶۶ تذکره‌ی نصر آبادی
ص ۷۲ .

مواج آذربایجانی

از شعرای قرن سیزدهم هـ. ق است . مطلب دیگری از حالات او بدست
نیامد .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۲ حدیقه
الشعرا .

مؤبد آذربایجانی

از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان است . در تذکره‌ها مطلب دیگری از
مؤبد بدست نیامد .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۲ حدیقه
الشعرا .

موجی آذربایجانی

« موجی » تخلص می کرد . فرزند اعلی بیگ کرجی و در سلک غلامان

خاصه بود.

او طبع موزونی داشت و اشعارش خالی از لطافت نبود. صفیقلی بیگ
ادوچی باشی این مطلع را گفته بود:

شیشه‌ام سنگ را نهایی شد قدح افتاد و سنگ فانی شد
او قطعه‌ی گفته و بیت فوق را تضمین کرده:

چون ادوچی صفیقلی شاعر در جهان رند لاابالی شد
دوش در همیشه‌دان مطبخ فکر پخت شعری که وصف‌حالی شد
چون مختار بیگ فراشباشی دعوی سیادت می کرد در آن باب گفته‌است:
مختار بیگ اسیری آن پخته‌ی خام

آن نقطه‌ی فاء فسق و باء ابرام
تاریخ سیادتش ز دل جستم گفت

در ماه صفر میر جدید الاسلام

این ابیات هم از اوست:

گر چنین اصلاح خواهد یافت خط عارضش
ناله‌ی مقرض در گوشش نوا خواهد شدن

* * *

بی‌یاد تو خم نمی‌زند جوش کشتیم شرابخانه‌ها را

* * *

مزلف چون شود دلبر به دولت می‌رسد عاشق
خط مشکین او خاصیت بال‌ها دارد

تذکره‌ی نصر آبادی ص ۵۱

موسی شهوات

مؤلف دانشمندان آذربایجان در مورد او چنین می‌نویسد :

(هو موسی بن یسار و کان یلقب بشهوات لان عبدالله بن جعفر کان یتشهی علیه الاشیاء فیشتربها له موسی و یتریح علیه وهو مولی بنی سهم واصله من آذر- بیجان و ذکر ابو الیقطان عن جویریة قال لیس بالمدينة شاعر من الموالی الا واصله من و ابوالعباس . قال ابو عبید البکری فی شرح امالی القالی موسی شهوات آذربيجان ثم عد اسمعيل بن یسار و اخاه موسی شهوات هو موسی بن یسار مولی قریش کان یجاب الی المدينة القند و السكر من آذربيجان و من شعره .

لیس فیما بد لنا منك عیب	عابه الناس غیر انك فانی
انت خیر المتاع لو كنت تبقی	غیران لابقاء للأنسان

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۳

مهجور آذربایجانی

از شاعران قرن سیزدهم ه . ق آذربایجان است .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۳

«مذهب الدین دبیرشروانی»

مصحح کتاب نزهة المجالس آقای دکتر امین ریاحی در مورد این شاعر

چنین می‌نویسد :

(اواز دوستان و همشهریان و خویشاوندان و ممدوحان خاقانی و دبیر یا وزیر منوچهر شروانشاه بود. در منشآت خاقانی دو نامه خطاب به او هست که در آنها ضمن القاب متعدد او را صدر عالم... ملك الكتاب و صدر الشعرا... صدرالامام، مقتدی کافه صدور، و صدر کبراء الثغور، مقدم الوزراء و مفخر شروان می نامد.

خاقانی در بازگشت از بغداد و دیار بکر (که باید سفر نخستین او باشد که به تحقیق فروزانفر در ۵۵۲ پایان گرفته) در تبریز شنیده است که مذهب شروانی به وزارت خاقان اعظم (ظاهراً منوچهر بن فریدون شروانشاه) رسیده است. از نامه دیگر خاقانی خطاب به شروانشاه (ص ۲۲۴) برمی آید که خاقانی در تبریز بایکی از بستگان امام مذهب الدین محبوب بن وحید، که خدمتکار و خدمتکار زاده در گاه شروانشاه بود ازدواج کرده است. از اینکه خاقانی در این سفر ازدواج کرده، معلوم می شود که جوان بوده، پس این سفر او که همزمان با وزارت مذهب شروانی در درگاه منوچهر شروانشاه و ازدواج شاعر است مسلماً در ادامه نخستین سفر کعبه او بوده که در ۵۵۲ به تبریز بازگشته «نه سفر دوم در ۵۶۷ یا ۵۶۹» و شاید همین همسرش مادر فرزندان رشید الدین بوده که در ۵۷۱ در سنی نزدیک به ۲۰ سالگی در گذشته است.

در دیوان خاقانی مدح مذهب الدین در بیتی چنین آمده است (ص ۸۱۴ چاپ دکتر سجادی).

ز حسرت هم کلک مذهب الدینی

ز دیده رانم خوناب تیره کلک آسا

در یکی از نسخه‌های دیوان مجیر بیلقانی (حاشیه ص ۳۱۵ دیوان) قطعه‌ای را در مدح مهذب الدین منشی یاد کرده‌اند ولی از متن قطعه برمی‌آید که در مدح فرید دبیر است .

این رباعی زیرین از اوست :

با نامه‌ات از سوز جگر سردارم	چون افسر نامه‌ی تو بر سر دارم
باور نکنی اگر بگویم کز فخر	زان نامه چه بار نامه در سر دارم !

* * *

رفتم که سمند رحلتم سرکش باد	بی‌روی تو ، راه و منزلت آتش باد
ارکشته شوم خون از چشمت خواه	کو کشت مرا و من شدم شب‌خوش باد

* * *

ای دوست مکن ستم، که من بنده‌تو	بیچاره و آواره و افکنده تو
بر گریه زار من ببخشای و منخند	ای جان و دلم فدای یک خنده تو

* * *

تاچند کنی قصد به جان آمده‌ای	تاچند زنی ، بر سر محنت زده‌ای
بر حسن مکن تکیه ، مبادا که شبی	کاری بکند ، درد دل دلشده‌ای

* * *

ناز تو فلک هم به سر آرد آخر	یا من دل تو ، سراندر آرد آخر
خاری که ز هجران تو در جان منست	روزی گل وصل تو ، بر آرد آخر

* * *

روزی بینی مرا ، چو پیراهن تو	کستاخ ، در آمده به گردن تو

دستم چو گریبان تو در گردن تو بر پای تو سر نهاده چون دامن تو

* * *

رفتم که یکی دردم از آن تنک شکر او خفته ، لهفته کردم آهنگ شکر

بادام کشاده‌ای گفت درپسته مرا ننماید « هیچ » طوطی رنگ شکر

نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۹۶

«مهرستی گنجوی»

نامش منیرمه و اصلش گنجوی و خجند و به روایت ضعیفی از نیشابور بدخشان
و از شاعران دوری سلطان سنجر سلجوقی است . شوهرش امیر احمد تاج الدین
فرزند خطیب گنجه‌ای که از درباریان سنجر بود . مهرستی هم مورد احترام و
علاقه‌ی شهریار بوده است .

بعضی‌ها نوشته‌اند که مهرستی پس از وفات پدرش به گنجه رفته است .
او فوق‌العاده زن زیبا و دلربا و در فضل و کمال و دانش یکی از سرآمدان
عصر خود بود و چون شهرت و آوازه‌ی حسنش به گوش سلطان محمود فرزند
محمد بن ملک‌شاه رسید مهرستی به دربار راه یافت .

غالب تذکره نویسان ادرا معاصر سلطان سنجر سلجوقی معرفی کرده‌اند.
مهرستی علاوه بر شعر و شاعری در نواختن چنگ و عود نیز مهارت زیادی
داشت و از اقسام شعر هم به رباعی خیلی علاقمند بود و رباعیهایی که از او بیادگار
مانده فوق‌العاده لطیف و بامهارت ساخته است .

رباعی زیر از اوست :

ای باد که جان فدای پیغام تو باد

گر بر گذری به کوی آن حور نژاد

گو در سر راه مهستی را دیدم

کز آرزوی تو جان شیرین می داد

و چون طبع لطیف حساسی داشته در شکایت از گردش روزگار گوید:

ایام بر آنست که تا بتواند

یک-روز مرا بکام دل ننشاند

عهدی دارد فلک که تا دور جهان

خود می گردد مرا همی گرداند

* * *

شبها که به ناز با تو خفتم همه رفت

درها که به نوک مژه سفتم همه رفت

آرام دل و مونس جانم بودی

رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت

* * *

هر شب ز غمت تـازه عذابـی بینم

در دیده بجای خواب آبی بینم

وانکه که چو نرگس تو خوابم ببرد

آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

مؤلف دانشمندان آذربایجان می‌نویسد :

« منکوحه پورخطیب گنجوی بوده هر دو از سخنوران قرن پنجم هـ . ق
 و از معاصرین سلطان محمود غزنوی هستند . سرگذشت آنها معروف و بشکل
 مناظره جمع‌آوری شده و بعضی از اشعار آن از این دو شاعر گنجوی است . از
 باب تذکره و تواریخ اشعار زیادی از مثنوی و رباعی به این خانم نسبت داده‌اند
 و طبعش بیشتر به ترانه و رباعی مایل بوده و قسمتی از آنها که در حق اهل حرفه
 و اصناف بازار گنجه می‌باشد . در تحفه الآخر بدرالدین جاجرمی و در سفاین و
 جنگهای دیگر نوشته شده از آنهاست . »

دلدار کله دوز من از روی هوس

می‌دوخت کلاهی ز نییج اطلس

بر هر تر کسی هزار زه می‌گفتم

با آنکه چهار ترک را یک زه بس

* * *

هر کارد که از کشته‌ی خود برگیرد

و در لب و دندان چو شکر گیرد

گر بار دگر بر گلوی کشته نهد

از ذوق لبش زندگی از سر گیرد

* * *

مضرب ز زلف و نی ز قامت سازی

در شهر ترا رسد کبوتر بازی

دلها چو کبوترند در سینه طیان

تا تونی وصل در کدام اندازی

لسانی شیرازی که مدتی در تبریز ساکن بوده و در آنجا مرده است .
نهمصد و چهل و یک مجموعه - در مقابل رباعیات این خانم مشتمل بر شصت
و هشت رباعی عاشقانه بعنوان مجمع الاوصاف در وصف اهل حرفه و اصناف تبریز
و از باب فضل و هنر آن شهر منظوم ساخته از آنجاست :

شاعر بچه‌ی مطلع ابرو بنمود انگیزد و مصرعش دل از من بر بود
گفتم دهنتم حکم معما دارد خندید و معمای غریبی بگشود
حاصل آنکه مهستی شعر بسیار سر رده ولی در فتنه‌ی عبداله خان اوزبک که
به شهر هری تاخته اکثر از بین رفته و آنچه از او باقیست معدودی رباعیست که
ذیلاً نگاشته می‌شود و بالمال در سنین ۵۷۶ یا ۵۷۷ هـ . ق « ۵۵۹ یا ۵۶۰ » شمسی
در سن هشتاد و شش سالگی در شهر گنجه در گذشته است و جسدش را در آرامگاه
حکیم نظامی گنجوی بخاک سپرده‌اند .

از چند رباعی زیر پیداست که به قصاب پسری نظری داشته است :

قصاب چنانکه عادت اوست مرا
بفکند و بکشت و گفت این خوست مرا
سرباز به عذر می‌دهد بر پایم
دم می‌دمدم تا بکند پوست مرا

* * *

ما را به دم تیر نکه نتوان داشت
در حجره‌ی دلگیر نکه نتوان داشت

آنرا که سر زلف چو زنجیر بود
در خانه به زنجیر نکه نتوان داشت

* * *

قاضی چو زرش حامله شد زار گریست
گفتا ز سر قهر که این واقعه چیست
من پیرم و من نمی‌خیزد هیچ
وین قجبه نه مریم است این بچه ز کیست

* * *

آن بت که رخش رشک گل و یاسمن است
وز غمزه‌ی شوخ فتنه‌ی مرد و زن است
دیدم به رهش ز لطف چون آب روان
آن آب روان هنوز در چشم منست

* * *

تا سنبل تو غالیه سایبی نکند باد سحری نافه کشایی نکند
گر زاهد صد ساله ببیند دستت در گردن من که پارسایی نکند

* * *

من عهد تو سخت سست می‌دانستم
بشکستن آن درست می‌دانستم
این دشمنی ای دوست که با من ز جفا
آخر کردی نخست می‌دانستم

* * *

آوازه‌ی گل در البمن چیزی هست
 طفلست و دریده پیرهن چیزی هست
 خوی کرده و سرخ گشته و شرم زده
 مشتی زر خرده در دهن چیزی هست

* * *

قصاب یکسی دنبه بر آورد ز پوست
 دردست گرفت و گفت و ده چه نکوست
 با خود گفتم که غایت حرصش بین
 با اینهمه دنبه ، دنبه می‌دارد دوست

* * *

افسوس که اطراف کلت خار گرفت
 زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت
 سیماب ز نخدان تو آورد مداد
 شنکرف لب لعل تو ز نکار گرفت

* * *

کار از لب خشک و دیده‌ی تر بگذشت
 نیر غم او ز جان مضطر بگذشت
 آبم بنمود بسکه تنگ آتش عشق
 چون پای در آن نهادم از سر بگذشت

* * *

قصه چکنم که اشتیاق تو چه کرد
 با من دل پر زرق و نفاق تو چه کرد
 چون زلف دراز تو شبی می‌باید
 تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد

* * *

در رهگذری فتاده دیدم مستش
 در پاش فتادم و گرفتم دستش
 امروزش از آن هیچ نمی‌آید باد
 یعنی خبرم نیست و لیکن هستش

* * *

آنی که به هیچکس تو چیزی ندهی
 صدچوب مغول خوری پشیزی ندهی
 سنگی که بدان روغن بزرک گیرند
 گر بر شکمت نهند تیغی ندهی

* * *

ای رنج و غم تو برده و خورده‌ی دل
 اندیشه‌ی تو ، به ناز پرورده‌ی دل
 یاد لب تو ، نقش نهانخانه‌ی جان
 نور رخ تو ، شمع سرا پرده‌ی دل

* * *

باروی خوشت ، گل و سمن چیزی هست؟

با قامت تو ، سرو چمن چیزی هست ؟

بلبل، به زبان حال با گل می گفت

کآوازه ی گل در انجمن چیزی هست ؟

* * *

دی وقت سحر بلبل شوریده ی منت

می آمد و بهر مژده جان بر کف دست

می گفت نسیم را که : از بهر خدا

آوازه ی گل در انجمن چیزی هست ؟

* * *

آن دیده که دیدن تو بودی کاش

از گریه تباه می شود ، نگذارش

و آن دل ، که به تو بود همه بازارش

در حلقه ی زلف توست نیکو دارش

* * *

افتاد ز بخت من ، آوازه برون

ای خانه مهر تو ز دروازه برون !

ز اندازه برون است ز جور تو غم

فریاد از این غم ز اندازه برون !

* * *

ای رنج و غم تو برده و خورده دل
 اندیشه تو ، به ناز پرورده دل
 یاد لب تو ، نقش نهانخانه جان
 نور رخ تو ، شمع سراپرده دل

* * *

دوستان شاعر ص ۴۱۵ گلزار جاویدان
 ج ۳ ص ۱۴۷۰ دانشمندان آذربایجان
 ص ۳۶۵ فرهنگ سخنوران ص ۵۷۴
 ریحانت‌الادب ج ۶ ص ۴۲ مجمع‌الفصحا
 جلد ۳ ص ۱۳۳۴ ریاض‌العارفین ج ۲
 ص ۲۴۵ نزهت المجالس به تصحیح دکتر
 امین ریاحی ص ۹۷

میرحمزه سیدنگاری

در سال ۱۸۱۵ میلادی « ۱۱۹۴ » شمسی در قرا باغ متولد شده و در جوانی
 برای تحصیل به عثمانی « ترکیه ی فعلی » رفته و به تحصیل مشغول گردیده است .
 دیوانی بنام « چای نامه » دارد و در سرودن شعر در قالبهای غزل ، قصیده ،
 مخمس و مستزاد تسلط کامل داشته و دیوان شعری نیز بزبان فارسی دارد که
 به دفعات در ترکیه و قفقاز چاپ رسیده است .
 میرحمزه در سال ۱۸۸۵ میلادی « ۱۲۶۴ » شمسی بر حمت ایزدی پیوسته است .

متأسفانه از اشعارش در دسترس نگارنده نبود .

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۶۹

میرزا باخیش نادم

از شاعران مبارز قرن ۱۸ میلادی بود که اشعارش بر علیه ظلم و جور مأمورین دولتی و بیگ‌های فئودال سروده است . او با شعرش از کشاورزان و رنجبران در مقابل خانها و بیگ‌ها دفاع نموده است و منظمه‌ی بلند تاریخی بر علیه استیلای استیلاگران و ظلم و جور آنها سروده است .
از اوست :

«محمود» ایا رنجبر ای مرد یگانه

ناحق یثرب رنجیده اولوب کلمه فغانه

خالق سیزی رنجبر یارادیدیر بیگه، خانه

هر چند گره کدیر قوشالات بو کوتانه

آت اولماسا هئچ اینجیمه انساندا قوشارلار

شاهلیق قویولاربوغدا ایله دولماسا اولماز

مأموردا بونا امر اکر اولماسا اولماز

سالیانی «حسن خان» دا اکر صویماسا اولماز

سال کردینه کردنه بند کیر بو کوتاهه

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۵۰

میرزا جان مدد اوف

از آرامندی قرا باغ بود . در دهستان « چاناقچی » متولد شده و در سنین
 بیست ناسی سالگی در دیوانخانه‌ی تفلیس مترجم بود . به دلیل شهرتی که « در
 قره باغ معشوقی داشت به آنجا رفت و اشعار زیر را به آن شاعره تقدیم کرد :
 تا پیمیشام قدسی خلیل « ماهر اسانی » نثیله‌رم
 الـده تسمیح ایلـه زمار و عصانی نثیله‌رم
 بیر پری شیدا سیام عیسی موسانی نثیله‌رم
 سؤمه‌رم تورات زبوری سن چالان تاردان دایش
 نگاهی به تاریخ ادبیات آذر بایجان ص ۱۵۵

«میرزا سعید»

یکی از نواده های خواجه شهاب است و وزیر محال موقوفات چهارده
 معصوم «ع» بوده است .
 میرزا سعید جوانی با کمال بود و در کارهایش علاقه و دقت داشت .
 از اوست :
 چو ره دهند به میخانه ات بهوش نشین
 مروه رنگ می از سر برون ز جوش نشین
 خموشی آفت درد سخن نمی‌دارد
 اگر ز درد سخن آگهی خموش نشین

تذکره‌ی نصر آبادی ص ۸۷ - گلزار
ج. اویدان ج ۳ ص ۱۵۰۷ - فرهنگ
سخنوران ص ۲۷۱

میرزا شفیع واضح

فرزند کر بلائی صادق معمار جوادخان حاکم گنجه بود .
واضح شاعری توانا بوده و اشعارش بیشتر در قالب قطعه و مخمس و غزل
است .
از غزل‌های عاشقانه و حکیمانه‌ی او معلوم می‌شود که به خواجه حافظ
شیرازی ارادت می‌ورزید .
بهترین اثر او منظومه‌ی «وداع با تفلیس» است و اشعار آخر عمرش در
شکایت از روزگار و نومیدی از زندگی نوشته شده است و اثر دیگر او «منتخبات
زبان آذربایجانی» است .
از این شاعر شعری در دسترس ما نبود .
منظومه‌ی هم بشکل «سؤال - جواب» دارد که پس از وفات او «۱۸۵۲
میلادی» ۱۲۳۱ شمسی در سال ۱۸۵۵ میلادی «۱۲۳۴» شمسی منتشر گردیده
است .
نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۴۶

میرزا صادق اردوبادی

برادر زاده‌ی میرزا کافی به شیرین سخنی و نیک سیرتی و خوش رفتاری

معروف و مشهور و دارای اوصاف جمیله بود و در مجالس سلاطین وقت با بیانات شیرین و نکته‌پردازی مقام بزرگی داشت. در سال ۹۷۰ ه. ق «۹۴۱» شمسی به هندوستان مسافرت کرد و در «دکن» مقیم گشت.

او شاعری توانا بود و در توحید و مسایل آن چند رباعی در مقابل رباعیات جلال الدین دوانی و عبدالرحمن جامی گفته و شرحی بر آن نوشته است که فوق العاده جالب و دانشمندانه است.

بر حسب روایت صادقی در مجمع الخواص، مولانا میرزا صادق در هجو نیز قدرت و توانایی داشت و یک وقت هم در مشهد حضرت رضا (ع) سادات منسوب به آستان قدس را هجو نموده از آنجا اخراجش کردند. در «هفت اقلیم» و در «صبح گلشن» می‌نویسد:

(میرزا صادق در «دکن» از حضور مرتضی نظام‌شاه به شغلی سرافراز گردیده و هنگام تسلط اکبرپادشاه بر آن دیار صبح حیاتش به شام ممات رسیده در قصبه‌ی غریب کش شهید شد. «ظهوری» درمانم او گفته است:

چشم ز رگ ابر فزون می‌گیرید

چشمی بگشا ببین که چون می‌گیرید

بر خاک غریبی به چه خواری خفتی

بر بی‌کسی تو سنگ خون می‌گیرید

از رباعیات اوست:

ذات که به کنهش نتوان بردن پی

نتوان بطریق حد شناسایی وی

در قسمت او وسعت ممکن شده طی
در حوصله‌ی دلیل کسی گنجد و کسی

* * *

ای عقل برو به کوه و هامون جا کن
ای عشق بیا در دل پر خون جا کن
گر آرزوی دیدن لیلی داری
در پرده‌ی دیده‌های مجنون جا کن

* * *

شوخی که بسادگی ازو کردم صبر
اکنون خطش از غبار دارد سر جبر
از خطش اگر فزون بسوزم چه عجب
سوزنده تراست آفتاب از ته ابر

* * *

«صادق» تو زبس که ساده دل افتادی
با غیر حدیث در میان بنهادی
چندان ز خصوصیت جانان گفتی
تا عاقبت از دولت وصل افتادی

* * *

«صادق» ز دو دیده همچو یعقوب بزیست
از بسکه ز دست اشتیاق تو گریست

روزی اگرش وصل تو روزی گردد

آیا به چه دیده در تو خواهد نگریست

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۱۱ -

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۱ - فرهنگ

سخنوران ص ۳۲۲

میرزا کافی اردوبادی

از نجای اردوباد آذربایجان است و منصب انشایی شاه طهماسب اول را داشته و مردی فاضل و باذوق و دانشمند بوده و همیشه در آذربایجان مابین مردم قضاوت می کرد و اهل شرع بود و خط شکسته و تعلیق را خوب می نوشت و در سال ۹۶۹ هجری قمری « ۹۴۰ » شمسی رحلت نموده و در مشهد مقدس مدفون است .

مؤلفین « تحفه‌ی سامی » و « خلاصه‌ی الاشعار » و « هفت اقلیم » و « تذکره‌ی نصرآبادی » و « شمع انجمن » هر یک از « کافی » اسم برده و شرحی نوشته اند و اظهار می کنند که او اشعار زیادی گفته است .

از اوست :

برد سودای تو صبر از دل شیدایی من

گشت بیصبری من موجب رسوایی من

کافیست نیم قطره ز دریای رحمت

روز جزا به این کنه بی قیاس ما

دو دیاری که تویی بودنم آنجا کافیت

آرزوهای دگر غایت بی انصافیت

دانشمندان آذر بایجان ص ۳۱۲ - گلزار

جاویدان ج ۳ ص ۱۵۲۴

میرزا محمد منشی اردوبادی

از نزدیکان شاه اسماعیل صفوی بوده و در زمان شاه عباس اول بمناسبت کارهای نامناسب وزشت تنبیه شده است.

میرزا محمد منشی شاعری توانا بود و در نظم و نثر مهارت کامل داشت. از اوست:

قاصد آورد بمن نامه و از ذوق پیام

بیخودم نامه و پیغام نمی‌دانم چیست

دانشمندان آذر بایجان ص ۳۶۱

میرزای شروانی

مردی فاضل و دانشمند و مایه‌ی افتخار اهالی شروان بود. مردم از وجود پربرکت او فیض می‌بردند.

میرزای شروانی از اعظم و علمای دوران صفویه بوده و در ولایت شروان به ارشاد خلق می‌پراختند و بعد به اصفهان رفته و مصاحبت مولانا ملا تقی مجلسی را اختیار کرده و چندی در مجلس درس آقا حسین خوانساری به مباحثه اشتغال

داشته و مدتی هم در عتبات مقیم شد و بعداً باز به اصفهان مراجعت کرده و در محله‌ی احمدآباد اصفهان ساکن شد و در سال ۱۰۹۹ ه. ق «۱۰۶۶» شمسی وفات کرده است.

مولانا شروانی گاهی هم شعر می‌گفت.

مؤلف محترم تذکره‌ی نصرآبادی چنین می‌نویسد: «ولایت شروان از وجود خیر نمودش بخیر و برکت قرین گردیده و صدای کوس فضیلتش به گوش ساکنان عرش رسید، شمع افادت از گرمی نفس خورشید ضیاء و گلزار عبادت از آب وضویش بهشت صفا به اشارات ابرو رموز معنائی بیان نماید و به مفتاح زبان معجز بیان کره بسی مشکلات کشاید طبعش در تریب نظم و نثر مجمع البحرین و خاطرش در تحقیق علوم عقل و نقل مطلع شمسین به هدایت مرشد غیبی قرین آگاهی به اصفهان که صدف گوهر فضیلت تشریف آورده مصاهرت علامی فهمی ملا محمد تقی مجلسی را اختیار نموده مدتی در حلقه‌ی درسی پندکان رفیع مکان صاحبی آقا حسین بمباحثه مشغول بود با کوچ روانه‌ی زیارت عتبات عالیات شد اراده توطن به نجف اشرف نموده مدتی به این سعادت قرین بود تا در این سال نواب اشرف اقدس ایشان را طلب داشته نهایت فوازش فرموده و در محله‌ی احمدآباد جهت ایشان خانه خریداری نموده و در آنجا به افاده مشغول بودند و گاهی فکر شعر می‌فرموده به این یک بیت اکتفا شد:

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد

وین دیده‌ی اشک خیز جی‌جون گردد

هر چند ز دیده اشک حسرت بارم

در سینه‌ام آتش غم افزون گردد

گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۴۷ - تذکره نصرآبادی ص ۱۵۷

بانو ناتوان

نامش خورشید خانم و تخلص « ناتوان » بود که در تاریخ ۱۲۵۳ ه. ق ۱۲۱۶ شمسی در شهر شوشا متولد گردیده است و به همین دلیل به « خان قیزی » معروف است .

زنی عاقل و زیرک بود و بیشتر عمرش را به مطالعه می گذرانیده است . او شاعری مردم دوست و خیر خواه خلق بوده و به مردم کمک می کرده و در تعمیر پلها و راهها کمک مالی می کرد .

فرزندش میرعباس در سنین جوانی به مرض سل در گذشت و مرگ او تأثیر شدیدی در شاعری گذاشت و این پیش آمد ناتوان را از زندگی ناراضی و ناامید کرد و این حادثه تأثیر بسزائی در اشعار او گذاشته است .

او در محفل شعرا شرکت می کرد . شاعری بود با قدرت ، که شاعران امثال : « فنا » ، « ناکام » ، « نواب » ، « صادق » و حتی سید عظیم شروانی نظیره هائی به غزلهای او سروده اند .

اینک دو غزل از او :

داریمدی سینه ده درد و غم نهان ثولورم

فدا اولوم سنه گل ایله امتحان ثولورم

فراقدان گنجیله ریا تمارام صاباحه کیمی

خیال زلفونه باغلی گندیبدی جان ثولورم

باهار حسنون آرا کؤرنجه خزام من

باهار لاله سی تک باغیریم اولدی فان ثولورم

ورق - ورق دل و جان هجرین ایچره اودلاندی

مثال چنجه‌ی صدباره اولر و جان ئولورم

او خاك پاكینى من آشیانه اتمیشدیم

وطندن آیری دوشوب ایندی لامکان ئولورم

فدا اوقامتینه کیم قضانه خوش چکمیش

قدر بو کوب بلیمی ایله یوب کمان ئولورم

فراقدان تو کنوب تاب و طاقیتیم بالله

وصاله یتمه زالیم زارونا توان ئولورم

* * *

از اوست :

زمانه سالدی عجب محنت و ملاله منی

او ماهر و ده‌ن ایراق وئردی غم زواله منی

تو کندی تاب و توان ای خدای لم یزلی

یا تر بو جایمی آل یا یتیر وصاله منی

نه یا خشی گونلر ایدی کیم سنیله موئس ایدیم

زمانه ایندی ائدیب سینه داغلی لاله منی

وصاله یتمه بی بن زار و ناتوان قالدیم

ائدیب فلک نیه حسرت اومه جماله منی

* * *

نه بن اولایدیم الهی نه ده بو عالم اولایدی

نه ده بو عالم آرادل مقید غم اولایدی

نه هجر آتشینه اودلا شوب یانیدی دلیم کیم
 نه عشقین ایچره کؤنول بویله شاد و خرم اولاییدی
 نه سروقد دین اولاییدی نه حسرتیله کؤزیم کور
 نه روز کارفر اقیینده قامتیم خم اولاییدی
 نه بحر اولاییدی نه عمان نه بیله کؤز یاشی جاری
 نه کل یوزنده الهی بو نوع شبنم اولاییدی
 نه کل اولاییدی نه کلزار کلشنین داخی سیری
 نه خار محنتی بلبل سنینله محکم اولاییدی
 نه چاه اولاییدی نه زندان نه کاروان گذری
 نه یوسفی بو بلاده کؤرن بیر آدم اولاییدی
 نه بزم اولاییدی نه بازار یوسف احوالی
 نه رهگذرده زلیخا غمیله همدم اولاییدی
 نه آه اولاییدی نه افسوس نه پاره پاره کؤنول
 نه « ناتوانین » الهی حواسی درهم اولاییدی
 نگاه‌ی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۷۶

ناجی اردو بادی

از شاعران نامی است . مدتی ساکن تبریز بود و در اواخر عمر به هندوستان
 رفته و در آنجا هم وفات کرده است . در جواب قصیده‌ی شتر حیره‌ی کاتبی یک
 پشه اضافه کرده و خوب از عهده برآمده است .

بیت زیر مطلع قصیده‌ی اوست :

بسا است پشه‌ی فکرم شتر بهجره‌ی تن

که پشه کار شتر می کند بهجره‌ی من

«حاجی» و «واصفی» نیز از جمله شاعرانی هستند که قصیده‌ی «شتر حجره‌ی

کاتبی» را جواب گفته‌اند و در هر بیت آن عناصر را به‌راستی افزوده‌اند .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۹ . تحفه

سامی - مجمع الخواص - فرهنگ سخنوران

ص ۵۸۴

نام

نامش اسماعیل بیگ که بسال ۱۸۲۹ میلادی ۱۲۰۸ شمسی در «نوخا» از

عایله‌ی صدرالدین بیگ متولد شده و به زبانهای ترکی و پارسی و عربی تسلط

کامل یافته و شاعر توانایی بوده است .

(دیوان بدیع و خیالات پریشان) او محتوی غزلیات و ترکیب‌بند و ترجیع

بند است :

دو اثر او به نامهای «لیلی و مجنون» و «فرهاد و شیرین» است که به‌پیروی

از نظامی گنجوی سروده شده و آثار او عبارتند از :

دیوان بدیع - خیالات پریشان - گنجینه‌ی ادب - لیلی و مجنون - فرهاد

و شیرین - دژ افندی و لطیفه نامه که دو اثر آخری به نثر نوشته شده‌اند .

گنجینه‌ی ادب نیز از سی مقاله تشکیل شده و در مدح سخن است .

نا کام در تاریخ ۱۹۰۵ میلادی ۱۲۸۴ شمسی به درود حیات گفته است
متأسفانه از اشعار او در دسترس ما نبود.

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۱۷۲

«نجیم گنج‌ای»

این رباعی از اوست :

کل کیست؟ تو شکرین دهانی او نه !

سوسن که بود؟ تو خوش‌زبانی! او نه !

در باغ به بالای تو می‌ماند سرو

این است که تو سرو روانی! او نه !

نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۲۷۹

«نجیب گنج‌ای»

امیر نجیب‌الدین عمر گنج‌ای از شاعران بزرگ و نامی گنج‌ای بود . این
چند رباعی از اوست :

زلفت که تو را به چشم در می‌آید

گر چه بر چشم تو به سر می‌آید

هندوست و راز چشم خود دور افکن

زیرا که به روی ترک بر می‌آید

* * *

ای مرده لب من به تمنای لب
تا چند خورم ، غصه سودای لب ؟
عیداست ، لب چون شکر پیش آور
تا بکشایم روزه ، به خرمای لب ؟

* * *

هر چند که دل را غم عشق آیین است
چشم است که آفت دل مسکین است
من معترفم که شاهد دل معنی است
لیکن چه کنم ؟ که چشم صورت من است

* * *

آن شانه که او در خور زلف تو شود
آیه به حیل همسر زلف تو شود
برسم که سر زلف تو را راست کند
و آنکاه شرش در سر زلف تو شود

* * *

گفتم مگر از حال دلم وادائی
گفتا که . برو ، خبره مکن فادائی !
گفتم که : بگیرم سر زلفت بکشم
گفتا که : دراز می کشی ! فادائی !

* * *

زلفت که ز بوی او شود مشک خجل
 از غایت شورید کسی ، ای مهر کسل
 روزی دوسه ، با خط تو می‌زد زلفی
 زان آمدش این سیاهرو بی حاصل

* * *

زلفت که به رنگ و بوی او می‌بازی
 با خال تو کرد بازی ، از طنزازی
 هندوی رسن باز ، فراوان دیدی
 دیدی که رسن کند ، به هندو بازی

* * *

هر چند ، که زلفت ز عنا خست مرا
 صد بار ، به حیل کرد پا بست مرا
 سودای سر زلف تو دارم ، شب و روز
 سودای سیه بین : که گرفته‌ست مرا !

* * *

خطت ، که به زلف حسن بر چین دارد
 پیراهن مه ، ز مشک پر چین دارد
 زلفت ، چو دل خسته بیچاره من
 آواره ، هزار دل به هر چین دارد !

* * *

زلف تو، که صدهزار چین بر چین است
 من کافرم، ارمشک چنان در چین است
 گوینده، به چین مشک فراوان باشد
 خودمشک دوزلف تو، سراسر چین است!

* * *

از جام لب، گر چه به بویی مستم
 بر تو نرسد، به هیچ بویی دستم
 از زلف توأم، فتاد بویی در دست
 از دست فراق تو، به بویی رستم!

* * *

زلف تو، که چون خودم پریشان دارد
 در هر تاری، دلی به زندان دارد
 بی زخم چگونه می کشد مردم را
 آن مار که نه زهر، نه دندان دارد!

* * *

زلفت، که دلم را ز عنا می پیچد
 پیوسته سر از عهد و وفا می پیچد
 گر فعل تو نیست (آن) سیه کار آخر
 در پای تو، هر لحظه چرا می پیچد؟

* * *

با آنکه ز هجران تو آسیمه سرم
 سودای رخ تو، کرد زیر و زبرم
 سوگند به چشمهای شوخ تو، که من
 بر روی تو، از زلف تو آشفته ترم!

* * *

مپسند، که در پای غمت کشته شوم
 مگذار، که در خون دل آغشته شوم
 سر رشته زلف خود، به دستم داده
 تا در هوس تو، با سر رشته شوم

* * *

شهد لب تو، قیمت شکر شکنند
 مشک خط تو، رونق عنبر شکنند
 عالم، همه بوی مشک و عنبر گیرد
 کر باد، دو زلف تو بهم بر شکنند

* * *

مه، گر چه به رخ چون رخ زیبای تو نیست
 یا سرو به قد، چون قد و بالای تو نیست
 هنگام سیاهکاری و شیفگی
 جز زلف، کسی همسرو همپای تو نیست!

* * *

گر مشک، به چین نافه آهو دارد
عالم، ز نسیم خویش خوشبو دارد
درچین دو زلف تو، که صد چینش بیش
مشکی است، نه زان مشک که آهو دارد؟

* * *

بر زلف تو، کآب مشک سارا ببرد
رونق ز هزار مشک بریا ببرد
باد ار به خطا گذر کند، مشک ختن
از چین دو زلف تو به یغما ببرد
نز هت المجالس به تصحیح دکتر امین
ریاحی ص ۹۹

نسیمی

نویسنده‌ی محترم و فاضل گرامی آقای میرهدایت حساری در مورد نسیمی
در کیهان فرهنگی چنین می‌نویسد:
« در باره‌ی تأثیر شعر حافظ بر دیگر شعرای ایرانی کم و بیش مطالبی نوشته
شده است ولی تا کنون از تأثیر شخصیت و سخن او در شعر و شاعران آذربایجانی
کمتر سخن به میان آمده است .
نگارنده کتابی در این باره تألیف و تدوین کرده که بعلمت مشکلات موجود

چاپ آن عجلتاً به تأخیر افتاده است و مطالبی که در این مقاله می‌خوانید ملخصی از بعضی قسمت‌های آن کتاب است.

آن گروه از شعرای آذربایجانی که از جان و دل شیفته‌ی حافظ و اشعار دل‌انگیز او هستند اکثراً شاعران متصوف و اهل طریقت و حقیقت می‌باشند که خواجه را به چشم يك هم مسلک و پیش‌کسوت خود می‌نگرند و او را سرده‌ی رندان و خراباتیان و صدرنشین محفل صوفیان می‌پندارند و تأیید و تکریم حافظ از فریادگاران « انا الحق » و منادیان فلسفه‌ی وحدت وجود و سالکان طریقت و پویندگان راه حقیقت و مرشد و پیر و غیره را همه دلیل هم‌مشرقی و هم‌آوایی او با خود می‌دانند.

صوفیان بعد از عصر حافظ نه تنها اشعار وی را مغایر با عقاید خود نمی‌پنداشتند بلکه او را بمنزله‌ی مرشد و پیشرو و هم‌کسوت خود می‌دانستند و اشعارش را با جان و دل‌پذیرا می‌شدند و به تضمین و استقبال آنها می‌پرداختند. یکی از شعرای معروف و متقدم آذربایجان که به حافظ ارادت می‌ورزید سید عمادالدین نسیمی شروانی بود که بعضیها از جمله رضاقلی‌خان هدایت در ریاض‌العارفین به غلط او را شیرازی خوانده و مدعی شده است که بخاطر کلمات خلام ظاهر در شیراز بدار کشیده شد و این شعر «میرفرخی کیلانی» را نیز شاهد آورده است :

نسیمی چون وزید از جانب دوست

«نسیمی» را برون آورد از پوست

نسیمی شاعر معروف مسلک حروفیه در حقیقت جانشین مؤسس این فرقه

یعنی شاه فضل‌اله نعیمی تبریزی بود که او را بعضیها از روی افعال بخاطر اینکه مدتی در مشهد، شیروان، آسترآباد می‌زیست بدانجا منسوب ساخته‌اند همچنانکه نظامی گنجوی را با اینکه به قول استاد دهخدا در تمام عمرش پای خویش را از گنجه بیرون نهاده بود برخی قعی و قفرشی و غیره گفته‌اند.

نسیمی قدیمترین و اولین شاعری است که از او دیوانی بزبان آذربایجانی برجای مانده است هر چند قبل از او نیز کسانی چون «حسن اوغلی» و غیره به این زبان شعر سروده‌اند و لیکن جز ابیاتی چند از آنها بدست ما نرسیده است.

پس از کشته شدن نعیمی، عماد الدین نسیمی روی به عراق، عرب و شام گذاشت و همه جا با دلیری و بی‌پروایی مسلک خویش را که از جان و دل به آن ایمان داشت تبلیغ می‌کرد تا اینکه سرانجام در حلب بحکم قاضی شهر زنده زنده پوست از تنش کنند در حالیکه او همچنان در زیر دست جلاد ندای «انا الحق» سر می‌داد و در اشتیاق وصال معشوق شادمانه ترانه‌ی وحدت باخویشتن زمزمه می‌کرد بیت ریاض العارفین نیز بی‌گفتگو اشاره به همین معناست تا بدار کشیدن او در شیراز.

حاجی خلیفه صاحب «کشف الظنون» که از منابع معتبر محسوب می‌شود درباره‌ی نسیمی چنین می‌نویسد:

«..... وهو عماد الدین المقتول به سيف الشرع الشریف به حلب فی سنه‌ی ۸۲۰ عشرين وثمانمائة وهو من تلامذة فضل‌اله الحروفی المار ذکره و له فی الزبده بیتان».

این شاعر حقیقت‌گو و فریادگر عشق به انساها به سه زبان عربی، فارسی، ترکی دیوان داشت و اشعار فارسی‌اش بخصوص در غایت سلاست و شیوایی است و مافند اشعار حافظ آهنگ و ضرب دلنوازی دارد که مالا مال از عشق و محبت و اندیشه‌های والای انسانی و در تبلیغ عقاید خاص حروفیه است.

نسیمی عالم به علوم دینی بود و جابجا در اشعار خود از آیات قرآن مثال آورده است او که سالهای آخر عمر حافظ را دریافت علاقه‌ی زیادی به وی داشت و در دیوانش چندین جا نام او را آورده است:

ملك رامی نهی خطش چو طفلان لوح در دامن

الا ای حافظ قرآن تو این هفت آیت از بر کن

چو هست از روی شمس الدین نشانی شمس خاور را

بیاد روی شمس الدین سجود شمس خاور کن

در دیوان نسیمی بیش از همه شعر معروف «غم مخور» او جلب نظر می‌کند که در آن به استقبال حافظ رفته و قالب قافیه وردیف را از او به عاریت گرفته است.

حافظ:

یوسف کم‌مکشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

نسیمی:

تکیه کن بر «فضل حق» ای دل ز هجران غم مخور

وصل یار آید شوی زان خرم ای جان غم مخور

بطوریکه به وضوح ملاحظه می‌شود تتبع نسیمی از حافظ به هیچ وجه جنبه‌ی تقلیدی ندارد بلکه تنها استقبال است و شباهت ظاهری قالب و قافیه و... از نظر مضمون و محتوی هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند و از نظر تعداد ابیات نیز در حالیکه غزل حافظ یازده بیت است.

شعر نسیمی در حدود سی بیت می‌باشد که در سراسر آن از عقاید و افکار مسلکی خود سخن می‌گوید.

حافظ:

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تابود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

نسیمی:

ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل الاء

قید و زندانش همه لطف است و احسان غم مخور

نسیمی ابتدا «هاشمی» و «سید» و «حسینی» تخلص می‌کرد و مدتی از عمر

خود را در باکو گذرانیده بود.

ای نسیمی چون خدا گفت «ان ارضی واسعه»

خطه‌ی باکو بجا بگذار، این جای تو نیست

نسیمی که در فاصله زمانی بین «نظامی» و «فضولی» می‌زیست بزرگترین

شاعر آذربایجان است و او را پدر شعر کلاسیک در مسلک حروفیه‌ی مقدس و همسنگ زبان عربی در اسلام است.

اشعار نسیمی به این زبان جزو کلام پیران اهل حق آذربایجان که آنرا

«گوران» می‌نامند، بوده و سینه به سینه تنها به امروز رسیده است و همچنین نویسنده‌ی محترم آقای «غلامحسین متین» در کتاب «شعر برای بیداری» غزل زیر را ارنسیمی نقل کرده است:

مشتاق کل از سرزنش خار نترسد
حیران رخ یار ز اغیار نترسد
عیار دلاور که کند ترک سرخویش
از خنجر خوئرز و سردار نترسد
آنکس که چون منصور ندلاف «اناالحق»
از طعنه‌ی نامحرم اسرار نترسد
ای طالب کنج و گهر از مار میندیش
کنج و گهر آن برد که از مار نترسد
در سایه‌ی «فضل» ایمن از آنست «نسیمی»
کان شیر دل از پنجه‌ی گفتار نترسد

جامعه‌ی ما بسیاری از خادمین فرهنگ و مدنیتش را نمی‌شناسد لیکن نشناختن عمادالدین نسیمی درد و دریغی‌ست گران. گویسی سر نوشت هنوز هم پس از گذشت قرن‌ها باین شاعر بشردوست با این عارف ستیزه جو باین انقلابی سر عناد و مخالفت دارد. هنوز بدرستی معلوم نشده که او در کجای این جهان فراخ به دنیا آمد و رشد و نمو کرد و چه شد که از شروان سر بدر آورد و بامردی آشنا شد که مسیر زندگی بعدی او را از معبر خون خطر گذرا بید و نه تنها در مورد زندگی بلکه در زمینه‌ی تاریخ شهادتش نیز اتفاق نظر وجود ندارد.

قائیر جاذبه‌ی شعر حافظ چنان بر او سایه افکند که گاه نه تنها وزن و
قافیه وردیف و مفهوم بلکه کلمات حافظ را نیز مکرر می‌کند .

حافظ :

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

نسیمی :

تا پرده ز رخسار چو ماه تو بر افتاد
از پرده بسی راز نهانی بدر افتاد

حافظ :

از راه نظر مرغ دلم گشت هوا گیر
ای دیده نگه کن که بدام که در افتاد

نسیمی :

مرغی که برش خرمن هستی به جوی بود
دام شکن زلف ترا دید و در افتاد

حافظ :

مژگان تو تا نیغ جهانگیر بر آورد
بس کشته‌ی دل زنده که بریکد گر افتاد

نسیمی :

تا غمزه‌ی فتان ترا شد هوس صید
چندین دل سودا زده در یکد گر افتاد

این جریان تنها با استقبال از يك غزل حافظ پايان نمی‌رسد . نسیمی نه تنها پیوسته به استقبال غزلیات حافظ می‌رود و در مقایسه با او رنگ می‌بازد بلکه از لحاظ خط مشی معنوی نیز حافظ را دنبال می‌کند مثلاً هنگامی که حافظ می‌سراید که :

وصف رخساره‌ی خورشید ز خفاش میرس

که در این آینه صاحب نظران حیرانند

او علاوه بر تکرار همین مطلب در غزلی دیگر :

ادراک مهر روی تو خفاش چون کند

ای آفتاب روی تو مستجمع صفات

در غزل دیگری به دلداری حافظ می‌شتابد :

خفاش تاب دیدن خورشید چون نداشت

عیش ممکن که مهر در افشان چرا ندید

حافظ :

دلم جز مهر مهر و یان طریقی بر نمی‌گیرد

ز هر در می‌دهم پندش و لیکن در نمی‌گیرد

نسیمی :

دل از عشق پریر و یان دل من بر نمی‌گیرد

مده پند من ای ناصح که با من در نمی‌گیرد

حافظ :

خدا را ای نصیحت کو حدیث مطرب و می‌کو

که نقشی در خیال من از این خوشتر نمی‌گیرد

نسیمی :

خیال دوست رنگین است حایل کرده‌ام زانرو
که در خاطر مرا نقشی از این خوشتر نمی‌گیرد

حافظ :

از آنرو هست یاران را صف‌ها بسا می‌لعلش
که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمی‌گیرد

نسیمی :

دل من با لب لعلش بجان الفت گرفت ای دل
که جز پیوند روحانی در آن جوهر نمی‌گیرد

حافظ :

دور گردون گردو روزی بر مراد ما نرفت
دایماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

نسیمی :

یک دو روزی دورا گر گردید برعکس مراد
همچنین دایم نخواهد گشت دوران غم مخور

حافظ :

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

نسیمی :

گر هوای کعبه داری در سرای عاشق چو ما
ساز راهش خون دل کن وز مغیلان غم مخور

* * *

عاقبت خواهد زما دودی به روزن بر شدن

گر چنین سوزان بماند آتش پنهان ما

* * *

مده ای زاهدم از شاهد و می توبه که نیست

چو تو کوشی که بود قابل افسانه مرا

درمقابله با صداهاى مخالف که گاه پرده‌ی پند و اندرز و گاه لفاف تهدید
می گیرند به طنز روی می آورد:

دم درکش از بیان لب لعلش ای خرد

کافزون ز وسع کوزه بود دجله و فرات

* * *

چوسر که روچه عجب گر ترش کند زاهد

طریقه صوفی خام است غوره افشردن

* * *

عارفان از دو جهان صحبت جانان طلبند

تنک چشمان کدا ملک سلیمان طلبند

گر چه بر سفره‌ی شاهان بود انواع نعیم

لقمه‌ی عافیت از خوان گدایان طلبند

* * *

کی تواند محرم اسرار عشق او شدن

ابله‌ی کو تکیه بر عقل و کفایت می کند

* * *

آندم که اجل مَوکل مرد شود
 آهم چو دم سحر گهی سرد شود
 خورشید که پردلتر از آن چیزی نیست

در وقت فرو شدن رخس زرد شود
 در موقعی که می خواستند پوست نسیمی را بکنند یکی از روحانی نمایان
 که فتوی به قتل نسیمی داده بود گفت که این شخص بقدری ملعون است که
 اگر قطره‌بی از خون او بجایی بچکد باید آنرا برید اتفاقاً خون بروی انگشت
 همان روحانی می‌پرد و مردم از او می‌خواهند که حکم را درباره‌ی خود اجرا
 کند ولی او طفره می‌رود و بهانه می‌آورد که بعنوان مثال گفتم و نسیمی بیت
 زیر را در همین موقع سروده است :

زاهدین بیر بار ماغین کسن دونه‌ر حق‌دن کئچهر
 کؤر بو مسکین عاشقی سرپا سویارلار آغلاماز

* * *

دردمندان ز تو هر لحظه دلی می‌طلبند
 تا به درد و غم و عشق تو گرفتار کنند

* * *

حق بین نظری باید تا روی مرا بیند
 چشمی که بود خود بین کی نور خدا بیند

* * *

دست رنگین ز رقیبان بد اندیش پپوش
تا ندانند که خون دل ما ریخته‌ای

* * *

سنبالش گفت ملکه حسن مراست
کج نشسته است و راست می‌گوید

* * *

خواهی که شوی کسی ز هستی کم کن
تا خورده شراب وصل مستی کم کن

بازلف بتان دراز دستی کم کن
بت را چه کنه تو بت پرستی کم کن
مؤلفان کتاب بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی در مورد او
می‌نویسند :

عمادالدین نسیمی از شعرای قرن هشتم هـ. ق می‌باشد. او از بزرگان و
مشایخ صوفیه بوده است که در دوره‌ی تیموریان می‌زیسته است.
نسیمی از ارادتمندان و دلدادگان فضل‌اله نعیمی معروف به «حروفی»
بود و با رموز و اشارات کتابی بنام «جاویدان نامه» نوشته است.
از اوست :

زلف مشکینت شب قدر است و رویت آفتاب
ایکه سنبل بسته مسویت سایبان بر آفتاب
مست آن چشم خوشم کز ناتوانی یکک نفس
همچو بخت خفته‌ی من بر نمی‌خیزد ز خواب

حور عین بنشینند از غیرت بر آتش چون سپند
 در بهشت عدن اگر از چهره اندازی نقاب
 ز آرزوی وصل رویت هر شب ای مه تا سحر
 جز خیالت چشم ما نقشی نمی‌بندد بر آب
 نیست از نور رخت خالی وجودم ذره‌بی
 کسی وجود ذره باشد بی وجود آفتاب
 از رقیبان خطابین رخ بپوش ای مه که هست
 چهره پوشانیدن از چشم خطا بینان صواب
 ساقیا می‌ده که در دور لب می‌گون دوست
 صد جهان تقوی نمی‌ارزد به یک جام شراب
 کر لب لعل تو بازار شکر بشکسته است
 کوهر نظم « نسیمی » قیمت در خوشاب

* * *

فضل حق‌دن من هدایت ناپیشام
 صورتین نقشینی آیت ناپیشام
 اول سبیدن من ولایت ناپیشام
 مرتبه عالیده غایت ناپیشام

* * *

فضل حق‌دور واقف اسرارمیز
 فضل حق‌دور هامی انوارمیز

فضل حق گوستر میشیدی کارمیز

فضل حقدور فضل حق معمارمیز

* * *

غزلی بزبان ترکی از نسیمی :

دلبر! دل سندن اؤز که بیر داهی یار ایسته‌مز

چون میسر اولدو وصلین غیر دیدار ایسته‌مز

کؤنلومون «منصوری» چونکی زولفونودار ائیلدی

یعنی کی «منصور» اولان زولفونده بیر دار ایسته‌مز

بو کؤنول شهرینی هجرین چونکی ویران ائیلدی

کل کی سندن اؤز که دل معمور و معمار ایسته‌مز

چون لبین آب حیاتی دیر حیاتی عمریمون

بو «نسیمی» سندن آیری «لیس فی‌الدار» ایسته‌مز

* * *

در تذکره‌ی شعرای گمنام درباره‌ی این شاعر عباراتی به شرح زیر بین -

الهالین نوشته شده است :

«نسیمی» از شعرای ارومیه بوده و در دوره‌ی تیموریان می‌زیسته و در حلب

و موصل اذیتها دیده و زحمته‌ها کشیده است . از شادروان نسیمی یک جزوه‌ی

خطی در دست مؤلفان است که محتوی شش غزل فارسی و سه قصیده‌ی عربی و

مقداری رباعی و غزل ترکی و یک ترجیع‌بند است .

از خط و شیوه‌ی نگارش و به خصوص کاغذ خانبالغ و سرلوح مینیاتوری آن

می‌توان حدس زد که در حدود سالهای ۱۸۹۰ و ۹۰۰ هجری قمری نوشته شده است. مطالعه‌ی جزوه‌ی اشعار مزبور و بویژه توجه به این نکته که صاحب تذکره‌ی شعرای گمنام اطلاع می‌دهد که وی در حلب و موصل مواجه با اشکالاتی بوده است، این نکته را محتمل می‌سازد که مرحوم نسیمی دارای افکار و عقایدی بوده که مخالف آرا و عقاید عمومی بوده است.

جنگ دیهیم - شعر برای بیداری -
 کیهان فرهنگی سال سوم تیرماه ۶۵ -
 بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان
 غربی ص ۱۴۲

نشاط شروانی

یکی از شعرای شیرین بیان شروان بود. در یکی از مسافرت‌های خود که از ایران، وطن عزیزش، می‌گذشت با عده‌یی از شعرا و عرفای این کشور ملاقات و از محضر آنها استفاده می‌نماید. در این مسافرت گرفتار بهائیدا می‌گردد و در یکی از اشعارش بشرح زیر می‌گوید:

غربت ده ده صعب ده اسباب سفر تک
 آسوده لیگیم اولمادی هر منزله دوشدوم
 گر مثل حباب اؤز که هوا باشیما دوشدو
 بیر دنده ائویم تیکدیم و بیخدیم یولادوشدوم

اؤز کؤورمه‌دیم ازبسکه «نشاط» اهل وطندن

بووجهله دیر کیم باش آلیب هر ائله دوشدوم

ازاوست :

سنین فرشین که زاهد بوریا دیر

حقیقت منزلینده بو ریادیر

ریادیر زاهدین کسر چه نمازی

ولکن خلق ایچینده خوش ادا دیر

نگاهیندان اول آهو چشمین ای دل

ئوزون ساخلا کیم اول عین خطادیر

دوشهر کؤز کویه دایم عکس جانان

کؤنول صاف اولسا هر مطلب روادیر

عجب یوخ طره سیندن اولموشام شاد

منیم بختیم که وار باشند قارادیر

«نشاط» ین کونلونو اینجیتمه‌ای شوخ

سنه نفرین ائدر اهل دعا دیر

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۳

دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۵

«نشانی شروانی»

اطلاعاتی از شرح حال او بدست نیامد. در کتاب دانشمندان آذربایجان

بیت زیر به او نسبت داده شده است :
 جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست
 آلهم نفسی هست ز ضعف و نفسی نیست

« نصری اردوبادی »

نامش قاضی محمد اردوبادی است . طبع ظریف و هوش سرشاری داشت .
 از اوست :

ز خون بلبل بیدل اگر چه دردستان
 نهان غنچه گل دسته بسته پیکانست
 و لیک جدول آب از پی ارالهی آن
 ز موج در کف استاد صنع سوهانست
 هفت اقلیم دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۷

« نصیر »

در اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهاردهم میلادی در باکو بوده و با
 غازان خان و سلطان محمد الجایتو معاصر بوده است . الجایتو بعد از آنکه به
 جای برادر به تخت نشست به باکو رفت و اهالی آنجا را از بعضی مالیات‌ها
 معاف نمود .

نصیر به این مناسبت مخمس زیر را سروده است که قسمتی از آن بشرح

زیر است :

زار کۆنلوم تا نرینه قیل کیل ئنا ایمانیلن
 بولدی رونق دین وایمان طاعت سبحانیلن
 طاعت سبحان بیزه فرض اولدی جسم و جانیلن
 شکر اولاشول حقه کیم بی منتها احسانیلن
 سرفراز ائتدی بیزی اولجایتوتک سلطانیلن
 یرتو مهر جیلادن وئردی باکویه جلا
 کئتدی ظلمت بولدی روشن دین و دولت مطلقا
 شهریمیز نفاته آدین گرچه آنفای خلق آرا
 شیمدی زر خانی بولوپ بولغای قوموسیندن ورا
 سایه ی عدل شهنشاه ملک دربانیلن
 سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی
 ص ۱۸۴

«نصیر گنجهای»

این رباعی به نام او آمده است :
 از کرده ، آن نگار دمساز آمد
 در خنده و (با) کرشمه و ناز آمد

آن نور ز چشم رفته آمد و چشم
 وان جان ز تن رفته ، به تن باز آمد
 نزهة المجالس تصحیح دکتر امیرریاحی
 ص ۹۹

« نطقی شروانی »

در زمان سلطان مراد ثالث می زیسته و به قصه خوانی شهرت داشته و مقبول
 اکابر زمان و مصاحب پادشاه بود .
 از اوست :

مجنون که دل ، زناله‌ی او جوش می گرفت
 کرمی شنید ناله‌ی من کوش می گرفت
 گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۶۳۴

نظامی گنجوی

نامش ابو محمد نظام الدین الیاس فرزند یوسف فرزند مؤید گنجوی .
 او یکی از بزرگان شعرای ایران و افسح فصحای سخنوران آذربایجان بوده و از
 مثنوی گویان و پیشوای افسانه سرایان زبان فارسی است .
 ابو ذکریای قزوینی و عبدالرشید باکویی قدیمترین نویسندگان هستند
 که از این شاعر بزرگوار بنام يك شخصیت نامی اسم برده‌اند . در بعضی از تذکره‌ها

اور از قهستان قم شناخته‌اند .

پدر و مادرش در کنجه بوده و نظامی در آن شهر متولد شده است روی این اصل او را نظامی گنجوی می‌نامند .

قطع نظر از مراتب عرفانی و فضایل روحانی در شعر و شاعری از بزرگان و ادبا و مفاخر علمی و شخصیت‌های اجتماعی عصر خود بوده است . نظامی خمسه را به تقاضای سلاطین وقت منظوم نموده و اشعار متفرقه نیز بسیار سروده است ولی متأسفانه اکثر آنها از بین رفته است .

مثنوی اول از پنج گنج «مخزن الاسرار» است که بنام فخرالدین بهرام‌شاه منکوچک پادشاه ارزنگان منظوم ساخته و روز پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول سال ۵۹۹ هـ . ق ۵۸۱ شمسی از نظم آن فراغت حاصل کرده است و آن پادشاه پنجهزار دینار و پنج سر استر رهوار در مقابل آن تحفه و جایزه به او فرستاده است بر حسب استقرار اولین مثنوی است که در این وزن ساخته بود و در تعریف او « وحشی بافقی » در تذکره‌ی « خلد برین » چنین گفته است :

بانی مخزن که نهاد این اساس	مایه‌ی او بود برون از قیاس
خانه پر از گنج خداداد داشت	عالمی از گنج خود آباد داشت
از مدد طبع کهر سنج خویش	مخزنی آراست پی گنج خویش
برد در آن گنج فراوان بکار	مخزن صد گنج چه صدصد هزار
کوه‌ر اسرار الهی درو	اینقدر اسرار که خواهی درو

بر مثنوی مخزن اسرار بارها شاعران ایرانی و هندوستان نظیره‌ها ساخته و جوابها گفته‌اند ولی هیچیک از آنها به پای وی نرسیده است .

شادروان تربیت چنین می‌نویسد:

(مطلع الانوار خسرو دهلوی منهج الابرار درویش اشرف مراغی، مظهر الآثار هاشمی کرمانی، مجمع الابدکار عرفی شیرازی، منبع الانهار ملک قمی، منظر الابرار عتایی تکلوی، ریاض الانوار قاسم اسیری، رفیق السالکین ادهم، حسن کلوسوز زلالی، دولت بیدار ملاشیدا، درج کهر نامی از معاریف آن مثنوی ها بوده و مطلع تمام آنها بسم الله الرحمن الرحیم است.

مثنوی دوم از پنج گنج داستان «خسرو و شیرین» است که در سنه‌ی ۵۷۶ ه. ق ۵۵۹ شمسی بنام شمس الدین محمد جهان پهلوان موشح ساخته و این حکایت از مشاهیر قصص عهد ساسانی است.

خسرو پرویز بیست و سومین پادشاه ساسانی و شیرین مسیحی بانوی حرمسرای اوست.

قطعاتی از این حکایت در کتاب «المحاسن والاضداد» منسوب به حافظ ذکر شده ابو منصور تغالبی در «غرر الاخبار» و ابوعلی مسکویه در «ندیم الفرید» و ابوالقاسم فردوسی در «شاهنامه»، ابن نباته در «سرح العیون» هر یک از این حکایت شرحی نوشته‌اند که شبیه بهم می‌باشند ولی نظامی گنجوی که اولین ناظم این داستان پارسی است و مقلدین او به استثنای «عارف اردبیلی» حکایت را بشکل دیگر روایت کرده‌اند که شرح و تفصیل آن در این مختصر گنجایش ندارد و بعد از نظامی صد هاتن از سخنوران ایران و هندوستان نیز این قصه را به رشته‌ی نظم در آورده‌اند ولی هیچیک از آنها به سلاست و بلاغت و روانی و شیرینی نظم «نظامی» نرسیده است.

« شیرین و خسرو » امیر خسرو دهلوی ، اشرف مراغه‌یی ، هاتفی قاسمی ، آصف ، سنجر ، مظفر گنابادی ، محسن فانی ، صادق حلوائی و « خسرو شیرین » عتابی ، تکلوی ادهم ، بیانی ، مشرقی ، خصالی ، میرزا محمد اکبر دولت آبادی ، نامی جره ، شعله و « فرهاد و شیرین » عارف اردبیلی ، وحشی ، عرفی ، کوثری ، خضری ، فوقی و « شیرین و فرهاد » شاپور و دره التاج شهابی نریشی از معاریف آن مثنوی‌هاست به استثنای « خسرو شیرین » شهابی که در بحر خفیف گفته شده تمام آنها در بحر حزج مسدس مقصور موزون شده‌اند .

« فرهاد و شیرین » لامعی و لوائی ، « خسرو شیرین » شیخی و جلیلی ، « شیرین و پرویز » آهی هم از جمله منظومه‌های ترکی این حکایت می‌باشد .

مثنوی سوم از پنج گنج قصه‌ی « لیلی و مجنون » است که در سال ۵۸۴ هـ . ق ۵۶۷ شمسی بر حسب خواهش « اخستان اول شروانشاه » منظوم شده و آن از جمله حکایاتی است که از لسان عرب بزبان پارسی نقل گردیده است .

لیلی بنت سعد منسوب به قبیله‌ی بنی عامر و مجنون او قیس بن ملوح بن مزاحم نیز از همان قبیله بوده و در اواخر دولت بنی امیه فوت کرده است . بعضی از ارباب نواریخ و ادب در اصل قضیه و وقوع آن تردید کرده و آنرا از قصص معموله می‌دانند و بعقیده‌ی آنان اشعاری را که به مجنون نسبت داده‌اند همه از آن او نبوده و با سخنان دیگران به هم آمیخته است .

« ابن ندیم » در فهرست خود دو کتاب بنام « مجنون لیلی » و « اخبار مجنون » ذکر کرده که هیچیک از آنها موجود نیست .

شرح حال و سرگذشت این عاشق و معشوق در کتاب « الشعر و الشعراء » و

«اغانی» و «سرح العیون» و «خزانة الادب» و «تزیین الاسواق» و «مجالس العشاق» مشروحاً ذکر شده و مجموعه‌ی دیوانش مکرر در ایران و هند و مصر و بیروت بطبع رسیده و معروفست.

دو بیت زیر را که حاکی از طلوع فجر بامداد محبت و بروز شکوفه نهال شفقت است، «این قتیبه» بنام وی نوشته است:

تعشقت لیلی و هی غر صغیره

و لم یبد للأترا ب من ثدیها حجم

صغیرین نرعی البهم یا لیت افنا

الی الان لم تکبر و لم تکبر البهم

نظامی گویا اول شاعری است که این حکایت را به نظم درآورده و عده‌ی کثیری از سخنوران ایران و هند نیز اقتفا به وی نموده نظایر و امثالی در برابر آن ساخته‌اند.

«مجنون و لیلی» امیر خسرو دهلوی، نامی، «لیلی و مجنون» اشرف، جامی، مکتبی، قاسمی، هاتفی، هلالی، سالم، اسیری، ضمیری، روح الامین، کاشف، هدایت، میرحاج، نصیبی، سهیلی، مثالی، تجلی، شفایی، مجنون چپ نویس، موجی، صاعد، صبا، صرفی، مهدی، ناصر هندو از جمله آنها بوده.

«لیلی و مجنون» هندو فقط هم وزن «خسرو و شیرین» منظوم شده است. شاهدی، سنان، احمدی، نوایی، جلیلی، بهشتی، فضولی، فایضی، خلیفه، خیالی، بجائی، صالح هم از جمله شعرایی هستند که این حکایت را بزبان ترکی ساخته‌اند.

مثنوی چهارم از پنج گنج افسانه‌ی «هفت پیکر» است که نظامی آنرا در سنه‌ی ۵۷۶ ه. ق ۵۵۹ شمسی به علاءالدین کرب ارسلان فرمافرمای مراغه تقدیم داشته و آن حکایت از مشاهیر روایات عهد ساسانی بوده مشتمل بر توصیف قصه «خورنق» و «هفت گنبد» و تفصیل صید و شکار و تیراندازی و مجالس سور و سرور چهاردهمین پادشاه ساسانی است.

شعرا بر این حکایت وی نیز نظیره‌ها ساخته‌اند. «هشت بهشت» امیر خسرو دهلوی، «هفت اورنگ» اشرف مراغه‌یی، «هفت کشور» فیضی، «هفت اختر» عبدی، «هفت منظر» هاتفی دربارسی، «سبعه سیاره» نوایی، «هفت پیکر» لامعی، «هفت خوان» عطایی، «هفت مجلس» عالی هم بزبان ترکی از جمله‌ی آنهاست.

مثنوی پنجم از پنج گنج داستان اسکندر است در دو قسمت «شرفنامه اقبالنامه» و این مثنوی در سنه‌ی ۵۹۲ ه. ق ۵۷۴ شمسی بنام نصرالدین ابوبکر بن جهان پهلوان نوشته شده و عمر «نظامی» در آن وقت از ۶۰ سال گذشته بوده است.

در فتایح الافکار می‌نویسد: در سنه‌ی وفات شیخ اقوال مختلف بنظر آمد اصح اینست که «اسکندرنامه» را در سنه‌ی ۵۹۷ ه. ق ۵۷۹ شمسی به اتمام رسانیده چنانچه این بیت خاتمه‌ی کتاب دال بر آنست:

بتاریخ پافصد نود هفت سال که خواننده را زو نگیرد ملال

بعد از اتمام آن پنجسال دیگر زیسته چنانکه در صبح صادق نوشته در اینصورت وفات شیخ در سنه‌ی اثنین و ستمائه واقع گشته. «والله اعلم بحقیقه الحال».

«اسکندرنامه‌ی» نظامی عبارت ازداستانی است که از يك قصه‌ی مجعول یونانی اخذ و اقتباس شده و نسبت آن قصه و یا تاریخ را به کالستنس یونانی می‌دهند که یکی ازمنشیان اسکندر بوده است نسخه‌ی اصلی این حکایت و ترجمه‌ی پهلوی آن از میان رفته ترجمه‌های سریانی، حبشی، عربی، ترکی جغتایی و فارسی آن باقی مانده که نسخ قدیمه‌ی خطی از آن موجود و مکرر چاپ شده و متداول است و از شعرای نامی امیر خسرو دهلوی بعنوان «آیین‌های اسکندری» و «عبدالرحمن جامی» به اسم «خردنامه‌ی سکندری» و حسین ثنایی بنام «سد سکندر» بزبان پارسی و احمدی و نوایی و فغانسی هم هر سه به اسم اسکندرنامه این حکایت را به رشته‌ی نظم کشیده‌اند و احمدی قدیمترین شاعری است که در سال ۷۹۷ ه.ق. ۷۷۳ شمسی این قصه را بزبان ترکی بنام امیر تیمور منظوم نموده است.

نظامی گنجوی در اشعار «غرامی» و «حماسی» هر دو استاد بوده و در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب رزم و بزم و ابداع و اختراع معانی و مضامین موافق ذوق سلیم و تحریر و تصویر جزئیات احوال و مناظر طبیعت و استعمال تشبیهات و استعارات مطبوع و سهل القبول مهارت فوق العاده‌ی بی‌خرج داده است که در نظر تمام ادبا و فضلا محبوب القلوب واقع شده و تمام سخنوران مقلدین او با کلمات تکریم و تعظیم در تعریف و توصیفش هم زبان هستند و یکی از آنها چنین گفته است:

نظامی که در نظم او کلام	جهان سخن راست نظم و نظام
قلم راند بر صفحه‌ی روزگار	به تعریف اسکندر نامدار
به دانش جهان سخن را گرفت	بدانسان که آمد خرد در شگفت
کهن داستانها از او تازه شد	سکندر از او صاحب آوازه شد

پیمبر توان گفت بر آنجناب که چون خمسه‌ی بی هست او را کتاب
 به اظهار اعجاز او خمسه بس چو او نکته‌سنجی ندیده است کس
 مجموعه‌ی پنج گنج نظامی جمعاً و منفرداً در ایران و هند و اروپا مکرر
 بطبع رسیده و منتخبات بسیاری هم از خمسه‌ی او بر گزیده و شروح زیادی به
 هر يك از آن منظومه‌ها نوشته‌اند و به السنه‌ی دیگر نیز نظاماً و نثرأ ترجمه و
 نقل شده است ولی در اینجا شرح و تفصیل آنها و شرح حال خود نظامی موجب
 اطاله‌ی کلام می‌گردد و بدین مختصراً کتفا می‌شود.

چند بیت از يك غزل او :

خوشا جانی کزو جانی بیاسود نه درویشی که سلطانی بیاسود
 نکویی بر نک-ورویی بمافاد که از لب-هاش دندانی بیاسود
 مبارك مطبخی فرخنده دیگی کز آن ناخوانده مهمانی بیاسود
 به عمر خود پریشانی مبیناد دلی کز وی پریشانی بیاسود

در نصیحت و موعظه و حکمت فرماید :

هم جرس جنبید و هم در جنبش آمد کاروان
 کوچ کن زین خیل‌خانه سوی دارالملک‌جان
 دست عدلی را که آری بر سر يك زیر دست
 در لحد خورشید بینی در قیامت سایبان
 گر همه جلاب باشد آب جوی کس مخور
 ور همه تسبیح باشد نقش نان کس مخوان

پرده بردار از زمین بنگر چه بازی می‌رود
 با عزیزان زمانه زیر پرده هر زمان
 سیم را روشن نخیزد تا برون فاید ز سنگ
 لعل را قیمت نباشد تا بدر فاید ز کان

از مثنوی مخزن الاسرار :

ای همه هستی ز تو پیدا شده
 هستی تو صورت و پیوند نه
 آنچه تغییر پذیرد تویی
 ما همه فانی و بقا بس تراست
 خاک ضعیف از تو توانا شده
 تو به کس و کس بتو مانند نه
 و آنکه نمرده‌ست و نمیرد تویی
 ملک تعالی و تقدس تراست
 هر که نه گویا بتو خاموش به
 هر چه نه یاد تو فراموش به
 گفتار در رفتن خسرو بجانب «ارمن» و رسیدن به چشمه و دیدن شیرین
 و شناختن وی :

سخن گوینده پیر فارسی خوان
 چنین گفت از ملوک پارسی‌دان
 که چون خسرو به «ارمن» کس فرستاد
 پیرش کردن آن سرو آزاد
 شب و روز انتظار یار می‌داشت
 امید دیدن دلدار می‌داشت
 به مشکو رفت پیش مشکبویان
 وصیت کرد با آن ماهرویان

که من خواهم شدن فردا به نخجیر
 دو هفته بیش و کم زینجای دلگیر
 گر آید نار پستانی درین باغ
 چو طادس نشسته بر پر زاغ
 ورا بسی انده تیمار دارید
 همش از جمله‌ی خاصان شمارید
 چو گفت این قصه بیرون رفت چون باد
 سلیمان وار با جمعی پریمزاد
 قضا را اسبشان در راه شد سست
 در آن چشمه که آن مه‌روی می‌شست
 تنی تنها ز نردیک غلامان
 سوی آن مرغزار آمد خرامان
 طوافی زد در آن پیروز کلشن
 میان کلشن آبی دید روشن
 نبود آکه که آن شب‌دیز و آن ماه
 بیرج او فرود آیند ناکاه
 عروسی دید چون ماه مهیا
 که باشد جای آن مه بر ثریا
 در آب نیلگون چون گل نشسته
 پرند نیلگون تا ناف بسته

سمنبر غافل از نظاره‌ی شاه
 که سنبل بسته بد بر نرگش راه
 چو ماه آمد برون از ابر مشکین
 به شاهنشاه برآمد چشم شیرین
 همایی دید بر پشت تذروی
 بیالای خدنگی رسته سروی
 ز شرم چشم او در چشمه‌ی آب
 همی لرزید چون در چشمه سیماب
 جوانمردی خوش آمد را ادب کرد
 نظر گاهش دگر جایی طلب کرد
 چو روی از مه بگردانید خسرو
 روان شد در زمان ماه سبکرو
 برون آمد پریرخ چون پری تیز
 قبا پوشید و شد بر پشت شب‌دیز
 پس از یک لحظه خسرو باز پس دید
 بجز خود ناکسم گر هیچکس دید

* * *

سلطان سنجر و پیرزن مظلوم:

دست زد و دامن سنجر گرفت	پیر زنی را ستمی در گرفت
وز تو همه ساله ستم دیده‌ام	کای ملک آذر تو کم دیده‌ام

شحنه‌ی مست آمده در کوی من
بی‌گنه از خانه بروم کشید
گفت فلان نیم‌شب ای کوژ پشت
خانه‌ی من گشت که خونی کجاست
کر ندهی داد من ای شهریار
از ملکان قوت و یاری رسد
ز آمدن مرگ شماری بکن
عدل تو قنديل شب افروز تست

* * *

از مثنوی «خسرو و شیرین» اوست :

خبر داری که سیاحان افلاک
درین محراب‌گه معبودشان کیست
چه می‌خواهند ازین محمل کشیدن
مرا حیرت بدان آورد صد بار
ولی چون کرد حیرت نیز کامی
مشو فتنه بدین بتها که هستند
همه هستند سرگردان چوپر کار

* * *

ملاقات «خسرو و شیرین» و نصیحت بانو باو :

چه خوش باشد که بعد از انتظاری

به امید رسید امیدواری

زد لگدی چند فرا روی من
موی کشان بر سر کویم کشید
بر سر کوی تو فلا نرا که گشت
ای شه ازین بیش زبونی کراست
با تو شود روز شمار این شمار
از تو بما بین که چه خواری رسد
می‌رسد دست حصاری بکن
مونس فردای تو امروز تست

چنین گوید جهان‌دیده سخنگوی
 که روزی شد بصحرای آن جهانجوی
 شکاری چون شکر می‌زد به هر سو
 برآمد شور شیرین از دگر سو
 نظر بر یکدگر چندان نهادند
 که آب از چشم یکدیگر کشادند
 سخن بسیار بود اندیشه کردند
 به کم گفتن صبوری پیشه کردند

* * *

در نصیحت فرزند خود گوید :

ای چارده ساله قرة العین غافل منشین نه وقت بازیست دانش طلب و بزرگی آموز جایی که بزرگ بایدت بود چون شیر بخود سپه شکن باش آن شغل طلب ز روی حالت گر دل نهی ای پسر بدین پند در شعر میبچ و در فن او نظم ار چه بمرتبت بلند است زین فن مطلب بلند نامی	بالغ نظر علوم کونین وقت هنر است و سرفرازیست تا به نگرند روزت از روز فرزندی من نداشت سود فرزند خصال خویشتن باش کز کرده نباشدت خجالت از پند پدر شوی برومند چون اکذب‌اوست احسن‌اوست آن علم طلب که سودمند است کاین ختم شده است بر «نظامی»

در ناف دو علم بوی طیب است	کان هر دو فقیه یا طیب است
پیغمبر گفت علم علمان	علم الابدان و علم الادیان
می باش فقیه طاعت اندوز	اما نه فقیه حیل آموز
گر هر دو شوی بلند کردی	پیش همه ارجمند کردی
گفتن ز من از تو کار بستن	بیکار نمی توان نشستن
با آنکه سخن به لطف آست	کم گفتن این سخن صوابست
کم گوی و گزیده گوی چون در	تا ز اندک تو جهان شود پر
یکدسته کل دماغ پرور	از خرمن صد کیله بهتر

* * *

کام دل خواستن «خسرو از شیرین» :
 شه از راه شکیبایی گذر کرد
 شکار آرزو را تنگتر کرد
 سر زلف گره گیر دلارام
 بدست آورد و دست از دست ایام
 لبش بوسید و گفت ای من غلامت
 بده دانه که مرغ آمد بدامت
 هر آنچ از عمر پیشین رفت گورو
 کنون روز نواست و روزی از نو
 چه باید زهر در جامی نهادن
 ز شیرینی بر او جامی نهادن

به سر پنجه مشو چون شیر سرمست
 که ما را پنجه‌ی شیرافکنی هست
 مزین چندین گره بر زلف و خالت
 ز کانی ده قضا گردان مالت

* * *

بردن خسرو شیرین را به مداین و در عقد خود در آوردن او :
 شهنشه کوچ کرد از منزل خویش گرفته راه دارالملک در پیش
 چو آمد مهد شیرین در مداین غنی شد دامن خاک از خزاین
 سخن را نقش بر آیینش بستند به رسم مؤبدان کابینش بستند

* * *

وصال شیرین و نشاط شاه با او :
 ملک بر یاد شیرین تلخ باده
 لبالب کرده و بر لب نهاده
 بشادی هر زمان می خورد کاسی
 بدینسان تا ز شب بگذشت پاسی
 کوزن ماده می کوشید با شیر
 بر او هم شیر نر شد عاقبت چیر
 شگرفی کرد تا خازن خبر داشت
 به یاقوت از عقیقش مهر برداشت
 برون برد از دل پر درد او درد
 بر آورد از گل پر گرد او گرد

مگر شه خضر بود و شب سیاهی
 که در آب حیات انداخت ماهی
 چکیده آب گل در سیمگون جام
 شکر بگداخته در مغز بادام
 ملک را کار زان پس خرمی بود
 چو دولت با مرادش همدمی بود

* * *

از مثنوی لیلی و میجنون اوست :

ای ناظر نقش آفرینش	بردار خلل ز راه بینش
کان هفت حصار بر کشیده	بر هزل نباشد آفریده
کار من و تو بدین درازی	کوتاه کنم که نیست بازی
هر نقش بدیع کآمدت پیش	جز مبدع او ازو میندیش
این رشته قضا نه آنچنان بافت	کورا سر رشته‌یی توان یافت
اندیشه چو سر بخط رساند	جز باز پس آمدن نداند

* * *

در صفت زن فرماید :

زن کر نه یک از هزار باشد	در عهد کم استوار باشد
چون نقش وفا و عهد بستند	بر قام زنان قلم شکستند
زن دوست بود ولی زمانی	تا جز تو نیافت مهربانی
چون در بر دیگری نشیند	خواهد که ترا دگر نبیند

زن میل ز مرد بیش دارد
 زن راست تبارد آنچه باز
 بسیار جفای زن کشیدند
 مردی که کند زن آزمایی
 زن چیست شافه گاه نیرنگ
 در دشمنی آفت جهانست
 گویی که بکن سخن نیوشد
 چون غم خوری او نشاط گیرد
 این کار زنان پاکباز است

لیکن سوی کام خویش دارد
 جز زرق نسازد آنچه سازد
 در هیچ زنی وفا ندیدند
 زن بهتر ازو به بیوفایی
 در ظاهر صلح و در نهان جنگ
 چون دوست شود هلاک جانست
 گویی که مکن دو اسبه کوشد
 چون شاد شوی ز غم بمیرد
 افسون زنان بد دراز است

* * *

داستان پادشاه مرو و سگان آدمیخوار :

در قصه شنیده ام که باری
 در سلسله داشتی سگی چند
 شه چون شدی از کسی به آزار
 بود از ندمای شه جوانی
 ترسید که شاه آشنا سوز
 از بیم سگان به وقت بیهوشی
 هر روز شدی و کوفسندی
 روزی بطریق خشمناکی
 فرمود به سگدلان درگاه

بوده است به مرو تاجداری
 دیوانه و شوش و چو دیو در بند
 دادیش بدان سگان خوشخوار
 در هر هنری تمام دانی
 بیکانه شود بر او یکی روز
 با سگبانان گرفت خویشی
 در مطبخ آن سگان فکندی
 شه دید در آن جوان خاکی
 تا پیش سگان بر نندش از راه

و آن شیر سگان آهنین چنگ
 چون منعم خود شناختندش
 چون روز سفید روی بنمود
 شد شاه ز کار خود پشیمان
 کآن آهوی بیگناه را دوش
 سگبان چو ازین سخن شد آگاه
 برخیز و بیا بین در آن نور
 زان کرک سگان ازدهاروی
 شه کرد شتاب تا شتابند
 بردند موکلان راهش
 شه ماند شکفت کان جوانمرد
 گفتا سبب آنکه پیش ازین بند
 ایشان به نواله‌یی که خوردند
 ده سال غلامی تو کردم
 سگ دوست شد و تو آشنا نه
 سگ صلح کند به استخوانی
 چون دید شه این شکفت کاری
 هشیار شد از خمار مستی
 مقصودم از این حکایت آنست

کردند نخست بر وی آهنگ
 دم لابه کنان نواختندش
 سیفور سیاه شد زر اندود
 غمگین شد و گفت با قدیمان
 دادم به سگان ز خواب خرگوش
 آمد بر شاه و گفت کای شاه
 تا صنع خدای بینی از دور
 تا زرده بر او یکی سر موی
 و آن کمشده را مگر بیابند
 از جای سگان بصددر شاهش
 چون بود کز آن سگان فیازرد
 دادم بسگان نواله‌یی چند
 با من لب خود بمهر کردند
 این بود برش که از تو خوردم
 سگ را حق خدمت و ترانه
 تا کس نکند وفا بجایانی
 کز مردمی است رستگاری
 بگذاشت سگی و سگ پرستی
 کاحسان و دهش حصار جانست

از مقدمه‌ی بهرام نامه‌ی اوست :

ای بر آرنده‌ی سپهر بلند	انجم افروز و انجمن پیوند
سازمند از تو گشته کار همه	ای همه و آفریدگار همه
هستی و نیست مثل و ماندند	عاقلان جز چنین ندانند
ای جهانرا ز هیچ سازنده	هم نوابخش و هم نوازنده
روز و شب سالکان راه تو اند	حلقه در گوش بارگاه تو اند

* * *

خدایا جهان پادشاهی تراست

ز ما خدمت آید خدایی تراست

پناه بلندی و پستی تویی

همه نیستند آنچه هستی تویی

همه آفریده است بالا و پست

تویی آفریننده‌ی هر چه هست

تویی کاسمان را بر افراختی

زمین را گذرگاه او ساختی

تو آوردی از لطف گوهر پدید

به گوهر فروشان تو دادی کلید

چنان آفریدی زمین و زمان

همان گردش انجم و آسمان

که چندانکه اندیشه گردد بلند

سر خود برون نآورد زین کمند

* * *

آگاهی مجنون از شوهر کردن لیلی :

فرزانه سخن سرای بغداد	از سر سخن چنین خبر داد
کان شیفته‌ی رسن بریده	دیوانه‌ی ماه نو ندیده
آن رهرو راه پی‌نمایی	آن یوسف چاه بینوایی
آن زاهد خانه‌ی خرابات	مفتی‌ترانه‌ی خرابات
مجنون جگر کباب کشته	دهقان ده خراب کشته
می‌گشت به هر بسیج گاهی	مونس نه بجز دریغ و آهی
بویی که ز سوی یارش آمد	خوشبوی تر از بهارش آمد
ز آن بوی خوش دماغ پرور	اعضاش گرفته رنگ عنبر
آن عنبر تر ز بهر سودا	می‌کرد مفرحی مهیا
بر خاک فتاده چون ذلیلان	در زیر درختی از مغیلان
و آن روی که روی کار شناخت	خار از کل و کل ز خار شناخت
ناگه سیاهی شتر سواری	بگذشت بر او چو گرزه‌ماری
چون دید در آن اسیریرخت	بگرفت زمام ناقه را سخت
غرید بشکل دره دیوی	برداشت چو غافلان غریوی
کای بیخبر از حساب هستی	مشغول بکار بت پرستی
به گرز بتان عنان بتابی	کز هیچ بتی وفا نیابی
اینکار که هست نیست با نور	و آن یار که نیست هست ازین دور
بیکار کسی تو با چنین کار	بی یار بهی تو از چنین یار

آندوست که دل بدو سپردی	بر دشمنیش گمان نبردی
شد دشمن تو ز بی وفایی	کو باز برید از آشنایی
چون خرمن خود بیاد داد	بد عهد شد و نکرد یاد
دادند به شوهری جوانش	کردند عروس در زماش
او خدمت شوی را بسیجید	پیچید درای و سر نیچید
باشد همه روزه گوش در گوش	با شوهر خویشان هم‌اغوش
کارش همه بوسه و کنار است	تو درغم کارش این چه کار است
چون او تو دور شد بفرسنگ	تو نیز بز ن قرابه بر سنگ
چون ناوردت بسالها یاد	زو یاد مکن چو کارت افتاد

* * *

شکایت کردن مجنون با خیال لیلی :

کان مهد نشین عروس جماش	رشک قلم هزار نقاش
چون گشت به شوی پای بسته	بود از پی دوست دلشکسته
غمخواری او غمی دگر یافت	کز کردن شوی او خبر یافت
گشته خرد فرشته فامش	مجنونتر از آنکه بود نامش
افتاده چو مرغ پرفشاده	پیش از نفسی در او نمانده
در بستن آب زندگانی	بر جست بحالتی که دانی
شد سوی دیار آن پری روی	باریک شده ز مویه چون موی
با او بزبان باد می گفت	کای جفت نشاط گشته باجفت
کو آندو به دو بهم نشستن	عهدی به هزار عهده بستن

کو آن به وصال امید دادن
 دعوی کردن به دوستداری
 و امروز به ترک عهد گفتن
 کیرم دلت از سر وفا شد
 من با تو بکار جانفروشی
 من مهر ترا بجان خریده
 کس عهد کسی چنین گذارد
 با یار نو آنچنان شادی شاد
 گر با دگری شادی هماغوش
 شد در سر باغ تو جوائیم
 این فاخته رنج برد در باغ
 خرمای تو گرچه سازگار است
 با آه چو من سموم داغی
 چون سرو روانی ای سمنبر
 بر داشتی اولم بیاری
 آفروز که دل بتو سپردم
 بفریفتیم بعهده و سوگند
 سوگند نکرد چه راست خوردی
 کردی دل خود به دیگری گرم
 تنها نه من و تویم در دور

سر بر خط خاضعی نهادن
 دادن به وفا امیدواری
 رخ بیکنهی ز من نهفتن
 آن دعوی دوستی کجا شد
 کار تو همه زبانه‌فروشی
 تو مهر کسی دگر گزیده
 که و را نفسی بیاد دارد
 کز یار قدیم نواوری بیاد
 ما را بزبان مکن فراموش
 آوخ همه رنج باغبایم
 چون میوه رسید می‌خورد ز باغ
 باهر که بجز من است خارا است
 کس بر نخورد ز چون تو باغی
 از سرو نخورده هیچکس بر
 بگذاشتی آخرم بخواری
 هرگز بتو این گمان نبردم
 کان تو شوم بمهر و پیوند
 پیوند نکرد چه راست کردی
 وز دیده‌ی من نیامدت شرم
 کارزم یکی کنیم با جور

دیگر متعرفان بکارند
 بینند که تا غم تو خوردم
 گیرم که مرا دو دیده بستند
 چون عهده‌ی عهد باز جویند
 فرخ نبود شکستن عهد
 گل تا نشکست عهد گلزار
 می تا نشکست روی او باش
 شب تا نشکست ماه را جام
 در توبه چه دل امید بندم
 کان وعده که پی در آن فشردی
 تو آن نکنی که من شوم شاد
 با اینهمه رنج کز تو سنجم
 غم در دل من چنان نشاندی
 آن روی نه کآشنات خوانم
 عاجز شده ام ز خوی خامت
 با اینهمه جورها که رانی
 بیداد تو گر چه عمرگاه است
 آنرا که چنان جمال باشد
 روزی توو من چراغ دل ریش
 مه گر شکرین بود تو ماهی

کایشان بد و نیک‌ها شمارند
 با من تو و با تو من چه کردم
 آخر دگران نظاره هستند
 جز عهد شکن ترا چه گویند
 اندیشه کن از شکستن مهد
 شکست زماقه در دلش خار
 در نام شکستگی نشد فاش
 با روی سیه نشد سرانجام
 وز تو به چه روی باز خندم
 عمرم شد و هم بسر نبردی
 و آنکس نه منم که نارمت یاد
 رنجیده شوم گر از تو رنجم
 کازرم در آن میان نمافدی
 و آن دل نه که بی وفات دانم
 تا خود چه توان نهاد نامت
 هم قوت جسم و قوت جانی
 زیبایی چهره عذر خواه است
 خون همه کس حلال باشد
 به زآن نبود که میرمت پیش
 شه گر به دو رخ بود تو شاهی

کل در قصبی و لاله در خز
 گر آتش بیندت بدان نور
 باغ ارچه گل و کلاله داراست
 اطلس که قبای لعل شاه‌ی است
 زا بروی توهر خمی خیالی است
 گر عود نه صندل سپید است
 سلطان رخت به چتر مشکین
 از خوبی چهره‌ی چنین یار
 تدبیر دگر جز این ندانم
 آزر و دفای تو کزینم
 هم با تو شکیب را دهم ساز
 شیرین و رزین چو شیریه‌ی رز
 آتش به دهان درآید ازدور
 ازعکس رخت نواله خواراست
 با قرمزی رخ تو کاهی است
 هر یک شب عید را هلالی است
 با سرخ گل تو سرخ بید است
 هم ملک حبش گرفت و هم چین
 دشوار توان برید دشوار
 کاین جان بسر تو برفشام
 در جور و جفای تو نمینم
 تا عمر کجا غنان کشد باز

* * *

سی لحن یاربد :

چهارم روز مجلس تازه کردند
 غنا ها را بلند آوازه کردند
 درآمد یاربد چون بلبل مست
 گرفته بربطی چون آب در دست
 ز صد «دستان» که او را بود در «ساز»
 کزیده کرد سی لحن خوش آواز
 ز بی لحنی بدان سی لحن چون نوش
 کهی دل دادی و که بستدی هوش

به «بربط» چون سرزخمه در آورد
 ز «رود» خشک بانگ تر بر آورد
 چو باد از «کنج باد آورد» راندی
 ز هر بادی لبش کنجی فشاندی
 چو «کنج کاو» را کردی نواسنج
 بر افشاندی زمین هم کاو و هم کنج
 چو «شادروان مروارید» گفتی
 لبش گفتی که مروارید سفتی
 ز «کنج سوخته» چون ساختی راه
 ز کرمی سوختی صد کنج را آه
 چو «تخت طاقدیسی» ساز کردی
 بهشت از طاقها در باز کردی
 چو «ناقوسی و اورنگی» زدی ساز
 شدی اورنگ چون ناقوس از آواز
 چو قند از «حقه‌ی کاوس» دادی
 شکر کالای او را بوس دادی
 چو لحن «ماه بر کوهان» کشادی
 زبانش ماه بر کوهان نهادی
 چو بر گفتی نوای «مشک دافه»
 ختن گشتی ز بوی مشک خانه

چو زد ز «آرایش خورشید» راهی
 در آرایش بدی خورشید ماهی
 چو گفتی «نیمروز» مجلس افروز
 خرد بپنود بدی تا نیمه‌ی روز
 چو بانگ «سبز در سبز» شنیدی
 ز باغ زرد سبزه بر دمیدی
 چو «قفل رومی» آوردی در آهنگ
 کشادی قفل کنج از روم و از رنک
 چو بردستان «سروستان» گذشتی
 صبا سالی به سروستان نکشتی
 و کر «سرو سهی» را ساز دادی
 سهی سروش بخون خط باز دادی
 چو «نوشین باده» را در پرده بستی
 خمار باده نوشین را شکستی
 چو کردی «رامش جان» را روانه
 ز رامش جان فدا کردی زمانه
 چو در پرده کشیدی «ناز (ساز) نوروز»
 به نوروزی نشستی دولت آفریز
 چو بر «مشکویه» کردی مشک مالی
 همه مشکو شدی پر مشک خالی

چو نو کردی نوای «مهر گانی»
 بیردی هوش خلق از مهربانی
 چو بر «مروای نیک» انداختی فال
 همه نیک آمدی مروای آن سال
 چو بر دستان «شب فرخ» کشیدی
 از آن فرخنده تر شب کس ندیدی
 چو یارش رای «فرخ روز» گشتی
 زمانه فرخ و فیروز گشتی
 چو کردی غنچه‌ی «کبک دری» تیز
 بیردی غنچه‌ی کبک دلاویز
 چو بر «نخجیر کان» تدبیر کردی
 بسی چون زهره را نخجیر کردی
 چو زخمه را ندی از «کین سیاوش»
 پر از خون سیاوشان شدی گوش
 چو کردی «کین ایرج» را سر آغاز
 جهان را کین ایرج نوشدی باز
 چو کردی «باغ شیرین» را شکر بار
 درخت تلخ را شیرین شدی بار

مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۴۱۲ - دیوان

حکیم نظامی ص ۲۸۳ - ریحانت الادب

ج ۶ ص ۲۱۱ - دانشمندان آذربایجان
 ص ۳۸۱ - سامی ص ۴۵۸۹ - گلزار
 جاویدان ج ۳ ص ۱۶۴۱ - نزهةالمجالس
 ص ۱۰۰ به تصحیح دکتر امین ریاحی -
 تذکره‌ی دولتشاه ص ۱۳۱ - فرهنگ
 سخنوران ص ۶۱۰ - تذکره‌ی آتورپاتکان
 ص ۳۷۷ - تذکره‌ی ریاض العارفین ج ۲
 ص ۲۹۰ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲

«نفیس شروانی»

این رباعی از اوست :

بگرفت مرا هوای دردانه دل

در آتش او بسوخت پروانه‌ی دل

از باده‌ی عشق جرعه‌ای ار خوردم

از مستی آن خراب شد خاوه‌ی دل

نزهةالمجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۱۰۰

ودادی

نامش ملا ولی از شعرای معروف قرن هیجدهم میلادی است که در سال

۱۷۰۷ میلادی ۱۰۸۶ شمسی در دهستان «شمکیر» متولد گردیده و به دعوت «ملایناه واقف» به قراباغ کوچ کرده است و در جوانشیر از مقربان «گلستان خانی» گردیده و مدت کوتاهی نیز از مقربان «ایراقلی» حاکم گرجستان بوده است.

از مکتوب منظومی که «واقف» به «ودادی» نوشته است تقرب او به «گلستان خانی» و همچنین اهل تسنن بودن «ودادی» و شیعه بودن «واقف» معلوم می‌شود.

ای ودادی کنه خان قوللوغوندا

قایم اولوب نه قیامت ایله رسن

یامان کؤزدن الله اؤزی ساخلا سین

کیشی اخلاص ایله خدمت ایله رسن

جوانشیر خلقیله اول قوهوم قارداش

قازاقین سؤزینی هنج ایلمه فاش

ده میرم دینی نی ایله قزلباش

عقیدن اولسا ئوزون البت ایله رسن

ودادی درطول عمرش با «واقف» و «شکی خانلی» و «مشتاق» دوستی خود را ادامه داده و با آنها مشاعره کرده است.

ودادی برعکس «واقف» به زندگی و دنیا بدبین بوده و این بدبینی به دلیل مرگ فرزندان و قتل «واقف» و «مشتاق» بیشتر گردیده است و در اواخر عمرش تمام اشعارش رئایی و با کدورت از روزگار همراه است و دوری از وطن نیز بیشتر

به این بدبینی دامن زده است .

ودادی از واقف عالم‌تر و مسلط‌تر از او بزبان ترکی بوده در انتخاب کلمات فصیح و درخشان در اشعارش خیلی دقیق بوده است .

ودادی در سال ۱۸۰۸ میلادی ۱۱۸۷ شمسی در سن یکصد و یکسالگی وفات نموده ، کتاب « مصیبت نامه » ی او اعتراض‌نامه‌ایست بر علیه ستمهای اجتماعی و بی عدالتیها .

از اوست :

کل چکمه جهان قیدینی سن ، جان بئله قالماز
چوخ آغلاما قان دیده ی کریان بئله قالماز
کل وقتسی کچر سیر کلستان بئله قالماز
هر لحظه کؤنول خرم و خندان بئله قالماز
بیر جام یتیر ساقی که دوران بئله قالماز
تن بیر کون اولور خاک ایله یکسان بئله قالماز

* * *

ای بس بو جمال ایچره که جانان اولافانی
بو شیوه ایله قد خرامان اولافانی
بو گردن خوش زلف پریشان اولافانی
بو احسن صورتده که انسان اولافانی
بیر جام یتیر ساقی که دوران بئله قالماز
تن بیر کون اولور خاک ایله یکسان بئله قالماز

* * *

یوز موسم خوش خرم اولوب ایللر آچیلسا
 یوز لاله بیتیب سوسن و سنبللر آچیلسا
 یوز باغ جهان فازه‌لنیب گللر آچیلسا
 کؤنلوم کی آچیلماز نئجه مشکللر آچیلسا
 بیر جام یتیر ساقی که دوران بئله قالماز
 تن بیر کون اولور خاک ایله یکسان بئله قالماز

* * *

سلطان جهان اولسا کئدر جانا اینانما
 بیر کون پوزولور شوکت دیوانا اینانما
 چون باقی دکیل ملک سلیمانا اینانما
 گر عاقل ایسن گردش دورانا اینانما
 بیر جام یتیر ساقی که دوران بئله قالماز
 تن بیر کون اولور خاک ایله یکسان بئله قالماز

* * *

آه آلدی منی درد فراق و غم حسرت
 سرمست و خراب ائتدی منی باده‌ی حیرت
 بیر مهر وفا ائتمه‌لی یوخ کیم اولار رغبت
 فوت ایلمه کل وار ایکن الده دم فرصت
 بیر جام یتیر ساقی که دوران بئله قالماز
 تن بیر کون اولور خاک ایله یکسان بئله قالماز

* * *

فکر ائتسه کک اگر دهرین ایشی بحر بلادیر
 بیر در گرانمایه سی مین جانہ بهادیر
 هر نقش بیـر آیینہ ی اثبات خدادیر
 مقصود دو عالم کینه تحصیل رضادیر
 بیر جام یتیر ساقی که دوران بئله قالماز
 تن بیر کون اولور خاک ایلہ یکسان بئله قالماز

* * *

فهم ایلہ و دادی که جهان بیر قورو سس دیر
 بیر دم ده کچر ایلہ کسی فریاد جرس دیر
 بو بزم فنادہ بو نه هنگام هوس دیر
 کل دورما که عمرون کچیر انجام نفس دیر
 بیر جام یتیر ساقی که دوران بئله قالماز
 تن بیر کون اولور خاک ایلہ یکسان بئله قالماز

از اوست :

ای همدیم سنی قانا غرق ایلہر
 کل تربتمه یارالانمیش کؤنلومی
 آیری دوشموش وطنیندن ائلیندن
 همدردیندن آرالانمیش کؤنلومی

* * *

کۆنول وردیکه هر بی وفا یادلارا
حیف اولدی که عمر گشتدی بادلارا

فلک سالدی دورلو - دورلو اودلارا
شان‌شان اولموش یارالانمیش کۆنلومی

* * *

قانلی یاشیم گوندن گونه بوللاندى
آخدی-آخدی سینهم اوسته کۆللندی

کنه غم سمندین میندی یوللاندى
هئچ بیلمهرم یارالانمیش کۆنلومی

* * *

«ودادی» ام خسته کۆزوم مردمی
ایتمیر میشم قوشونومی اوردومی

چوق طبییه شرح ائله‌دیم دردیمی
هئچ کۆرمه‌دیم چارالانمیش کۆنلومی

نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۷۹

«یوسف قراباغی»

فرزند محمد جان قراباغی معروف به کوسنج و از علمای زمان خود بوده
و حواشی و تعلیقات بر شرح عقاید عضدی که از مولانا جلال الدین دوانی است
نوشته و به ابو حامد خلیل‌اله تقدیم داشته است.

چون این حواشی را در خانقاه حسینیه‌ی سمرقند نوشته، لذا بنام «خانقاهی» معروف می‌باشد در سال ۹۹۹ ه. ق «۹۶۹ ه. ش» آقا حسین خلخالی از تألیفات وی ایراد گرفته و انتقاد کرده است.

مولانا یوسف قرا باغی در سال ۱۰۳۳ ه. ق «۱۰۰۶ ه. ش» در بخارا آن رساله را جواب نوشته و به عنوان ستمه الحواشی فی ازالته الغواشی موسوم کرده است.

از اوست :

خون شد دل من خوب شد این خون شدنی بود

آن به که ز بیداد تو شد چون شدنی بود

دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۴ - فرهنگ

سخنوران ص ۶۶۱ - ریاض العارفین

ص ۳۵۱ - آتشکده آذر ص ۲۰۶

شعراى معاصر در بايقه‌هاى

احمد جمیل

ازاوست :

تبریزده اذان چاغی

غریب آخشام زمانیندا مین بیر کدر دیولور
 خیاباندا پائیز یئلی خزللری سوورور
 پیچیلدا بیر شکایتله نه سه قوری بوداقلار
 شر قاریشیز دومان چو کور، کؤزدن ایتیر اوزاقلار
 نارین یاغیش سپه‌له‌بیر، کیمسه سیز دربول اوستی
 حیاطلرده نه تونغال وار، نه اوجاق وار، نه توستی
 چارشابلی بیر غریب کولکه خیابانلا گئدیر تک
 « یا حق » دیر سون قارالتی قابولاری دو که رک
 بیر دروازه فنه‌رینی کولک چیرییر بایاقدان
 کلیر آژان آتلارینین نال سسلری اوزاقدان
 بوداقلاری یاغیش دو گیر پنجره‌سی یل قیرییر
 بیر قاپونین آرخاسیندا کورپه اشاق هیچقیرییر
 نه بخاری چتیلدا بیر نه شام یانیر اوتاقدا
 یانیر آنجاق اود ایچینده خسته بیر قیز یاتاقدا
 دور آغلما قارداش جانسی ایندی کلر آنامیز
 ایندی کلر آج کورپه‌نی دیله دوتیر خسته قیز

کورپه سوسمیرمین دیل تو کیر بورولیر قیز نهایت
 او ورملی ضعیف سسده دیولیر بیر شکایت
 دور آغلاما داهما بسدر دور عقللی قارداشیم
 گسل الینی قوی آلنیم نئجه یایر گور باشیم
 سن دیل قائمیر آغلاییر سان کیپر یکلرین سولانیر
 اما منیم یر ایچینده ایو باشیما دولاییر
 آغلاییر سان هئج بیلیمیر سن نه لر چکیر او آنان
 سوروشمیر سان نه کئندی هارا کئندی بو زمان
 نه باشی آلولیدر اوزی گولمیر نه وقتدر
 نه سورگون سورولیرک بو نه طالع نه بختدر
 سوروشمیر سان آتامیزین باشیندا نه قضا وار
 نه تئز - تئز باسقین ایدیر ایویمیزه آژانلار
 بیر دیمیر سن یازیق باجی صاباح هارا کوچوریک
 غربت ایلده کیمیمیز وار بوغور قیزی ئو کسوروک
 آمان ویرمیر دائیشماغا کورپه دینمز اوتورور
 گوزلرینی دیکیر بره ایله بیل که سو چیلدر
 نئجه گوندو یانمیر ایوده اوجاغمیز ، شامیمیز
 نودانلاردا شیریلداییر داماجا قدر دامیمیز
 نئجه گوندو آنان وورور اودا سویا ئوزینی
 دیر بلکه رحم ایله یوب ایشیده لر سوزینی

آغیز آچیر کومکک اومور او ایندی هر یتهدن
 بلکه بیزی سورمه‌یه‌لر قیشین گونی وطندن
 کورپه کونجده نه بیر دینمیر نه قالدیر میرباشینی
 سیلیر کیچیک یومر و غیله کؤزلرینین یاشینی
 چوخ آجاسا قشنگ قوزی دسترخاندا چوره‌کوار
 آل یی ایندی آنامیزدا هاردا اولسا قایمدار
 کورپه آچوب دسترخاندان قوری لاواش کوتوریر
 ایوسکوتنه غرق اولماش قیز کو کسینی ئوتوریر
 جینگیلدیر قارارلیقدان بو وقت قاپو رزه‌سی
 آستانه‌دن ایوه گیریر بیر قادینین کولکه‌سی
 اوشاق دونور ییه بیلیمیر الینده کی لاواشی
 دوشیر قیزین یاسدیغینا ایکی دامچی کؤز یاشی
 بوغوب کؤنول فریادینی آنا چیخیر اوتاقدان
 کلیر آژان آنلارینین نال سسلری اوزاقدان
 وطن عشقی ص ۶۸

بختیار وهاب زاده

از احوالات او مطلبی بدست نیامد.

از اوست :

شهریارا

سن اوتوز ایل آیری دوشدون ائیلیندن

ئوز آنانلا دانیشدیغین دیلیندن

سیمرخ سنه پای دا وئوردی تئلیندن
 غربت ائلدله او تئز دوشدی یادینا
 تئلی چکدین وطن کلدی یادینا
 وطن سنی ینسه باسادی باغرینا
 ملهم قویدی سنین کؤنول آغرینا
 کناهییمی عفو ائت دئدین سن اونا
 هارای سنه بابا یوردی اود - اوجاق
 سندن دؤن بوزا دؤنوب دوناچاق
 سن آلمیشدین گوجونی بو اوجاقدان
 اوندان دؤنوب اونا باخدین اوزاقدان
 غنچه ایکن آیری دوشدون بوداقدان
 حیدر بابا دالینجا فان آغلادی
 آنجاق آیاق ایزلرینی ساخلادی
 هارای سنه ایلك هیچقیریق ایلك نفس
 هارای سنه آنا سودی دوغما سس
 ائل - اوباسیز عمر قوری بیر قفس
 خوشدور ینه بو دنیانین جفاسی
 قدر تیمسن آی آنامین لایلاسی
 نغمه آدلی چشمه لرین کؤزوسن
 سن ائلیمین سن گونومون ئوزوسن

بو لایلادان قاناد آلیب دوزی سن
 ای شهریار ئوز اوبانا قاییتدین
 سؤنموش ایدین یانا- یانا قاییتدین
 بابا یوردی دوغما اوجاق آی آنا
 مهربانسان دیزینه باش قویانا
 ناخلف لـر غفلتیندن اویانا
 یشنه سنین اؤنوند ا دیز چکه‌لر
 تورپاغینا گؤز یاشینی تۆکه لر
 شهریار ص ۷۳

توفیق غفارلی «دوشگون»

قسمتی از اشعاریکه برای شهریار سروده است :
 شاعر شهریارا سلاملار اولسون
 صفالی تبریزده دایم وار اولسون
 طالعی همیشه اونا یار اولسون
 اوخویوب شعرلرین شاد اولاق پیژده
 بیلک نه وار - نه یوخ وطنیمیزده
 شهریار دریا دیر شهریار دیز
 حقی وار افتخار ائله سین تبریز

اسدی خزان یئلی آیری دوشدوک ییز

تیکانلی مفتولار کسدی یوللاری

قویدی انتظاردا دوغما دیاری

* * *

منی ده بیر دفعه یاد ائت نه اولار

کۆروم قارا اولسون فلکین اوزی

قاراللیق ائیلهدی بیزه کۆندوزی

قارغی آتی مینیب تئز - تئز چاپاردیم

اوشاقلارین آشیقلارین قاپاردیم

آتام آجیقلاسا بهانا تاپاردیم

آه نه کوزل ایام ایدی اوشاقلیق

خیالیمیز لاپ خام ایدی اوشاقلیق

گونش ئوز یئرینه کلیب باتاندا

ناخیر کلیب اینکک ائوه چاتاندا

بیزو ئوزون اونون اوسته آتاندا

کله ووروب منی یئر ییخاردی

هارایما آتام کلیب چیخاردی

من توتاردیم باجیم اینه کک ساغاردی

ممه سیندن سود سئل کیمی آخاردی

بيزو غضبلہ نيٲ قرس۔ ترس باخاردی
 قاباغینا بير دستہ اوت آتاردیق
 سونرا دؤنوب خرمنلره چاپاردیق
 دولاندیقجا ایللر بوی آتیردیق بیز
 فرحله دولاردی جوشغون قلبیمیز
 قایالیق اولاردی کؤروشن یشیمیز
 آخشام اولجاق قایالیغا قاجاردیق
 ائلدن کیزلین سؤزی اوردا آچاردیق
 شهریار ص ۹۳

خیرالله کریموف

از احوالات او مطلبی بدست نیامد .
 قسمتی از نظیری او به « حیدر بابا » شهریار :

قازان کؤشکی

« قازان کؤشکی » بنفشه لر آچاندا
 شینا پالار گولوب عطر ساچاندا
 قاراقوشلار دامدان ـ داما اوچاندا
 « قوجا دنیا » دئییب بیر آز فکره دال
 بیزیده بیر خاطر لاییب یادا سال

باشین اوسته ایلدیریملار شاخاندا
 طوفان گلیب پالیدلاری ییخانداندا
 دره لرین شاریل - شاریل آخانداندا
 سئلین سویون سرعتینی کؤرموشم
 طبیعتین قدرتینی کؤرموشم
 «قازان کؤشکی» مین ایللردر یاشارسان
 بیز گئدیریک سن ینه ده باخارسان
 یاخشیلاری یامانلاری سافارسان
 قایدا بودور یاخشیلاری ئویرسن
 یامانلاری آرخاسینجا سؤیرسن
 «قازان کؤشکی» سحر کونش دوغاندا
 یارپاقلارین قیزیل رنجه چالاندا
 قوشلار بوداقلاردا هارای سالاندا
 کؤزه للیکین معناسینی دویموشام
 شیرین - شیرین خیاللارا اویموشام
 اوشاقلیقین خاطره سی دریندی
 اونودولماز ائله بیل کی بو کوندی
 او کؤنلرین آجیسی دا شیریندی
 اوشاقلیقدان شیرین بیر عمر دارمی؟
 او کؤنلره بیرده دونمک اولارمی؟

بولاق اوستن سوروشیردیک آشاغی
 تورپاق تۆ کوپ لیلله دردیگ بولاغی
 آنا کلیپ بئله کؤرسه اوشاغی
 اوز تورشودوب اونا آجیقلا ناردی
 شامدان سوئرا شالوارینی یاماردی
 سحر- سحر خوروزلارین زیل سسی
 کۆپکله رین قارالتیا هورمه سی
 چالاغانین یئرله گئدن کوکگه سی
 بیر تابلو در خاطر لردن سیلینمز
 خاطره نین ایلکی سوئی بیلینمز
 آخشام یئلی چیرینا ندا گنجه لر
 آی افقده باشین قویوب دینجه لر
 اولدوز آخیب کائناتا نور چیلر
 اوزاقلاردا هاوا زیرینک می چالار
 کؤزله اولور بیزیم یئرده ایلک باهار
 آیدینلیقدا یئرمیزی سالاردیق
 آرزومیزی بیر- بیرینه چالاردیق
 گاهدا سوسوب خیالاردا دالاردیق
 کؤزوموزدن یو خوقاچیب گئدردی
 بیرده کؤردون ایشیقلا نیب سحر دی

آقام بیزه شیرین ناغیل دییه‌ردی
 قارا دئوی بیر جیرقدان ئولدورردی
 بیر کئچلی قالدیریب شاه ائدردی
 شاه‌دا تختدن بیخیلاردی ئولردی
 ائشیدنلر قارنین توتوب کولردی
 شهریار ص ۱۱۳

راسم کریملی

اشرح حال او مطلبی بدست نیامد.

عزیزشهریارا سلام

سلام عزیز شاعر محترم استاد
 کیفنیز نثجه در سیرین شهریار
 ئوپردیم آیاغین دکه‌ن یئرلری
 بیلسئیدیم هاردا وار ایزین شهریار

* * *

خدادان ایستهرم دکه‌م سین نظر
 شعرین کونش کیمی عالمی بزه
 قلبلری اوخشار دیللرده گزه
 نه خوشدور صحبتین سؤزون شهریار

* * *

سن اوجا بیر داغا سالدین نفسی
 قایتماردی گؤیلره اودا بو سسی
 چوخ چکمر هریاندا گوار چهره سی
 حقین عدالتین دوزون شهریار

* * *

هامی سنین تکی سؤسه ائلینی
 سنه دعا چیدر قیزی کلینی
 کیم آلا بیلردی الدن دیلینی
 بؤیوک بیر دیارین دوزون شهریار

* * *

هئچ باغچا باغبانسیز باشسیز اولماسین
 کوللرین اوستونی نیکان آلماسین
 کؤلکه ن اوستوموزدن اسکیک اولماسین
 اولماییب نجه کسی کؤزون شهریار

* * *

آرزون دیلکلرین هامیا چاندی
 اوخ اولوب بعضی نین کؤزونه باتدی
 چوخ نجیب مطلبی بیزه آنلاتدی
 کوفونده چاغلایان سؤزون شهریار

* * *

مین شاعر اولسادا ساغ و سولوندا
 آبريجا قدرت وار کوچ وار قولوندا

کئتدی بکین اوغورلی صنعت یولوندا

هئچ وقت بو کولمه سین دیزین شهریار

* * *

چکدی بکین لوحه لر جانلی حیاتدر معنلار دولوسی بیر کائنات در

هر سو زون انسانا قولدور قاناد در شعرینده عطری وار یازین شهریار

* * *

ایسته رسن بیزیمله آغلا ییب کؤلمه ک

قلبلردن چووغوی بورانی سیلمک

ممکن دگلسه ده بو یتره کلمه ک

آغدر ائل یانیندا اؤزون شهریار

* * *

اوشاقدا بو یوکده «شهریار» دئییر

صنعتین ئونونده هامی باش اگیر

سنی اوره کیمیز نئجه ایسته ییر

بیر کلسه ن کؤره رسن ئوزون شهریار

شهریار ص ۸۵

زینال خلیل

از احوالات او مطلبی بدست نیامد .

قسمتی از اشعار بند ۱ و ۲ :

« دی کیمنسن »

دی کیمنسن نه چيسن هر گون هر گنجه
 دورورسان ئونيمده بير سئوال کیمی
 بعضاً ده قاپیومی آچوب کیزلیجنه
 کلیرسن یایما بیر خیال کیمی
 سویله آچیلماش بیر دردینمی وار
 نه در گؤزلرینده بو کدر بو غم
 ووردیمی او جوان عمرینی روزگار
 دایش من اولارام قلبینه همدم
 یاخین گل قوی باخیم اوجا بویونا
 بلکه ده سن منیم ئوز قارداشیمسان
 یا بلکه تانیشام من ده سؤیونا
 بلکه ده دوستیمسان وطن داشیمسان
 دی کؤریم نه دندر بو پریشانلیق
 آغارمیش ساچلارین جوان یاشیندا
 اوتور سر داش اولاق باری بیر آنلیق
 سویله نه ماجرا واردر یاشیندا

: ۲

من دئدیم: او کئتدی- کئتدی چوخ اوزاق
 اودر باخ چیرینیر بیر زنداندا تک

قالمشدر دشمنین الینده دوستاق
 یاتاغی تورپاقدا سرداشی کولک
 من اونی تانیدیم تانیدیم بلی
 او منیم تبریزلی قان قارداشیمدر
 زنجیرلی اولسادا آیاغی الی
 آزادلیق یولچیزی بیر سرداشیمدر
 هله یادیمدارد قیرخ بیرینجی ایل
 بیر یای سحرینده گؤروشیشیک بیز
 او باخدی اوزومه قلمینده نیسکیل
 آه نهلر سویله دی نظرلریمیز

* * *

اوقین اوجا بویسی قارا کؤزلری
 دیلیندن کورله قوپان سؤزلری
 اوزون شوه کیمی ساچلاری واردی
 انسانین قلبینی پارچالایاردی

* * *

اوقینلا تبریزی بیر کزمیشم من
 کیچوب محبتله او کوچه لردن
 هله یادیمدارد « عینعلی » داغی
 من سیره دالمشام هر یاشیل باغی

وطن عشقی ص ۹۸

یحیی سلیمان او

یحیی صفر علی اوغلو سلیمان او (۱۹۲۱ - ۱۹۷۶) باکی دا ده ئیرجه
اولاسینده آنادان اولموش ۱۹۳۷ - ۱۹۴۰ نجی ایللرده آذربایجان کورروکتور
ایشله میشدیر . بویوک وطن محاربه‌سی استراکچی سی دیر .
۱۹۴۷ نجی ایلدن ۱۹۷۳ نجی ایله دک سیمیک نفت کشفیائی قورو یونون
رئیس وظیفه سینده چالیشمیشدیر . مؤثر موزولاردا یازیلیمیش قیر خدان چوخ
شعری قالمیشدیر .

سن ائله مقدس ، ائله تمیز سن
آدینی وطنه قویوب بو ائللر
سن ائله مهربان ، ائله عزیز سن
قوینووا ایسینیر بوتون کونوللر

* * *

سن ائله بو کسکلیک ، ائله زیروه سن
اونوده باش ایر داهی لر بیله
کون کئچیب ، دوشدو کجه ساچلارینا دن
دوینا جوان لاشیر عمللرینه

* * *

همیشه خوشبختلیک ديله میسن سن
 بوتون آنالارین اولادلارینا
 بلکه صلح سوزونو ایلک دفعه دین
 ائله آنا اولوب انسانلار آنا

* * *

دئیرم تاریخین هر حو کمو نوده
 آنالار وریدی یالنیز آنالار
 اوند ارب کورمه زدی انسان هیچ وعده
 کوله ردی دوغیادا ابدی بهار

حسین شاهین

حسین نفتوالا اوغلو اسدالله او ۱۹۲۱ نجی ایلده باکی دا محله عائله سینده
 آنادان اولموشدور . تحصیلی اورتادیر . او ۱۹۳۷ نجی ایلدن «شاهین» تخلصو
 ایله شعرلر یازیر :

میلیون دغه می جامی نی قالدیردیم هدرمن
 بیر دفعه بیله کورمه دیم اول می ده نمر من
 هر نویدا قوناقلیقدا می ایچدیم هوسيله
 آه ، وایلا آیلدیم یو خودان گونده سحر من
 مطروب کیمی میخانه لره اولدوم آزار کیش
 درک ایله مه دیم خیر ائدیرم یو خسا ضرر من

سرخوش گورو بن سویدو منیم واریمی ساقی
 ائتمدیم اوز الیمله واریمی زیر و زیر من
 واخت واردی منی دوریه آلمیشدی حریفار
 امدی کلیرم اونلارا یساردا دا بتر من
 ایل ایچره چیخان واخدا خجالت چکیرم من
 می دن گو گو کوندن گورو رم طعنه کدر من
 بیگانی ام امدی او عزیز آرواد او شاقا
 آز قالدی ائدم تورپاغا قتلیمله سفر من
 دیشلر تو کولوب ساج آغاریب بیل ده بو کولموش
 بادیله یتیردیم جائیمما بوللو خطر من
 آرزوم بودو : می ترکین ائدن پیری جوانلار
 گورموم داهابو ندان بیله هیچ کسده ضرر من
 شاهین شو کورائت کی می ی ترک ایله میسن سن
 لعنت او خوبون ایچسه ام اونو بیرده اگر من

علی عباس ذکی

علی عباس بابا اوغلو محمد او ۱۹۲۲ نجی ایلده باکی ین بوزونا کندینده
 کندلی عائله سینده دوغولموشدور. ۱۹۴۴ نجی ایلده ب. ی. لینین آدینا آذربایجان
 پداقوژو انستیتوئون ادبیات فاکولتسین بیترمیش. دوغما کندلرینده معلم

ایشله‌میش دیر . او ، کنج یاشلاریندان « زکی » تخلصو ایله‌ عروسی و هیجا
وزفلرینده شعرلر یازمیشدیر :

کۆزه لیم ، قلبی‌نی وئرسن منه جانانه کیمی
دولاناردیم باشینا شوق ایله‌ پروانه کیمی
نازلی لیلایه کۆمؤل وئرمیه معنودا کۆروب
عشق میز دیل‌لره دوشسون دئدیم افسانه کیمی
قویما هر صبحه سنی یادایله کۆز یاشی‌نو کوب
لاله روخسارما شبنم دوشه دردانه کیمی
فرهاد اؤز عصری ایچون عالمه سس‌سالدی کولوم
سنده بو عاشقی سان عشقیده مردانه کیمی
کونلوم آشفده ایکن حسنونه خوش الفتینه
منی کل قارشیلاما جورایله بیگانه کیمی
حسن تختینه غرور ایله باخیب هانسی‌بری ؟
باخمادی عشقه بو دهرده مستانه کیمی
اولوبیر عشقیله کؤنلوم سنین هیج‌رینده اسیر
قویما ، ذراکی ، دوشه صحراره دیوانه کیمی

خدیجه حسن‌اوا

خدیجه قاسم قیزی حسن‌اوا ۱۹۲۳ نجی ایله‌د حوسان کندینده آنادان
اولموشدیر . ۱۹۴۱ - ۱۹۴۶ نجی ایللرده باکی‌دا طب انستیتوتوندا تحصیل

آلمیشدیر . حکیم دیر هیجا و عروض وزینده یازیلیمیش خیلی لیریک شعر
واردیر :

جان دئدیم یوز دفعه ، آخیر کی سنه جان اولدوم
بو عزیز جانی اوئوتدوم ، سنه درمان اولدوم
بیوفا قوش کیمی قوتسان دا بوداقدان بوداقا
یئنه عار ائتمه دیم ائلدن کؤزو کریان اولدوم
آباقین دیدی تورپاقی ائدیب شام و سحر
بیر زیارت اوجاغی تورپاغا قوربان اولدوم
ایلک باهار چاقلاری یاغدی سنه نارین قارلار
طالعین کوردیشینه بیر داهیا حیران اولدوم
آزجا غملمسه دیدیم هر دفعه جان سؤیلردین
بیلمه دین ایللر اوتوشدو اوره کی قان اولدوم
بنظریدیم بجهده ساکت آخان لال سولارا
کؤز یاشیندان یارانان دالغالی توفان اولدوم
سن سیز اولسام دا بیلیرسن کی وفاسیز دکیلیم
بیلیرم سؤیلویه جکسن کی پشیمان اولدوم
دئدی لر سؤمه بیر هیچ کس سنی همدم سیز سن
بو خبردن سیخیلیب چوخلی پریشان اولدوم
منیم ایندی اوره کیم اؤز وطنیم ، خالقیمدیر
خالقیمین غصه سیننه بلکهده لقمان اولدوم

عادل ظاهر او

عادل حنف اوغلو ظاهر او ۱۹۲۳ هجری ایلده باکی شهرینده فعله عائله سینده
آفادان اولموشدور او . سی . م کرو آدینا آدوون فیللو کویا فاخولتاسینن
بیتمیش . اوزون ایللر مطبوعات ساحه سینده مختلف وظیفه لرده چالیشمیشدیر
عروض و هیجا وزن اربنده چوخلی شعر ی واردیر .

عهدی نی سیندیران هر دلبره جانان دئمهرم
عشقیده هر یانانا عاشق نالان دئمهرم
عاشیقه سودی دلساری علاج ائيله مه سه
دهریده مین بئله معشوقیمه لقمان دئمهرم
ساچلارین سؤ کیلی جانان منه ائتمیش زندان
منه خوشدیر بيله بیر من اونا زندان دئمهرم
عالمی عشقیده قیلماق دیلهرم عهده وفا
هر چیخان عهده خلاف عاشیقه اسان دئمهرم
ایستهرم سؤ کیده اول ماهی صداقتلی اول
هر شیرین دل کؤزله جانیمی قوربان دئمهرم
سیر ائده باغی کولوستانی منیمله اول شوخ
قدمی دیمیهن اول باغه کولوستان دئمهرم
شعری نین قیمتی نی خالق ورینهجه عادل
اوزومه آد وری بن بونجا غز اخوان دئمهرم

آغا مہدی عظیمیؑ

آغا مہدی علی عباس اوغلو عظیمی او ۱۹۲۴ نجی ایلده باکی شہرینده ،
فحلہ عائلہ سینده آنادان اولموشدیر . تحصیلی فائدام اورتادیر . ۱۹۴۳-۱۹۴۶
نجی ایللرده قیزیل اردوسیرالاریندا خدمت ائتمیشدیر . هیجا وزینده یازیلیمیش
۳۰۰ جه قدر شعر پیسلری واردیر .

یئنه کئینیب سن تزه ندیر گلین تک
قوشا سیر قالاردا چلچراغ نه دیر ؟
باخاندا ، جامالین کؤز قاماشدیر
داها کوموش کمر ، اوقولباق نه دیر

* * *

قیزلارین کؤزو وار زر داراقیندا
کوللرین عطیری وار آل یاناقیندا
مرواری قاناری آق بوخاقیندا
یاخاندا کی قیزیل او سانجاق نه دیر

* * *

هورو کک ار اوزوندور چینار بوینوندان
جامالین کؤزلدیر کونه شدن ، آی دان
کیهیندن بیلیرم کولرسن تویدا
سؤ کیلیم بس داها قاش قاباق نه دیر

اكرام زىنال او

اكرام جاھانگىر اوغلو زىنال او ۱۹۲۴ نجى ايلدا ماسقا قەبىلە سىندە
فەلەسەئەلە سىندە ئادان اولموشدۇر . تەھسىل اورنادۇر . بۇيوك وطن مەھارەسى
ايللىرىدۇر . «كوردو» ژورناللىرىدا غەزەلەردە بىر نەچچە شەئىرىي درج اتمىشىدۇر .

غەزەل

اى كولا بىلىم اينجى مىسن مەھبەتى مىزدن
 ھەر كونا يىنى عالم يارائىر قەدرەتى مىزدن
 دور ائەمەدە دىر شەئىرى مىز كور عرضى
 حىرئە دىر آى اولدۇز ھامى شەئىرى مىزدن
 باتماز بىزە دون كىسە صلاح دان بوتون اغيار
 واقىلە دادىبىدىر ھامى سى غىرەتى مىزدن
 زەھمەتە مەھبەت كى بىزىم يىشردە عزادىر
 يىشردن كۆيە تەك راضى بىك او دولتى مىزدن
 بىز وصلە يىتىشىدىك بو كەفائەتدىر عزىزىم
 آرتىق نە كر كدىر بىزە اؤز قىسمى مىزدن
 اكرام ايلە دىكجە مەنە اى كولا او جالىرسان
 بىگانە خجالت دن ئۇلار حىرەتى مىزدن

بویو ک آغا فایق

حسین او بویو ک آغا مرتضیٰ اوغلی (بویو ک آغا فایق) ۱۹۲۶-۱۹۸۳
 باکی دا آنادان اولموشدیر . ۱۹۴۴ نجی ایلده س . م کرو آدینا آذربایجان
 دولت او یوردستی نین شرق شناسلیق فاکولتاسینی داخل اولموش بیر ایل سونرا
 مسکوا شرق شناسلیق انستیتونون اکینجی کورسوتا کتجرلیمیش و ۱۹۴۹ نجی
 ایلده اورانی بیتیرمیش دیر . مختلف مسئول وظیفه لرده چالیشان بویو ک آغا
 حسین او ۱۹۶۲ نجی ایلده نامزدلیک . ۱۹۷۳ نجی ایلده ایسه دو کتورلیق
 دیسیر تاسیاسی مدافعی ائتمیش . ۱۹۸۰ نجی ایلین مارتیندا دزرب . سی سی وی
 نین منبر عضو سچیلیمیشدیر . بویو ک آغا حسین او گنج لرینده ریسپوبلیکا
 مطبوعاتیندا «بویو ک آغا فایق» امضاسی ایله شعر لر چاپ ائتمیشدیر .

عاشیقیک بیز یارا قوربان دئیشیک جان میزی

بیلیریک گرچی فاحقدان تۇ که جک فانی میزی

کئجه کوندوز نجه ظلم ایله سه ده سؤ گولی میز

قویماریق یادلاری سالسین دیله دستانی میزی

اوچمه ریق بیز قیفیل آغزی آچیق اولسا بلی

سؤده ربک چوئکی او بولبول کیمی زهدانی میزی

یادین هیجر یله اوره کدن قارا فان سیل تک آخیر

هئچ زامان کیمسه ائشیتمز یئنه رفتاریمیزی

بو فداکارلیقی مجنون قویوب عاشیق لره دب

بیزه نامرد دیر آلساق یئری قوربان میزی

یاشاماق شوقی نی بولبول کیمی گولدن آلیریق
 ئوله‌ریکک کرچی خزان ورسا گولوستانی میزی
 یار چیخیب کشتدی شفادن بیزی محروم ائله‌دی
 هاردا دیر ایندی او لقمان تاپا درمائی میزی
 طالعیندن ائله‌مه بونجا شکایت فایق
 روزکار سانما کی وئرمیش بئله فرمائی میزی

انور آق‌وردی اوغلو

انور آق‌وردی اوغلو ۱۹۸۱-۱۹۲۶ ماشتاغاقصبه‌سینده آنادان اولموشدور
 بوزونا نغته مختلف وظیفه لرده چالیشان انور عروض وزنینه چوخلی شعر
 یازمیشدیر .

واردیر نئچه جور درد کی اونون چاره‌سی یوخدور
 یوخدور ائله جانان کی آواره سی یوخدور
 عشقه دوشن عاشق‌لری من آلدیم حسابی
 کوردوم کی کونو من کیمی هئچ قاره‌سی یوخدور
 گل باغری می آج کور نه جوهره پاره‌لنمیدیر
 اوزدن نه باخیرسان کی اونون یاره‌سی یوخدور
 جانان دئیجه‌جاق عاشیقی مجنون کرک اولسون
 بلکه بیر ی نین های کوی ایله آراسی یوخدور

غم اوخلاری نی چکمیری آفت بسو سینه مدن
 آستا آخیدیر قانی می فواره سی یو خدور
 افور، بو قدر محنت غملر هدر ازلدو
 خوشبختیدیر او کس بئله دیلداره سی یو خدور

علی بالا ظاهر

علی بالا کنجوم علی اوغلو علی او (۱۹۲۷ - ۱۹۸۲) بوزونا قصبه سینده
 آنادان اولموشدور. ۱۹۴۸ نجی ایلده ب. ی. لین آدینا آیی تون دیل ادبیات
 فاکولتاسینی بیتیرمیش. بوزوناداکی فحله کنجس مکتوبوندا دیل ادبیات
 معلموایشله میش. ۱۹۶۵ نجی ایلدن آذر نشرده و (معارف) نشریاتیندا رداکتور
 وظیفه سینده چالیشمیشدیر.

ظلم ایله فلک باشیما کؤر بیر نه لر ائندی
 ویرانه قویوب کونلوم ائوین دربدر ائندی
 سالدی غم هجره منی بی مهر نگاریم
 اؤز عاشیقی نی کؤر نئجه خوین جیبر ائندی
 من بسله دیم اول دلبره مین مهر و محبت
 عاشیق ... اؤز اؤزومه چوخ ضرر ائندی
 قویدو منی هجرینده اولوب غیر یله همدم
 کؤر هنج او وفاسیز منه بیر دم نظر ائندی
 ظاهر، یئنه دویمانی قوتوب آه و فغافین
 آهیم مگر اول داش اوره که بیر اثر ائندی

سلیمان رستم

سلیمان کریم اوغلو رستم او (۱۹۲۹-۱۹۷۵) ماشتاتادا آنادان اولموشدیر
سلیمان گراو آدینا آذربایجان دولت اوئیورسته توپون دیل وادیات فاکولتاسین
بیتیرمکدن سونرا ۱۹۵۷نجی ایلدن آذربایجان سسرا دیل وادیات ائستیموندا
ایشه باشلامیش . ۱۹۶۹ نجی ایلده نامزدلیک دوسرنا یسی مدافعه ائتمیشدیر .

ائیلر محبت اهلی می دیوانه کؤزلرین
هوشیاری مست قیلدی اوپیما نه کؤزلرین
گر بنده سائلم نظرون کسمه رحم قیل
ائتسین اشاره قتلیمه مژگانه کؤزلرین
بیر کج باخاندا مین چهیری ایلیر شکست
کیمدیر برابر ایلیه ترلانه کؤزلرین
دام بلایه سالدی ازادن کؤتول قوشون
سحر ایله ائیلهدی بو ایشی دانه کؤزلرین
ظلمات زولفون ایچره مقیددی قلب زار
ملحق اولوبدو چشمه حیرانه کؤزلرین
اومدوم کی ، خسته کونلومه ائیلر شفا ولی
بیر چاره ائتمه‌دی بو سلیمان نه کؤزلرین

عادل قلی یف

عادل قلی یف ۱۹۳۲ نجی ایلده باکی دا فحله عائله سینده آنادان اولموشدور
 شاعر حسین قلی ساجدین نوه‌سی ، شاعر عباسقلی جوهرین باجی‌سی اوغلودیر .
 او ۱۹۶۷ نجی ایلده س . م کورو آدینا آذربایجان دولت اوئیورسیته‌نین
 گولوشو جغرافیا فاکولتاسی‌نی بیتیرمیشدیر . حاضردا قاراداغ توکونتو
 مائیرالاری کومبوناتیندا ساحه روسو وظیفه‌سینده ایشله‌ییر .
 هم اییریک هم ده سائیریک شعرلر یازیر .

سئوگیلیم

طالین حؤ کمونو دؤندرمه کک اولماز
 حاقدان یانان شامی سؤندورمه کک اولماز
 بیر قلب آغلایارسا ، گولدورمه کک اولماز
 کولسه ده اوره کدن اولماز سئوگیلیم

* * *

هر قوچه وقتیندا آچسا یاخشی دیر
 عطری نی قلبلره ساچسا یاخشی دیر
 قوچه یاد ائلردن قاچسا یاخشی دیر
 اوزو آچیلارسا سولماز سئوگیلیم

* * *

دویدا قالاندیر جاه جلال دا
 بیر کون سولمالیدیر هر گول جمال دا

انسائی یاشادان ان خوش خیتال دا
بیر قوش تئک اوچان دیر قالماسئو کیلیم

* * *

حیانددا هر کسین قالسایدی ایزی
اوندا تانیاردی کله جک بیزی
آغیللی کلدمدیر درک ائت بوسؤزو
دئییب لر «نو کولن- دولماز سئو کیلیم»

خانیم آنا عباس اوا

خانیم آنا نجف قیزی عباس اوا (آرزو) ۱۹۳۶ نجی ایلده سارای کندیده
آنادان اولموش ۱۹۵۷ نجی ایلده باکی شهرینده کی ۱ نمره لی طب تخنیکومو
بیتیر میشدیر . او ۱۹۶۰ نجی ایلدن دورو مطبوعات دا چیخیش ائدیر :

آنام

ساچلاریم صیقل وریب هر سحر اوخشاییب هوروب
مین تسلی ایود وریب منیم آنام ، منیم آنام

* * *

سؤز سالیب باهاردان یایدان شالاه دن آخان چایدان
دائیشیب اولدوزدان آیدان منیم آنام ، منیم آنام

* * *

بد گوئومده پاسبان‌دیر
طالعیمه نور ساچان‌دیر

عومرو یولو چراغان‌دیر
منیم آنام ، منیم آنام

* * *

مین زحمته اوژون سالیب
آخی نیه ئیز قوجالیب

آلنین نری له اوجالیب
منیم آنام ، منیم آنام

عزیز آقا کریم اوا

عزیز آقا آقا صفا اوغلو کریم اوا (۱۹۳۷ - ۱۹۸۴) بوزونسا کندیده
کولخوزون اولاسیندا آنادان اولموشدیر . ۱۹۶۷ نجی ایله آذربایجان دولت
اونیورسیتسینی بیتیرمیش . همان واختان ۱۹۸۲ نجی ایله کیمی لنین رایونون
۱۸۲ نمره‌لی مکتببنده فارسی دلیلی معلمی ایشله میشدیر . کتبیچ باشلاریندان
ادیبانا هوس گوسترن عزیز آتاتین شعرلری آرا - سیرا رسپوبلیکا مطبوعاتیندا
درج اولمیشدیر .

ممکون وارسا اکر « کیرپی » ، دای کل بویانا

بلکه غفلتده یاتانلار ائشیدیب بیر اویانا

* * *

کل اوزون دقت ائله کؤر نئجه دیر بوللاریمیز

بان یانا چر که ایله کولمه کئدهر بوللاریمیز

دئمیرم من هله کی دار کوچه‌دی بوللاریمیز

کل اوژون دقت ائله بوردا کی چوخ چوخ دالینا

بلکه غفلتده یاتانلاردا کؤره ، بیر اویانا

* * *

کیره‌ریک، دوغرو دئسه‌ک، پالچیق دیزدن یوخاری
 بیر بیزیم دونکه دیل، بار یئنه بیزدن یوخاری
 نه کسه‌ک مرض ائلیه‌ک بونلاری سیزدن یوخاری
 ممکونون وارسا اکر، سال یولونو مردکانا
 بلکه غفلتده یانانلار ائشیده بیر اویانا

حوکومه علی‌اوا

حوکومه‌دربند قیزی علی‌اوا ۱۹۳۸ نجی ایلده باکی نین بوزناقصبه‌سینده
 فحله‌عائله‌سینده آنادان اولموشدیر. آدونون ژورنالیستیکا فاکولتاسین
 بیتیرمیش. اوزون مدت ردا کسپالاردا و رادیو ورلیشلری کومیتة سینده
 چالیشمیشدیر. اوشاق یاشلاریندان مطبوعاتدا چیخیش ائدیر. سی‌سی‌ری
 ژورنالیستی لر اتفاقین عضویدیر. ۱۹۶۰ نجی ایلده «صبحه‌چاغی» شعرلر
 کتابی چاپ اولموشدیر.

آرزو

اود پوسکوروب یایر کؤرن
 قیز دیر اراق بو اوداسان
 پولاددان نه دوزه‌لدیر سن
 دی، قان مره باتا باتا

دایان بیر آن

او آنیندان

سیلیم انجی تری نی من

سونرا سریم یاش دسمالی

آلولانان سنین اوستدن

سنه باخیب دئیرم کی

زحمتیمله مین ده باری

پولاد کیمی بوغورایدیم

دوشولدویم مصراع لاری

میررحیم علی عسکری

میراحمد علی عسکری ۱۹۱۸ نجی ایلده باکی دا آنادان اولموشدور .

۱۹۳۹ نجی ایلده ولادیمیر ابلج لنین آدینا عالی پداقوژو افسیتونون ادبیات

فاکولتاسی نی بیتیرمیش . بویوک وطن محاربه سی باشلانانا قدر او چاردا معلم

ایشله میشدیر . آقوست ۱۹۴۱ نجی ایلده قیزیل اردو سیرالارینا کئتمیش .

دویوشلردن قایتمامیشدیر .

مین ایللردن کئچمیشیک بیز

مردلیک دونو بیچمیشیک بیز

سنی وطن سئچمیشیک بیز

بیزه باتماز ئولوم هیجران

سالام ، دوغما آذربایجان

باشدان ، باشا چیلچراغسان
داغی ، دوزو باغچا باغسان
قوجا شرقه سن دایاقسان

بیلسین بونو بوتون جهان
سلام ، دوغما آذربایجان

* * *

بسله میسن قهرمان لار
کور اوغلو تک پهلوان لار
سنین اوچون ای اوغلان لار

حاضر دیلار کئجه جان دان
سلام ، دوغما آذربایجان

* * *

اگر کیمسه نامرد چیخسا
کؤیدن یثره آلود یاخسا
سو یثرنه قانلار آخسا

باغی لارا اولماز امان
سلام ، دوغما آذربایجان

* * *

کنجه نسلی بیک ، بخته وریک
بیز یئیلمهز ایکید لریک
هر بیر میز بیر عسکر یک

بیلسین بونو بوتون جهان
سلام ، دوغما آذربایجان
سلام ، دوغما آذربایجان

تامیلا شافاق

تامیلا سلطان قیزی آقایوا ۱۹۳۰ هجری ایلده باکی‌دا دوغولموش . ۱۹۶۳

هجری ایلده آذربایجان طب انستیتونو بیتیر میشدیر .

حاضیردا آذربایجان س . س . ر صحیه ناظرلینین علمی تدقیقات اوقتال

مونولوکیا انستیتودا ایشله‌ییر .

تامیلا شافاق طب گؤز حکیمی اولوب و بوساحده گؤز خسته خاناسی‌نین

تانیتمیش حکیم لریندن اولوب دیر و گؤز انستیتومونون عالم لریندن بیرسی دیر

تامیلا آغایوا نکجه بیر حکیم بوخ ، بلکه بیر مهربان انسان و انسانلارا

یاردیم ائدن بیر کس دیر . اونون گولر اوزو ، خوش خلقی ، محبت لی باخیشی

واردیر و دئمک اولار کی اؤز خسته لرینه محبت لن درمان ائدیر و بوندان باشقا

ادیبات ساحه سینده شعر عالمینین وورغوقو اولوب و اؤز اوره که دیوتولرینی

هیجا و عروض وزینده قلمه آلیب و کاغازین اوستوه کتیریب دیر .

تامیلا آغایوا شعرده « شافاق » تخلص ائدیر و اؤز محتوالی و احساسلی

شعر لرینلن انسانلارین قاراللیق کئجه لرین سحره چئویریر .

شافاقین ایندییه جکه بیر چوخ شعر لری « آذربایجان » د آذربایجان

قاری لی ، و هابله بیر چوخ ژورنال و قازتلرده چاپ اولوب دیر .

تامیلا شافاق آذربایجانین قارا بانوار حادثه سیندن بیر اوزون شعر یله

بئله دیر .

یارالی باکی دان گلیمش آنا

کل آج قوللاری می دولا بوینوما

یارالی باکی دان گلیمش آنا

دویاتین کددی دولوب قوینوما

مینهمی داغلایان آغیریم آجیم وار منی اؤلدوره جک آغیری آجیلار
بو کون نلییه احتیاجیم وار یارالس یاکسی دان کلمیشم آتا

* * *

درین دیر یاراسی دوغما باکی نین خیشلانیدی آلتیندا سویت تاکی نین
دلیب سیننه سینی کولله حاققی مین یارالس یاکسی دان کلمیشم آتا

* * *

اوره کیم سینهمده قورولیر بو کون دو بیا کؤز یاشیمدا بو غولور بو کون
قانا بجره حقیقت دو غولور بو کون یارالس یاکسی دان کلمیشم آتا

عندلیب قاراجا داغی

عندلیب قاراجا داغی نین حیاتی باره ده یگانه منبع اوتون «ایلی و مجنون»
یوماسنین باشلان جیفیندا اؤزو حاقیندا وئردیکی معلوماتدیر.

بو معلوماتدان شاعرین جنوبی آذربایجان قاراجا داغ محالین اهر
قصبه سینده یاشادیقی، سوزلاردا یروانا کئندی آیدین اولور.

شاعر وطندن کئتمه سین کنج یاشلاریندا بیر کؤزه له وورولوب اوزون
زامان سوکی اضطرارلاری چکمه سی ایله ایضاح اندیر.

قاراجا داغی نین حیاتی نین چوخ حصه سی بی مختلف خاللیق لاردا (میرزالیک)
اقتیمیشدیر. اهردن چیخاندان سونرا ایسه بیرسیرا شهرلری گزمیش. نهایت

یرواندا سردار حسینقلی خاين یاقیندا میرزالیک ائتمیشدیر. ۱۳۸۰ بی ایللره
قدر میرزالیک ائندی بی گوسترن بیر قصبه سی ده وار.

صنعتکارین دوغولدوغو و وفات ائتدیکسی ایل معلوم دکیل .

غزل

سر کشته کؤنلومون یئنه مین مدعاسی وار

غوغالی باشی مین نه بلالسی بلاسی وار

بیردم شکسته کؤنلوم آچیلماز سبب ندیر

کل کؤر زمانه نین یئنه بیر ماجراسی وار

فامهر بانی کؤر کیزیب اغیاریلان کزر

یارب کیمین یوغازیله بیر بیوفاسی وار

صراف ایله لعل لبین مشتری سی دیر

جان نقدی نی نثار قیلیبدیر بهاسی وار

رحم ایله ترکه قیل بئله سودانی ای فلک

کیم بیر خطرلی مرحله دیر چوخ جفاسی وار

تنها بیلیب وجودوما قصد ائتمه ای کؤنول

یوز مین بلایه دور کیمی آشناسی وار

ای «عندلیب» ناله ی بیجادن ال کونور

کل کؤر بو کولشین نه عجایب صفاسی وار

زهره عباس قیزی الهویردیوا

زهره عباس قیزی الهویردیوا ۱۹۵۶ نجی ایلده آذربایجان نفتی چی لار

رایونوندا آنادان اولموشدور . ایلک تحصیلی بی اورادا آلمیش . ۱۹۸۰ نجی ایلده ایسه . باکی دولت او یورسیتنین فیلولوگیا فاکولتسینی بیتیرمیشدیر . حال حاضر دا آذربایجان علم لر آکادمیسینین نظامی آدینا ادبیات استوتونون نظامی شناسلیق شعبه سینده چالیشیر .

بو شاعیردن بیر چوخ شعر لر آذربایجاندا چیخان ژورنال و قازت لرده چاپ اولوب دیر .

دلمیخندی دوزی قالدی	کون اوندی ایزی قالدی
هر کیمدن نه قالماسا	شاعرین سؤزو قالدی

* * *

آی کونوم اوئن کونوم	کون اولوب کندن کونوم
هومره یاغیش تک یاغیب	دور اولوب ایتن کونوم

ناظم رضوان

ناظم رضوان ، رضوان او ناظم عباس اوغلو ۱۹۵۱ نجی ایل مای آی بین ۱۲ سی ده باکی دا آنادان اولوب .

اورتا تحصیلی ۱۹۶۸ نجی ایلده باشاوریب رسولزاده آدینا باکی دولت ایورسیتیندن تاریخ فاکولتاسینا داخل اولموشدیر . قورئاردان سوئرا بش ایل جوانلار تشکیلاتی سیرالاریندا ایشله میش .

۱۹۷۸ نجی ایلده آذربایجان علم لر آکادمیاسیندا نظامی آدینا ادبیات استیتوتا آسیرامت قبول ائدلمیشدیر . ۱۹۸۱ نجی ایلده استیتونی جنوبی

آذربایجان ادبیات شعبه‌ی سیفنده کمک علمی ایش وظیفه‌ی سینده ایسه باغلامیشدیر
 ۱۹۸۵ بجی ایلده شهریار یارادلیقیندا وطن پرورلیک موزه‌ی سیندا و سراسیا
 مدافع اوردک فلولو کیا علملری قازمزدی اولملیک دودره‌سی آلمیشدیر .

اوجنوبی آذربایجان ادبیاتینا آد اولارجا مقاله یازیب چاپ ائدیمیشدیر
 همچنین ۴ جلدلیک جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتولوژی سن‌ی ده تریب‌جی و
 مؤلف جنوبی آذربایجان ادبیاتی جا قاریخی ۲ جلدده جن مؤلف . محمد حسین
 شهریارین ۳ جلدلیک اثرلر کلیانی ندا ایسه تریب‌جی ودا کتور و ترجمه‌چی
 کیمی اشتراک ائتمیشدیر .

۱۹۸۹ بجی ایلده «منیم شو کیلیم» آدلی شعرلر کتابی ایشیق اوزو
 کؤرمیشدیر . ایله همین ایلدن . سی . سی . ری یازیچی لار بیرلیکی نه یازیب
 سنجیلمیشدیر .

ناظم رضوان هیجا و عروض وزنلرینده شعر یازیب و یاردیر ایندی بیر
 غزل بو شاعیردن اوخویاق :

سندن کؤزه‌لیم بیرجه صداقت دله‌رم من
 عهد ایله میشم یاسادا جانیم کوله‌رم من
 عشقین وطن عشقیله برابر منه حاکیم
 کسه آراهی قاف داغی پارام گه‌له‌رم من
 عشقیم هوسیم ایله مقدس دیر عزیزیم
 عشقیله کوشدن لکه‌سین بیل سیله‌رم من

نادان نه بیلیر کؤز یا شیدیر کوهر عشقین
 نادان دگیلم صدقله قدرین بیلهرم من
 چوخ سؤیله دیلر «ارک قالاسی داشدی، دشلمز»
 نالم اوخونو بیر دفعه ویرسام ده لهرم من
 اینجیتدی فراق جانیمی نولاریتنه ظلم انت
 زولفونده کی تئلدن ده ظریف اینجی لهرم من
 هر ذره مه هجران غمی یارب ایله هویمیش
 سائما کؤزه لیم وصله یاتیب دینجه لهرم من
 چاتماز الیمه وصلی نه جانیم کدر اولسا
 روحوم مه لهرن فی کیمی ساغا اولهرم من
 ای کول بوسون «ناظمه» روح ورسن اگر سن
 بیتمبر اولوب عشقه قدر یو کسه لهرم من
 ناظم رضواندان بیر هیجا وزنینه ده شعر اوخو یوروق.

عزیزیم آستا، آستا قاز کلیر آستا آستا
 من یارا نیله میشم قصد اندیر آستا آستا

* * *

عزیزیم یارا یارا اوره کیم یارا یارا
 دالینجاغم باغریمی اوزورم یارا یارا

* * *

عزیزیم زولفی قارا بنزیمہ زولفی قارا
زولفون بیلہ قان سالیر اوخساندیم زولفکارا

* * *

من عاشیق سایا کلمز دردلریم سایا کلمز
یار غمی مه مشتری چاغیر سام تو یا کلمز

* * *

کئجه کئچدی یاری دیر ائلر منه داری دیر
کؤرن دیر ایچمه سن بیلمیر غم خماری دیر

* * *

عزیزی یم دال دالا ایکید سکر دال دالا
مردی نامرد شریندن اور کینده دال دالا

* * *

عزیزیم هولو یاخشی چای چمن سولویاخشی
بیری مردی خوش بیلمیر بیری ده یولویاخشی

* * *

عزیزیم قاریش قاریش ائل ائلہ قابنا قاریش
اؤلنده یوردودا اول وطن آرمسین بیر قاریش

احمد قشم اوغلو

احمد قشم اوغلو ممداو ۱۹۵۰ نجی ایل فورال آیین ۱۷ سینده نخبواندا

بابک رابونون و اینخیر کندینده آنادان اولوب .

۱۹۷۲ نجی ایلمه رسولزاده آدینا باکی دولت ایورسیتیسنین ریاضیات
فاکولتاسی فی یتیریب .

۱۹۷۲ - ۱۹۷۴ نجی ایلمرده مسکودا مرکزی اقتصادیات ، ریاضیات
استیتوفوندا ایشله میش . ۱۹۷۴-۱۹۷۸ نجی ایلمرده اوردادا ایران اسپیراتورانی
یتیریب . اقتصاد علملری نامزد دیر .

ایلیک شعرلی ۱۹۷۷ نجی ایلمه فورال آیندا خالق شاعری رسولرضایین
کنیش تقدیمی ایله «آذربایجان کنج لری» قزینده چاپ اندیلیب . «دورغون
کولک» آدلی ایلمک شعرلر کتابی ۱۹۸۱ نجی ایلمه باکی دا نشر اندیلیب .
۱۹۸۵ نجی ایلمه مسکودا شعرلر کتابی نشر اولوب سی . سی . ر . ی . یازیچیلار
اتفاقین عضوی دیر . ۴ کتابی نشر اولوب . ۲ کتابی چاپا حاضر لاییر .

آذربایجان عملر آکادمیاسیندا شعبه مدیری دیر . احمد قشم اوغلو
آذربایجان سیاسی مقاملارپندان ییری سی اولوب . «کنجلیک» زورفالینین
و «س» قازئتینین رداکیسیا هیثی یین عضوی دیر .

بیر شعر «دوتیا چاغیریر منی» بو شاعرین شعر کتایندان :

اوز اوقه دوروشوق ساجینی ایندی

کولک لرداغتسا بویشوما دولار

بو حو کوم نه سنن ، نه ده منیم دیر

سیننده ، سینهمده اوره که لر آغلار

اوز - اوزه دورموشوق سؤزلر باخیشلار

بیزدن جسارت لی بیزدن سایشی سیز

یوللاریمن اوستونده قایالار داشلار

بو یوللاردیر کی بیز اولموشوق حاق سیز

* * *

اوز - اوزه دورموشوق یاقاقین اودو

یاسیر بارماقیندا اؤزگه اوزویو

آرادا دومان وار کوره که قانادلار

دومان خاطیر لادیر قوس قزحی

* * *

اوز - اوزه دورموشوق اوزونده تلاش

آز قالیر الینه توخونسون الیم

بیر دیلدن، اوره کین اولما ییسا داش

چیرینان آلودام من دبلیم دبلیم

عاصیم یاه کار

عاصیم یاه کار ۱۹۵۴ هجری ایلده شرور دایو نوئون پیسیان کندی بنده آفادان

اولوب . ۱۹۷۵ هجری ایلده ننجوان دولت ایورسیتینی بیتیریپ . آذربایجاندا

چیخان اولارلا قزت و زورمال لاردا شعرلری چاپ اولوب .

ننجوان شاعیرلرینین شعرلریندن عبارت اولان ۷ کتابدا اوئون اوتوزدان

آرتیق شعرى چاپ اولوفوب «زیر و زیور» آدلى شعرلر کتایى نین مؤلفى دیر .
 اوزون مدت نخجوان یازیچی لار اتفاقیندا ایشله ییب . ایندى ایسه نخجوان
 دولت تلویزیا و رادیو ورلیشلىرى کمیته سینده رداقتور ایشله ییر . عاصیم یادگار
 بیر اوزون انتظاردان سونرا ۱۹۹۰ نجى ایلده ایلک دفعه بیر رسمی ادبى
 کرو هیلان ایرانا کلیب و جلفا و مرند شهرینده قورولان شعر کئجه لرینده
 کؤرکملی چیخیش ائدیپ و رضا پاشازاده ایلن بیرلیکده تبریز شهرینه کلیب
 و شهریارین اتوین و اوغون هادی آدلى اوغلویلان کوروشوبدیر و سونرا شهریارین
 مزارینا کئدیپ شهریار توپراقین زیارت ائدیبدیر و شهریارین پاشازاده ایله
 اولان اس و الفتینه کؤره بو شعرى یازیپ و نخجوانین شرق قاپوسى آدلى قازینده
 چاپ ائدیپ دیر کى بو شعرى عاصیم یادگار دان اوخویوروق :

آی پاشازاده

استاد شهریار لا نفس - نفسه

اوتوردون نئچه قیش - یای . پاشازاده

اوتون هر سؤزونو ، هر کلمه سى نى

اٹلردن - اٹلردن . یای . پاشا زاده

بو تاي یاریم عصر شهر یار دئدی

بوللارین دو بوسى آچیلار دئدی

شهریار او تایدان بختیار دئدی
آغلادی نچه ایل آی . پاشازاده

* * *

قوناقیق ، شهریار ، اوجاقینداییق
سحرلی بیر سسین ، سوراقینداییق
بو ائوده ائله بیل قاف داقینداییق
سن بیزی ذیرده ده سای . پاشازاده

* * *

شهریار لهجه سی آخدی سؤزوندن
بیر یول بوی دئمهدین آمما اوزوندن
اؤیورم شهریارا باخان کؤزوندن
خوشبخت لر خوشبختی آی . پاشازاده

اوزو تبریزه تبریزه

خیال مندن اولده چاپیر
یول کئدیرم ، یولو تائیرام
اوزو تبریزه تبریزه
اوزو تبریزه تبریزه

* * *

بو یول تبریزین یولودو
آپارام قلبیمده اودو
عصرین ان اوزون یولودو
کؤزو تبریزه تبریزه

* * *

سۆز شکردی ، بالدی دیین
ساخلا میهام شیرین شیرین
اوره ک سوسوب لال دی دیین
سۆزو تبریزه تبریزه

* * *

یایمب حسرت یالان اولوب
مندن قاباق سالان اولوب
مندن دالدا قالان اولوب
ایزی تبریزه تبریزه

* * *

یش - کۆی حسرت آهی چکیر
خطائی فین روحو چکیر
نجه آرزو ، دویغو چکیر
ییزی تبریزه تبریزه

* * *

کلدین کۆردوم قلب شوبندی
دوشوبدور عاصمین ایندی
کۆزلدن دویماق چتیندی
کۆزو تبریزه تبریزه

اثلناره عسگرزاده بیزوونالی

۱۹۷۱ نجی ایل نواییر آیین اوچوقده باکی نین بیزوونا قصبه سینده بیر
اوشاق حیاتا کۆز آچیب دیر کی اونون آدی نی «الناره» قویوبلار .

اثلناره اورقان تحصیل نی ۱۹۸۸ نجی ایلده بیتیرمیش دیر . عومیری فین اون
ایکی بهارین دا، شعر حالینه آدیم قویوب وغزل ساحه سینده شعر لی یازیب دیر .
مکتبده اولان حالدا کلاسیک لرایله ماراقلان میشدیر . اثلناره کنج یاشلاریندان
فضولی - سید عظیم شیروانی - نسیمی - واحدین شعر کتابلارین اوخویوب و

اونلارین غزل لریندن بهره لر آپاریب دیر . بونا خاطیر عمومیت له کلاسیک اثرلری اوخویوبدیر .

بیر چوخ قزت و ژورناللاردا یازدیقی اثرلری چاپ اولوبدیر کی اوللاردان « ادبیات اینجه صنعت » قزینده ها بئله « آذربایجان » ژورنالیندا « کورپی » ژورنالیندا اثرلری نی اوز علاقه دار اوللارینا چاقدریب دیر . بیر چوخ احساسلی شعرلری نی تلویزی و رادیو دان اؤز سسلن چیغیش ائدیپ و ورلیشلر ده اشتراک ائدیپ دیر .

جنوبی آذربایجاندا چیخان « وارلیق » ژورنالیندا و هابئله « بول » قزینده ده اثرلری چاپ اولوبدیر .

باکی مین نردالان قسبه سینده فعالیت کؤستریب و شاعر لر مجلسینده یعنی « مجمع الشعراءین » فعال عضولریندن بیر یسی دیر .

ائلناره عسکرزاده حال حاضر ده باکی شهرینده تلویزیون - رادیو شر کتینده چالیشیر .

بو شاعیره خانیم لیری که شعرلردن باشقا اؤز علاقه دارلیقین امام حسین حضرتلری مین کربلادا اولان ماجراسی خاطر له لرینده تأثیر آلیب و بیر چوخ مرثیه شعرلری یازیپ و خلق آرا یاییب دیسر و اوره که دیوتوسونو و اؤز علاقه سی نی حضرت علی اولادینا کؤستریب دیر کی او مون مرثیه شعرلری نی بیر چوخ نوحه اوخویانلار خوش سسلن اوخویوبلار . ایندی لی که ایکی شعر بو احساسلی شاعره دن اوخویوروق :

یئتسیدی الیم دردیمی دلداره دییردیم

دره ی دیلی می سری نی آشکاره دییردیم

لعل لبینی کؤستره رک نازلی نگاره
 اؤیمک سؤزونو یالوارا یالواره دییردیم
 توتسایدیم حیاتیمدان اول نازک الیندن
 کل سیره چیخاخ شوقیله کولزاره دییردیم
 زولفیندن اؤیردیم منه او ناز ائله سیدی
 نازیمندن آلیبدیر اوره کیم یاره دییردیم
 نامرد رقیبین کؤزو جاثانیم دوشموش
 انسان دیل اصلا بونو اغیاره دییردیم
 « ائلناره » بو کون مجلس عرفانه کلیبدیر
 میهراسینا من لؤلؤی شهواره دییردیم
 ایندی ده بیر غزل حضرت حسین نین مرثیه سی عنوایندا بو شاعره دن
 اوخویوروق:

باخ کؤره مصیبت دی بو کون کرب بلاده
 یوللانندی اسیر لرله حسین باشی جداده

کسیدی باشی نی شعر لعین اولمادی امداد
 رحم ائیمه مه دی آل علی یه ائوی برباد
 دوتدی عربستان چؤلونو قاله و فریاد
 بیلیمم بیه فرق اولمادی شاهپله کداده

باخ کۆر نه مصیبت دی بو کون کرب بلاده

یوللانندی اسیر لرله حسین باشی جداده

عباس علمداری ووروب سالدیلار آندان

سو وئرمه دیلر ایچمه که بیر قطره فراندان

بو ظلم کره که حشره کیمی چیخما یا یاددان

لعنت اوخوسون شیعه لر اول ابن زیاده

باخ کۆر نه مصیبت دی بو کون کرب بلاده

یوللانندی اسیر لرله حسین باشی جداده

اوخلانندی علی اصغر حسین نین قوجاقیندا

سولدی کول اوزو قاسمینین کون قاباقیندا

کۆنده ردیلر عورتلری زنجیر ایاقیندا

تا شامه قدر ایستی کون آلتیندا پیاده

باخ کور نه مصیبت دی بو کون کرب بلاده

یوللانندی اسیر لرله حسین باشی جداده

اولدی علی اکبر نجه کۆر قانینه غلطان

دوشدو ایاق آندا بدنیا اولای عریان

اقتدی جائی بی مادر لیلایا قوربان

قان آغلادیلار قالمادی طاقت اسراده

باخ کۆر نه مصیبت دی بو کون کرب بلاده

یوللانندی اسیر لرله حسین باشی جداده

یاندیردی لار اول خیمه‌لری قالمادی آثار
 ووردی باشینا آغلادی محنت کش بیمار
 یولده باشی نی زینب بیچاره دل افکار
 یاس ساخلایار دالناره هر ائل بزم عزاده
 باخ کؤر نه مصیبت دی بو کون کرب بلاده
 یوللاندی اسیرلر له حسین باشی جداده

المیرا قاسم اوا

المیرا محمد فیزی قاسم اوا ۱۹۳۲ نجی ایلده نجسوان شهرینده آفادان اولوب. ایلک و اورتا تحصیلین نجسواندا بیتیریب سوئرا باکی شهرینده دیل و ادبیات ایوردیسته سینده آلمانیا دیل فاکولتاسیندا اؤز تحصیلینی باشا چاندیریب.

المیرا قاسم اوا دیل فاکولتاسین قورقارانندان سوئرا نجسوان شهرینده قایدیب معلم‌لیک و وظیفه‌سینده مکتب‌لرده چالیشیب دیر.

۱۹۷۶ نجی ایلده مدرسه‌ین باش رداقتورلو کونا یو کسلیب سوئرا دولت ایشلرینده مختلف وظیفه لر آباریب. المیرا اؤز وظیفه‌سینی مدنیت الویشده ناظرلیک‌لن ادامه وئریب.

قاسم اوا دولتی وظیفه‌لرین باشا چاندیران حالدا مدنی علاقه‌لرینی و بو ساحه ده چالیشماقدان ال چکمیوب دیر. ۱۹۵۷ نجی ایلدن شعر عالمینه قدم قویوب و شمالی آذربایجانین و هابئله آلمانیا شاعر یازیچی لارین اثر لریندن

مارا قلاب دیر وایلیکک شعری نی یازیب و یلارادیب دیر .
 المیرائین بیر چوخ حصه شعرلری آذربایجان شمالی نین ژورنال و قازت
 لرینده چاپ اولوب و شعر و ورغونلارینا چائیبدیر .
 المیرا قاسم ادا اؤز اثرلری می هیجا و عروض وزمینده یارادیب دیر .
 المیرا نکجه دولت ایشلرینده اوزوندن علاقه کؤستر میوب بلکه مدنیت ساحه -
 سینده ایله اوستون قدم لر کؤتوروب دیر کی اونو خلق شاعری آدلاقیلمیریب و
 اولکله لرده تاقیلیب دیر .

المیرا قاسم^۱ ادا دولتی ایشلر وظیفه سینده بیر چوخ اوستون مقامی اولان
] حالدا مدنیت ساحه سینده بیر کؤرکملی معلم اولوب واخدا اوشاقلارین و هابئله
 عائله سینده بیر مهربان^۲ آنا وظیفه سینده باشا آپاریر .

شاعرین هله لیکک ایندییه جکک ۳ جلد^۳ «ستودالی کؤتول» ، «آختار منی»
 «ظریفلیک»^۴ آدلی شعر کتابی چاپدان چیخیب و خلق آرایا یلیب دیر .
 آما دئمکک لازم دیر کی هله لیکک^۵ بو شاعرین بیر چوخ مقدار یازما
 شعرلری واردیر کی اونلاری چاپا^۶ حاضر لاییب .

من بو تایدان ، سن او تایدان ، آی گولوم

ائوین من سیز ، کونون من سیز او توشور

یا نا یا نا آلولانما اوره بیم

هاسی ذیرده^۷ بیر کون چن سیز او توشور^۸ ؟

اوغلون ، قیزون ، من سیز چاتار مرادا
 نسوی دا من سیز دولانارسان آرادا
 گل سوروشما بس بو قالدی هارادا
 کورون نئجه عومروم من سیز اوتوشور؟

* * *

بارماقیلا چوخ دارادیم قئلینی ال لریمله سیغارلادیم الینی
 کل اوتوما سن اوبانی ائلینی هانسی عومورده دون سیز اوتوشور

* * *

ساجلاریم دوشن دن سن ، نه ائدیم ؟
 فیکریم ، سؤزوم ، ائيله سن سن نه ائدیم ؟
 عومروم ، کونوم ، مندن کن سن ، نه ائدیم ؟
 حسرت قلبیم جان دین سن اوتوشور .

* * *

هارای لاما ، هاراییندا دونارام ائيله باخما آلیشارام یانارام
 او داغلارا باخیب منی آنارام اوتن کونوم نئجه سن سیز اوتوشور

* * *

قاراریمیز نه قارادیر عزیزیم
 بیزه یوخسا بو قوباردیر عزیزیم
 بو آیری لیق غم قوباردیر عزیزیم
 کومان وارمی ائل کومان سیز اوتوشور

افلاطون سراجلی

افلاطون یونس اوغلو ممدلی ۱۹۳۶ هجری ایلده بر جملی محلی نین سراجلی کندینده آنادان اولوب . اولجه سراجلی دا سکیزلیک کند مکتبینی صونرا بر جملی دا پداقوزی تخنیکومو و ۱۹۶۱ هجری ایلده تبلیسده پداقوزی استیتون تاریخ فیکوتولیا فاکولتاسین فرقلنمه دیپلمو ایله بیتیریب . ۱۹۶۲ هجری ایلدن آذربایجان رسوبلیکاسینی علملر آکادمیاسی نین نظامی آدینا ادبیات استیتوندا چالیشیر .

فیلولو کیا علملری دوکتوردیر . آذربایجان ادبیات متخصصی ، شاعرو ترجمه چی کیمی تانی نیر . ۸ علمی بدیع کتاب ، ایکی بوزه قدر مقاله مؤلفی دیر .

بیز کی ، گؤروشهر دیکه بیر واخت آرا بیر

نه اولدو کسب سن ایاغی مندن

دوستو یادینا سال ، یاری آرا بیر

بوخسا حیف آلیر آیاغی مندن

آیریلیق اودودندان قلب اولار آل - تالان

سندن اوز دؤنده رسم گل اؤزون آل قان

یئنه باشیل کیسین گول لری آل قان

ظریف ناخیش لارین آی آغی مندن

افلاطون سارایلی، بولغور یار باغی
 سارالدی یارپاغی، سولدی یارپاغی
 باغلاسا آچیلار، قورخما، یار باغی
 اوخوسان بایاتی، آی آغسی مندن

آل چالا

کلیب کئجه یئنه او قیز قارشیدان
 کؤزو شهلا، یاناقلاری آل چالا
 کؤز ائیلیوب دؤلوب بیر قارشیدان
 اولدو زلاردا سئوینجیندن ال چالا

کل هر شئی اؤز آدینلا دیندیر که
 تورپاقین دا اؤز دیلی وار، دیندیر که
 حاق یولوندا دیل دیره کدیر، دین دبرک
 یازیق اودور حاق یولوندا آل چالا

سن افلاطون سارایلاردان تر کیمه
 بو جفادان قازانچ کیمه، تر کیمه
 بیز یولچویوق، آلیم سنی تر کیمه
 عومرو موده اؤز عومرونو آل چالا

یاالجین قوجا

قوجایو یالچین فکرت اوغلو شاعر ۱۹۶۳ نجی ایل باکی شهرینده آنادان اولموشدیر . ۱۹۷۹ نجی ایلده اورتا مکتبی بیتیرمیش . سونرا ۱۹۸۷ نجی ایلده انستیتوتو بیتیردیکدن سونرا باکی شهرین یین ترمان او ، رایوتو قیرمیزی امک بایراقی اوردولی ۴ نمره لی نیکینتی قوراشدیرما فرسینده استحصالات شعبه سیندن مهندسی وظیفه سینده کئچیریلیمیش . سونرا ۱۹۸۴ نجی ایلدن مطبوعات دا ، رادیو تلویزیادا آردچیلی شعر لر یله چیخیش ائدیر . یازیچی و گنج لیکه و نشریاتلاردا نشر اولونموش « یاشیل بوداقلار » یونئر یا آلماناخی « نئی سسرلر » چاپ اولموشدیر « یازیچی » نشر یاتیندا « آنا منه خیر دوعا وئر » آدلی شعرلر کتابی چاپدان بوراخیلیب .

آ دنیا

اوز، اوزنه می دوروب یئنه قصدی میز
بیر اولوبه منصبیمیز اصلی میز
کل، آیمیدیر، ایله ائدک سسی میز
اوباتماسین یانقلاری آ دنیا

* * *

نونوب یئنه یئری کؤیو هارایی
چوخ اؤزوتو یورما بئله هارایی
کیم چیخارسین دئی لردن سارایی
درد ایچینه یانقلاری آ دنیا

* * *

دؤرد یان دهره ، آرزو قاچاق بیرجه یول
قوها قودا مین مین آفاقه بیرجه یول

بلکه ائيله قينا مایاق بیرجه یول

منلینی ساقاقلاری آ دنیا

* * *

کون آغلا بیر طالع آندیر بیر نه هر

هره باشین دولاندیریر بیر نه هر

ناییشمیشیق ائکی ده‌لی بیر نه هر

یسولا وئره که آداملاری آ دنیا

* * *

بیر آیری شعر یالچین قوجادان :

بوداق بوداق قول آیریلیر

ایچیمدن ساغ سول آیریلیر

بو بیر دنیا ، بو بیر دنیا

مندن ائکی یول آیریلیر

* * *

اوزوم اوزومدن به‌زیرم

بو صحراده نه که‌زیرم

بیلیر دنیا بیلیر دنیا

من بیلیم به که‌زیرم

* * *

اولایر یالقوزاق مندن

قویور توفان ، سازاق مندن

دئیر دنیا ، دئیر دنیا

بیر دلیم ، اوزاق مندن

مینایه علی اوا

مینایه علی اوا این دوغوم ایلی و تحصیل آلدیقی شهر و دوغوم یری الدم

یوخدیر . بو شاعرین « سن سئو کیلی » شعر کتابی نی اله سالدیم کی بو شعر کتابینا خلق شاعری « نبی خزری » باشلانیش یازیب دیر کی بو کتاب باکی شهرینده ۱۹۹۰ نجی ایلده چاپ اولوبودیر . بو باشلانیشدا نبی خزری شاعرین حاقیندا هیچ بیر ایضاح اونوتاندیرماقینا وئر میبیدیر آما بو شاعره نی مهستی - حیران خانم لا برابر ییلیب واونون احتمالی اثری نی کؤزل یازیلان اوخوجولارا تائیش ائدیبیدیر .

رداقتورون یازدیقی پاکوره بو شاعره دن بیر آیری کتابدا « یاریم جیق کسبلمیش حکایت لر » یؤمالاری چاپدان چیخیب دیر .

مینایه علی او بو کتابدان چاپ ائتدیگی شعرلری هاموسی هیجا و آزاد وزنینه دیر . بو شاعره اؤزونو شعرین قایدالاریندا دوستاقداسا خلاموویوب و اوره که درینترسونو گاه قوشما گاه دورت لوک و گاه آزاد بحرینده یازوبدیر . ایندی ایکه بو شاعر دن بیر دورت لوک شعر اوخویوروق :

آه چکیب ، اود توتوب یانا کدا کرم
بیز اومدا کشیشی فانیمالیدیق
کو کوندن ، سویوندان آیری دوشه نی
واختیندا ، واختیندا قینامالیدیق

بیز ایسه کرمی قبه ائیلهدیک
باخمادیق آرادا بیتن تیکانا
کرم چیغیری نی یولاچئویردیک
نه قدر جوانی گودازا وئردیک

قلای ییب قللدیلاد اؤز فیزلاریمیز
اولادین کوناھی آخی میدی کی؟
حسرتدن سارالان بو چیچک لرین
اصلیندن نه لری اسکیکه ایدی کی؟

* * *

یایق کرمی نین فریادلاری دا قایتارا بیلمه دی بویولدان بیژی
یشته کشیشلرین یشته فتواسی یشته ده آچمادی کؤزلری میزی

* * *

واختیندا او ، اودان قورومالیدی
آنالار ، آنالار اولادلاری سی
واختیندا ، واختیندا ائشیمه لیدیک
یایق کرمی نین فریادلاری سی

* * *

بیر آیری شعر :

تاماح خسته لیکی 'آرتیر کون به کون
آج کؤزلر خرچنکدن داها قورخولو
ائیله سر ورمیین اздаها لاردان
نپه کؤز نهنکیدن داها قورخولو

* * *

الهی :

آتمدآن قوردوما بیزی
 قوردونا بیلیریکه اوندان اوزوموز
 تاماه لا قارقیمما ، قارقیمما بیزی
 تاماهلا دونیاتی کور قوباریق بیز

شامیل دلی داغ

شامیل دلی داغ باکی نین شاعر لر یندن بیر سی دیر کی اؤز شرح حالینین
 « حیائین آستاری حیائین اوزو » عنوانلی شعر کتـابـینـدا باشلاش بازدیقـی
 مطلبینده دوغوم ایلی نی ۱۹۲۹ نجی ایلین پاییز فصلی نده قلمه آلیب دیر آما
 بو باشلاشدا اؤز تحصیل حاقیندا ایضاح وئر میوب دیر .

بو مقاله ده شاعیر اؤز شعر لری حاقیندا سؤز آچیب و اونلارین قورمو
 باره سینده اوخوجولاریلان دانیشیب دیر . بونا خاطیر بو شاعرین شعر لر یندن
 نمونه لر یازیب و اوندان بیر ترجمه حال یازماقا موفق اولمادیقی میزدان چوخ
 چوخ نأسفلی بیکه .

دورت لوک لر

آقلار بیر کلمه دئمه ییب هدر سنی خلاص ائدد دار کونده پیشه
 هر نه خرجه سن آزالیب کئدر عاغللی ایشله سن آرئار همیشه

* * *

بثلینی ایمه‌میش یو که چاره قیل
تاپ کتیره بیلمه‌زسن بویدا داشا
آمما، داغ چکیده اولسادا آغیر
یئنه ده آغیرلیق، ائيله مز باشا

سگیزلیک

نجیب‌لیک انسانین وار دولتی دیر
یانیندا بیر هئج‌دیر اشیاء ثروتی
اوره کین عشقیدیر، محبتی دیر
خوشبختدیر هر کیمین اولسا قسمتی

ان نجیب هئج کیمین قلبینه دیمز
آرزولار ائل - اوبا مهربان اولسون
ایرینی دوزه‌لدیر، دوز ایشی ایمز
ایسته‌بیر دونیادا جان هاچان اولسون

یخیلما

یخیلاندا پالیت کیمی دی یئره
دیزلرینی بو که - بو که یخیلما
ایله دی کی، آم‌وای دئسن داغ‌دره
اوره کینی سو که - سو که یخیلما

عومور ایکی دیل ائده‌سن سهوی
ال چیر کیدیر، گودمه فازانجی نفعی
دونیا نین مالی نا ساتما شرفی
کؤز یاشی نی تو که - تو که یخیلما

قالایا گودہ نمہ ، زامان اوچورار
 داغا بئل باغلاما وواقان اوچورار
 «نامیل» چالیش سنی بوغماسین قهر
 آرخانی ائل لرہ سوکک یغیلما

احمد جواد

باکی نین سفرینده احمد جوادین «سن آغلاما ، من آغلارام» آدلی شعر
 کتابیلان تائیش اولدوم و بو کتاب الیمہ چاندی کی ۱۹۹۱ نجی ایلده باکی
 شهرینده توفیق محمود و رحمان حسن او ، ین رداقتورلیقلان چاپ اولوبدیر .
 بر کتابا محمد اصلان بیر اوزون مطلبله باشلایش یازوب امما نأسف لر کی
 شاعیرین آنادان اولان ایل تاریخی واونون آلدیقی تحصیلی ویاشادیقی شهر لر
 واونون قولوم تاریخی بو ۲۷ صحیفه لی باشلایشدا قلم آلینماییب دیر .
 باشلایشدان اله کله ن معلومات بئله دیر کی شاعر جوان یاشیندا حیاتدان
 کؤز یوموب دیر و بوشاعیر دن «سن آغلایاما ، من آغلارام» شعر کتابی اونون
 ایلیک کتابی یوخ بلکه ده اوچونجی شعر کتابی دیر .
 بو کتابدا توپلانیان شعر لر ، ائل او با ، وطن و توپراقا محبت شعر لر ی دیر
 کی هاموسو هیجا وزیننده دیر .
 ایندی شاعیرین الیمیزده اولان شعر کتابیندان بیر نجه شعر بیرلیکده
 اوخووروق :

قوربان اولدوغوم

بیر خیلی زامان دیر کئتدی کلمه‌دی
عهد و پیمائینا قوربان اولدوغوم
ایسته‌دی جان وئردیم قدیر بیلمه‌دی
او شیرین جانینا قوربان اولدوغوم

* * *

دئدیم آیریلیقا یوخدور توانیم آیریلیب گئتمه سین سرو روانیم
بیرداها دونمه‌زمی یوسمان لایم او تمیز قانینا قوربان اولدوغوم

* * *

من هئی کؤیه باخدیم ، کؤی منه باخدی
یول لارا باخمادان کؤزلریم آخدی
شمشک اولدو ، آنجاق بیر دفعه چاخدی
باخدی قوربانینا ، قوربان اولدوغوم

* * *

کؤنول وئرمه‌ک ایستر بیرمژده یئنه
شو کیلی یوردومون کؤزه‌ل لری نه
شعریمه جان وئروب کؤیلردن انه
شهرت و شائینا ، قوربان اولدوغوم

* * *

او منیم شعریمین روح و رواجی
 بوتون کۆزله لرین باشی نین تاجی
 بیلمه زمی کی اونسوز عومروم چوخ آجی
 او حاق دیوانییا ، قوربان اولدوغوم

* * *

کۆزله لیکه لر یاپما ، دویغولار جان سیز
 منه طعن ائله بیر هر یشتن قان سیز
 آتیلان اوخلاردان چیخ گل زیان سیز
 نام و نشانینا ، قوربان اولدوغوم
 شاعیر اؤز حیات یولداشینا «شو کریمه خانیم» آدلی بیر شعر یازوب کی
 بو شعرین آدی کۆزوم یولدا دیرلان چاپ اولوب کی بو شعر ۱۹۳۰ بجی ایلده
 یازیلیب دیر .

آ ، دوسلار ، بیر قومرال ترلاییم اوچدو
 یوللاردا یولچوم وار کۆزوم یولدا دیر
 اون بش کون آیریلیق اون بش ایل کئچدی
 اؤلدوردو انتظار ، کۆزوم یولدا دیر

* * *

هانی منیم آرخام ، قولوم ، قانادیم
 حوریمیم ، عزیمیم ، شهریمیم ، آدیم

قارداش برابریم ، کۆزەل آردادیم
سۆیلەین دورمالار ، کۆزوم یولدادیر

* * *

کئتمیشدی اون کونە چیخدی اون بئشه
تە چون سالدی منی بئیلە تشویشە
دئمە دیمی ، ساغین ! کونول بیر شیشە

کئچ کلیرسن ، سینار ، کۆزوم یولدادیر

* * *

او کی وئردی سنە هم وار یوخونو
قلبیمە ساپلادین هیجران اوخونو
یاسدیقین دان آلدیم کۆزەل قوخونو
یاسدیقین کول قوخار ، کۆزوم یولدادیر

* * *

ای وفاسیز ، سنین اورە گین داشدان
نەچین سۆیلە مەدین کولوم بو باشدان
« یاری » آز سئویرم قوهوم قارداشدان
قوهوملو بختە ور ، کۆزوم یولدادیر

حکمت محمود

« کۆنول آچان سۆز دیه که » حکمت محمودین شعر کئتابی دیر کی بو

کتابدا شاعرین پومالاری، قوشمالاریندان نمونه لر چاپ اولوب. تأسف لر کی بو شعر کتابیندا شاعیرین نقدینده بیر سؤز یازیلما ییب و کتابدا باش سؤزو باشلانیش مطلبی یو خودور آما ناشر طرفیندن کتابین ایلیکک صحیفه سینده بئله یازیلیب دیر:

اختصاصی جا کیولوق اولان حکمت محمودون امضاسی اوخوجولارا یاخشی تانیشدیر. او، س س ری یازیچیلار اتقاقی نین عضوی دیر.

کتابدا داخل ائدیلمیش شعر و پومالاردا طبیعت کؤزلیکلری نین ترنمو، اوفون قوروتماسی و صافلیقی اوغروندا مبارزه دقتی جلب ائدیر. شاعیرین بو سبکده یازیلیمیش شعر لری روان اوخوناقلی دیر.

بو کتاب ۱۹۸۹ نجی ایلدہ باکی دا چاپ اولوب دیر. ایندی بو شاعیردن و بو کتابدان بیر نچہ شعر بیرلیکده اوخویوروق:

نئجه آنلاداسان

اوره کک یانغیسی نی دویمایان کسه
نئجه آنلاداسان ندیر کؤز یاشی
بیر مودریکک آق ساققال بیر کلام دئسه
کل احترام کؤسترسن اونا قارش

یئر کؤی نازاز لایب انسان اولاندان
حیات آغیل، کامال بخش ائدیپ بیزه

نادرا کہ ، دوشونجه ، سۆز یاراداندان

انسان قیمت وئریب دییلن سۆزه

* * *

گونش بیرمایا کدیر ، دنیا بیر ده نیز

انسانلار سرشین ، حیانا کیمی

دوغولوب ، یاشاییب ، یوخ اولدورقیز

بهره لی ، بهره سیز آغاجلار کیمی

* * *

انصاف دا ، مروت ده ، سن ائله اول کی

ایری دوزه گولوب ، دوز آغلاماسین

بیر قلبه دیه سن ده تنز ، ائله اول کی

اوره کک سیزلادیب ، کؤز آغلاماسین

تزاد

سما آیدین ، اطراف ساکت ، آی نورلو

سو کوت یورقایندا یانیر گنجه لر

سائکی قراللیق لار چکیب مین اوردو

کؤبلری ، یئرلری توتور گنجه لر

* * *

کونه ش دان یئریندن کنجیر هوجوما

ضربینه دؤزمه ییب قاچیر گنجه لر

ظولمہتین گۆزودن یاش داما ، داما
آیریلیر دوئیادان ، کوچور گئجه ار

بشرین دیلینده

بشرین دیلینده عزیز آدین
ای مقدس آنا ، مقدس قادین
سن سن اوره کلرین اودو آتشی
سن ائللر بهزه کی ، ائولر کونشی
کیمده وار ، دانیشیق، گوسترین کوره که
آنا قلبی کیمی قایغی کش اوره که

شمشاد رضا

شمشاد رضا شمالی آذربایجانین بیر اقتدارلی شاعر و یازیچی لاریندان
بیری سی دیر . بوشاعیر « دانیش اوره کیم » آدلی شعر کتابی کی ۱۹۹۰ نجی
ایلده چاپدان چیخیب و بو کتابا داود نسیم بیر گۆزله و احتوالی قلملن باشلانیش
یازیبدیر بوشاعرین حاقیندا بئله یازیر :

شمشادر ضاین ایلک شعرین « اولدوز » ژورنالیندا « چکک آتامین رسمی نی »
او خودوم و ییلدیم کی شمشادر ضاین شاعر اولماسیندا آتاسی نین « دمیرچی آتاسی
عاشیق حسین » نین مؤثر نقشی واردیر .

شمشادر ضا اؤز شعر لرینده ، خلقه ، وطنه ، توپراق باغلی لیقی نی گوزله معنا لارلا

کۆستره شاعیر آذر بایجان توپراقین قاریش قاریش دولانیب ودرین مطالعه ائدیب.
شمشاد رضا بیر نئچه کتایین مؤلفی اولوب ونشر عالمینده اوزوندن چوخ
اثرلر قویوب . بونلاردان بو کتابلارین آدی نی آپارا بیلیمک «آنام» «آچیق
آلین» «آنا اوجاقی» نشر عالمینده دیر .

شمشاد رضا فولکلور ادبیاتیمیزدادا زمکین قدملر کۆتوروب تاسف اولسون
کی شمشاد رضانین دوغوم ایلی وهارادا یاشادیقی ، هانکی وظیفه لری داشادیقی
هارادا آلدیقی تحصیلی ندن بو باشلانیش سؤزونده اوخوجولارا تقدیم اولمیوب
وبویازی نین چوخ حصه سی شاعرین یاراداجاقلیقی حاقیندادیر . ایندی بیر شعر
بو شعر کتاییندان اوخویوروق :

گولوم

کون کئچیب ، آی اوتوب ایلر دولانیب
هاوادا یارپاقسی یلنیر ائلم
بولنما بو قدر اوتر کی سسه
من داهاسنین کی دکیلم ، گولوم

* * *

بیلیم گزمه زدین سن مندن آیری
ایستی الیرینده یاناردی کؤلوم
کولکلر آپاردی همین چاغلاری
من داهاسنین کی دکیلم گولوم

* * *

سئو کی عشقی نی توتوب گئدهر دیک
 بونا کی شاهد دیر او دوغما ائلیم
 دویونه دوشوبدور داها بختی میز
 من داها سنین کی دگیلم گولوم

* * *

بودونیا ایشیدی نه اینجی نه کوس
 داها بوندان بئله آختارما منی
 حاقلا بیب باشیمین اوستونو تولوم
 من داها سنین کی دگیلم گولوم

کیم قالا قالا

حیات بیر بوخجادی سیرلی - سوراغلی
 بختین ذیروه سینده کیم قالا - قالا
 عومورده ارفوندو ، کون ده ارفوندو
 یاشی یا بیلیرسه کیم بالا - بالا

* * *

زامانین وورغون تک سؤز چکه نی بوخ
 آلیشان اوجاغین کؤز چکه نی بوخ
 حیات بیر فاتاردی دوز چکه نی بوخ
 کیمی قاباندادی ، کیم دالا - دالا

* * *

باشیندا بیر عشقین هوسی قالیب
 عمر و نون هیکللیک معناسی قالیب

دونیادا ابدی دونیاسی قالیب سۆزون تک بیلسه کیم قالا قالا

مندن سونرا

ها باخیرام کئدن یولوم دوماندی
درک ائتمیرم بو نه جوره زاماندی
نرازی بن آغیر گؤزو یالاندی
آغلا کؤنول ، آغلا کؤنول آغلا سن

یخیلانی کیمسه آلمیر وجینه
حاق عدالت زورلولارین کوجونه
قیسیلیر سا بیر دیوارین کوجونه
آغلا کؤنول ، آغلا کؤنول آغلا سن

داش آتدادیر طالیمین بیرالی
دگیرمانیم داش اویودور دومانلی
قویولمورسا یاخشیلیقین هیکلی
آغلا کؤنول، آغلا کؤنول آغلا سن

بو دورنالار نیه وئرمیر سس سسه
ساوالان دا قارقال دوشوب قفسه

بیر وطنین کی دردی ده وار ایسه
آغلا کؤنول ، آغلا کؤنول آغلاسن

نه قارغیم ، من نه دییم حیا
بیرجه شعره کووه نیردیم یوخاو . دا
مندن سوئرا نه قالاچاق دونیادا
آغلا کؤنول ، آغلا کؤنول آغلاسن

حسین کورد اوغلو

حسین کورد اوغلو اؤز ترجمه حالیندا بئله یازیپ :
من ۱۹۳۴ نجی ایل شمالی آذربایجاندا لاجین رایونونون مولا احمدلی
کندینده آقادان اولموشام .

بو کندین اولو بابالاری ۱۱نجی عصرین اورتالاریندا جنوبی آذربایجانین
قاراداغ محالیندا کی شیخ احمدلی کندیندن کلیب بورادا مسکن ائتمیشدیلر .
حسین کورد اوغلو بیر اوزون سؤزلن مولا احمد کندینین آدقویماسیندان
دانشیب و اؤزونون و اؤز آدینین باره سینده دئییر کی من ده : ایلک دفعه کی
ایمه قلم آلدیم و شعر یازماغا باشلادیم اؤزومی بیر قاراداغلی حساب ائتمیشم
کلدی کجه آراز ، خدافرینه ، قاراداغ ، ساوالانا ، شعرلر یازموشام .

من اورنا مکتبی ۱۹۵۳ نجی ایلده قبادلی رایونونون خافلیق کندینده
بیتیرمیش ، همین ایلده ده آذربایجان دولت ارنیورسیتینین فیلولو کیا فا کولتاسینا

داخیل اولموشام .

۱۹۵۸ نجی ایلده فیلولوق اختصاصی ایله ادنیورسیته‌نی بیتیریب . رادیو و تلویزیو درایشلری کومیتة سینده ایکی ایل ردا کتور ایشله میشم .

۱۹۶۰ نجی ایلدن آذرب . علملر آکادمیاسنین شرق شناسلیق انستیتوندا کورد ادبیات شناسلیق اوزره علمی ایشه دعوت اولوموشام . اوتوز ایله یاخین بو انستیتودا چالیشمیشام . بو انستیتودا چالیشماغیما کۆره عالملیک درجه‌سی آلموشام .

من حال حاضرده نظامی آدینا ادبیات انستیتونون جنوبی آذربایجان ادبیاتی شعبه سینده باش علمی ایشچی وظیفه سینده چالیشیرام . جنوبی آذربایجان فلکولور و اوزره علمی تدقیقاتا مشغولام و همی ده محمد حسین شهریارین شعبه‌ین نشر ائتدریجی اوستادین فارسی شعرلری‌نی ترجمه ائدیرم .

منیم مکتب زامانلاریندان شعرلریم ژورناللاردا، قزتلرده چاپ اولوبدیر . ۱۹۶۳ نجی ایلده ایلک شعر کتابیم « سحر نغمه‌لری » آدینا نشر اولدو . اوندان بری اون دورد کتابیم چیخمیشدیر .

حسین کورد اوغلو بیر چوخ حسه شعرلری‌نی هیجا وزینده یازوب امما بیر مقداردا شعرلریندن عروض وزینده یازیبدیر .

ایندی حسین کورد اوغلو نون بیر شعری‌نی ۱۹۸۹ نجی ایلده چاپدان چیخان « بودونیا بیر کاره‌ان یولو » شعر کتابیندان اوخوریاق کی بو شعر ی تبریزه اتحاف ائدیبدیر .

جانیم تبریز - گۆزوم تبریز

جانیم تبریز، گۆزوم تبریز، نه چوخ دردین غبارین وار
 سنه گۆز نیکدی دویا کی سنین بیر دویا وارین وار
 قدیم کوهر خزینندن پای آلمیش کون باتان یوردو
 کی کامیل باغبان اولموش ، بوتون عالمده بارین وار
 ایکی دلیک بیر نشان قالموش خطائی دن کور اوغلون دان
 جاها نین مین دیاریندا ، پوزولماز یادیکارین وار
 قلم چال دین، فلینج وردون ، او جالدین اؤز سهندین تک
 بو شهر تله ، بو غیر تله ، اونون سن اختیارین وار
 قودوز باشلار چیلیک لنمیش پولاد کوسونده قهر اولموش
 ائیلمه زسن ، یه نیلمه زسن ، سنین سردار وقارین وار
 دیوشدون قاقلی دئولرله ، او جاندین شاقلی بیر بایراق
 یاخین دوست ناخلف چیمخدی خزان اولموش بهارین وار
 قانادلان دین سوز عشقیله ، گونه شدن باده دولدورسن
 بوتون دونیا یا فاتح سن ، بؤیوک بیر شهر یارین وار

احمد قشم اوغلو

احمد قشم ازغلو (محمد او) ۱۹۵۰ نجی ایل فورال آی نین ۱۷ سینده
 نخجوان دا بابک رایونونون وایخی کندی نده آنادان اووب .

۱۹۷۲ نجی ایلده رسول زاده آدینا باکی دولت اوئیوسیتیمندن ریاضیات
فاکولته‌سین بیتیریپ .

۱۹۷۲ - ۱۹۷۴ نجی ایللرده کوکسوادا مرکزی اقتصادیات ، ریاضیات
انستیتوندا ایشله‌میش .

۱۹۷۴-۱۹۷۸ نجی ایللرده اورادا ایانی اسپر اترانی بیتیریپ اقتصادعلم‌لری
نامزدی دیر .

ایلکک شعرلری ۱۹۷۷ نجی ایلده فورال آییندا خلق شاعری رسول‌رضانین
کنیش تقدیمی ایلده « آذربایجان کنج‌لری » قزینده چاپ ائدیلیپ « وورغون
کولک » آدلی ایلکک شعرلر کتابی ۱۹۸۱ نجی ایلده باکی‌دا نشر ائدیلیپ
۱۹۸۵ نجی ایلده مسکودا شعرلر کتابی نشر اولوب . یازی‌چی‌لار اتفاقیندا
عضودیر .

احمد قشم اوغلونون ۴ کتابی نشر اولونوب . ۲ کتابی‌دا چاپا حاضر لائیر
احمد قشم اوغلونون حیات یولداش دان ۲ اوشاقی واردیر آذربایجان علم‌لر
آکادمیاسیندا شعبه مدیری‌دیر . آذربایجان سوسیولوکیا آسوسیاسیا
سینین ویته‌سی - پریزیدنتیدیر . سوت سوسیولوکیا آسوسیاسیا سیاسی فدراسیا
شوراسی نین عضودیر .

« کنج لیک » ژورنالی‌اندان و « سس » قزیندن ردا کتوبا هیئت نین
عضودیر .

احمد قشم اوغلونون « دنیا چاغیریر منی » آدلی شعر کتایمندان کی
۱۹۸۸ نجی ایلده چاپ اولونوب‌دیر بیرنچه شعر ی اوخو یوروق .

شاعیر ۱۹۸۶ نجی ایلده بیر شعر « گئدیرسن ، آدلی بو کتایین ۱۸ نجی
صحیفه سینده اؤز وطنین بورا خیب اؤز که دیاریندان خوشلوق آختاران انسانلارا
خطاب بئله یازیر :

اوز چؤویریب دوغما ائلدن اوبادان
بو منواللا ، سویله هارا گئدیرسن ؟
به زی کیبسن دی یسن آتسا ، بابادان
باش کسؤزونه وورا ، وورا گئدیرسن

* * *

دئیرسن کی ، خاراب اولوب زامانا
بیله دوران ال وورم میر تاسا منه
دؤنه نمیرم آیساق آلمیش یاماسا
باش آلیبسان قانی قارا گئدیرسن

* * *

شان بیلیرسن اؤز ائلی نی دانماقی
گئدیپ ائوینده جه دال دالانماقی
وطنی ، حیاتی ، بسا ، جان ساغاتی
فورخولو ، زبانلی ، یثره گئدیرسن

* * *

دانیب اؤلوسو سوغو ، دانیب قانی نی
کیمه گئتمیرمی سن سن پناهی نی

چایلار یوما یا جاق بیل گوناھنی

بئیلہ جهنه مه ، کورا گئدیر سن

« اوز اوزه دورموشوق ، بیر آیری شعرین عنوایی دیر کسی احمد قشم
اوغلونون شعر کتایبندان اوخوبوروق :

اوز اوزه دورموشوق ساچی نی ایندی

کولک لر داغیتسا بوینوما دولار

بو حو کوم نه سنین ، نه ده منیم دیر

سینه نده ، سینه مده اوره ک لر آغلار

* * *

اوز اوزه دورموشوق ، سؤزلو باخیشلار

بیزدهن جسارت لی ، بیزدهن سایغی سیز

یوللارین اوستونده قایالار داشلار

بو یوللار ، دئییر کی ، اولموشوق حاق سیز

* * *

اوز اوزه دورموشوق ، یاناغین اودلو

یسائر بارماقیندا اؤز گه اوزویو

آرادا دومان دار کورک قانادلار

دومان خاطیر لادیر قوس قهزه حی

* * *

اوز اوزه دورموشوق ، اوزونده تلاش
 آز قالیر الینه توخوسون الیم
 بیر دیلان ، اوره کین اولمویو بسا داش
 چیریینان آلودام من دیلیم ، دیلیم

عارف عبداله زاده

عارف عبداله زاده باکی تین کؤر کملی یازیچی وشاعر لریندن بیرسی دیر
 کی اؤز اوره ک سؤزلرین شعر قابینده « بختی میزین کتابسی » آدی لان بیر
 کتابا توپلاییب . ۱۹۸۸ نجی ایلده باکی شهرینده چاپدان چیخاردیب دیر .
 عارف اؤز حسرتلرین ، محبتلرین ، نفرتلرین بوشعر کتاییندا توپلاییب
 دیر . بو کتایینا عارف عبداله زاده بیر نچه صحیفه لی باشلانیش یازوب و بو
 باشلانیشدا یازیر کی : منیم ایلک شعرلریم ۱۹۵۷ نجی ایلده مطبوعات دا
 چاپ اولوب دیر .

تأسفالر کی شاعر اؤز سؤزونده اؤز حیاتیندان ، اؤز تحصیلی حاقیندا
 و اؤز ونون ددغوم ایللی باره سینده سؤز آچما ییب نه کی شعر حاقیندا دانیشیب
 دیر و بوشاعیر نچه کنایین مؤلفی دیر معلومات وئر یلمیوب دیر .

عارف بو شعر کتاییندا ۱۶ نجی صحیفه سینده « چوخلوقدا یوخلوق ،
 عنوانلی شعر یی یازیب و بوشعری بیر لیکده اوخوبوروق :

چوخ عشق انسانی تئر کور ائلیه یر
 چوخ اوجا آغاجلار تئر تئر باش ایپر

دنیادا هر ذرره حده باغلیدیر
 چو خلوقدان چوخ زامان بو خلوق توره‌یر
 سؤزون چو خلوقوندا معنی‌دار اولار
 کور آخان سولاردا هر واخت دورولماز
 آغلین چو خلوقوندان ده‌لی لیکه‌ تورر
 اونودا هر یترده سیناماق اولماز
 یاغیشین چو خلوقو سنلر کتیرر
 کونش بولولوقونون سونو قورقلیق
 آرزوسو چوخ اولان آرزومور سورر
 عومور چو خلوقونون سونو اوشاقلیق
 کؤزون چوخ بویوکی چوخ ضعیف کؤرر
 مشه‌ین قالی‌ئی قاراقلیق اولار
 دنیادان چوخ اومان چوخ دا ایتیره‌ر
 بول کلن نشعلر بیر آتلیق اولار
 عومورنو ثروته خرج ائدنلرین
 سون آن‌دا تاپدیقی اؤز بو خلوغودو
 اودلی آرزولو خیالی شیرین
 سونو یاد قسمتی بول چو خلوغونون
 ان یاخشی خاصیت خوش فیلیقدی کی
 اونوندا چرخلوغو بالناقلیق اولور

ان بؤیوک وار ، دولت آزادلیقدی کی
اونون دا حد سیزی شیلتاقلیق اولور
مقدس ساییلان بیر گوناہ ایشین
چوخلوقو آياقلار آری - عصمتی
حدی نی آدلایان خیرخواہ ایشین
اوز گورنلیکک اولار آخیر قسمتی
بیر حیات ، یاشانسا ، عومرون بسدیر
چوخلوق وار اولماییب هله هئچ کسه
عومرون هر دونوشو قیل کؤرپوسودیر
جمی بیر آدیم وار یاخشیدان پیسه

موسی - علی اکبرلی

۱۹۸۹ نجی ایلده باکی شهرینده بیر شعر کتابی «سؤکی بولاغی» آدلی
علی اکبرلی موسی دن چاپ اولوبدیر . بوشعر کتابین ردا کتورلوق ائدن «عادل
جمیل» دیر . تأسفلر کی بوشعر کتابیندا شاعیرین حیاتی و معلوماتی حاقیندا
بیلدریش وئر یلمیوبدیر تکجه بیر قیسا یازیدا دئیلیب دیر کی بو کتاب موسی نین
سون شعرلری دیر کی اوندا یازیلان و توپلایان شعرلرین مایاسی ، آنایورددا ،
دوغما اوجاقا ، ائله ، اوبایا ، عموماً انسانلیقا سؤکیدن سؤز آچیلیبدیر کی
اونلار معاصرلرین آرزولاری و ایستکلری دیر .

بو شاعرین یازدیقی و بو کتابدا توپلادیقی شعرلر هاموسو هیجا وزنینه

دیر کی ایندی بو کتابین ۴۷ نجی صحیفه سینده چاپ اولان « گئیش لیک »
شعری بی اوخووروق :

فلک لره یانقین وئریر بو شهر
کوچه سینده، بناسیندا گئیش لیک
قوجاغینا کؤیده ن دوشدوم بو سحر
کؤزایشله مز سما سیندا گئیش لیک

* * *

هر طرفدن اولو مشه یولوسو
قوجاقلاییب بو ماحالی اولوسو
نفس آلدیم بوردا جیر دولوسو
خوش مہینده، هوا سیندا گئیش لیک

* * *

دوغمالارلا هردن دییر آراسی
آرادا وار حاصارلارین سیراسی
باخماین کی چوخ دریندیر یاراسی
درمانیندا، داوا سیندا گئیش لیک

* * *

هاچان بیزیم اؤزوموزه قاپاندی
دورد طرفه داش سوز دورور ساپاندی

چوخ شهرلر لعلو یوندو ، خاپاندی
آنجاق بو فون مایاسیندا گئیش لیک

* * *

اون چاتسا بو مطلبین دری نی
سامان نه پیپ آشیلار دری نی
دار ائیله ییب چوخلاری نین بری نی
اؤز یوردوندا ، یوواسیندا گئیش لیک

* * *

اؤزو کلمه ، یاشادیقسی بیر قدیم
بوز اوزونه باخا باخا نیتره دیم
گئیش لی اور کینده بیر کؤرمه دیم
قالان کوللی دو یاسیندا گئیش لیک

رامیز محمد زاده

۱۹۹۰ نجی ایلده باکسی شهرینده رامیز محمد زاده نین بیر شعر کتابی
چاپدان چیخیبدیر کی اونون مؤلفی رامیز محمد زاده دیر .
بو شعر کتابیندا رامیز محمد زاده بیر ساحه هیجا وزینده شعرلری نی
توپلاییب دیر .

رامیز محمد زاده « غیرت گونو » شعر کتابین بیر باشلانیش اون سوز
عنوائیندا یازیب امما ناسفلر کی اؤز ترجمه حالی حاقیندا ایضاح وئر میو بدیر .

امما دئمکک اولارکی بو کتاب رامیزین ایلکک کتابی دیل و بیر نئچه کتابین
مؤلفی اولوبدیر .

ایندی رامیز محمد زاده نین ۲۱نجی صحیفه سینده «کول کول» عنوانلی
شعری بییرلیکده اوخویوروق :

بیر خومار باخیشلا دوئیایا باخیر
سیغمازیئر، کؤیه فازی کوی کولون
کونشله ، چیچکک له کلنده باهار
مین بیر نغمه دیر یازی کوی کولون

* * *

آچاندا کؤزونو یاشیل بیر سحر
دلبر ساحیلرده قوشلار اوتوش
بولبولون نغمه سی سولارا دوش
باشلا بیر صحبتی سؤزو کوی کولون

* * *

که پیز اورپه بی بی سالار ایلیندن
آسار مئشه لرین مادی تللی نندن
بیر کیمسه اینجی مز شعرین دیلیندن
یامان فی ایقلیدیر اوزو کوی کولون

* * *

خیالیم دمہ دن قلیسادان آشدی
 بالچین ذیر و لری که زدی دولاشدی
 کوردوم کوی کوزونو کوزوم قاماشدی
 کوزچدو کوزلریمه کوزو کوی کولون

* * *

ایندی بورادا رامیز محمد زاده نین بیر ایچی دورلوک شعرینی یازیریق
 کی بو شعرلرده «غیرت گونو» شعر کتابیندان اله کلیبیدیر .

بالادان ، نومدن ، ائودن ، ائشیکدن
 دویمادی ، کوزلری ، نه دن آفانین ؟
 یثری جنت اولار ، نوریله دولار
 اوغلونون چیکیننده ، کئدن آفانین

* * *

سن منیم اوره کیم ، آر خام کومه ییم
 سن سیز سینار قلبیم قارالار یازیم
 بیر واخت تویراقی میز قارشین دیه
 ییزیم قبری میزی یاناشی قازین

قایل

باکی شهرینده ۱۹۹۰ نجی ایلسه یازی چی ، شاعر قایلون « رباعی لر »
 آدلی بیر شعر کتابی چاپدان چیخیب دیر .

بو کتابا خلق شاعری بالاش آذراوغلو اون سۆز یازیب امما تأسفلر کی
 بو شاعر حاقیندا و ادنون حیائی و تحصیل یاره سینده بیر سۆز قلمه آلماییب دیر .
 ایندی بیر نچه شعر قایل شاعرین رباعی اریندن سچیب و بورادا چاپ
 ائدیریک .

شعر ، سو ایچمه سه اوره کدن اگر
 بوشقابدا جوجه دن بوغدا یا بنزه ر
 بایرام سفره سینده قزت کون چونده
 ائيله یاشیل ، یاشیل بوروشوب کئدر

* * *

قادین وار دوغدوغون بوغور خلوتی
 نه بیر ایزی قالیر ، نه علامتی
 آنا باشقا سۆزدور ، قادین باشقا سۆز
 آنالار توره تمز بو جنایتی

* * *

زنجیرده ساتیلیر قاب ، فاجاق کیمی
 فیفیل، آچار کیمی، رنگ بویاق کیمی
 آنجاق هنج زنجیره باخا بیلیمیرم
 لاپ او ساتیلسادا اویونجاق کیمی

* * *

هر اسن گول لرین سمتینه دؤنمه
 - هر یوققوشو قالخما ، انیشی ائمه

قول آچیب اویناما هر دیرینگیه.

هر مجاسده دینمه ، هر آتسی مینمه

احد مختار

۱۹۸۹ هجری ایلده باکی شهرینده احد مختارین «دوینا یامان دوینا دیر»

آدلی شعر کتابی ۲۰۷ صحیفهده چاپدان چیخیب و اورادا یاییلیب دیر .

بو شعر کتابی احد مختارین نچجه هجری کتابیدیر و ها بئله مؤلفین ترجمه
حالی حاقیندا وئرلیش یوخدیر و بو شاعرین دوغوم تاریخسی و اونون ایشلری
حاقیندا معلومات وئره بیللمه ریکک . بو شعر کتابی هیجا و عروض و زفینده و سربست
شعر لر توپلانیب دیر .

بو شعر احد مختارین ۴۷ صحیفهده یازیلان شعر ی دیر .

نه قدر کی ، یئر اوزونده یاشاییرام ، ساغام و ارام

سن ای آلچاق اسارنچی ، عملیندن خبر دارام

بس دیر ، یئر ایللر بویو انسانلاری تالادیغین

قودوروسان قورائندیجه آغیر دردیم ، درین یارام

دیلیم کلیمر دییم سنه : انسان ، بشر اولادی سان

بودو یادانه مین وارسا ، هر شئی سونو ، هر شئی حرام

بو تون عرضی بودو یو بدو قیام سسی ، عصیان سسی

تلاطمه کلب دوینا ، ائشیدیرم ، ساغا کرام

دؤیوشلره آتیلانا جانیم قوربان ، مالیم قوربان
 اؤز یوردو، وارلیقنی قورویانلا سازدی آرام
 نه واختیدیر کی آغری بیریق : سنن قارنن منیم قلمیم
 کور آغری، سیز یلدا بیر سنن هاران منیم هارام
 تازه نازه غنچه لنن آرزولارا بوز کیمی سن
 یثنی یثنی بوی کوسترن قیدانلارا ایستی قارام
 آزادلیقین یولوندا من ال چکرم شیرین جاندان
 جلادلار چون صابونلا نموش بیر کندرم زندان دارام
 قلمیم له آخیرینا چیخانماسام یقین بیمل کی
 سنی بوغوب اؤلدورمکدن آیری داها یوخدو چارام
 دوغولاندان دورولموسان یاراسا تکک ظلمتلره
 عمللریم کونش اولوب ، بیرایشیقلی صبحه یارام
 قیزیل، گوموش هر یسی سن، جانین دا پول، عومرون ده پول
 منیم نورلو کؤزلریمده : کلام ، زیریم ، کلمه یارام
 بیر اوزوبوز چالیر کیمی هاردا گلدی کوک آتیرسان
 اوفوتما کی، منده سنی قارسی لایان قاتران قیرام
 طالع منه جهان بویدا صبر و یریب دؤزوم و یریب
 بو صبریمله ، دؤزومومله آخیرینا من چیخارام
 قولومدا کی جینگیلده ین آغیر پاسلی زنجیرلری
 باتمان، باتمان قیرانماسام ، قیرام ، قیرام گرک قیرام

ایلیاس تاپدیق

ایلیاس تاپدیق دان ۱۹۹۰ نجی ایله بیر شعر کتابی «محبت یول لاری»
آدلی ۲۱۲ صحیفه ده چاپ اولوبدیر .

تأسف لر کی ایلیاس تاپدیقین بو کتابدا ترجمه حالی یوخدیر امما دئمک
اولار کی تاپدیق شمالی آذربایجانین احساسلی شاعر و یازیچی لاریندان بیر سی دیر
بو کتابدا عروض و هجاء وزینده یازیلان شعر لری قویلا ییب دیر .

قاتلاییر دیزی نی چکمیر یو کونو

یورولوب اوزوله ن فیله نه دیم

اوره کدن کچه نی دمه یه قورخان

شاختا سوز اوی دوران دیله نه دیم

داز باشا یایشان یالانچی تو که

باشا قاخینجی اولان تله نه دیم

یاریب قایالاری گنجیب حاصاری

باغلاری کوروین سله نه دیم

دردی نی دانیشان صنعت کاری نین

قدری نی بیلمی بن ائله نه دیم

آلشیدی اوره گیم غم اوجا غیندا

هله سویومی بان کوله نه دیم

دوغما تورپا غیمدا یساد تاپدا غیندا

سولوخوب سارالان کوله نه دیم

پاشا قلبی نور

پرفسور دکتر پاشا قلبی نور با کسی شهرت نین طبیب، شاعر و یازیچی لاریندان دیر کی ۱۹۹۰ نجی ایلده ۱۴۴ صحیفه‌لی شعر کتابین «رنکی لی کؤز یاشلاری» آدیلا باکی دا چاپ و نشر ائدیبدیر و بو احتوالی و احساسلی شعر کتابینا بیر محتوالی اون سؤز مؤلف طرفیندن یازیلیب و بو کتابی بو عنوانلا اؤز آفاسی نا «بو کتابی مقدس قبله گاهیم آنام اولدوز خانیم اتحاف ائدیرم» کلمه‌سی لن تقدیم ائدیبدیر.

بو کتابین ایلمکک شعرى شمالی آذربایجاندا قارایانوار حادثه سینى یارادان جلالدارا نفرت عنوانیندا بیر احتوالی و احساسلی شعر لن یاد ائدیبدیر.

بو کتابدا توپلانیان شعرلر هیجا و سربست وزینده دیر.

فرح ده داشاندا، غمده داشاندا

دم وئریر کؤزلرین یاشینا دویمیا

کیم اوره ک یئرینه بیر داش آساندا

فیرلاییر اؤزو چون بوشونا دنیا

* * *

هیجران آلووندا اوره ک قورور

یاندیریب کولوو کؤیه سوپورور

اؤلدورور حیسی نی کولله لر وورور

سونرا سیغال چکیر باشینا دنیا

* * *

بۆیوک ده نيزلری کمان تک ائيب
 قوجالیق آبا سین چوخلاری کئيب
 انسانین عؤمرو دن کسيب جالايب
 قارا قارقالارين ياشينا دونيا

* * *

«کی می نین اوولی» دندی بابالار
 کی می نین آخیری کون دوغار اولار
 کی می نین احتیاج کولونه سالار
 به نه بیر قبری نین داشی نی دونیا

* * *

نه قدر حاق لیا حاق سیزلیق سانیب
 عالمین دردی نی دردی مه قانیب
 «قلبی نور» بیلگی نین نثر نثر آلدادیب
 بیر اوستاد ائيله بیر ناشی نی دونیا

آقالار میرزا

۱۹۹۰ نجی ایلهده باکی شهرینده ۱۱۰ صحیفه ده جیبی قطعینده آقالار
 میرزائین مؤلف لیککی لن بیر شعر کتابسی «من باخدیقیم پنجره» آدلی نشر
 اولوبدیر کی بو کتابدا شاعرین حاقیندا بیر ایضاح وئر یلمیوبدیر.

باشیمیز اوستونده طالع گونشی
تاریخین یادداشی داش آلتیندادیر
کیمی بو داشلارین آلتی نی ائشیر
کیمی بو داشلارا بوش قویوب یانیر

* * *

دوروب غضیله سالیبدی داشی
اولاییب اوروو آپاریر ایندی
او دوغما خالقینا او گوی آلقیشی
منیم شهره تیمدن قوپاریر ایندی

* * *

توتون بيله سی نی آتیندان سالین
او هارا آپاریر یازی لی داشی
خالقین تاریخ نی اوغور لایانا
بیر قایا داشیندان یونون باش داشی

* * *

عومرد یاشاییردیق باشی آشافی
بو داشلار اویاتدی حیرتی بیزده
داشلار قوبار اولوب دشمنی یاخیر
بس هائی بیر داشین غیرتی بیزده

* * *

بو داشی دیوارا هؤره بیلمه سه که
 قوروموز قالانار یاشی میز اوسته
 دایشان داشلاری گؤره بیلمه سه که
 باشی میز کسلیسین داشی میز اوسته

اسماعیل ایمان زاده

۱۹۹۰ نجی ایله اسماعیل ایمان زاده نین شعر کتابی «های دنیز تهله سیر»
 آدلی ۶۴ صحیفه ده چاپ اولوبدیر . تأسف کی بوشاعرین ترجمه حالی بیزیم
 الیمیزه چانمادی و بوشعر کتایبندان بیر شعر بورادا یازیریق .

داغلاری نظاملی ، ذیروده سی چین چین
 دوشمنه ، یاغی یا هر قاری شی کین
 ایکید کور اوغلونون ، وقار بابکین
 باسیلمیان کوریندیر بو تورپاق

کل کز قیشیندادا اسینسین جانین
 نغمه یله شعر یله کئچسین هر آنین
 منیم اولو آنام آذربایجانین
 دونیا بویدا اوریدیر بو تورپاق

داش اوسته تاریخه دونو بدور ایزی .

عشقیندن کوچ آلیب کرائیم هزیم

اثلیمین ، ادبامین توخ قالیب کوزو

حلال دوزو چوریدیر بو تورپاق

ننجه دؤزسون

چو خو اوندان اوزاق قاچیر

بالان نه به گره که آخی

دوغرو سؤزون دیل آجی

صافلیق قلبده چیچکه آچیر

* * *

باخشی لارین وارمی نای

بیزی توتارچوره که آخی

دوست ستوینجی عومور پای

ایاقلا ساق حاققی سای

* * *

نه دؤزومو ، نه تابسی وار

داشدان دیل اوره که آخی

نه گولله سی ، نه توپو وار

قایغی سی وار عذابسی وار

دونیا مالی مفتون

مفتونون شعر کتابی ۱۹۸۹ نجی ایلده باکی شهرینده ۵۵ صحیفه ده چاپدان

چیخیب . تأسف لر کی بو کتابین مؤلفی و ناشری مؤلفین حاقیندا بیر وئرلیش

وئر میو بدیر . اپندی بو کتابدان بیر شعر یازیریق .

یواش - یواش

کۆزمل قیز آل کییب ایلکک بهار کلیر
 چکیلیر داغلارلار قار یواش - یواش
 کوللرین آرزوسو کۆیه یوکسه‌لیر
 دوشور بوداقلارلار بار یواش - یواش

* * *

منیمده سیننه مین خزینه سی وار
 بولبولون قدری نی نه بیلیر کی ، سار
 فصیل لر دئیشیب گلدی کجه باهار
 باش وئریر سینندن نار یاواش یاواش

* * *

سیرغالار پارلاییر قولاقلاریندا
 اوزوکلر دولاشیر بارماقلاریندا
 باخیرام قیزلر دوداقلاریندا
 فیرلادیلر باشی نی وار یاواش - یاواش

* * *

قارا ساج شعریندیر شاعر سینمده
 اوغلانا بنزه‌یر گؤرکمین سنین
 بیر دؤن باخ حسنونه هجر فنه‌مین
 آزالیر حسنوندن آر یاواش - یاواش

آنامیز طبیعت هر بیر جانینا
 باخیب بیر گۆزه للیک بخش ائدیباونا
 سوئی بویالاری تولسا بیر یانا
 تیکدیریم دونو دادر یاواش - یاواش

* * *

عصمتین ، عزتین یولوسا قوربان
 نجه کی گنج دبل ، بیر دوشون بیر قان
 مفتونام ، چالیش کی گنج دیکجه زامان
 قونماسین کول اوسته خار یاواش یاواش

محمد آراز

شمالی آذربایجانین بیر احساسلی و کؤرکملی خلق شاعری آدلانان ،
 اوره کک لرده یئر دوغان ان بؤیوک یازیچی ، شاعرلریندن بیرسی ده محمد
 آراز آدیلان شمالی آذربایجانیندا ۱۹۳۳ نجی ایلین بهاریندا سالواری
 داغلارینین مخجوان شهرین شاه بوز رایوفون نوردو کندی نین کؤشنینده
 دو یا یا گۆز آچیبیدیر .

محمد آراز اؤز «دو یاسنین - دو یا منیم» شعر کتابی نین باشلانیشیندا
 اؤزونون ترجمه حالیندا بئله یازیر : «مکتب یاشیندان بیر ایسل تئز مکتبه
 کتمیشم» بوباشلانیشدا بیر ساحه ده بئله یازیر کی «محاربه دؤرینین باشلانیقینی
 بوخو کیمی ، سون ائللرین ایسه یاخشی خاطرلایرام . آجلیق - قیتلیق - گۆز

یاشی - حسرت - غضب - نفرت - شه شاهد اولموشام ، سئومه‌لی معلم لری میزی
آغلیا آغلیا جبهیه یولا سالموشام ...»

محمد آراز یازیر کی : بیزیم کندیده اورتا مکتبی یوخدیر بونا کؤره
قوشو کندینده ، شاه بوزاریون مر کزیمه اوخوماقا گئتدیم .

۹ - ۱۰ نجی صنفلی اورادا اوخودوم . اوشاقلیقدا ادبیات و شعره
دورغونودوم و آنام جهره اریه اریه قوشما ، بایاتی اوخویاردی و منده اولاری
خاطریمه تاپشیراردیم .

یواش یواش اوره کیمده سؤزلر تر نه کلدی و بو زاماندا شعر یازماقا
باشلادیم .

ایلیکک شعریم باهار و صفینده ادبیات معلمی مین طرفیندن قازت ده چاپ
اولدو .

۱۹۵۰ نجی ایله اورتا مکتبی بیتیریپ . باکی با گندیپ اورادا لئنین
آدینا آچیلان جغرافیا فاکولته سینه درلدیم . سونرا آیلادیم کی اؤزومو
آلادموشام و ادبیات دان محروم ائتمیشم .

بونا خاطر بیرینجی ایلدن اؤز استعدادی مین دالینجا گئتدیم . ادبیات
فاکولته سینه داخل اولماق ایسته‌دیم .

۱۹۵۲ نجی ایله ، مای نومره سینده ایلیکک شعریم چاپدان چیخدی .
محمد آرازدان بیر چوخ کتابلار بو گونه کیمین چاپدان چیخیپ امما دئمک
یاخشی‌دیر کی اونلارین بیر کتابی ، کتاب ائولرینده قالمایب‌دیر .

بو کتابلارین آدلاری بئله‌دیر :

سئوکی نغمه‌سی ۱۹۵۹ - اوج اوغول آناسی ۱۳۶۱ - آراز آخیر ۱۹۶۴
 آفامدان یادبگار نغمه لری ۱۹۶۵ - پویو آراکسی ۱۹۶۶ - عومور کروانی
 ۱۹۶۷ - من سنسی تاپارام ۱۹۶۹ - ایللردن بیرری ۱۹۶۹ - قامادلاری قایالار
 ۱۹۷۹ - آنامین کتابی ۱۹۷۴ - حیاتین و سؤزون رنگ لری ۱۹۷۵ - کامی نین
 اوربول ۱۹۷۵ - اوخوجویام مکتوب ۱۹۷۸ - آیلاریم ایللریم ۱۹۷۹ - کریلانایه
 سکالی ۱۹۸۱ - دوویا سنون دوویا منیم ۱۹۸۳ یازیلیب و چاپ اولونوبدیر .

محمد آراز بیر چوخ حصه ده بو کتابلاردان سونرا دوویا ادبیاتی نی روسی
 دیلیندن ترجمه ائدیبدیر و کتاب شیکیلنده چاپ ائدیبدیر .

نخجوان شهرینده آخیر سفریمده منه « رضا پاشا زاده یه » بو سعادت
 اوزوردی کی من تلویزیونون باش ناظری طرفیندن دعوت اولوندوم و شاه بوز
 رایونانا کئدیپ اورادا محمد آرازین دوغولان کندینده محمد آراز و هابئله
 اوغون یاخین دوستو و قلمداشی اولان سهراب طاهرله رسمی صورتده کوروش
 ائتدیم و اؤزاوره که آرزوی لاریمی بو بؤیوک شاعره تقدیم ائیلهدیم بو برنامه نین
 آپاری جی سی المان حبیب نخجوانین کؤرکملی شاعر و یازیچی سی دیر .

سونرا شاه بوز رایونون مدیت اثری نین طرفیندن بیر بویوک جلسه
 محمد آرازین و ورغونلاری نین اشتراکیلله ها بئله رایونون ایشلر ناظرلری نین
 آراسیندا ایکی نجی چیخیش ائدن من اولدوم کی اسلامین عصرینده بو بؤیوک
 معجزه دن سؤز آچدیم و باغلی ، یاسلی قیفیلارین آچیلماسی حاقیندا ها بئله
 محمد آرازین اثرلری باره سینده بیر طنطنه لی وئریلیشه باشلادیم .

ایندی محمد آرازدان بیر شعر بورادا اوخوبوروق :

گوئش ایله بیل کی ، زیروه ده یانیر
 باخیب بیر لوحه‌یه ، حیران قالمیشام
 داغین زیروه سینده کون کونورتادیر
 دهره‌نین دی بی نی حاقلایب آخشام

* * *

بیر پارچا بولوددا بیر دنیز یو کو
 کوله کک اوغولتوسوقیش نغمه‌سی دیر
 نرترین ان آغیر، ان عزیز یو کو
 گول چیچکک عطریدیر قوش نغمه‌سی دیر

* * *

وهمی داغ نیتره دیر سل نعره‌سینین
 بیر چایین سه‌سی نه بیر دهره داردیر
 یارغاغا اوزانان قار تیره سی فین
 نهنگک بیر نیمساحا اوخشا بیر داردیر

* * *

کولکه وار اوویور تاپا دیبینه
 ائله عومورلوکک ده یویا جاقدیر
 اوزاقدا آلیشان بیر کیبریتین ده
 قوخوسو بورنودا دیولا جاقدیر

محمد آراز «شهریارین» مکتوبونین باره‌سینده دئییب :
 باخیشلار آسیلدی طیاره لردن
 امید لر یوللارا سرری لی قالدی
 بو آغیر خبردن بو نس خبردن
 گوللر کوللوجه لرده دریلی قالدی

شهریار قلمه دی

کومانلار دیپلومات پالتاری کئیدی
 کومانلار یوزوندن یوللا دوزلندی
 کومانلار بیرسالدات پالتاری کئیدی
 ده‌نیزه کؤزه‌نچی ، کؤیه کؤز تیکدی
 کومانلار آچمامیش قاپسی قویمادی
 کومانلار سیاست ساپسی قویمادی
 دارنوب چؤزه‌له‌دی دوگون لر آچدی
 هارداسا ساپ قاچدی دوگون دولاشدی
 هانسی « حیلّه » نینسه دوداغی قاچدی
 هانسی « نیه » نینسه بارماغی چاشدی
 قلم « اولماز ، آقمدی » اولار ، یئرینه
 «او» بورجلی‌دا قالدی «اولار» یئرینه

ااشیتدیم سسینی من «علی بگین»
 ای آتا بو سنین بختیندیر یقین
 سنین سنلیکینه او آی کلمه‌دی
 سنین سنلیکینه او تای کلمه‌دی
 شهریار کلمه‌دی بو حقیقتدی

بختیار و هاب زاده

شمالی آذربایجانین ان بویوک وقوجامان یازیچی و شاعری کی خلق آرا
 بیر تائینمیش قیافه‌سی و خلق شاعری آدلاب دیر .
 بختیار و هاب زاده محمود اوغلودیر کی ۱۹۲۵ نجی ایلده شکی شهرینده
 آنادان اولوبدیر .

ایلیک تحصیل نی شکی شهرینده باشا چاندیریب سوئرا عائله سیلن
 ۱۹۳۴ نجی ایلده باکی شهرینه کئدیپ واورادا ساکن اولوبدیر .
 ۱۳۴۲ نجی ایلده اورتا مکتبی باشا چاندیریب باکی شهرینده ائورسیتیده
 دیل و ادبیات فاکولتاسینا داخل اولوب ۱۹۶۴ نجی ایل ادبیات ساحه سینده
 دو قئورلوق مقامینا یوکسلیب دیر ۱۹۸۰ نجی ایلده آذربایجان آکادمیاسینین
 عضوی اولوب .

بختیار و هاب زاده جنگک یاشلاریندان شعر عالمینه آدیم قویوب و
 شمالی آذربایجانین گور کملی شاعری اولوبدیر .
 ۱۹۴۵ نجی ایلده یازیچی لار شوراسینین عضوی اولوبدیر . و هاب زاده

بو بهره‌لی عومرینده ۶۰ جیلیددن آرتیق آذربایجان دیلینده و روسی دیلینده اثرلر یارادیب دیر و بیر چوخ اثرلری آیری دیلاردن آذری دیلینه چووریب و چاپ اولوب دیر .

بختیار وهاب‌زاده‌نین ترکی دیلیندن سونرا ، آلمانی ، انگلیسی ، اسپانیا برتقالی دیللریندن اثرلر ترجمه اولوب دیر .

بختیار وهاب‌زاده دن ۷ جیلیدده علمی و تدقیقی کتابلاری دا چاپدان چیخیب دیر .

بختیار وهاب‌زاده تک شعر ، ادبیات عالمینده چالیشمیوب دیر بلکه بیر چوخ ییس لر یازیب و آذربایجان و مسکوادا صحنه یه کلیب دیر .

بختیار وهاب‌زاده اینجه صنعت قازنینین باشچی لاریندان دیر . بختیار وهاب‌زاده ۱۹۹۰ نجی ایلده ایرانین بؤیوک شاعری اوستاد محمد حسین شهریارین ایل دونومونده ایرانا کلیب و تبریز اونورسیتیه سینده بویوبلیرده چیغیش ائدیپ و شهریار حاقیندا وئریلیشه باشلادی ، سونرا شهریارین مزاری اوسته کؤز یاشلارین شهریار مزارینا الهدی .

ایندی شهریارا اتحاف ائتدیگی شعری بیرلیکده اوخویوروق :

شهریارا

سن اوتوز ایل آیری دوشدون ائلیندن

ئوز آناالا دانشدیغین دیلیندن

سیمرخ سنه پای دا وئردی نئلیندن

غربت ائله او ئمز دوشدی یادینا

تئلی چکدین وطن گلدی یادینا
 وطن سنی یئنه باسادی باغرینا
 ملهم قویدی سنین کؤنول آغرینا
 گناهیمی عفو ائت دئدین سن اونا
 هارای سنه بابا یوردی اود - اوجاق
 سندن دؤن بوزا دؤنوب دوجاق
 سن آلمیشدین کوچونی بو اوجاقدان
 اوندان دؤنوب اونا باخدین اوزاقدان
 غنچه ایکن آیری دوشدون بوداقدان
 حیدر بابا دالینجا قان آغلادی
 آنجاق آفاق ایزلرینی ساخلادی
 هارای سنه ایلکک هیچقیر بقایلکک نفس
 هارای سنه آنا سودی دوغما سس
 ائل - اوبا سیز عمر قوری بیر قفس
 خوشدور یئنه بو دنیاین جفاسی
 قدر تیمسن آی آنامین لایلاس
 نغمه آدلی چشمه لرین گؤزون
 سن ائلیمین سن گونومون گوزون
 بو لایلادان قاناد آلیب دوزی سن
 ای شهریار گوز اوبانا قایتدین
 سؤنموش ایدین یانا - یانا قایتدین

بابا یوردی دوغما اوجاق آی آنا

مهربان سان دیزینه باش قویانا

ناخلف لر غفلتیندن اویانا یئنه سنین اؤنودا دیز چکه‌لر

تورپاغینا گؤز یاشینسی نؤکه‌لر

شهربار ص ۷۳

فریمان حسن زاده

فریمان محمد اوغلو حسن زاده ۱۹۳۱ نجی ایلده قزاقستان دا آنادان

اولدو . ایلک و اورتا تحصیلنی قزاقستاندا بیتیریب ، سونرا مسکویا کئدیپ

ماکسیم گورکی اوئیورسیتته سینده ادبیات فاکولتاسینی باشا چاندیریب دیر

ادبیات ساحه سینده دوقتورلوک مقامینا تک یوکسلیب دیر .

فریمان حسن زاده مدنی و ادبی ساحه سینده ۲۴ جیلده قدر کتاب یازیپ

و چاپ ائدیپ دیر .

حسن زاده شعرعالمینه ایلک تحصیل دوریندن باشلایب و ایندی لیک

شمالی آذربایجانین بیر کؤرکملی و تائینمیش و خلق شاعری تائیپ دیر و

خاق آرا بیر بؤیوک حرمتدن بهره‌لر .

فریمان حسن زاده یازدیقی ادبی اثرلرینی بیرنچه جیلده توپلاییب و

شمالی آذربایجانیندا یوخ بلکه روسیه نین تمام اؤلکه‌لرینده بیر تائینمیش

ادبی شخصیت لردن بیرسی دیر .

فریمان حسن زاده دن ۲۴ جیلده مختلف ساحه‌لرده ادبی و علمی کتابلار

چاپ اولوب و یاییلیب دیر و مختلف پیس لر آلمانی ، هندی ، اسپانیائی ، انگلیسی دبللرینه ترجمه اولونوب و چاپا چایب دیر .

نریمان حسن زاده نین بیر گولوش اوزو و ایستی باخیشی ، اودلو نفسی واردیر کی هامی لاری اؤزونه راغیب ائدیبدیر و اونون تواضع کارلیقی خلق آرا اونون محبوبیتین آرتیریب دیر و بونا خاطیر بیر چوخ حصه اوزونه دوست قازانیب دیر .

نریمان حسن زاده بیر اوزون مدت اینجه صنعت قزنین باش رداقتوری اولوب و ایندی لیکه یازیچی لار آکادمیاسینین باشچی سی دیر .

نریمان حسن زاده ایلکه دفعه بیر آغیر انتظاردان سونرا شهر یارین ایل دؤنومونده ۱۹۹۰ نجی ایلده ایرانا کلیب و تبریزده بویوبلیسده اشتراک ائدیبدیر و سونرا نظامی حاقیندا تبریز اونیورسیتیه سینده قوروتایدا اشتراک ائدیبدیر و ایران ، روسیه آرا اولان تایلا ریمن آچیلما سیندان سونرا بیر نچه دفعه ار ایرانا کلیب دیر و نریمان اؤز شعرلرینده آیریلیق غمیندن ناله لرین اوجالیدیب و ایران حسرتینده یانیب آلیشیب دیر .

نریمان حسن زاده بیر واقعی انسان و قوناق سؤوهن شخص دیر کی باکی شهرینه کؤدن ایرانلی قارداشلارینا محبت لن اوز به اوز اولوب و اونلارا ایستی محبت لر ائدیبدیر .

ایندی نریمان حسن زاده دن سؤیود آدلی شعری نی که ایرانین آیریلیقیندان اوره کین ناله لری کؤرسنیر بیر لیکده اوخویوروق .

سۆیود

یئنه تبریز سۆزو گلدی دلیمه
بابام خطاینین شهریدی راد
قورشاین آرازی منیم بئلیمه
نومر یسین آچیلیمیش کمریدی راد

* * *

آراز قیراغیندا کولکلی گونده

من بیر سۆیود کۆردوم چایین اوستونده
دایلمیش ساجینی گاه یئل بولوردو
گاه داکی، نیکاللی مفتیل بولوردو

* * *

ایلیب او طایبی ائوپوردو سۆیود

ایلیب بو طایبی ائوپوردو سۆیود
ساجینی او طایا سمیردی سۆیود
ساجینی بو طایا سمیردی سۆیود

* * *

یوز بئله کولکلر اسیب اوستوندن

بیردی باهار اونا، بیردی قیش اونا
سر حدده بیتدی بی بیرینجی کوندن
نیکاللی مفتیللر سارینمیش اونا

* * *

سۆیود بیتدی یئنه پشیمان اولموش

سۆیودو کۆرئلر پریشان اولموش

کتیر دوداغیندان اؤپوم ، سؤیودوم

سؤیودوم ، ساجینی بو طایا سپدین

ساجینا کول - چیچکک سپیم، سؤیودوم

کتیر ، ساجینی ده اؤپوم ، سؤیودوم

* * *

فیکره غرق اولدوقوم سرحد بویوندا

سرحدسیز کؤرونندو دنیا کؤزومه

عصیر یاریم کئچدی بو بیرجه آندا

کولکک توز - تورپاغی چیریدی اوزومه

* * *

ساندیم کی ، یئل عصیر عصر یاریمدیر

سؤیودون ساچلاری اؤز ساچلاریمدیر

* * *

دوندو داماریمین ائلہ ییل قانی

سانما ، قانونلارا من قولاق آسدیم

بولمه دیم بؤلونموش آذربایجان

سؤیودله بیر لیکده باغریما باندیم

چؤل حاجیلئیلہ گه وئریلمه لییدی

منی بیر ادخوجو ساخلا ییب دئییر :

بیر سؤز اوره کیمی دئشیر، آی شاعیر

نییه محبتدن یازدیغین شعر

کیتابین سوفونا دوشور آی شاعیر

تکجه من دئمیرم بو سؤزو یالنیز

بیر کولله، چیچکله باغچه - باغ اولمور

نییه ایجتیماعی مؤوضولارینیز

ائله کؤهنلیب کی اوخوماق اولمور

کنچدی کؤروشونوز داغدا - آراندا

نه سویا دوشدوروز نه اودا شاعیر

محمد بیریا اولدو ایراندا

یادا سالما دینیز باکی دا شاعیر

سیزده شعرینیزده تبریز دئدی نیز

تبریز بومبالاندی هنج گئتمه دئنینز

چوخ چکدی زامانین بو قافیه سی

زامانی هرلایه - هرلایه ، شاعیر

آیپردی تور کمنچای موقایله سی

نئجه اومید وارمی بیرلیکه شاعیر

بیزی قویماسینلار ناشی یئرینه
کۆرونور اُیری ده دوزده آی شاعیر
یوخاری - وظیفه ساحیبیلرینه

سیزده آل چالدیز ، ییزده ، آل شاعیر

* * *

تورپاغی اُکنده ، بیچنده بئله
خلقله ده مصلحت کۆرولمه لییدی
توپراق - قاریشقایا ، مئشه - بولبوله ،
چؤل - حاجیلئیله گه وئریلمه لییدی

* * *

ناموس وار ، حیاوار ... کیمسه اونودوب
خجالت چکیریکک ، نه ایدی بوروشونه
یئرلیباز خادیملر وزینه توتوب
میللتی بۆلمه سین ، مایغدی میللت

* * *

بو صحبت سنعته اعتبار ایدی
حب کیمی اودوردوم هر آجی سۆزو
اوره بیمده کزن آغریلار ایدی
بو کون ائشیتدیییم اوخوجو سۆزو .

پناهی ماکولونون دفنینه

قالدیردیق بیز اونو کونورتا اوستو

بیزیم یازیچیلار اتفاقیندان

بیزی بیرلندیریب گئدیردی ائوزو

ساخلیه بیلمزدی نه وقت، نه زمان .

* * *

بیر آز آقیرلاشدی چینلریمیز

بیر تابوت آلتیندا یشله شه بیلدیک

بیر تورپاق اوستومده آیر یلساق دا بیز

بیر تابوت آلتیندا بیرله شه بیلدیک

* * *

بو غمین، بو سیررین کؤکو ده ریندی

کؤردوم بیرله شیبیدی اللر - قاریشیق

اؤمر و مده ایلک دفعه من یاس یشرینده

بئله سئوینیردیم - کدر قاریشیق

قیز قلاسی

« قیز قلاسی » حقیقتدیر، افسانه یوخ !

بو افسانه خیافتدیر، اُکسینه یوخ !

آذربایجان تورپاقیندا، اولای بیلمز دیلر تو کسون

یا دیز چؤ کسون آنا قیزی قباقینده
 اؤز قیزینا، بالاسینا، دوغما جییر پاره‌سینه
 « سؤ کیلیم اول ، ، » آروادیم اول ، دئسین آنا
 بو له که دیر هم آتایا، هم اؤولاده
 بو له که دیر منیم اوچون، سنین اوچون، اونون اوچون، بشر اوچون .
 نامرد اؤزو له که لیدیر بوشر اوچون
 ایشغالچینن، دوشمنن سؤز یاراسیدیر، اداوتدیر
 امما آدی افسانه‌دیر، روایتدیر
 اونون آدی قیز قالادی !
 بو توپراقین قیزلیقیدیر، باکیره دیر
 دیه بیلمز دوشمن آلی، ناکره دیر !
 من شاعرم - بومللتین اوغلو منم
 من آتایام - قیز آتاسی ... حاقلی منم
 یانسن دوشمن، هاقسیز اودور ! یالان اودور !
 قیز قالاسی ساخلایب اؤز قیزلیقینی دوروریمنه - قالان اودور .

ذیروه

ذیروه یه قالخیرام دولامه یولله
 بو یول ازییتدی، تماشا دئیل

قالخیرام تدبیرله ، حیسله ، آغیلله

زیره نین منزیلی بیر باشا دئییل

* * *

کسیر قباقیمی گاه سس ، گاه دومان

کۆزومده یورغولوق ، ساچلاریمدا دهن

قالخیرام ، داش قوپور آیاغیم آلتدان

داغ منه سؤیکه نیر ، من داغا هردن

* * *

ایللر پیللله لر میش بیزده ن اؤنه ری

یوللارا گاه بورکو گاه ساخته دوشور

شؤهرتین سوننجی یاشین کدری

ترس کیمی ایکسی بیر وقته دوشور

* * *

کئچیر ایجازه سیز اؤمرون سددینی

کئچیریر بیزی ده آلودان اوددان

ساغلاملیق گۆزه لیک لیاقتینی

آلیر الیمیردن یاش سوروشمادان

* * *

آه زیره هاردا دیر ، کۆره سن هاردا ؟

نه دیر من کئتدییم بو میقیر ، بو اینز

من ده بیس زیروه یسم آشاغیلارده
نه من زیروه سیزم ، نه زیروه منسیر .

* * *

کئدیرم ... ایللره سوراغیم دوشور
اینسان اؤز - اؤزوندن آیریلیر دئمک
یوخاری باخیرام - پاپاغیم دوشور
آشاغی باخیرام - کؤزومدن اینک

سلیمان رستم

سلیمان علی عباس اوغلو رستمزاده ۱۹۰۶ نجی ایل مارت آیین ۱۲ سینده
باکی دافعله عائله سینده آنادان دوئیایا کؤز آچمیشدیر . اونون اوشاقلیق
ایللری صفالی «نوخائی» باغلاریندا ماوی خزرین ساحیلینده کئچمیشدیر .
سلیمان رستمین آناسی خیر داجا خانیم اوز سوادسیر اولماهاقینا باخمایوب
اوغلو سلیمائی تحصیله ، راغیب ائدیبدیر .

سلیمان دئیر کسی منده ادبیاتا وورغونلو قوبارادان ان بویوک معلمیم
اولان سلیمان سانی آخوند او اولموشدیر .

سلیمان رستم ۱۹۷۲ نجی ایلده سئچیلیمیش اثرلری ۴ جیلدیده چاپ
ائتمیشدیر و ۱۹۲۳ نجی ایلده ایلکک مطبوعاندا یاییلیمیش شعرى « اونودولموش
کنج » .

۱۹۲۳ - ۱۹۲۶ نجی ایللرده سلیمان رستم « او کتیاپر » « عصیان یارات -

عصیان « شاعر » « اوزافدان گلن سسار » « بیر آزدا اوزومدن » بو دوریده سلیمان رستم « کومونست » « شرق قاپوسو » « گنج ایشچی » « معارف و مدیت » « آذربایجان ایشچی کندلی مغبری » « یشنی یول » قزت و ژورنال لارین صحیفه لرینده « دمیرچی » « رستم زاده » « د . اوغلو » « زومورود » « دمیرچی اوغلو » « ادبیات ماراقلی سی » « اینه » « س . رستم زاده » « رستم زاده » امضای لاری لان چیخیش ائدیبدیر .

۱۹۲۶ نجی ایلده « معارف و مدیت » ژورنالی نین مسئول کاتیبی اولوبدیر کی روح الله آخوند ادین رداقتور لوقیلان چاپ اولونوبدیر .
 بو ادبی حادثه لرین بهره سی « قیزیل قلم لر » ۱۹۲۶ « او کتابرین آلولاری » ۱۹۲۷ عادی اثر لری توپلوسوندا « علمدن نشریه » ۱۹۲۷ شعرلر مجله سی آیدین نظره چارپیر .

سلیمان رستمین حیات حاقیندا و اونون اجتماعی و مدنی و ادبی و سیاسی ایشله ری نین باره سینده بیر کتاب ۱۹۸۲ نجی ایلده باکی شهرینده چاپدان چیخیب دیر بو کتابی چاپا حاضر لیان « ایشیق مشریاتی » آدلی بیر بؤیوک نشر مؤسسه سی دیر کی تأسفلر اونون وظیفه لری حاقیندا یئری میزین آزا اولدوغونا کؤره دائیشماق اولمور .

آنجاک بو کتابدا شاعرین بیر چوخ چیخیشلاری توپلانیب دیر و اونون بؤیوک علمی و ادبی و سیاسی شخصیت لرین کؤروشو کؤزه چارپیر .
 سلیمان رستمین حیاتی نین نمره سی حیات یولداشی هایاد خانیمدان بیر اوغلو (آزاد) آدلی هابئله کونش آدلی نومه سی و کلینی عزیزه خانیم دیر .

بو کتابدا سلیمان رستمین شاعر شهریارلان مکتوب‌لاری چاپ اولوبدیر
 سوئرا سلیمان رستم آذربایجان دوسلوق جمعیتینده مای آیین آلتی سیندا
 ۱۹۷۷ نجی ایلده ایران آذربایجانین مراغا شهرینین شاعری ب. ق. سهندلن
 و نبی خزرلن بیرلیکده شیکیلی فی چاپ ائدیبدیر .
 بو کتابدان بیر پارچا تبریز حاقیندا سلیمان رستمین شعرین چاپ
 ائدیلمک :

تبریزیم ، تبریزیم ، گؤزه‌ل تبریزیم

باخدیقجا حسونه دویماییر کؤزوم

آغلاسان آغلارام کولسهن کولهرم

یاشاسان یاشارام اولسهن اولهرم

وارمی سنیلن یاری بولهرم

کل بیرده اوزوندن اؤپوم تبریزیم

باشینا کول چیچکک سپیم تبریزیم

* * *

ندیر او معنالار ، درین باخیشلار

ندیر او گؤزاسردن یاغان یاغیشلار

ندیر قلبینده کسی پاییزلار قیشلار

یتیم تکک بوینسوفو بورما تبریزیم

ملول ملول باخیب دورما تبریزیم

تبریزیم تبریزیم گؤزل تبریزیم

سنین چیچینه ، کولونه قوربان
منه قارداش دییه‌ن دیلینه قوربان
وطنه قوربان هم ائلینه قوربان
باخدیقجا حسنونه دویمارام تبریز
تبریزیم تبریزیم کؤزل تبریزیم

نشاط شیروانی

۱۸ نجی عصر آذربایجان ادبیاتی تاریخینده فضولسی عنعنه لری نی دوام
ائتدیرن ، آنادیللی شعر دو یاسیندا اؤزونه مخصوص دستی خطی اولان استعدادلی
صنعت کارلاریمیزدان بیر ی ده نشاط شیروانی دیر .
حیاتی و یارادی جیلیقی حاقیندا معلوماتی میز آزدیر . اثرلریندن معلوم
اولور کی ، شاعر شاماخی شهرینده آنادان اولموش . سونرالار نه سبب دن سه
اورانی ترک ائده رک سالیان شهرینه کوچموشدیر .
آکادمیک حمید آراسلی نین فیکرینه نه نشاط شیروانی ۱۸ عصرین بیرینجی
یاری سیندا یاشاییب . یارادان آذربایجان شاعر لری ایچه ری سینده ان شهر تلی
سیدیر .

ایندی ایکی غزل آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کتایبیندا ۲۶۸ نجی
صحیفه ده چاپ اولوبدیر بیر لیکده اوخویوروق :
ساغین ای قونچه دهن ، گول کیه ی خندان که زمه
داغیدیب زولفسی پریشان و پریشان که زمه

که‌ز مه قورباغین اولوم قدری نی بیلمه زلر ائله
 قورخورام حسنوه ناکه یئنه نقصان که‌ز مه
 عزیزیم، ایستهری سن شهره شهر اولما یاسان
 سیر بازار ائدیب اغیاریله میدان که‌ز مه
 ال یامان، یاخشی دیر، که‌ز موبو کافرلریله
 سنه یوز کرره دئدیم کز مه مسلمان، که‌ز مه
 ای نشاط، سن سر کویونده مقیم اول یارین
 کشت باغ ایله مه، کل باغ ایله بوستان، که‌ز مه

نشاط شیروانی دهن بیر آیری غزل ده نمونه اولاراق کتیریک.

نازه دن دوشدو یئنه باشیما شودا، شودا
 عشق اودو قیلدی منی عالمه رسوا، رسوا
 یارب اول کونلر اولورمو یاری مستانه کؤرم
 الده توتמוש اولاسان ساغری مینا - مینا
 منی بو لیلی یئنه ائیلهدی مجنون - مجنون
 منزلیم اولدو یئنه دامن صحرا - صحرا
 کؤروم ای شوخ سنی درد وبلا چکمیه سن
 ساخلا سین جمله بلادن سنی مودلا - مودلا
 دوشوبن عشق اودونا سن ده منیم تکک یاناسان
 بیله سن کی، نه چکیر عاشق شیدا - شیدا

خاطریم نذکری لبیندن اولای بیلمه ن تسکین
 کیمین شیرین اولور آغزی دئسه حلوا - حلوا
 ای « نشاط » ائیلله مودارا ستم یاریله
 عشق اهلینده گره ک حوصله دریا - دریا
 نشاط شیروانی ده ن عروض وزینده غزللر - مخمس لر - مریعلر - مستزاد لار
 شکایتنامه و مثنوی لر بو کتابدا چاپ اولوبدیر .

شاکر شیروانی

۱۸ نجی عصرین بیرینجی یاری سیندا شیرواندا یاشامیش موکمل مدرسه
 تحصیل آلموش . هم هیجا و هم ده عروض وزینده شعرلر یازماقلا برابر
 معاصرلری نین بدیعی اثرلرینی توپلاما غادا سعی گوستر میشدیر .
 شاکره مخصوص جنگک لرده اونون اؤز شعرلری ایله یافاشی بیر چوخ
 باشقا شاعرلرین اثرلریندن ده نمونه لر یازیلموشدیر .
 ان یئری حجمی لی اثری « احوال شیروان » منظومه سینده شاعر نادر
 شاهین قوشونلاری طرفیندن شیروانین قالان ائدیلمه سی نی و شاهی اولدوغو
 باشقا تاریخی حادثه لری تصویر ائدیر .

آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کتابیندا بو شاعرین حاقیندا آلتی نجی
 جیلدیده ۲۸۱ نجی صحیفه ده بوندان آرتیق معلومات وئریلمیوبدیر و اونون
 دوغوم ایلی ، اؤلومو حیاتی باره سینده سؤز آچیلما ییب دیر . بو شاعر دن
 مخمس لر - مریعلر - پومالار ، نمونه کتیر یلیب دیر کی بیر شعر ی نی ۲۸۵ نجی

صحیفه‌دن بورادا نمونه کتیریریک .

ای شوخ ، سنه حوری - قیلمان دئمکک اولماز

نازکک لبینه لعل بدخشان دئمکک اولماز

دورج دهنین چشمه حیوان دئمکک اولماز

کولزار جمالین مه تابان دئمکک اولماز

آغزین ایچینه هم دورغلطان دئمکک اولماز

* * *

طبق نفسین معجزه عیسایه برابر

زولف سیه هین اول شب یلدایه برابر

آغزیندا دیلین لؤلؤی لالایه برابر

کویسون صنما جنت مأوایه برابر

طوبا بویونا سرو خرامان دئمکک اولماز

* * *

منع ائتمه کؤزوم کرسنه قوربان اولاشاگر

درگاهینا بیر بندیه فرمان اولاشاگر

پابوسین اوچون خاک ایلک یکسان اولاشاگر

لطفو گوروین رایج احسان اولاشاگر

بیرسدرچه که بین صاحب احسان دئمکک اولماز

مهجور شیروانی

۱۸. نجی عصرده یاشامیش شیروان شاعر لر یندن دیر . حیاتی حاقیندا معلومات یو خدیر .

۱۷-۲۱ عصر لرده ترتیب ائدیلمیش دیر چوخ جنگ لرده شعرین اولار جا غزلی - مخمسی و ترکیب بندی - هیجا وزنینه شعر لری ساخلانیر .

فریدون بی کوچرلی « آذربایجان ادبیات مانریاللاری » اثرینده اونون « کل وقتی دیر » ردیفلی ترجیع بندی چاپ ائتدریلیب .

ادبیات شناسلیقدا « قوسیه شیرزاد » پوماسی نین مهجور شیروانیه مخصوص اولماسی حاقیندا فیکیر واردیر :

ایندی آذربایجان کلاسیک ادبیاتی کتابی نین آلتی نجی جیلیدیندن ۲۹۲ نجی صحیفه دن بیر غزل کتیریریک .

قاندی جانی ای عزیزیم - فامدار ایلن مه کل

قویمادی هجرین غمی منده قرار ایلن مه کل

دور مویوب سن سینز داغیلدی جوب لارین مجموعه سی

کول ایرنکیم سولوبن کنتدی باهار ایلن مه کل

منتظر دیر چشمه میز تا کیم کوره دیدارینی

واره - واره حددن آشدی انتظار ایلن مه کل

عهد قیلیمش دین کی بیر کوندن زیاد ایلن مه زم

نولدو آخیر ائتدی کین اقرار یار ایلن مه کل

یاد قیل اینجیتمه هر ساعت ، رضای حق اوچون

مه‌جور بیجاره دن که زمه کنار ایلن مه‌کل

عارف شیروانی

۱۸ نجی عصرین شیروان شهرلریندندیر . او سون آدی کربلائی اللهی
عارف دیر شاعرین لاهیج‌دان اولدوغونو و شیروانلی مصطفی خان دؤرینده یازیب
یاراندیقینی معین لشدیر میشدیر . عاشقانه غزللری و هجولری معلومدیر .
بوندان آرتیق شاعرین حیات حاقیندا الیمیزده مدرکک یوخدیر .
آذربایجان کلاسیک ادبیاتی نین ۶ نجی جیلدینین ۳۰۲ نجی صحیفه سینده
وئر دیقی معلوماناکۆره شاعر عروض وزینده شعرلر و اثرلر یازیب یارادیب دیر
کی ایندی بیر نمونه غزلین بورادا چاپ ائدیریک :

غزل

عالمین معموره سین هر کیمده بیر سلطان توتور
نیکبخت اول کسدی کی معموره نی ویران توتور
گاه ملیک مولک هفت اقلیم بیر مملوک اولور
گاه اونون حو کمونو یوزمین صاحب فرمان توتور
گاه بیر هندیه مقبول ال تاپار چین مولکونه
گاه بیر رومی سراسر خطیه ایران توتور
گاه اولور محرم حریم وصلیدن محروم اولور
گاه بعضی وصله محرم گوشه هجران توتور
بزم دوران خالی قالماز هر کلن دورماز کندر
ای بسا بو بزم ده عارف یثرین نادان توتور

بیر آیری غزل

خدایا من دوشه‌ن درده سن اغیاری گرفتار ائت
 منیم تک یار باینددا، خداوند او نو خوار ائت
 منه رحم ائتمه ز اول درد اوزره دردییم آرنیریر کونده
 او نو بیر درد بی درمانه، من تک سن گرفتار ائت
 منی محروم قیلدی یاربیمین روخسارینا یوز کس
 او نو باری الهی دائماً محروم دبدار ائت
 منیم هر لحظه ائیلر باغریمی قان اول ستم پیشه
 اونون یارینی اغیار کیمی یاربیم ستم کار ائت
 عوموردن قالسا کر بیر لحظه عارف اؤز که فکر ائتمه
 او نو صرف دعای ازدیاد عومر دلدار ائت

آقا مسیح شیروانی

آذربایجان کلاسیکه ادبیاتی نین کتابی نین ۶ نجی جیلدینده ۳۰۸ نجی
 صحیفه ده آقا مسیح شیروانی نین ترجمه حالیندا بیر قیسا معلومات وئرلیب و
 بئله یازیلوبدیر کی بوشاعر ۱۸ نجی عصرین تانییمیش شاعری آقا مسیح شیروانی
 شاماخی نین ده ده گوئش کندینده دوغولموشدیر .

فضولی ادبی مکتبیین داوامچی لاریندان بیر ی اولموش دورونون کؤر کملی
 شاعری نشاط شیروانی نین تأثیری ایله یارادیجیلیقا باشلامیش خالق شعری

روح‌ندا اثرلر یاراتمیشدیر .

شعرلری ۱۸ نجی عصریده گئیش یایلمیش ۱۸ - ۲۱ عصرلرده آذربایجان
شاعرلریندن بیر چوخو آقا مسیحه بنزتمه‌لر یازمیشدیر :

« واقف - ذاکر - صابر » و بیر چوخ عده آیری شاعرلردن بو باره‌ده آ
آپارماق اولار .

کلاسیک ادبی اسلوبدا غزل لر - مخمس ار - یاراتمیشدیر . خالق شعری
اسلوبوندا یازدیغی قوشمالار آغیزدان آغیزا کؤچهرک گئیش یایلمیش .
۱۸ - ۲۱ اثرلرده ترتیب اولوغوش جنک‌لره داخل ائدیلیمیشدیر .

ایندی بو شاعرلر بیر غزل :

کونول اخلاص تونماق بی وفا جانانه موشکول‌دور

حقیقت ییلمیندن داغ چکمه ک جانانه موشکول‌دور

یامان کون دوشمنوندیر ، یاخشی کونده یارهم‌دردین

یئمکه ک نامردیلن فان و نمک مردانه موشکول‌دور

موژن منظومه‌سی ضبط ائده بیلمه ز اشک سیلابین

حصار و سد چکمه ک بحر بی پایانه موشکول‌دور

نئدیم بر باد اولور یوخ‌دور داغیلیمیش کؤنلومون یاری

کی شاهی اولمویا مولکون قالار ویرانه موشکول‌دور

یانارسان عشق اودونا شمع تک روشن دکیل سرین

مسیحا ، غیر یله خاصیت پروانه موشکول‌دور

بابا شیروانی

آذربایجان کلاسیک ادبیاتی بین ۶۰۰ جلد کتابیندا ۳۲۵ نجی صحیفه ده
بو شاعرین حاقیندا بیر قیسا معلومات وئریب وئریله یازیر کی :

بابا شیروانی نین یارادیجیلیقی ۱۸ نجی عصرین اوچونجی یاری سیندا
آذربایجان شعرینده اؤزونه کوستره ن رئالیست میللی لری تظاهرائدیر .
شاعرین حیاتی حاقیندا معلومات یوخذیر . دونیوی موضوعلارا بها چوخ
میل گوستریب .

« جان ایله جسدین بحثی » اثرینده مؤلفین دؤرینده کون دونیوی
ادبیات لادینی ادبیات آراسیندا مبارزه اؤز افاده سی نی تاپموش دیر .
ایندی بیز « جانیه جسدین بحثی » شعریندن بیر نچه پارچالار نمونه
اولاراق تقدیم ائده ریک .

دئمکک لازم دیر کی بوشعر چوخ اوزون بیر منظومه دیر .

بیر کون بحث ائیلهدی جان ایله جسد

جان دئدی جسده ایمان یاخشیدیر

ایسته میر سن اگر عارف اولاسان

زبور ، تورات ، انجیل ، قرآن یاخشیدیر

* * *

منده کی بیلیمیشم ایمان یاخشیدیر

قولومدا قووتیم ، میدان یاخشیدیر

جسد دئدی جانا دوغرو دیر سن

قلینجیم قالخانیم بیرده بیر آتیم

* * *

جان دندی جسده ایسته مه میدان
 نچه سنین کیمی گشتدی پهلوان
 رستم، گر شاسیب، سام و نریمان
 داخی بو سئودادان عصیان یاخشیدیر

* * *

جسد دندی جانہ، دوشمه خیال‌دان
 هه‌له‌م کیف ائیلهرم دولتی مال‌دان
 نو‌کردن، نایب‌دان، اوغول‌دان قیز‌دان
 سورلیم دونیادا، دوران یاخشیدیر

* * *

جان دندی جسده یوخوموش آران
 دولتی ئیلہ‌دی هارون و قارون
 مکر کیم، هنج یادوزا دوشمیر قارون
 اوغون بیرلیکینه اینان یاخشیدیر

* * *

جسد دندی جانہ اولوم واری میش
 مندن باشقا کسلهر خبر داری میش
 بو فاحیشه دنیا بی ایلقاری میش
 من ائله بیلیمش جهان یاخشیدیر

* * *

جان دئدی جسده گلدین امانه
 سنی کوتور موشم راحی ارکانه
 کولوسی قلب ایلن گیردین ایمانه
 کل گنده کک جننه رضوان یاخشیدیر
 * * *

جسد دئدی جانه الله و اکبر
 خاتمون انبیاء ، ساقی کوثر
 اون ایکی کیمسه وار دیلمده ازیر
 بابادا اولارا ، قوربان یاخشیدیر

ملا ولی ودادی

۱۸ نجی عصر آذربایجان پوزیاسی نین کؤرکملی نماینده لریندن بیر
 اولان ملا ولی ودادی ۱۷۰۹ نجی ایلده شمگیرده دوغولموش دوری نین ادبی
 بدیع فیکرینه ملا پناه واقفله یانیشی کوجلو تاثیر کؤستر میشدیر .
 کلاسیک شرق پوزیاسی یارانمیش خالق اسلوبوندا یو کسه کک صنعت
 کارلیک سویه سینده اوچالاراق هیجا وزیندن اینجه لیک لرین صاحابی اولموش
 بو وزیده ظریف طبع له شعر لر یازمیشدیر .
 دؤره نون ادبی پروسه سی ایله مارافلانمیش و تانیلمیش صنعت کارلارلا
 یارادیجی لیقی علاقه سی ساخلامیشدیر .
 فتودال دهره بیلی نین دؤره دیگی اجتماعی و سیاسی عدالت سیزلیک لر ،

مصیبت‌لر اینجه قلبی‌لی شاعرین یارادیجی لیغیندا اؤز دورینین پۇتیکک عکسینی
تاپوب .

شعرلری‌نین بیر چوخوندا گئدر ، هجران ، اومید سیزلیکک متون لاری
اوستوللوکک تشکیل ائتسه ده هومانیزم ایدیه آل لاری آشی لایان شاعرین
عصری‌لرینده رآلیزم دویغولار کوجلو بیر عاشقانه شعرلری آذربایجان ، محبت
لر یکاسی نین قیمتلی نماینده لریند ندیر اورژونال بدیمی تصویر واسطه لریندن
کامل صنعتکار کیمی استفاده ائتمیش و هیجا و عروض وزینده خالق دایشیق
دولونه اویغون اسلوب‌دا یازدیقی شعرلریله آذربایجان پوزیاسینی زنگین
لشدیر میشدیر .

بیر عصر عومور سورموش ۱۸۰۹ نجی ایلده قازاخین بیرینجی شکلی
کندینده وفات ائتمیشدیر .

ایندی ودادی شاعرین بیرپارچا دورنالار شعرین آذربایجان کلاسیک
ادبیاتی‌نین کتابی‌نین ۶ نجی جیلده ۳۰۶ نجی صحیفه‌ده چاپ اولموش شعریندن
نمونه‌لر چاپ ائدیریکک .

دورنالار

قطار قطار اولوب قالخیب هوایه

نه چیخیب سیز آسماندا دورنالار

قریب ، قریب غمکین - غمکین اوتورسیز

اوز توتوبسوز نه مکاندا دورنالار

* * *

تسبیح کیمی قاناری نیز دوزور سیز

هوالایب عرش اوزونده سوزور سیز

گاه اولور کی ، داهه خوروش کهزه سیز

گاه دوشه سیز پریشانا دورنالار

* * *

عرض ائیلیم بو سؤزومون ساغی دیر

یوللاری نیز ، حارامی دیر ، یاغی دیر

شاهین شوئتار سوربه نیزی داغیدیر

بویانار سیز قیزیل قانا دورنالار

* * *

ازل باشدان بصر ، باغدان الی نیز

بی لر اوچون ارمغان دیر تئلی نیز

اوخودوقجا شیرین شیرین دیلی نیز

باغیریم اولور شانانا دورنالار

* * *

بیر باش چکین درد مندین حالینا

عرضه یازین قلم آلین الینه

«ودادی» خسته دن بغداد الینه

سیز یئتیریم بیر نشانا دورنالار

ملا پناه واقف

۱۸ نجی عصر آذربایجان ادبیاتی نین بؤیوک کلاسیکی ملا پناه واقف ۱۷۱۷ نجی ایلده قازاخ محله سی نین صلاحی کندینده آنادان دوغولوب . مکمل تحصیل کؤروب دؤری نین ان ضیالی شخصیت لریندن بیری اولموش .

آنا دیلی نین بوتون اینجه لیک لرینه علاقه کؤسته رمک ان برابر عرب ، فارسی دیل لرینده بیلیمیشدیر .

مترقی اجتماعی فعالیتینده کؤرکملی دولت خادمی سویه سینده یو کسلمیش یالنیز قاراداغ خانلیقی نین داخلی سیاستی نین دکیل . بوتون آذربایجان نین سیاسی حیاتی نین استقامت لثمه سینده فعال اشتراک ائتمیشدیر .

آذربایجان ادبیاتی تاریخینده ان بؤیوک خدمتی کلاسیک اسلوبلا شفاهی خالق شعری عنعنه لرین ی عضو صورتده بیرلشدیره بیلیمیشدیر .

آذربایجان ملی ادبی دیلی نین اینکشافیندا مؤثر نقشی اولموشدیر . آنادیلی نین بوتون زنگین لیکینی ، ظریف لیکینی آچیب کؤستریمیشدیر . استعدادی ، بیلی ، یو کسک معنوی صفت لرینه کؤره خلق اونون حاققیندا « هراوخیان ملا پناه اولماز » مثلی نین یاراتمیشدی لار .

۱۷۹۷ نجی ایلده شوشا شهرینده محمد بیگ جوانشیر طرفیندن قتله یتیم یلمیشدیر .

ملا پناه واقف هیجا ، عروض وزینده شعرلردن عبارت قوشما ، تجنیس ، غزل ، مخمس ، مستزاد لاری واردیر کی آذربایجان کلاسیک ادبیات کتابی نین

۶ نجی جیلدینده ۴۴۱ نجی صحیفه سینده چاپ اولان بیس غزل نمونه اولاراق
بورادا چاپ اولورور .

هر کیمین جانانی کیم ، بیر اهل عرفان اولمایا
شاه عالم اولسا ، اوندان راحت جان اولمایا
رسم الفت بیلمه‌یه ن بت ، عاشقین کافر اندر
ای مسلمانلار ، خوش اول کیم ، یاری نادان اولمایا
بیر لب لعل لطیف ، اندام کول روخسار اوچون
قطره اشکین نه لطفی وار اکر قان اولمایا
آفت باد فنادهن داغیلا بر باد اولا
اول بیناکی ، اوندان بیر زلف پریشان اولمایا
نه صفا اول کول یاناقدان کیم کؤره کؤرومی‌یه
نه لذت اول قویچه لبدن کیم کی خندان اولمایا
واقفا ، بیر مه لغای مهربانه میل قیل
تا کمال عشقه اوندان ذره نقصان اولمایا
بیر آیری غزلده واقفدن بورادا چاپ اندیریک :

بیدادیدن که لن کاغذ منی فرخنده حال ائتدی
بو حالی کوردو غم فیل حال مندن انتقال ائتدی
اوچوب کؤنلوم قوشو پرواز قیلسا اوج اعلایه
عجب یوخ کیم ، بومکتوبو اؤزونه پر و بال ائتدی

سوادى نامه‌ين، اى دل، مگر ظلمات حيواندين
 کي روحوم خضر تکک اوندان بسا کسب کمال ائتدى
 خيال ائتميشدى «واقف» کيم، روان بير خوش غزل يازسين
 روان اولموشدو قاصد کيم، بونو آنجاخ خيال ائتدى

محمد حسين خان مشتاق

۱۸هجى عصرين شکی خانى اولان مشتاق حاجى جلبی خانين نوه‌سی حسن
 آقائين اوغلودور .

ساراييندا بير سيرا شاعری حمایه ائتميش . واقف و ودادی ایله دوستلوق
 مناسبتلری اولموشدیر .

ایر می ایکی ایل حاکمیت سوره‌ن مشتاق ۱۷۸۰ نجی ایلده عمی‌سی
 عبدالقادر خان طرفیندن اولدورولموشدور . بو حادثه ودادی‌نین « مصیبت‌نامه »
 شعرینده عکس اولونموشدور .

بو شاعرین حاققیندا اونون حیاتی و معلوماتی باره سینده آذربایجان
 کلاسیک ادبیاتی کتاییندا بیر مطلب کؤزه دئیمیر .

الا ای تهنیت گاه معدلت سلطانی خوش کلدین
 خیالیم شهری‌نین سرداری، والا شانی خوش کلدین

کؤزوم، کونلوم، عزیزیم، سئوکیلی جانانی خوش کلدین

سوادى مصرى جامين يوسف کنعانى خوش کلدین

منور ائيله‌دين بو دیده‌ کربانی خوش کلدین

چکیب دیل انتظار ، اولموشدو خسته چشم شهلانک
 پریشانیدی فیکریم طره زولف سمن سائک
 جیگر دژنموشدو قانه ، رنگ کول رخساری همراک
 خم ابرو نو تا کوردوم دوزه‌لدی قامتیم یانک
 سنین تک بیله گریانین اولوم قربانی خوش کلدین

حسین رازی

۱۹۸۵ نجی ایلده باکی شهرینده « حسین رازی » یین ۲۸۹ صحیفه‌لی
 « ساحل حسرتی » آدلی شعر کتابی چاپدان چیغیب و شمالی آذربایجان دا
 یاییلیب دیر .

بو کتابا مؤلف طرفیندن بیر « خاطره دفتریندن » باشلاش عنوانلی
 ۴ صحیفه‌ده یازیب دیر .

تأسف لر کی بو خاطره لرده مؤلف دوغوم ایللی و اؤز تحصیللی و هارادا
 دوغولوب و هابئله شاعرین حیاتی حاققیندا معلومات وئرمیب دیر . امما بو
 باشلاشدا مؤلف اؤز اثرلری بی اوخوجولارینا بئله تائیددیریب دیر کی ۱۹۵۸
 نجی ایلدن سئوت یازیچی لاری اتقاقینین ، ۱۹۵۹ نجی ایلدن س ، س ، ر ، ی ، یین
 ژورنالیستار اتقاقی یین عضوی اولوب دیر .

ایلک کتابی « کندی میزین سحری » ۱۹۵۸ نجی ایلده چاپدان چیغیب دیر .
 بوئدان سونرا « آلام حبتی » ، « بولودلار آراسیندا » ، « قارلا کؤزه لی » ، « عومور
 یوللاری » ، « سسله شن داغلار » ، « آراز ساحلینده » ، « هشیجانی کئجه » ، « جانلی

توفال « همیشه باهار » « آیلر یلمارام » آدلی کتابلاری چاپدان چیخیب دیر.
 سونرا درمائیکیا ساحه سینده سعی لر ائدیب محمد قواسی زاده آدینا
 نخبوان دولت موسیقی لی درام تیاتریندا « اودلو دیار » « کونش » « آرخالی
 داغلار » « هارای سسی » وزیر اوف آدینا لنگران دولت درام تیاتریندا
 « شیرین لین آجی سی » پیمس لری تماشا یا قوبوب دیر .

بو کتابدا شاعرین غزل ، قوشما ، دورت لوک ، سربست شعرلریندن نمونه لر
 چاپ اولوب دیر .

ایندی بیر غزل نمونه اولاراق چاپ ائدیریک .

یانماغا آلوده یه ، پروانه لر نسلینده نم

وارلیقیم یانماقدادیر ، افسانه لر نسلینده نم

آتشیم قلبیمده دیر ، آتش پرستم ، آتشم

آتشی می تک ایچن مستانه لر نسلینده نم

یوز دفه یانسام ، یاخیلسام ، کؤلکه دوشسه روحوما

آتش ایچره صاف لاشان دردانه لر نسلینده نم

سجده ائتمیشدیر ازلدن آتسه اجدادیمیز

مسلکیندن دؤنمه یی ترسانه لر نسلینده نم

راضی یم ، سئو کیم آلودان قورولان کاشانه لر

عشق ایچون جاندا کئچن مردانه لر نسلینده نم

.....

.....

محمد اسماعیل

با کی شہرینده محمد اسماعیل آدلی بیر شاعر دیر کی ۱۹۹۰ نجی ایلده
اؤز کتابی نی ۲۸۶ صحیفه ده « امید دن آسیلان قلیج لار » آدلی شعر کتابی
چاپدان چیخیب دیر .

تأسفلر کی بو کتابدا شاعرین حاقیندا هئچ بیر معلومات وئر یلمیو بدیر
و بو شاعرین معلومات حاقیندا دا بیر سؤز یازیلمیو بدیر .
ایندی بو کتابدان بیر نمونه بو شاعرین وطن آدلی شعری نی چاپ
اندیریکه .

دوستو بو دوئیادا سنجیب تاپارلار
دوست دوشمان سنجیلر ، وطن سنجیلمه ز
قایانی یونارلار ، داغی چاپارلار
داغ ، قایا کنجیلر ، وطن کنجیلمه ز
* * *

کنچر طالعیندن ، عومرو ددن کنچر
قوشماز کاروانا ، یوشماز کؤچه
کوچه غربت ائلدہ قلبینه کؤچر
آغیر الی کؤلولو وطن کؤچولمه ز
* * *

اوره کیسم وطنی اونورده زدره
آندینسی دکیشمه ز قیزیللا ، زدره

وطنین یولوندا جاندان کئچر لیر
کئچیلیمز قالادی وطن کئچیلیمز

* * *

کویله‌ری اولودو، کوشی اوجا
بئرلری کؤزونو کؤلونو آچار
آغاجی بویویوب کؤکوندن قاچار
ها قاچار، کؤکوندن آیریلایلمه‌ز

محمد اصلان

شمالی آذربایجانین کؤرکملی شاعری محمد اصلان «بیلیم‌چده‌دی
ییلدیگیمیز بو دونیا، آدلی شعر کتابی ۱۹۹۰ نجی ایلدہ باکی شهرینده ۳۱۰
صحیفه‌ده چاپ اولوب بو کتابا اسلام تورکای رداکتور عنوانیندا بیر قیسا
باشلانیشلا چاپا چاتدیریب.

تأسفلرکی بو باشلانیشدا شاعرین حیاتی، معلوماتی، اثرلری حاققیندا
هئج بیر معلومات وئريلمیوبدیر. اما سؤز آچیبدیرکی بوشعرلر شاعرین ۵۰
ایلیکک عمرینده یازیلیب و بیر یشره توپلانیب دیر.
ایندی بوشعر کتابیندان بیر نمونه بورادا چاپ اندیریکه.

دونیا

بش کون بیر نظامدا قالماز حسابی
دونیادا شپه یول دئییشدی دونیا

دردی نی چه کدنه زندان عذابیی
نبضی نی توتانا بهشتی دونیا

* * *

اودا کی قوینونو اوزومه آچدی
باخدیم جلالینا کؤزوم قاشادی
منیم کئدریمله باغروا داشدی
گول کیمی سئوینجیمله اوجشدی دونیا

* * *

دوروب یول اوستونده اژدها کیمی
آچیبدی کامی نی آج گاه کیمی
اوددار دیلنچی دن پادشاها کیمی
ایزله‌مه ز هئچ کسه کؤزه‌شتی دونیا

* * *

قایغیلار تالایار عومرون چوخون
قورویا بیله‌سن کره ک چوخانی
سنی قورخوتما سین قاری چووغونو
کیمین قاباغینا کؤز ایشدی دونیا

بالاش آذراوغلو

۱۹۸۹ عی ایلده شمالی آذربایجانیندا بالاش آذراوغلونون سون کتابی

چاپدان چینیب دیر کی بو کتابدا آذراوغلو نون اوره که سؤزاری «بیر کودسو ایستیرم» آدلی کتابدا توپلانیب دیر .
دئمکه یاخجی دیر کی بالاش آذراوغلو جنوبی آذربایجانین تبریز شهرینده آنادان اولوب .

۱۳۲۵ هجری ایل دموکرات فرقه سی داغیلاندان سونرا دوغما یوردون ترک اندیب شمالی آذربایجانلی گمندیب دیر و اورادا ساکن اولوب .
تأسف لر کی بو شاعرین حاقیندا د اوسون دوغوم ایلی و معلوماتی باره سینده و اورادا وظیفه لر آپاردیقی بارده الیمیزده بیر دئییه رلی معلومات یوخدیر و بو کتابدا شاعرین حیاتی باره سینده ایضاح لاردان کؤز اورتولوب دیر .
بالاش آذراوغلو شمالی آذربایجانیندا بیر تانیتمیش و بیر خلق شاعری آدا تانیبیدیر .

ایندی بو کتابدان من آدلی شعرئی نمونه کتیر بیریک :

دئدیم کی ای اوره که اینجی مه مندن
آخی بو دنیادا دوست وار ، دشمن وار
بشین بیلمه سن ده ، بیرین بیلهرسن
دشمنله اوز اوزه ووروشماق اولار

* * *

قورخ سنه دوست دئییب دوست اولمایاندان
کؤرورسن کی دئی آغ، قارا اولدو

دوز سۆزو آيريلمير اونون يالاندان

دېلى نەدن قەلبىنە يىر الم يولدو

* * *

اورەك سنى يوران منى اينجىدن

بو سۆزلر سەبەتلىر يىرمى ايمكى مى

بئەجە ھەر كئىچە سەنلە سەبەجە جن

چكىرمە بو خيال فېكىر بو كومو

* * *

كۆزومو يوسامدا قىناما منى

آتەجاق بىنىم اوياق جىسىمىم اويافدىر

اگر اينامىرسان آج پەنجە رەلى

ايندىجە دان يىرى آغارا جافدىر

عاطيف زىناللى

۱۹۸۱ نەجى ايلە باكى شەرىندە شاعر عاطيف زىناللى نىن شەر كتابى

۲۷۰ سەپەدە چاپا ھازىر لائىب و خەلق آرا يايىلىپ دىر .

بو كەتابا مۇلف طرفىندىن يىر باشلانئش يازىلۇب امما بو اون سۆزدە

شاعر اۆزۈن ھىائى ھاقىندا ، مەلۇماتى بارەسىندە ھىچ نە اوخوجوسونا

مەلۇمات وئرمىۋىدۇر .

بو كەتابدا شاعر نىن نەمۇنە شەرلىرى چاپ اولونۇپ دىر كى يىر پارچا ھەلە ،

آدلی شعری نی بورادا چاپ ائدیریکه :

فیکریمین یام یاشیل بو داغلاریندا

اوره کیم کول کیمی پارداخلائیپ دیر

کۆسول دفتریمین وراقلاریندا

هله یوز اثره یئر ساخلائیپ دیر

* * *

کۆزه لیر فورخماسین قوجالیقیمدان

هله چوخ کوسمه ییم باریشماقیم وار

من بیر داغ سئلیم چیلغین ولی سود

چایلارا ، کوللره قاریشماقیم وار

* * *

هله سادالاین باشی دوماندیر

اوو بئش آدیمدان شجعه میشم من

که زیب دولان سام دا بوئون دویانی

آرزدان اویانا کئچمه میشم من

* * *

یوخ ، یوخ دویغولاریم نغمه دور هله

هر باغا ، چمنه سپه له فییدیر

کو کومده چاغلایان خرر الهامی

هله ایندی - ایندی لپه له نییدیر

ساری عاشیق کیمی علی عسکر کیمی

سازیمدا یئوز نغمه‌لریم وار منیم

صنعت میدائیندا ، سؤز میدائیندا

هله بوندان سونرا داوام وار منیم

نورانگیزگون

۱۹۹۰ نجی ایلده باکی شهرینده «کوش دعا» آدلی بیر شعر کتابی

چاپ اولوب و یایلیب دیر کی بو شعر کتابی نین مؤلفی نورانگیز کون آدلی

شمالی آذربایجانین قادین شاعری نین مختلف ایللرده پایلان شعرلری و اثرلری

دیر کی بو کتابدا پومالان - سرست اثرلری غزللری توپلایب دیر .

تأسفلر کی شاعرین حیات و عومرو - معلوماتی - یاشایش حاقیندا بیر

مطلب یوخدیر .

ایندی بیر نمونه شعره بو کتابدان کفایت ائدیریک :

منیم او آغ چیچک لریم

تو کوندی آغ چیچک لریم ، بیر یایزا یارق اولدو

چاشدی اسن روز کارلار ، قویوب و اراق و اراق اولدو

قوش اولوب اوچدو گوللریم ، الدهه قالان بوداق اولدو

بسله بیرم قوناقی بیر اوشویه ن تک یارپاق اولدو

کؤزلریم کوله چوریندی ، سوسان توتقه کک دوداق اولدو

نه کلدی غصه دن کلدی ، وصال مندن اوزاق اولدو

خیال اولدو سودیکه لریم ، یانیب سؤنن چراق اولدو
منیم او آغ چیچکک لریم دونوب قارا تورپاق اولدو

فامیل مهدی

شمالی آذربایجانین دولت نشریاتی طرفیندن ۱۹۸۹ نجی ایلده فامیل
مهدی نین «سچیلمیش اثرلری» کی اونون اذتوز ایلیکک یارادیجی لیقی دورینده
یازدیقی شعرار و اثرلر و نمونه لر بو شعر کتاییندا بیر بیره توپلانیب و باکی
شهرینده یایلیب دیر .

بو شعر کتایینا بیر باشلانیش «کمال ولی یف» طرفیندن یازیلیب دیر امما
بو اون سؤزده شاعرین دوغومو - حیاتی و معلوماتی حاقیندا بیس مطلب
کؤزه دئیمیر .

بو شعر کتاییندا شاعرین هیجا - عروض و سربست وزینده یازیلان اثرلری
ثبت اولوب دیر کی ایندی بیر نمونه «منه کومه یه کل» آدلی شعرینی چاپ
ائتدیریک :

اگر ائشیتسه ن کی ، دارا دوشموشم
چو غوندا دوشموشم ، قارا دوشموشم
شاختا بوز باغلا ییب ایلیکله ریمده
قورویوب قالموشام داش تک یثیمده
های سالیب سن داغا ، دری یه کلنه
منه کومه یه کلنه

اگر انشيتسن كى ، تو كه ليپ صبريم
 جراحين اوجوندا چيرينير قليبم
 چيرينير ، چيرينير بالا قوش كيمي
 ايستى بوواسيندان آيريلميش كيمي
 ينه كۆمه به كلمه

سیردانش سیز اسانا نه شوينچ ، نه غم
 ايستيرم هامى يا كۆلومو آچام
 سن منه كۆمه به كلمه دئيرم
 سانما كۆمه كينه بوخ احتياجيم
 هردن نكه اولارام ، دوروب قديمه
 فيكىر قوشون چكىب گلير اوستومه
 سانكى اؤز يئرمىدن قوپارير منى
 اوزاقدان - اوزاقا آپارير منى

او واخت كۆمه به گل كۆمه به گل كى
 فيكىرلر باشمدا سیرالانماين
 آياغيم تورپاقدان آرالانماين
 فيزميش دمير كيمي فيزاندا حسيم
 واخت اولور كۆزومه كۆرورمور هنج كيم
 آرزولو دپله كلى بير اسان حاقدا
 حاق سيز مين سۆز دئييب دانيشيرام دا

او زامان قارداش تک تو توب الیمدن
منه کؤمه به گل ، کؤمه به گل سن
قوی ائشیتسین هامی ، قوی ییلسین هامی
انسان سان سن منیم محبتیم سن
منه کؤمه به گل ، کؤمه به گل سن

نبی خزری

شمالی آذربایجانین ان بویوک هابئله کؤز کملی اولان شاعری ، خلق آرا
تائینیش و زمان کؤز کوسینده پارلاق بیر چراغ تک مدیت ساحه سینده
ایشیقلانیر . شمالی هابئله جنوبی آذربایجاندا اونون قیمتلی اثرلری لن خلقلر
تائیشدیر .

نبی خزری شاعر دن ۱۹۹۱ بجی ایلده آذربایجان دولت نشریاتی طرفیندن
« غم دفتری » آدلی شعر کتابی باکی شهرینده چاپ و خلق آرا یایلیب دیر .
بو کتابین اون سؤزون « جبار نوروز » یازیب و شاعرین ادبیات ساحه سینده
پارلاق قدرتی می کؤزل سورتمه قلمه آلیب و بو اثری اوخوجولارا تائیش
ائدیب دیر . امما تأسف لر کی نبی خزری نین دوغوم ایلی - معلوماتی - وظیفه لری
حاققیندا مطلبدن اوزاقدا قالیب دیر .

ایندی نبی خزری نین سون کتابیندان بیر نمونه اولاراق شعر یی بورادا
کتیریریکه کی شاعرین نهلیکه غمی لن تائیش اولاق :

« تەڭ و تنها »

كەل كى تەڭ اولدوم من سىنن لىم
 يىش اوزو مقدس ، كۆي اوزو محرم
 نىچە واهىمە يەنە تنهالىق كلىر
 تنهالىق بوئون بىر دونيالىق كلىر
 سئويودلر باغىمدا ايم ايم دىر
 چونكە تنها لىقىم سن سىز لىقىمىز
 تارى ! بو سىردى آچما عالمە

سن منى تەڭ ائىلە ، تنها ائىلەمە
 تەلىكە ھجران دولى سىنىق قايىقىدېر
 تنهالىق كۆرۈشسە ، او دونيالىقىدېر
 داغلار

داغ داغا سويىكنىب داغ اولاجاقمىش
 دونيا كۆرمەلىمىش اونون بويونو
 او داغ كى بىر آندا اوچولاجاقمىش
 نىيە ايللر بويو اوچاتىدىن اونو
 كۆرۈنۈ جاھانغا آچدىقى كۈندىن
 حىياتىن اوزونو اوچىتىق اولدو
 ظلمت كوچمەلى كن دونيا اوزوندىن
 عذابلار بلالار نەھ آرتىق اولدو
 اوناقا كۈن دوشدو سون كۈلۈش كىمى
 آغاج پارچالاندى يارپاقا دوندو

بو قانیردا گۆز آچموشیق دویابا
 بوردا بیلک بیر عوموردن باهادیر
 گۆز بیر هاردا گۆز آچموشیق دویابا
 بلکهده یول بو قانیردان قیسا دیر
 بو یول بیزی هارا چکیر گۆره سن

* * *

بو کوموز یوخ اوزاقیق هر شبه دن
 نه یمیزاردی بیر اوره کدن ساوای
 داها واختین ساچلارینا دوشوردهن
 نه سه دئیر نه کرلرین دن هارای
 بو یول بیزی هارا چکیر گۆره سن

* * *

یوخوموزو اوغورلاییب یاتمالار
 عومردوموزدن نه وورمیشیک ادبایا
 یولوموزا گونش یاغار ، قار یاغار
 آتلمیشیق سرت آخینا ، گۆز چایا
 کندیریکه می که لیریکه می دونیایا
 بو یول بیزی هارا چکیر گۆره سن

صابر مصطفی

باکی شهرینین احساسلی شاعر و یازیچی سی اولان لاردان بیر سی ده

صابر مصطفی دیر کی اونون « من بوائیلین اوغلویام » آدلی شعر کتابی ۱۹۸۹
نجی ایلده باکی‌دا چاپدان چیخیب دیر و بو شاعر دن بو اثر لر ایندی به جگه
چاپ اولوبدیر .

« داها اوشاق دیلم » ۱۹۷۳ « مه آسه نده » ۱۹۸۰ « هدیه » ۱۹۸۲ « محبت
اولمور » ۱۹۸۶ کتابلاری خلق آرا یاییلیب دیر اما بو شاعرین حیاتی و معلوماتی
حاقیندا بیر مدر که الده یوخدیر .

ایندی وطن شو کی سی آدلی شعر ی نموه کتیر بیریکه :

وطن شو کی سی

کل بنجر داغلاری نارزان بولاغی
کؤی کوان ساحیلی شوشا یابلاغی
قوبالین گنجه‌ین باغچاسی باغی
بسله دی قوبنودا سیزی اوشاقلار
کولدو وطنیمیزین اؤزو اوشاقلار

* * *

کندین اینجی مه سین بولاقلاری نیز
ایچین اوشومه سین دوداقلاری نیز
که‌زین ، یورولماسین آیاقلاری نیز
وطنی نه قدر اؤیرن سنیز سیز
او قدر ده اولو چوخ شوه‌دسی نیز

علی آقا باکیر

شاعرین سون ایللرده یازدیقی غزللر ۱۹۹۰ نجی ایلده «عشق ایله گولموش طبیعت» آدلی بیر ۱۰۶ صحیفه‌لی کتاپدا چاپدان چیخیب دیر و شاعرین حیات حاقیندا بیر مطلب بو کتاپدا یازیلما ییب دیر.

ایندی بیر غزل بورادا چاپ اولونور:

عشق زنجیریتنه پاسته اولاندان بری من
 کؤرموشم عومر بویو جانلار آلان دلبری من
 سیر ائدیپ مولک جهانین بو کؤزه‌لیکلری نی
 اوچو تک اولامیشام مست قادا کؤزلری من
 سیره دالیدیم کئجه‌لر عرشده سیناره لری
 ناپه‌یشام بختیمه موئس یارانان اولکری من
 بو کؤزللردی تامام دینیم ایمانیم فرحیم
 سؤمه‌دیم، سؤمه‌میشم دولتی مالی زری من
 سؤمیشم یوردوموزون دلبر اولان کوشه‌سی نی
 شادلائیپ ییلمه‌میشم غصه‌نی. دردسری من
 کئچیمیشم شاعلی وطن یوللاری نی فخر قیلیب
 بیله یوللاردا آخیتدیم کئجه کوندوز قری من

حاجی محمد حاجی یو

حاجی محمد قوربان اوغلو حاجی یو ۱۹۲۹ نجی ایلده شمالی آذربایجانین کوی چای رایونوندا دوغولموشدیر .

ابتدائی واورتا تحصیلینی اورادا آلمیشدیر . ۱۹۴۷ نجی ایلده آذربایجان دولت پداقوژی انستیتونون دبل و ادبیات فاکولتاسی نا داخل اولوب . ۱۹۵۱ نجی ایلده اورانی باشا چاندیریب دیر . ۱۹۵۲ نجی ایلدن باکی شهرینین لنین رایونونون مختلف مکتبلرینده معلم ایشله میش و معارف ساحه سینده چالیشمیشدیر . مکتبده درکتور ایشله یه ۱۹۷۳ نجی ایلده آذربایجان سووت لریکاسیندا صنعت کارلیق موضوعوندا دیسرتاسیا مدافعه ادرک فیلولوکیا علملری نامزدی علمی درجه آلمیشدیر .

۱۹۵۵ نجی ایلده « اولو شکایت لر » « بیر عومرون صحیفه لری » « یول لار آیرجیندا » « کونش کولور » « چالدران دؤیوشو » « پومالاری و شعرلری چاپ اولموشدیر .

ایلیک « شالاه » آدلی شعر کتابی ۱۹۶۷ نجی ایلده چاپ اولونوب دیر . حال حاضر دا حاجی محمد لنین رایونونون ۹۶ دیل اورتا مکتبینده درکتور وظیفه سینده چالیشیر .

اونودوب یندیکی دوز چوره کینی

حاققیمی دانانا ، شجه دوست دئییم

ایکییه آیریب آذربایجان

حسرتده قویانا ، شجه دوست دئییم

حددی حدودی وار هر قیاسین دا

هردهن سئوینجین ده ، هردهن یاسین دا

فتنه - فساد سالیب ائل آراسیندا

تیغاقلار یایانا ، نئجه دوست دئییم

* * *

حاق سیزلیق اودوندا یاندیقجا اوره که

بودرده دؤزمه یه داغ اولسون گره که

عهدینی ، آندی نی ، ایکی اوزلو تک

هر آندی پوزانا ، نئجه دوست دئییم

* * *

اینسایب قیومون اعتبارینا

هر کون غورره لهیب هوادارینا

کؤز نیکن قونشونون حالال وارینا

یولونو آزانا ، نئجه دوست دئییم

* * *

اؤز که توپراقی نین دردیندن اؤلن

اؤز که سلاحی لان اوستومه کلن

آیاغیمدان چکیب ، اوزومه گولن

بو آلیپاق ناذا ، نئجه دوست دئییم

محمد اسماعیل

محمد اسماعیل ۱۹۳۹ هجری ایل تووز بولکه سی نین عصریمک جیرده خان کندینده کندلی عائله سینده دویایا کلیب . آناسی نسی بیر یاشیندا ایتیریپ . آناسی نین حمایه سینده بویویوب .

۱۹۵۷ هجری ایلده اورنا مکتبی ، ۱۹۶۴ هجری ایلده آذربایجان دولت اونیورسسته سینسی و ۱۹۷۵ هجری ایلده مسکوادا اکیملیکک عالی ادبیات کورسی لری نی بیتیریپ .

ادبیاتا آتمیشینجی ایللرده کلیب . ایندی به دک ۲۰ دن چوخ کتابی چاپدان چیغیب . بونلاردان ۷ سی مسکوادا روسی دیلینده ، بیرى مجارستاندا مجاردیلینده ، بیرى آلمانا آتادا قازاق دیلینده ویشرده قالانلاری ایسه آذربایجان دیلینده باکی دا چاپ اولوتوب .

شعرلری اکثر دونیا دیللرینه ترجمه اولوب . « قیزیل قلم » . ن . اوسترووسکی آدینا عمومی اتفاق ورسوبلیکا لنین کومسومولو مکافات لاری لافورانی دیر .

آذربایجان یازیچی لاراتفاقی نین ریاست هیئتی نین رسوبلیکا کتاپ سئورلر جمعیتی اداره هیئتی نین کیوده نشر اولونان « قرونو » ژورنالی رداقسیا هیئتی نین عضوی دیر . س س ری ، یازیچی لار و ژورنال ایستیلر اتفاق لاری نین عضوی دیر . « کنجلیک » « مولودوست » ژورنال لاری نین باش ردافتورودیر .

بنله کئجه لرین اولماز عوضی

نوپراقی دوشونجه ، داشی دوشونجه

دوره ده چایلارین بوغولموش سسی

أری ییب کوزونه ون ، یاشی دوشونجه

* * *

عزیزیم غربتدن ، آسن یئلمه من

حسرتنه قودشان ، آیام ، ایلهم من

آخشام دان صاباجا ، آنا دیلمه من

اؤله رهم ، سن منی باشا دوشونجه

* * *

آرزو دونیاسیندا یاش اوئوشیدی

ائلر بیر - بیریندن خوش اوئوشیدی

باشیما گوللرین داشی دوشیدی

قارشیمدا طالعین قیشی دوشونجه

باخماز

بویدومو عومرومون قارلی ذیروده سی

اوتر کروان - کروان کوچ ، منه باخماز

دئیبار هر شئین واختی وعده سی

کلنه سویوق ، سزاق ، قیش منه باخماز

* * *

واختین بوز اوزوندن قلبیم اوشودو

یاخشیلیق ، یامانلیق طالع ایشیدی

واخت بولود دالیندا قیش کونشی دی
کۆزرون اوجویلا ، هئج منه باخماز

* * *

(محمد) ائللر آادی جسمی نی جاندا
چیخارتماق اولارمی قورخونو قاندا
وعده سی چاتاندا توتار یاخاندان
اؤلوم دوستا باخماز ، دشمنه باخماز

ملک زاده (عامل)

معلم ملک زاده عامل قدش بالا اوغلو ۱۹۵۰ نجی ایلده باکی نین شاغان
کندینده آفادان اولوب .

۱۹۵۷ نجی ایلده اورتا مکتبین بیرینجی صنیفیه داخل اولموش . ۱۹۶۸
نجی ایلده اورتا تحصیل نی باشا چاتدیریب .

۱۹۶۸ - ۱۹۷۲ نجی ایللرده لنین آدینا آذربایجان پداقوژی انستیتوندا
تحصیل آلمیش و تاریخ معلمی اختصاصینا بی بلنمیشدیر . ۱۹۷۲ نجی ایلده
باکی نین پیرالاهی آداسیندا معلم لیک فعالیته باشلاوبدیر .

۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ نجی ایللرده اردو سیرالاریندا خدمت ائدیپ . ۱۹۷۴ -
۱۹۷۵ نجی ایللرده مردگان قصبه سینده معلم لیک فعالیتی نی دوام ائدیبدیر .
۱۹۷۵ نجی ایلین آپریلینده آذربایجان علمی تدقیقات پداقوژی علملر انستیتوندا
علمی ایشلر وظیفه سینه قبول اولوبدیر و بو گونه کیمی بو ایشده چالیشیر .

ملک زاده شعرلری بی عامل امضالاری لان پخش ائدیر و بوشاعر عروض و هابتله
هیجا وزنینه شعرلرین یازیر .

دردیمی دلداره دییه ردیم

یوز منت ایله دردیمی دلداره دییه ردیم
درد دیلمی لعل شکر باره دییه ردیم
سر گشته اولوب کوی اوچون چؤلله دوشدوم
کؤنلوم قوشونا کوکب سیاره دییه ردیم
حسنون کؤره ن آی کیردی صباحه حسدیندن
منجه هله ییلمه ز بونو مه پاره دییه ردیم
بولبول گول اوچون کؤره قدر ناله لر ایلیز
چاتسایدی الیم سبز چمن زاره دییه ردیم
ظن ائتمه کؤنول بولبوله گول حسرتی بوخودور
بولبول سوراغین گولبن گولزاره دییه ردیم
بیر فرصت ائله وصله یئتیب یاری کؤرنده
هیجران ستمین یالوارا یالواره دییه ردیم
اول زلف کیمی چون اوره کیم شانیه دؤنموش
کؤنلوم هوسین طره طراره دییه ردیم
بیعار اولانین عشقینه چوخ یامما دئمیشلر
هردم بو سؤزو «عامل» بیداره دییه ردیم

کوی اغیاره کؤروب میلینی گاه گاه سنین
 اولموشام سررینه ای ماه بو کون آگاه سنین
 دئمه زولفون هوسی شانه‌یه اغیار ائتمیش
 بیلمه‌دیم چکدیم الیم زولفونه ناگاه سنین
 قوم بدگو بوقدر حالیماطن ائتمه زایدی
 حسنوه یتیمه ائدیم بیر کئجه هر گاه سنین
 تلخ گفتارین ایله کونلو پریشان اولمام
 کر دئیه زولفونه بئل صبح سحر گاه سنین
 قوشا سلطان یارادیب عالم خلاق بیزی
 خانه فقر منیم ، حشمت و درگاه سنین
 کوله عادت دوتوب افسرده قیلار بولبولونو
 کولو افسرده قیلان سیر و چمنگاه سنین
 عامله‌م سؤزلرینه بیر داها بئل باغلامارام
 طینت و نیتینه اولماسام آگاه سنین

قلی‌یو علمدار

قلی‌یو علمدار عبدالرحیم اوغلو باکی شهرینده بالیقچی عائله سینده
 ۱۹۵۰ نجی ایله آفادان اولوب ۱۵ یاشیندان شعر غزل یازماقا باشلایب ۱۸
 یاشیندان (ماهر) تخلص ایله مناجات و سایر شعرلری واردیر .
 اپلیک تحصیلینی یاشادیقی نارداران کندینده آلیب . شاعرین یازدیقی

شعرلر چوخ احساسلی و احتوالی اولان حالدا غزللرینده عرفان و مسلمان ایق
عطیری واردیر و اؤز اولکە سی نین بیر کؤز کملی و قدرتلی شاعری عنوا ایندا
شمالی آذربایجانیندا تانییب دیر و خلقلر آدا بیر حرمتدن بهره لنیر .

حکم قرآن اوستونه

قویما یارب کفری سالتین کولجه ایمان اوستونه
کلمه سین ابر سیه باغ و کولوستان اوستونه
قدرتین کؤسته و خدا یما سن ابر قدرتله
هر طرفدن یاغ دیر الالار اود مسلمان اوستونه
عزم اندر هانسی شجاعتم بو کون صدامی لر
قبر پاک شاه مردان شیر یزدان اوستونه
ابلیس ملعون صفت نا اهل سلمان روشتلر
قویدولار بهتان کتابین حکم قرآن اوستونه
بوخدو سندن اؤز که بیر قادر سیر چکسین بیزه
چکک بو مسلم کسلرین لفضو نله قالخان اوستونه
الفتانین کؤرسه لر هر گاه محقر مورلر
حکم اندرلر جمع اولوب تخت سلیمان اوستونه
ایله هر جور حیلیه شرری ولایتدن کنار
بیر عنایت پرده سی چکک مولک ایران اوستونه
کؤرمه یکک هجر فقیهی چکمیشیکک هجر امام
بوخ ادر کده بئر بیفاق هجرانی هجران اوستونه

هر بلادن ، هر خطادن سن اوپیری حفظ ایله
 قویما قونسون بیر غبار حیلله ریحان اوستونه
 سن اکر ائتسهن هدایت بیز خجالت چکمه دیک
 نامه اعمالی میز کلدیکده میزان اوستونه
 رحم قیل یارب آتار سنک ملامت هر یشتهن
 « ماهر » بی یار و بی همدرد و نالان اوستونه

* * *

بو نه عطر کولستاندیر ، بو نه عطر صنوبر دیر
 نه عطر سونبول و ریحان ، نه سونبول نه کول تردیر
 نه نرگیز دیر نه نیلوفر ، نه عطر مشک و عنبر دیر
 کی دنیا بو نجا خوشبو دیر بو تون عالم معطر دیر

* * *

بو نه یشردیر نه دولقدیر نه کشور ، نه ایالت دیر
 نه جور تورپاقدی بو تورپاق ولایت نه ولایت دیر
 خیاله کلمه بن آزاده لیکدن یوخسا جنت دیر
 و یا کیم وادی وحدت دیر اسانلار برابر دیر

* * *

بوروق بیر نفر کسنددی کی وئر میش بیزه خالیق
 اوشخصین کیم کی آگاهدیر اولوبدیر حسنونه عاشق

اولایدیق کاش در گاهیندا بیر چاکرلیه لایق
او بیر ذات مقدس دیر آدی دیللمرده ازبردیر

* * *

بوجور مفتون ائدن انسانی بیر آزاد مسلمان دیر
اور کده دینه رغبت دیر کؤنولده مهری ایمان دیر
قولوندا قووت اسلام الینده حکم قرآن دیر
دیلینده کلمه توحیدلهن الله اکبر دیر

* * *

محل قویماز بو تقوالی نه بد خواهه نه کمراهه
بویون ائمه ز بو مردانه نه سلطانه نه بیر شاهه
سیغیندی صدقین آجاق بو یولدا تکجه الله
حضورینده بؤیوک شاهلار او شاهین جمله چاکر دیر

* * *

اونون عشقيله شاعرار بو کون کلیمیشه الهامه
اونون کؤستر دیک یولدان کنجیب ملت یئتیب کامه
اونون عقليله آزادلیق یئتشدی اهل اسلامه
اونون نوريله روشن دیر بو کون اسلام منور دیر

* * *

او شمعین نورینه یاقدیم حیف پروانه لر بیلمه ز
بو عشقین ذوقونو هر جاهیل و دیوانه لر بیلمه ز

خمینی حکمتین «ماهر» یقین بیگانه لر بیلمه ز
اونون هر کلمه‌سی عاشق‌لره بیر آب کوثر دیر

او بیر ربائی انسان دیر هم حکمتده هم عفتده
او بیر کامل مؤدب دیر شریعتده سیاستده
او بیر نقصان سیز عادل دیر مروتده عدالتده
او بیر صادق مبارز دیر او بیر غیرتلی رهبر دیر

علی‌یو فاضل

علی‌یو فاضل علی بالا اوغلو ۱۹۵۷ نجی ایل فورالین اوچونده باکی نین
بوزورنا قصبه سینده آنادان اولوب .

۱۹۷۳ نجی ایلده بدو نین فیلولو کیا فا کولتاسینده قبول اولوب . حال
حاضرده آذربایجان نشریاتیندا چالیشیر . بو شاعر شمالی آذربایجانی نین غزل
شاعرلریندن بیرسی دیر .

سریل میشم ، کؤزه لیم ، کویون اوسته سایه کیمی
رقیب‌لر گزیر اوستومده قایه - قایه کیمی
زقیبی تک دیلهرم هم یئتمه وصاله ولی
دوروبدو کؤز یاشی بحر اونومده قایه کیمی
لبین رموزینه دایر کتاییلر یوخودور
تولا بازپلساپدی مصحف ایچره آیه کیمی

بدنده قالمادی تاب، تابی نوری چهرندن
 زبانہ چکدی ننیم یاندی تا ابایه کیمی
 یانیب - یانیب سپه لندی شررلر افلاکه
 اوجالدی صبحه قدر توسدوسو سمایه کیمی
 دیار عشقه ای دل غم اولدو یولداشیم
 بودهر فائیده کون کؤرمه دیم بقایه کیمی
 سوس ای رقیب منیم درس عشقه حالیم یوخ
 وئریب دو درس منه قیس زار دایه کیمی
 لبین رموزی نی «فاضل» سوروشدو جاناندان
 اوزاندی مسئله بسترده بیر حکایه کیمی

۱. ظاهر

علی بالاکنجو معلمی اوغلو علی بو ۱۹۲۷ - ۱۹۸۲ بوزونا قصبه سینده آنادان
 اولموشدیر .

۱۹۳۸ بجی ایلده لنین آدینا آیمی نین دیل ادبیات فاکولته سی نی بیتیرمیش .
 بوزوناداکی فحله کنجلر مکتبینه دیل ادبیات معلمی ایشله میشدیر . ۱۹۶۵
 بجی ایلدن آذر نشریده و « معارف » نشر یاقیندا رداکتور وظیفه سینده
 چالیشمیشدیر :

۱. ظاهر کؤزل مقام بیلجی سی و ایقاجی سی دیر .

زندانیان اولدو گل

کؤرجک ای یار کول اوزون کونلوم پریشان اولدو گل
 نطقیم اول دم لال اولوب باغیریم قیزیل قان اولدو گل
 آشنالر ایچره ای کول سن منی خار ایله دین
 مسکنیم ویرانه لر یوردومسا تالان اولدو گل
 من غریبه بسدیر ائندین بو قده زلیم و جفا
 یوللارا باخماق ایلمن چشمیم ده کریان اولدو گل
 آشنا اولدون رقیبه ، بی وفا چیخدین منه
 آرزوما هنج یتمه دیم عشقین ده پنهان اولدو گل

قوربان کیم اولار

من کر اؤلسه او قارا کؤزلره قوربان کیم اولار ؟
 کیم چکر حسرتی نی ، باغری قیزیل قان کیم اولار ؟
 دئمهدیم من سنه الفت ائله مه اغیار ایله
 کل کولوم کل باریشاق کؤرکی پریشان کیم اولار ؟
 کئجه لر قوللاریم اوستونده چکر دیم نازوی
 سؤیله ای کول هارا گئندین منه جانان کیم اولار ؟
 چوخ آخیتما او قارا کؤزدن آخان قافلای یاشی
 ده کؤره کک کؤزدن آخان باشینا کریان کیم اولار ؟

بسدیر ای گول بو قدر ناز ائله مکک یاخشی دئییل
«ظاهرین» سؤیله کؤروم دردینه درمان کیملار؟

آخوند او علی اکبر شهباز

آخوند او علی اکبر شهباز اوغلو شاهید ۱۹۲۰ نجی ایلده باکی نین
ماشتاقا قصبه سینده باغبان عائله سینده آنادان اولوب .
اورتا مکتبی ۱۸۷ نمره لی مکتبده تمام لاییب . ۱۹۴۱ نجی ایلده اوردو
سیرالاری ناچاغیرلییب . ۱۹۴۳ نجی ایلده اوردو سیرالاریندان کری دو نوب .
او ، بؤیوک وطن محاربه سینی علیلیدیر .
اون آلتی یاشیندان شعر یازماقا باشلایب . ایللیکک شعر « یئنی یول »
قزینده چاپ اولوب .

۱۹۷۸ - ۱۹۶۷ - ۱۹۸۷ نجی ایللرده اوج کتابی چاپدان چیخیب .
«کیریمی» «ادیات» و سایر قزت و ژورنال لاردا چاپ اولونوب . دفعه لرده
تلویزیو و رادیو وئیشلرینده چیخیش ائدیب .
افضولیدن ، شیروانیدن بهره له نیب . واحدین طلبه سی اولو اونون ۲۰۰
غزلی ، ۴ تجنیسی ، ۲ نوحه سی ، نصیحت نامه سی و کلیاتی واردیر .

بیر غزل

هر چند ناز ائدیر بیزه بو نازلی یاریمیز
نازینده خلق اولوبدو بیزیمچون نکاریمیز

بیز عاشقیکه آییلسه ده کویونده باشیمیز
 آرتار زمانه ده کونو، کوندن وقاریمیز
 اغیاریدن چکیمه ریکه آسوده اول کؤنول
 هر احتماله قارشی کی وار اقداریمیز
 آزاده دؤربدور دولایر خالق کامران
 خوشدور بوجور کئچیرسه اگر روز کاریمیز
 صلحی جاهانه یایماقا بیز ایندی قادریک
 دنیادا صلح اولا بودو قطعاً قراریمیز
 کئسمیش آرائی گرجی آراز بونجا غم دئییل
 اولادی آذریک کی، بولومه ز دیاریمیز
 «شاهین» بوئیدا سن دیله گل خوش تراهه سی
 عکس ایله سین اوئایدا کرک شهر یاریمیز
 ایندی بیر غزل شاهیدن بورادا چاپ ائدیریک. دئمک لازم دیر کی
 شمالی آذربایجانیندا خلق شاعر لری ۷۰ ایل کمونیست رژیمین آلتیندا اسلامدان
 اوزاق قالان حالدا بیر بئله نوحه لر امام حسین حضرتلری نین کر بلا مصیبت لرینه
 یازوبلار کی بورادا بو نوحه شعر لری چاپا چاندیریک :
 آلیب قوجاقینا زینب او طفل عطفانی
 خیال ائدیدی کی جسمیندن آیریلیب جای
 یاخین توتوب قولاقین طفله کؤردو وار نفسی
 و اینک آغلاماقا نه توانی وار نه سسی

بو درد زینب نالانی محکم آغلانندی
 کؤزون یاشیله او طفلین درداقین ایسلانندی
 دوداقینا نسم یمتیشینجه او طفل بیچاره
 آچیب کؤزون ائلهدی دقت ایله نظاره
 کلیب دیله دئدی کی، ای بلا کشیم عمه
 نه ایسه وار کی سونور ایندی آتشین عمه
 بو قدر بسدی داخی ائتمه ناله صبر ائله
 الهی شاهد اولور بو ملاله، صبر ایله
 اولماز بو بلا، اولدو، ای کر بلا سنده
 اولادی ایله چکدی چوخ دردو بلا سنده
 طغیان ائیلهدی ظلمی اول شوم دغا سنده
 سویثرینه فرات اوسته ایچدی اؤزو قان اصغر
 ای آنا قوجاقیندا اوخلارا نشان اصغر
 ناحق یثره قونداقی قان ایله دولان اصغر
 ای رنگی سولان اصغر، ای رنگی سولان اصغر
 کل طوطی کیمی هر دم سوز ایله دیله شاهید
 یاز فوچه ایله ازیر هر یمسکی ایله شاهید
 کؤز یاشی روان ایله بو سوز دیله شاهید
 سراسته سوسوز ابلر ذکر ایله یه جان اصغر
 ای آنا قوجاقیندا اوخلارا نشان اصغر

ناحق یثره قونداقی قان ایله دولان اصغر
ای رنگی سولان اصغر، ای رنگی سولان اصغر

شکر اصلان

شکر اصلان ۱۹۳۷ نجی ایلسده لنکرانین بولادی کندینده آنادان
دوغولموشدیر .

ایلیک تحصیلینی قورتاریب، سونرا مسکوادا ما کسیم گورکی آدینا
اولان ادبیات انستیتونو بیتیرمیشدیر .

شکر اصلان ۱۴ کتابین مؤلفی دیر . هله لیک لنکران قزئنین رداقتوریدیر
شکر اصلانین ۳ اوشاقی و بیر حیات یولداشی واردیر .

لنکران شاعری این « دؤی منیم قاپیمی » عنوانلی شعر کتابینی کی
۱۹۸۶ نجی ایله ۱۳۴ صحیفه‌لی شعر کتابینی و اراق وریب و بو کتابدان بیر
شعر چاپ ائدیریک :

جوشوب گؤر بولاقلایلا ، چایلا ، دیزله

کؤنلوموز نر تهزه نغمه اوخویار

سیزین گول قوخویان اللرینیزله

عومروموز گونوموز ، باهار قوخویار

* * *

ملحم دیر سسیده ، شیرین سؤزوده

آنا اولاد اوچون داییم باناجاق

وطنین اوزوده ، خالقین اوزوده

بیزیم آقامیزدان ، باشلانیر آه‌جاق

* * *

شفقت قایغی سی بیتیب شو کمنده ز

عوضی واریمدیر ، او صاف نفسین

خالقینا خوشبختلیک دبله‌ین هر کس

قوی اؤز آتاسین خوشبخت ائیله‌سین

* * *

بیر ائوین وفالی گلینسی وارسا

نورلو آخشام لاری ، سحرلری وار

بیر خالقین قیزلاری کؤزل اولارسا

اونون اوغول لاری ، قهرمان اولار

مختار قاسم زاده

مختار قاسم زاده ۱۹۵۱ نجی ایل نخجوان شهرینده آنادان اولوب . ایلک

شعری نی ۱۷ یاشیندا یازیب .

ایندی به کیمی مطبوعاتدا و مختلف توپلو کتابلاردا اونون ۱۰۰دن آرتیق

شعری چیخیب .

ایلک کتابی « بو همین شو کیدیر » آدلی سئچیلیمیش شعرلر کتابی

۱۹۸۵ نجی ایلده چاپ اولوب و اوخوجولار طرفیندن رغبتله قارشیلانیب دیر .

مختار قاسم زاده هله لیکه نخجوان مختار رسپوبلیکا و دولت تلویزیو و
رادیو اداره سی نین امکداشیدیر . هابئله آذربایجان رسپوبلیکا ژورنالیستلرین
بیرینین عضوی دیر .

ایندی بو شاعرین « توینا چاغیرسان » نمونه اولاراق شعری فی چاپ
اندیریک :

توینا چاغیرسان کولوم باجیم

تیریز توپلاری نی کؤرمه میشم هنج

یولومو کؤزله ییب هر کلن یازین

کلیب بیر کولونو درمه میشم هنج

* * *

طالع یاساق ساییب اومای منه

چایب هر نیسکیلین ، دولای منه

کؤسته ار ماغاری ، او تویمو منه

اؤزومو بو یولدا یورماموشام هنج

* * *

کره ک اؤز الیمله کسم آغریمی

آچام شاد کونونده ال ایاغیمی

سرحد دیره ک لری یاریب باغریمی

باغیمدا بیر چهپه ر هؤرمه میشم هنج

* * *

بویونو کؤرمه یه اوره کیم اسهر

تویونو کؤرمه‌یه اوره کیم اسه ر
تویونا کلمه‌یه اوره کیم اسه ر
تبریز توییلاری‌نی کؤرمه‌میشم هنج

حسین زاده

شاعر حسین زاده غنی حسین قلی اوغلو ۱۶ فورال دا ۱۹۲۰ نجی ایلده
باکی شهرینین پیرشاغی کندینده تاجر عائله سینده آنادان اولوبدیر . ایلمیک
تحصیلی‌نی اورتا مکتبده آلدیقدان سونرا طب فعله فاکولته سینه داها سونرا
۱۹۳۷ ایلده آزوب ، طب استیتونا داخل اولوب .

۱۹۴۱ نجی ایلده اونو بیتیریپ ، محاربه نین باشلانماسی ایله علاقه دار
اولاراق اوردو سیرالارینا چاغیریلیمیشدیر .

۱۹۶۶ ایله قدهر مختلف قوسی تال لاردا عصب خسته لیک لری اوزره
متخصص کیمی ایشله‌یب .

هله اورتا مکتب چاغلاریندان وارد اولدوغو مدته ادبی فعالیتینه دوام
ائتدیریپ .

۴ درام اثری ، ۴۰۰ یاخین غزل ، ۲۰۰ قوشما و بایاتی یازیپ و نشر
ائتدیریپدیر .

ایکی درام اثری نخبواندا تماشا یا قویولوبدیر و خیردا اثرلری مختلف
ادبی قزت و ژورنال لاردا نشر اولوموشدیر .

« عاشیق‌بری مجلسی » کتابیندا ، « دزدودوز » کتابیندا و « دئیلن سؤز

یادیکاردیر ، مجموعه کتابلاریندا بیر سیرا قوشما و سایر شعرلری نشر اولوبدیر .

اصلینده فضولی پرستشکاری کیمی فضولی نین ۱۰۰ غزلین تخمیس ائدیبدیر بو اثر لر نشره حاضر لانیب دیر .

ایندی ده فضولی نین « لیلی مجنون » پوماسیندا کی ۲۴ غزلی نی تخمیس لر یازماقا مشغول دیر کی قسمت اولسا ۱۹۹۲ ایلده بو اثر لر چاپ اولوب خلقین آینه چاتا جاقدیر .

ایندی فضولی دن یازدیقی نظیره نی چاپ ائدیر یک :

هانسی گولزارین سنین تک غنچه رعناسی وار

هانسی رعنا غنچه نین لعلین کیمی میناسی وار

هانسی گولشیدیر عذارین مثلی اوند ا گول بته

هانسی گولدور کی منیم تک بولبول شیداسی وار

هانسی بیر معشوقه دیر اولماز فدای عاشقی

هانسی عاشق دیر باشیندا من قدهر سوداسی وار

هانسی ماهین وارسماده بیر سنین تک اولکری

هانسی اولکر دیر کی حسنوندن ایشیق دو نیاسی وار

هانسی طوطی دیر آدین ورد ایله به بیر من کیمی

هانسی طوطی نطقینین ، نطقی کیمی معناسی وار

هانسی نر کس دیر کوزون تک کوزلری مخمور اوللا

هانسی کوزلر دیر سنین کیندن ده چوخ شهلاسی وار

هائسی دردیندیر «غنی» مجنون‌دان افزون اولماسین
هائسی مجنون دیر سنین لیلین کیمی لیلای واد

حسن ائل سئوهر

نخجوان شهرینده ۱۹۲۵ نجی ایلده آنادان اولوب . ایلک و اورتا
تحصیلانین نخجواندا باشا چاتدیریب . عالی تحصیلی نی معلم‌لیک فاکولتاسیندا
باکی شهرینده بیتدیریبیدیر .

حسن ائل سئوهر جوانلیق ایامیندا ادبیات‌لان تائیش اولوب و ایلک
شعری ۱۹۴۲ نجی ایلده شرق قاپوسوندا چاپ اولوبدیر .

بو شاعرین ۶۵ فقره فخرفرمانی مختلف ساحه‌لرده واری دیر . نهرم کندینده
معلم‌لیک ائدیپ و سونرا دوغوم شهرینده بیر نمره‌لی مکتبه درس وئربیدیر .
سونرا قلوبیزادا رداقتور عنوانی لا ۱۹۷۱ نجی ایلده چالیشیب دیر . ۱۹۸۴ نجی
ایلده ده هله‌لیک نخجوان رسیوبلیکاسینین کتابخاناسی نین باش رداقتوری اولوب
و هله‌ده بو وظیفه‌نی داشاییر .

حسن ائل سئوهرین بیر چوخ کتابلاری چاپدان چیخیب دیر . بو شاعرین
شعرلری هیجا وزنینه دیر .

فحله نین یئمه‌یه یوخدور چؤره‌یی

آغا ، ایتسه وئریر ائی ، خوره‌یی

دویانین دهشتدن دورور اوره‌یی

حیات نه تضادلی ، معجزه‌لی دیر

دو بیاین آخیری ، یا ازله دی

یاکیلار کیزله ییب کؤرومور کؤزه

راکتلر مر میلر دوروب اوژ - اوزه

شعورلو انسانلار باخموا - لار سؤزه

حیات نه تضادلی ، معجزه لی دی

دو بیاین آخیری ، یا ازله دی

هئج فاراحات اولما آق بیرچه که آنا

ابلیس لر گیرسه ده کونده مین دونا

چاتا جاق حیله لر ، نهایت سونا

حیات هم تضادلی ، معجزه لی دی

دو بیاین نه سونو نه ازله دی

داود نصیب

۱۹۹۱ نجی ایلهده باکی شهرینده داود نصیبین «کاروان کئدی» عنوانلی

شعر کتابی چاپدان چیخیب و خلق آرایا یاییلیب دی .

بو شعر کتابی شاعرین یارادیجیلیقیندا یئنی آردیمیلار سون ایللرده

یازدیغی شعرلردن عبارت دی .

«کاروان کئدی» پوماسیندا بیر شخصین درویش محمودون تمثالیندا

طالعین دن ماراقلی صحبت آچیلیر . بو شعر کتایی دا شاعرین اول کی کتابلاری
کیمی اینالیریق کی شاعرین بو کتایی دا اوخوجولارین سئوینجینه سبب
اولاجاق .

بو یازیلار کتاپین اولینده یازی لاردیر . تأسف لر کی شاعرین حیاتی و
معلوماتی و وظیفه لری حاقیندا سؤز آچما ییب دیر .

باخیش

بو باخیش دیبه سن منه تائیشدیر
قورخورام بو باخیش منی آلدادیب
کنه تائیشیم دا بئله باخمیشدیر
بیر وخت بو باخیشی طالعیم دادیب

* * *

چنکیندن چیخمیشام من بو باخیشین
ان چتین چنک اولور باخیشین چنکی
کؤزو قاماشدیران رنگین ناخیشین
تئز سولور ، سارالیر صفی چنلنکی

* * *

بو باخیش نئجه ده مهربان ، عزیز
اودا اول - اول باخاردی

بو باخیش او باخیشلار بیلجه تمیز
عاقلسی می باخیمدان آلیب آپاردی

میروارید دلبازی

شمالی آذربایجانیندا خلق آرا تانیتمیش شاعر و یازیچی لارین کؤرکملی سینین
بیری ده دئمکه ک اولار کی میروارید دلبازی دیر .

شاعر اؤز عؤمر و نو اوزون ایللر بویو اوشاقلار اوچون ماراقلی ، دادلی ،
دوزلو ، گول چیچک عطیرلی کئپه نك قانداغلی ، یاز یاغیشی کیمسی تمیز ،
بالالار کی وطنی ، طبیعتی ، امه یی سئومه یه سسلین شعرلر ، نغمه لر ، ناغیللار
یوئومالاریندان سئچلمیش اثرلری نی « چیچک دن چیچه که » آدلی بیر شعر
کتابیندا توپلاییب دیر .

بو کتاب ۱۹۹۱ نجی ایل باکی شهرینده چاپ اولوب دیر . تأسف لار کی بو
کتابدا شاعرین حیات ، معلومات وظیفه لری حاققیندا بیر مطلب یازیلیم یوب دیر .
ایندی میروارید دلبازی نین اوشاقلارا یازدیقی شعرلریندن نمونه لر :

یئر اوشودو

کون کویون گولوشودو	گول باهار ، یئر اوشودو
کون دوغسون یئر اسن سین	سوسموش بولودلار دینسین
قیزیل گول دؤیمه لنسین	یاغیش یاغ سین چیله سین
تاخیل آدم بویونجا	کؤوه رسین قالخسین یونجا
اکیب بیچه ن شن اولسون	سونبول لر دنه دولسون

قاریشقا

قاریشقا چیخدی پروادان	پاز عطری کلدی هاوادان

یم نوپ-لادی قارلی قیشا	تورپاقلاری ائشه - ائشه
دؤیمه لندی بنوشده	یول سالدی باغدا مشهده
آغاجلار باغلادی پوچور	یاز گونه سیندن ایچیپ نور
سالام اولسون چیچک لره	چیچکله دولدو داغ دهره

توفیق مطلب او

۱۹۹۰ نجی ایلده باکی شهرینده توفیق مطلب اوین ۲۵ نجی کتابی «قوس و قزح نغمه‌سی» آدلی شعر کتابی چاپدان چیخیب دیر .

بو کتابدا شاعرین سون ایللرده یازدیقی مکتبلی دوستلارینا حصاراندیکی شعرار توپلاییب دیر .

امما بو کتاب شاعرین حیاتی ، وظیفه لری و معلوماتی حاققیندا ، هارادا دوغولوب ، نهجه یاشاماقی باره سینده هئچ بیر سؤز آچماییب دیر .

ایندی بو کتابدان شاعرین یازدیقی شعرلریندن نمونه کتیریریک .

دئمک یاخشی دیر کی بو شاعرده شعرلری بی اوشاقلار حاققیندا یازیب دیر :

چینار بابام

تورپاغی سیراییله بره
 کو کلرین نه درین دیر
 منه ایله کلیر کسی
 نه قدەر کی چینار وار
 سنین قوه لرین دیر
 آی منیم چینار بابام

یام یاشیل بوداقلارین
 اولدوز - اولدوز یانارلار
 یوخ یوخ آغاج دئمه یین
 بو مقدس توپراقین
 اوولادی دیر چینارلار
 آی منیم چینار بابام

* * *

دئمه سین لر ایکید لر
 دیوشلرده سولوبدیر
 یوخ یوخ حسین بالالار
 میخائیل اولار هزیله ر
 دؤنوب چینار اولوبدیر
 آی منیم چینار بابام

* * *

دونیایا کؤسته ری رم
 بو ثروتی بو واری
 کوراوغلونون ، بابکین
 ایلمز قوللاری دیر
 آذربایجان چیناری
 آی منیم چینار بابام

دوشونك

ایشیق چکر عمی لر
 باخچادا، باغدا ایشیق
 آنا توپراقدا ایشیق
 چالیشیب آخشام - سحر
 آراندا، داغدا ایشیق
 دوشونك : بس اؤزوموز

هانسی نی یالغیر میشیق

مظفرشکور

۱۹۹۰ نجی ایلدہ باکی شہریندہ مظفر شکورین شعر کتابی چاپدان

چیخیب دیر .

بو شعر کتابیندا شاعرین پۇمالاری ، وطن داشلیقی دویغولاری توپلانیب دیر
 تأسفلر کی شاعرین حیاتی حاققیندا بیر مطلب الیمیزده بوخدی و بو کتابدان
 شاعرین شعرلریندن نمونه ایچون بورادا کتیریریک :

گولله و گۆزهرچین

بیر شکیل کۆردورم ، مرامی اوجا

دوניה گولله سینده « آلیز دینجینی »

دایانیب شکیلده خاچلی بیر قوجا

باشی نین اوستونده « صالح » گۆزهرچینی

* * *

پارلاق کۆزلری نی آچیب گۆزهرچین

آغ کوفه سسله بیر کوپا ائللری

آیاغی آلتیندا اوچوتمه-اق اوچون

کۆرۈنۈر قوجاقین قانلی ائللری

* * *

شکیلده ایمزی وار غضبین کونون

بوردا اثر یوخدور جانلی حیاتدان

دققتلی باخدا آغ کۆره-چینه

کوللر کۆرۈنۈر قانادی آلتدان

* * *

من بو آغ یالانا یامان اینانیدیم

بو کیمدیر قویونو تو تپشیریب قوردا

تۆکولن کوناھسیر قانلاری آندیم

کولله ده بوردادیر ، هدف ده بوردا

* * *

آلدادیر دونیایمی مین شیرین دیلله

یالانچی های کویدن گئدیر باش بویون

بیر باند کۆره-چین ، بیر باند کولله

هاسی نا ایناناق اؤزۈمۈز دیین

سودابه شفا

سودابه شفائین ۱۹۹۰ نجی ایلده باکی شهرینده «انتظار» آدلی شعرلر

کتابی چاپ‌دان چینی‌ب دیر .

بو کتابدا سودابه شاعرین سون ایللرده یازدیغی شعرلر و پۇمالار هابئله
شاعرین اوشاقلیق خاطره لری توپلانیب دیر . تأسف‌لر کی بو کتابدا شاعرین
حیاتی، وظیفه لری ، دوغوم ایلی، حاقیندا ایضاح‌لار وئر میوبدیلر . ایندی انتظار
کتابمندان نمونه شعرلری چاپ ائدیریک :

لاله

من سحر مهیندن سوراخدا سنی

کۆردوم کی کولورسن اوزلره لاله

یئنه آل دوغونی کئیپ اینینه

کلیسه‌ن ، کلیسه‌ن دوزله‌ره لاله

* * *

او آل شافاقلاردا بلکه اوزومسن

طراوتلی یاناق کۆزه‌ل اوزومسن

منیم تک نئجه جان سویله اوزومسن

دء کیمدن آلموسان بو حالی لاله

اوتانچاق قیز کیمی حیالی لاله

* * *

حسنونه یوزلرله یازیلیب اثر

مه اؤپر اوزونو وارلیغین اثر

مه‌جه امکائیم یوخ ائیله‌یم اثر

سودا عاشیقی بام گل اؤپوم لاله

نئجه سنه باخیب یان اوتوم لاله

* * *

بوتون فصل‌لری من یارا یارا

قووشماق ایسته‌دیم سن تکین یارا

سوسماقین قلبیمه ووروبدور یارا

سؤیله نئجه دؤزوم بو حاله لاله

چوخلو کئنده جکسن خیاله لاله

* * *

اوغشاییب کونولو من آلا آلا

شائینده سؤز دیدیم بویاندیم آلا

ائیله‌دیم آلی‌نی ائیمه آلام

آخدی کؤزلری نین زاله‌سی لاله

اوجالدی قلبی نین فاله‌سی لاله

* * *

دؤدین حسرتیمدیر کو کسومون خالی

یا تاغیم! دوزوب طبیعت خالی

یازین قدمینه سرمیشم خالی

قوی بوتون جاهانیا سس سالا لاله

یشتیر باهار آدلی وصالا لاله

رفعت احمدزاده

۱۹۹۱ نجی ایلمده شمالی آذربایجانین باکی شهرینده رفعت احمدزاده نین «هله لیک»، آدلی شعر کتابسی «ذوالفقار رفعت اوغلو»، نون بیر احساسلی باشلایشلان چاپدان چیخیب دیر.

رفعت احمدزاده ۱۹۴۳ نجی ایلمده آنادان اولوب: خالقین سعادتی اوسته حبسه دوشوب و ذوالفقارین یازی سینفا کۆره بو شاعرین شعر کتابلاریندا هنج بیر کسین مدحینه شعر یازیلما ییب دیر، بونا خاطر خلق آرا بیر محبت دن بهره لنیب دیر.

بو شاعر ۱۹۸۸ نجی ایلمده وارلیقدان کۆزون یوموب دیر. ایندی «هله لیک»، شعر کتابیندان بیر ساتیرا شعر یی لیکده اوخووروق:

سنه نه

کوی سالیبسان کی ادارمده تالاندیر، سنه نه!

بو سوراق دغرودو یا خوددا یالاندیر، سنه نه!

* * *

دیلمده پر کارسان اکر، کئت، بالا چات اؤز دادینا

سن اؤز و مدن ساوای، هنج کیمسه نی سالما یادینا

بیر پارا شبهه لی سؤزلر کسی دییلمیر آدینا

غیری سی حد دین آشیب روشو هت آلا ندیر سنه نه!

بو خبر دوغرودو یا خوددا یالاندیر سنه نه!

بو قلیز لیکلره یو خودورسا قاریشماق لا ایشین
 نه آلیشماقلا ایشین وار ، نه داریشماق لا ایشین
 اولماسین بیر پارا کسلرله یاریشماق لا ایشین
 کیم قاباق چیل، کیمی ده دالدا قالا ندیر سنه نه!
 بو خبر دوغرودو یا خوددا یالاندیر سنه نه!

* * *

بو نو هنج سن دئمه سن ده هامی یا بللی بیزیک
 میسالین اولی بیز ، مجهولو بیز ، حللی بیزیک
 تمیزیک ، ناتمیزیک، موشکولوک ، انگللی بیزیک
 کیمی میز فتوا وئرن فتنه سالاندیر سنه نه!
 بو خبر دوغرودو یا خوددا یالاندیر سنه نه

* * *

سنه لازم دی کی بیلمه ک هارادانسا هیم اولوب
 بیر نفر کم سواد اوچ آیدا پیشیب عالیم اولوب
 کیسه نه دخلی واریمیش ، او کیمی میش کیم اولوب
 کیشی عالیمدی یادا زرنا چالاندی سنه نه!
 بو خبر دوغرودو یا خوددا یالاندیر سنه نه!

* * *

بودا سؤزدر کی فیلان کس فیلان ایشده کوت ائدی
 کیسه نه بیینی شوراندی ، یادا کسی مونیت ائدی

چوخ‌دا صحبت ائيله‌یر لر کی لوت اوغلو ایت ائدی
باشقا یول‌لارلا ینیب ایندی کالان‌دیر سنه نه !
بو خبر دوغرو دو یا خوددا یالان‌دیر سنه نه !

* * *

باتا عالم یننه‌ده ساخلیسارام کیفی می ساز
کیمه کؤر طعنه ائدیر سن بو قدر آغلی دایاز
یئری آشکاردا اوتور قافیه توت شعری نی یاز
کیشی نین توندوغو یول دونگه دالان‌دیر سنه نه !
بو سوراق دوغرو دو یا خوددا یالان‌دیر سنه نه !

ماهیره عبدالله یوا

شمالی آذربایجانین قادین شاعر لریندن بیر یسی ده ماهیره عبدالله یوا دیر
کی او تون شعر کتابی « ترکک ائدیلمیش یووالار » آدیلا ۱۹۸۹ نجی ایله
باکی شهرینده چاپدان چیخیب دیر .

بو شاعره نین شعر لریندن وطنه باغلی لیق ، محبت ، سورا سؤزلری کؤزه دیر
امما شاعرین حاقیندا هئچ نه اوخوجو یا معلومات وئر یلمیوب دیر . بو کتابدان
بیر نمونه شعری چاپ ائدیر یک :

یا تموشام

یا تموشام ، یا تموشام ، کؤزلریم یاتیر

آجیلی ، شیرینلی ، سؤزلریم یاتیر

سکوتدان ائيله بیل قولاقیم باتیر

هله کئچیلمه میش یوللاریم یاتیر

* * *

کوندوزوم یوخولو ، کئجه م یوخولو

کیچیکان قوخولو ، یاربیز قوخولو

سیر الله دینمه یین ، قلبه توخونور

کلف تک دولاشیق حاللاریم یاتیر

* * *

داشا ایلشیب دیر ، سوزوم صحبتیم

بوینوما کئچیب دیر ، آغیر تهمتیم

زهمی نه آغیرمیش بئله محنتین

سیغینیب قوینوما ، قوللاریم یاتیر

سردار زینال

سردار زینالین شعر کتابی باکی شهرینده ۱۹۸۹ عی ایلده « سنله بخته ور

اولاجاغام من » آدیلان چاپدان چیخیب وتأسفلر کی شاعرین حیاتی و وظیفه لری

باره سینده بیر مطلب یوخدیر . بیر نمونه شعرین اوخویوروق :

عشقی میز

او زامانلار دایم از ایدی عشقی میز

یا قیش ایدی یا یاز ایدی عشقی میز

کۆی لر کیمی آ یازیدی عشقی میز
کونشینده خومارلاندیق قوشامیز

* * *

هئی اینجی دیک انتظاردان باخیشدان
ناخیش اولدوق سچیکدیك مین ناخیشدان
تورپاق یئنه جاننا گلیر یاغیشدان
مامیر اولوب ریشه آندیق داشا بیز

* * *

گاه ترسه لشدیک گاه کئتدیک گذشته
ایه ر اسکیک آختارمادیق دوز ایشده
قارشیلیق لی بوخلانیلدی سؤز ایشده
کؤز دوزه تدیک توخونمادیق قاشا بیز

* * *

دئمه یین کسی اولانلاری دادی نیز
آزمی اولدو اودا گؤزه یاندی نیز
صداقت دیر اینساد میز آندی میز
عومرو بیلله وئره جاییق باشا بیز

لیلی علی‌یوا

لیلی علی‌یوا علی‌حیدر قیزی ۱۹۵۱ نجی ایلده شمالی آذربایجانین
اوجاد رایونون قارا بورگ کندی‌نده بیر ضیالی و معلم عائله سینده آنادان
اولوبدیر .

کنج یاشلاری نی آنا آناسینین ایستی قوجاقیندا کئچیردیب و سونرا
ایلیک تحصیل آلماقا دوغوم یئرینده مکتبه گئدیب و صنیف‌لری بیر
قورتاریب و بویوک نائلیت لره ال تاپیب و مکتبین ایشیق اولدوز اولوبدیر .

۱۹۷۲نجی ایلده م . ف . آخوندوف آدینا قورولان آذربایجان پداقوژی
سیندا خارجی دیللر انستیتونون انگلیسی دیلی فاکولته‌سینی بویوک نائلیت لریلن
باشا چاندیریب .

۱۹۸۴نجی ایلده فضولی و انگلیسی شرقشناسلیق آدلمی و سرتاسیما
موداقسی اولوب یئنه بیر بویوک نائلیت لره ال تاپیب و اوزوندن بیر چوخ
استعدادلار کوستیریب دیر .

۱۹۷۷نجی ایلدن هله لیک علمی لر آکادمیاسیندا نظامی آدینا ادبیات
انستیتوسی نین بیر بویوک علمی شخصیتی اولوب و تاینیمیش چهره سیلن بو
انستیتودا چالیشیر .

خانم دوكتور لیلی علی‌یوا ۱۹۷۳نجی ایلدن شعر عالمینه آدیم قویوب و
ایندی شمالی آذربایجانین بیر احساسلی و گؤرکملی شاعرو یازیچی لاریندان
بیرسی قانینیر .

بو شاعره نین یازدیقی شعرلر آذربایجان قزت ، ژورنال ، درکی و هابئله

راديو تلویزیونوندا اؤز وورغونلارینین آراسیندا یاییلیب دیر . دو قنور لیلی
علی یوانین بیر چوخ کتابلاری چاپا حاضر دیر .

لیلی علی یوا ، فارسی ، تورکی ، انگلیسی و روسی دیللری لن قاییش اولوب
و بودیللرده ده شعرلر یازیب و یارادیب دیر و عرب الفباسینا چوخ ماراقلی دیر .
لیلی علی یوانین ایستی باخیشی ، کولر اوزو ، قوناق سئوه و عصمتلی سیماسی
و خوش دیلی واردیر و ایراندان کئدن باجی قارداشلاری نی چوخ محبت لن
قارشیلاییر و اوللارین قایغی سین چکیر .

ایندی بوشاعردن بیر نچه بایاتی بورادا چاپ ائدیریک .

عزیزی نم ، جان دئمه	هر سؤزومه جان دئمه
من سنین قوربانیم	قوربانا ، قوربان دئمه

* * *

من عاشق بار اولالی	باغبانیم بار اولالی
آغلارام ایچین ایچین	یار یادا یار اولالی

* * *

عزیزی نم او ، یاندا	من بوردا یار اویاندا
دردیمی کیمه دئیم	درد قلبیمی اویاندا

* * *

من عاشق دؤزن یئرده	اؤ قوردوم دؤزن یئرده
ایندی قیزیل کول بیتیب	سئو کیلیم کزن یئرده

* * *

عزیزی یم یاریم یوخ	یاریم یوخسا یاریم یوخ
باغبان اولدوم باغیمدا	آغاجیم چوخ باریم یوخ

عزیزی نم داش یونار
اوغللو اؤلن آنلار

عاشق عشقین داش یونار
اؤزون بیرقار باش یونار

* * *

من عاشق اودا باغلی
یارین قاپی سین دؤیدوم

دورد یائیم اودا باغلی
کؤردوم کی او، دا، باغلی

* * *

عزیزی نم داغ اولار
دردیمی داغا دئسمه

یاغ اوجاقددا داغ اولار
داغ اوزو داغ داغ اولار

* * *

من عاشق او داغ بوداغ
کوسدوروب کؤنلوم قوشون

مه اُسر او داغ بو داغ
کزیزمه بوداغ ، بوداغ

* * *

عزیزی یسم ناشی یام
سن کؤزومون ایشیقی

غم یو کونو داشی یام
من کؤزونون یاشی یام

* * *

داغ باشین چن سیز ئینیم
کونلریم خوش کئچرسه

بولبولو ده ن سیز ئینیم
کئچرسه سن سیز ئینیم

* * *

من عاشق یانار اولدوم
عشقیندن کوله دؤندوم

اود اولدوم یانار اولدوم
عشقی می دانار اولدوم

تشکر و قدردانی

با پایان رسیدن چاپ شرح حال و اشعار شعرای گرانقدر آذربایجان شمالی در جلد پنجم، لازم میدانم از فعالیت پیکیر و شبانه روزی آقای رضا پاشازاده دوست گرامی و عزیز و شاعر شیرین زبان و نویسنده باذوق که با تحمل زحمات مسافرتها و تماسهای دور و نزدیک با شعرای محترم آن دیار در جمع آوری شرح حال و اشعار آنان و ترجمه مطالبشان از کربل به ترکی در چاپ اشعار آنها کمکهای مؤثری نموده‌اند، از صمیم قلب تشکر نمایم

همچنین از همکاریهای صمیمانه و باارزش سرکار خانم دکتر لیلی علی‌یوا استاد محترم دانشگاه باکو که در جمع آوری آثار شعرای آذربایجان شمالی ما را یاری کرده‌اند تشکر و قدردانی مینمایم.

محمد دیهیم

علی آستانه

درمورد شرح حالش می نویسد:

فامم علی و نام خانوادگی ام آستانه ، متولد سال ۱۳۱۵ شمسی دبیر دبیرستانهای تبریز که در شعر دلسوز تخلص میکنند .
از دوران جوانی جسته و گریخته ابیاتی می سرودم و لای مدتی است بعلت گرفتاری خانوادگی کنار گذاشته و بعد بعلت عشقی که به سرودن شعر داشتم مرا بر آن داشت که درد دل را دوباره عیان سازم .
اینجانب متأهل و دارای ۴ فرزند ، سه دختر و یک پسر می باشم .

نای دلسوز

در حریم عشق و رزان گفتگو در کار نیست
جلوه یار است آنجا خانه اغیار نیست
دل حریم عشق باشد کاندر آن نور خداست
خده و یرنگ و تزویر و ریا را بار نیست
کعبه آمال حق و معدن صدق و صفاست
پادشاهان را به دوران این چنین دربار نیست
عشق را در این جهان سراوحه جان کرده اند
عاشقان را جز جمال دلبران در کار نیست
رقت فقر و فنا حلاج را باشد سزا
عشق را رسوای ای دل در طریقت عار نیست
گر حریف بزم عشقی کوس رسوائی بزن
شیخ صنعان را بعالم باکی از زقار نیست

رنج و راحت هر دو یکسانست و نیش و نوش هم
 عاشقان را سهل باشد این سخن دشوار نیست
 گر سرودی دلکش از میخانه می‌آید بگوش
 این نوای نای «دلسوز» است بانگ تار نیست

ساغر گلگون

ژاله چون شبنم زیبا نگران تر کس مست
 می بکف ساغر گلگون به شرابی ز الست
 کل بوجد آمد و سوسن به سخن باز گشود
 ضیمران رقص کنان سنبل و ریحان سر مست
 عارف و عابد و عامی همه در وجد و سرور
 شیخ و زاهد ز سر شوق شده باده پرست
 باد از مرحمت پیر خرابات چو مشک
 جام می در کف ساقی چورود دست بدست
 بلبل از فیض گل و لطف گلستان امروز
 در چمن مست شد و نعره زهان دام گسست
 بخت و اقبال بود بر سر «دلسوز» حزین

ز آنکه این شعر و غزل دامنه‌ی دام شکست

جفاسی وار

من عاشقم جمالنه عشقین صفاسی وار
 عاشق کیمین جهاندا کیمین چوخ وفاسی وار

مجنون که راه عشقه باش چاقدی شهرته
 لیلا کیمین جهاندا اوئون دلباسی وار
 من بولبولم، اسیر گولم، چوخ نوالیم
 بوللم گولون صفاسینی یوزمین جفاسی وار
 عشقین بلاسی عاشقه هر لحظه خوش کلر
 پروانه یاندی عشق اودونون چوخ ضیاسی وار
 سوندورمرم اگر چه یانا جسمیم اودلارا
 بویانماغیله روحمون آرتیخ جلاسی وار
 زلفون آلوب قراریمی الدن دیننمیرم
 شهرت سالوبدی عالمه زلفون صداسی وار
 «دلسوز» یانیردی عشق اودونابیز اینانما دینخ
 چیخماز اوئون صداسی اور کده نواسی وار

میرزا محمد آقائی

یکی از چهره‌های سرشناس و نام‌آور عرصه شعر و ادب و در عین حال
 گمنام شهرستان مراغه آقای میرزا محمد آقائی بود که مردم آن شهرستان
 ایشانرا بنام آقائی می‌شناختند. مردی متقی و متدین که با طبعی روان و روحی
 لطیف و احساسی رفیق عمرش را سپری کرد.
 آقائی در شعر فانی تخلص کرده و بزبانهای فارسی و ترکی آذری اشعار
 زیادی سروده است.

ایشان در سال ۱۲۵۳ هجری شمسی در یکی از خانواده‌های متدین چشم به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلات قدیمی را از مکتب اسانید زمان در زادگاهش کسب کرد و دوران جوانی را بادلای سرشار از عشق و امید و کسب علم و ادب پشت سر گذاشت.

او ضمن اشتغال به شغل‌های فنادی و قندریزی و پارچه فروشی و سمساری و عتیقه‌فروشی و کشاورزی در هیچیک از کارهایش موفق نشده و در محیط فقر و تنگدستی بمطالعه آثار و کتب اسانید علم و ادب روی می‌آورد.

میزان تحصیلات اولیه‌اش مشخص نیست ولی از بررسی آثار خطی که در دفتر شعرای از خود بیادگار گذاشته و نزد نوۀ ارشدش آقای مهندس صمد فافوسی است معلوم میشود فردی شاعر مسلک و نویسنده چیره دست و عالم روشن ضمیر بود که در ایام عمر خود دست از مال و منال شسته و به کسب فیض و دانش همت گماشته است.

نابینائی از یکطرف و عشق به عرفان از طرف دیگر و فقر و فاقه شاعر را آنچنان فرسوده نمود که در چند قصیده خود طلب مرگ و دستیابی به حیات جاوید را از خدای خود کرده است و در یک قصیده این چنین با خدای خود راز و نیاز کرده است.

فانی در سال ۱۳۲۹ شمسی دارفانی را وداع گفته است. اینک چندبیتی از قصیده آمرحوم:

اندر این دیر کهن روزی که منزل ساختم

حیرت اندر حیرتم خود را ز خود نشاختم

چون خودی در بیخودی دیدم شدم بیخود ز خود
 در خط شطرنج یکباره خودیرا باختم
 خلق اگر لحن انائیت به بربط در نواخت
 لیک من انا لله راجعون بنواختم
 وادی ایمن تنم چون طور سینا سینه‌ام
 جان کلیم از شرک دل اعذنا الله یافتم
 ذات من از عالم بالاست من از آب و خاک
 بر زمین از نعمه قال اهبطو بشتافتم
 عمر در آغوش دایه زابل‌هی دادم بیاد
 ز آتش اعراض جوهر را هدر بگذاختم
 همچو زنبوری در این کاخ مسدس می‌پر
 حق اگر پردادی زین کاخ رو می‌تافتم
 کز حکیمان سخن دیوان زرین یافتند
 من همین دیباچه را از بوریا بر بافتم
 «فانیا» مطلع زیادت رفت یکره بازخوان
 اندرین دیر کهن روزی که منزل ساختم

اکرم احسانی

اکرم احسانی (نسیم) چنین می‌نویسد:

متولد ۱۳۱۷ در مراغه از شهرهای آذربایجان شرقی تحصیلات ابتدائی و

متوسطه را در موطن خود گذرانده و در رشته حقوق سیاسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شده‌ام.

تا سال ۱۳۵۹ در شهرستانهای مراغه - تهران و سمنان به تدریس اشتغال داشته و در ۱۳۵۹ بازنشسته شده‌ام.

بایکی از همشهریان خود بنام محمد نوید احسانی ازدواج کرده و ثمره این ازدواج دودختر و یک پسر بوده‌است و اکنون در کرج اقامت دارم.

ازاوست :

ای طبیب

درد هجر یله اولوب کامیم چوخ آجی ای طبیب
 دوشموشم بیر درده کی یو خدور علاجی ای طبیب
 اولسا امکائین اگر بیر لحظه گسل بالینیمه
 خسته جانین وار سنه چوخ احتیاجی ای طبیب
 قهر و ناز ایستردی ساتسین کؤنلوم اؤزدلدارینه
 آلمادی یاریم کساد اولدو حراجی ای طبیب
 چو خلاری جاندان کچیب تاج محبت دن اؤتور
 کیسه آسان قویمادی باشه بو تاجی ای طبیب
 لشکر غم کؤنلومو ویران ائده رکن جور یله
 آلدی مندن دهر دون باجی خراجی ای طبیب
 قلبیمین ساجینا چون هنج آتشین تأثیری یوخ
 آتش عشقیله کل قیزدیر بو تاجی ای طبیب

غم‌لره غرق اولسا کؤنلوم حقدن ایمدادا ایستم
 بو یقیندیر حق اولار مغروقه ناجی ای طبیب
 قیش کونوسیزلار «نسیم» یاز عشقینه یاره دئیهر
 درد هجر یله اولوب کامیم چوخ آجی ای طبیب

خزان نفسی

طبیعتین کروانی ، سسلندیردی جرسی
 یئر اوزه‌رین بورویور یئنه خزان نفسی
 باغلاردا چیچکلری ، خزان یئلی سارالدير
 شیدا بولبول لال اولور کؤرنده دار قفسی

* * *

کئدیر باد فنایه لاله ، نسرین ، بنوشه
 سوسن ، سونبول ، نسترن ، نر کیزدوشورتشویشه
 چمن دونون د کیشیر ، ساری پالتار کئیینیر
 سرو آغاجی یام یاشیل قالمالیدیر همیشه

* * *

طبیعتین رسامی نفاقیش وورور نه دئمک
 خطی سینان گولشنه وورمالیدور یوز بزک
 یرپاقلار بویافیبدیر ساری، یاشیل، قیرمیزی
 قارا بولود چکیبدیر داغلار اوسته ، بوز اتک

* * *

افق لاردا آچیلیب بولودلارین سوفره‌سی
 کاهدان کلیر قولاغدا ، شیمشک‌لرین نعره‌سی
 پاییز یئملی یاغدیرسین بیر یارداق آغاجدان
 اوجالما بیر چمندهن بولبول‌لرین نغمه‌سی

* * *

کلن باهار، کولچیچک ، بیزه سوقات وئرجهک
 کونش ساری ساچلارین ، یوردوموزا سرجهک
 «نسیم» باغدا چمنده ، اسیب عطیر سپه‌جهک
 اومود کولو، وطن داش باغ کولشندهن دره‌جهک

آیدین تبریزی

نامش سعید شهرت بذلی که در شعر آیدین تخلص میکند .
 در سال ۱۳۳۱ شمسی در تبریز متولد شده است . از ۱۱ سالگی در رادیو
 تبریز در برنامه کودک به فعالیت پرداخته است .
 او از سال ۱۳۴۵ با مطبوعات همکاری کرده و بیشتر در روزنامه یومیه
 آذربادگان تبریز و اطلاعات و سپس فروغ آزادی بنوشتن مقالات مبادرت
 کرده است .

بذلی جوانی خود ساخته و فعال و صمیمی است و بیشتر در زمینه تهیه برنامه -
 های ادبی و فولکلوریک رادیو تبریز و رمانهای فارسی و ترجمه فارسی به ترکی
 و بالعکس فعالیت نموده و آنگاه به طبع آزمایی در شعر آذری پرداخته است .

قسمتی از اشعار ترکی نامبرده در روزنامه‌ها و مجلات با کونیز چاپ شده است
 در سال ۱۳۵۷ کتابی بنام «تماشادی گلنده» و در سال ۱۳۶۹ کتابی بنام
 «سنسزلیک» به زبان آذری از ایشان چاپ و منتشر شده است و هم اکنون
 کتابی بنام «کون باتان چاغینین گئدیلم رنگی» به زبان آذری از نامبرده در
 دست چاپ است.

بیشتر سروده‌های آیدین به زبان آذری است و اشعار ذیل از او است:

تبریز داغلاری

سندن آیریلاندان، آیری دوشن دن

کزیرم آرخاسیز، سنسز، داغلاری

چو خدا ندر جان آتیب، بویلا ایرام من

بیر کۆرم غبارسیز، چنسز داغلاری

دوشو بدور کۆنلومه، تبریز داغلاری

* * *

یارالی سینم ده، قان اولموش اوره ک

کۆینه بیر، یالواریر، یایقلی کۆوره ک

سینلاییر آلسی ئولموش کۆرپه تک

کۆرمه بی کلمه بیر، سنسز، داغلاری

دوشو بدور کۆنلومه، تبریز داغلاری

* * *

سین او نازنین جاینندان بری

توقوندور باغیریمین سوسوز کۆیلری

کۆرمکچین نسیمی ، نازلی سەحەری
دومانسیر، چیسکینسیر، غمسیر داغلاری
دوشوبدور کۆنلومە ، تیریز داغلاری

* * *

دالداردان باخیب ، اودلان چپچک
روحومدان، جانیمدان، جان آلان! چپچک
باخیشدان بیر کتاب، سۆزقالان چپچک
ایستەمد بیر آن دا ، سنسیر داغلاری
دوشوبدور کۆنلومە ، تیریز داغلاری

وطن ، آی وطن

بولاقدان سرین بولاقدان سرین
ایلہامین درین ایلہامین درین

وطن ، آی وطن

کوللو ، کولشنیم کوللو ، کولشنیم
ماوام ، مسکنیم ماوام ، مسکنیم

وطن ، آی وطن

چۆرہ ییم ، دوزوم چۆرہ ییم ، دوزوم
ظولمت افروزوم ظولمت افروزوم

وطن ، آی وطن

ساحیل‌سیر یازیم یو کسک پروازیم
فاتح آوازیم سینمایان سازیم

وطن، آی وطن

کۆنول چشمه‌سی حیات نغمه‌سی
خیال پرده‌سی زامانین سسی

وطن، آی وطن

قانادلی، قوللو کهریبا یوللو
زومورود کوللو سۆزوم وار بوللو

وطن، آی وطن

غیرتلی قاییم شهرتیم، شانیم
آی شیرین جانیم آذربایجانیم

وطن، آی وطن

دالغالان، بئله‌ده اولار یاشاماقل!

دالغالان کۆزه‌لیم، دالغالان کۆیچک،

دالغالان بو داغلی، دوزه‌نلی چۆلده!

دالغالان صبییریم، دالغالان اوره‌که،

دالغالان تورپاقدا، جیمنلی چۆلده!

* * *

دالغالان - دالغالان، سارالمیش رنگیم

دالغالان مو قیزیل سونبوللرله سن!

دالغالان اوره‌ییم ، آی پارا سنکیم ،

هفته‌ایله دالغالان .. آی لا .. ایل له سن ..

* * *

دالغالان، دالغالان، کؤچوبسن چو خدان

سئومک دو نیاسیندان، سئو بلمکدن سن ..

دالغالان، کؤچوبدور حاقدان، نا حاقدان

باخیشیندان کدر ، دیلیندن نغمه ن !

* * *

دالغالان هاوادا ، دالغالان یترده ،

دالغالان آستا جا .. کهکشان ساری

بو سنسن باشیرسان یئنی دن بیرده ..

کزیرسن بیر داها تائیش یوللاری !

* * *

ساغ- سولون سیلدیریم قیادیر، داشدیر

بولودلار اونلاریمن ئوپور آلنیمی !

قایالار حیاتلا اصیل سیر داشدیر ،

اونلاردیر یاشادان یاشیل آرزو نو !

* * *

دالغالان دیله کیم ، دالغالان عشقیم ،

دالغالان یاییلسین عشقین عطیری ..

ابدی محکومان، اولمازسان حاکیم،
آی قارتال حیاتین مطلق اسیری!

* * *

دالغالان! بئله ده اولار یاشاما،
حیاتین آل - الوان رؤیاسی چو خود را
سنی ده غفیلدن بیچهره بیر اوراق،
دئییر لر بو بیچین هر حاقدان، حاقدیر!

* * *

آنجا کی بو بیچین، سون بیچین دئییل،
زامانلا، زامانلار یاشایاجاقسان!
دالغالان، قوی کنچسین عؤمور ایل به ایل..
ئولوم یو خودورسنه .. آخی سن حاقسان!

باقری

خلیل باقری فرزند زلفعلی در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در مرحله‌ی امیر خیز
شهرستان تبریز متولد گردیده و دارای دیپلم رشته‌ی تجربی می‌باشد.
باقری بر طبق نوشته‌ی خودش تقریباً یکسال است که فعالیت ادبی خود
را آغاز کرده و تا کنون بیش از پانصد قطعه شعر در قالب (بایاتی) آذربایجان
و یک قطعه شعر نو به زبان پارسی سروده است.
اینک چند قطعه از بایاتی‌های ترکی او بشرح زیر درج می‌شود، درآینده

موفقیت بیشتر او را خواهانیم .

بایات‌ها

کۆزلریمی یاشلیرام	بایاتیمی یاشلیرام
اوره کلری جوشلورام	دینله بین سۆزلریمی

* * *

سنه شادلیق دیلهرم	کۆز یاشلارین سیلهرم
من قدرینسی بیله رم	دردلرین منیم اولسون

* * *

آل یاناق قارا ساچیم	یئنه یاردان سۆز آچیم
باش آلیب هارا قاچیم	سندن آیری ئیله ییم

* * *

اوجا قارلی داغلاردا	کول چیچک لی باغلاردا
بیرده باهار چاغلاردا	سه اولار کۆرم سنی

* * *

ایشیم آه و زار اولدو	دوبیا منه دار اولدو
کۆزومده کول خار اولدو	هنج وقت اوزوم کولمه دی

* * *

یاندیرار دیل یاراسی	عزیزیم دیل یاراسی
یوخ بو دردین چاراسی	هر دردین درمانی وار

* * *

شهین پورحسینی

او شرح حال خود را چنین می‌نویسد :

نام شهین پور حسینی متخلص به یلدا فرزند عزیز در سال ۱۳۳۵ در شهر تبریز متولد شده و تحصیلات خود را تا مقطع ابتدائی در محل تولد خود بودم سال ۱۳۴۷ در شهر اهواز اسکان گزیدیم و در سال ۱۳۵۱ تحصیلات خود را تا پایه دیپلم ادامه داده و به زادگاه خود برگشتم .

از زمان نوجوانی به شعر و ادبیات علاقه فراوانی داشتم از این رو با کلیات تعدادی از شعرای ایران خصوصاً حافظ مأنوس شدم .

از اوست :

کسی داغ غم جانانه دارد	که جز غم داغ دیگر را ندارد
دل چون گردش چشم تورادید	هوای نعره مستانه دارد
روا نبود شکستن جام دل را	که حق نقشی در آن پیمانه دارد
خوشا آن آشنائی را که باغیر	دلی آشفته و بیگانه دارد
ز جام دل حقیقت را طلب کن	که چرخ دون بسی افسانه دارد
خوشا آن صوفی بی خویشتن را	که کرد شمع جان پروانه دارد
ز جام چشم مرشد جرعه‌ای نوش	شراب عشق کآن پیمانه دارد

طیب از حال یلدا باخبر نیست

خبر کی عاقل از دیوانه دارد

علی پور کفاش

آقای پور کفاش در مورد شرح حال خود چنین می‌نویسد :
 نامم علی پور کفاش است . در سال ۱۳۳۴ در محله سرخاب تبریز بدنیا
 آمدم . از کودکی به شعر و ادبیات علاقه داشتم .
 در سال ۱۳۵۸ در اثر يك حادثه (ناگوار زندگی) به نوشتن شعر آغاز
 کردم .

به زبان ترکی آذری و فارسی شعر می‌نویسم . در شعر علی تخلص میکنم
 از محضر اساتید شعر و ادب تبریز چون استاد عابد و استاد شیدا و سایر سروران
 ارجمند بهره‌های فراوان کسب کرده‌ام .
 از اوست :

فصل بهار

بی‌تو در دل مرده شوق دیدن فصل بهار
 هست دوزخ ، باغ رضوان گر نباشد روی یار
 در میان گلستان من مرغ محزونم هنوز
 بی گل رویت حبیبم بشکند پیای بهار
 از لب لرزان ما هرگز نیفتد نام دوست
 بوسه‌ای نشکفته در لب مانده ما را یاد کار
 صد بلا را در ره جانان تحمل کرده‌ایم
 میکشد آخر مرا درد فراق و انتظار

نازنینا ، عفو کن کر جرمی از ما دیده‌ای
 جان تو - افتاده ام بر خاک راحت شرمسار
 غم مخور شام سیه در پی سحر دارد (علی)
 کرچه در چشم نگار افتاده‌ای از اعتبار

هوای وصل

خیال دانه خالو ملا یان‌دیم بیقرار اولدوم
 بلای عشقه دوشدوم نازنین بی اعتبار اولدوم
 امید ساندیم سر زلف ییگاری آشیان ائتدیم
 پریشان ساندی زلفون ، شاهه وئردی تار و مار اولدی
 یارالی بیر قوشام ای باغبان قووما گولوستاندان
 منه بسدور منیم کی - من بهاریمدان کنار اولدوم
 کؤرر کن شمع رخسارین، دئدیم بختیم ایشقلانندی
 هوای وصلیله کلدیم ، یانیب پروانه وار اولدوم
 دئدی کللم ! کؤزدوم یولدا قالیب اغیاره یار اولدی
 عجب بی جا یئره بیر عومر من چشم انتظار اولدوم
 (علی) نین بختینی یازمیشدی قاره کاتب تقدیر
 شکایت ائتمه‌رم هر چند من ائل ایچره خوار اولدوم

تیمور داداشی

نامش تیمور داداشی، متخلص به «طهوری» است. از او مطلب دیگری به دست نیامد.

این قطعه شعر از اوست :

قهرمان اوغلان بیزیک

صفحه تاریخ او چون رتبه شایان بیزیک
 میهنه رزمنده بیزیک، قهرمان اوغلان بیزیک
 سولتیمیزدن قاچار تولکـو صفت یاغیلار
 قورخونه دیر بیلمه ریک، دهریده اصلان بیزیک
 پیرو سالار دین ذلتـه باش اکمه ییب
 مکتب قرآندن درس آلان انسان بیزیک
 جنک ائده ریک خصمیله ظولموبوتون محو ائده ک
 دینیمیز اسلام دیر، تابع قرآن بیزیک
 وحدت اسلام اوچون قان وئرلیب هر زامان
 بیزده کره ک قان وئرک لشکر ایمان بیزیک
 نعره تکبیریمیز تیتره دیر ریگاسلاری
 قلب ابرقدرتی قان ائیلیه قان، بیزیک
 کرب و بلامیرنین ایندیده جافساز ییق
 لشکر اسلام اوچون ضیغم میدان بیزیک

جبهه ده سنکرلری قسرمیزی قانلار بویار
 لاله کیمین کؤرسه من کؤزلره مرجان یزیک
 عرصه میدانی بیز دوشمنه تنک ائیلهدریک
 سینه سپر ائیلیه جنگیده هر آن یزیک
 کلمه حب الوطن پایه سی ایمانیدیر
 کشور اسلامی به شانلی نکهبان یزیک
 سینه ده تادار نفس، دینیمیزی ساخلاریق
 روز ازل باغلانان وحدته پیمان یزیک
 فخر ائدهریک بیرق دینی اوجالداق بوگون
 اهریمنی کؤر ائسدهن بنده یزدان یزیک
 عالمی حیران قویوب همت ایرانلیلار
 نهضت و حریت مددک و برهان یزیک
 یازدی «طهوری» بیزیم حربه میزه جوخ شعار
 تا اوخویانلار بیله قهرمان اوغلان یزیک
 کتاب قانلی نغمه لر از علی اسماعیل فیروز ص ۵۷

مقصود جوانی

آقای جوانی شرح حال خود را بطور اختصار چنین می نویسد :
 نام مقصود فرزند اردو شهرت جوانی آفاکندی است . در اشعارم جوانی
 تخلص میکنم . متولد سال ۱۳۳۷ صادره از تبریز و از سال ۱۳۵۶ بسردن اشعار

فارسی و ترکی آذری شروع کرده‌ام. گرچه غزل و قطعه زیادی دارم ولی تا کنون نسبت به چاپ آنها اقدام نشده است.
از اوست:

اؤتوب خزان، کولش نیمیز کولله نیب
کل باهاردی کؤنول باره یشتیر سین
یازیلسین چمنه، کوله نغمه لر
سیمله چالديران، تاره یشتیر سین

* * *

جیران کیمی گزه ک وطن داغیندا
دولانداخ باشیندا، هم ایاغیندا
غمکین ایلنمییاخ، آخشام چاغیندا
ایستکلی بولبولون، یاره یشتیر سین

* * *

داغیداخ هر یشره، محبت سؤزون
سوندوراخ، هجرانین یاندیران کؤزون
کول ائداخ وطنین دره سین دوزون
محبت یوخسولسی، واره یشتیر سین

* * *

چال اوخو، آی عاشیق کؤنول نغمه سین
حسرت لری بیر بیرین، کؤره ن زماندیر

سون قویولوب لال بولبولون غمینہ
 بوتاکول یئتیریب ، کولهن زماندیر
 * * *
 لاله - داغ چیچه کی بورویوب دوزو
 یئنه ده اوتلاییر قویونلا قوزو
 دفترین سطرینده یازیلان سؤزو
 آیریلیق سؤزلویون سیلن زماندیر
 * * *
 اسلام دیر اویادان ، یاتان انسانی
 دولدوروب شهرتی ، کل جهانسی
 ستمدن قورتاریر - بوئون دونیانی
 آزادلیق بهره سین کؤرن زماندیر

سلیمان جودی

سلیمان جودی فرزند محمد علی در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی در قریه‌ی
 آریادره‌سی شهرستان تبریز پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است .
 تحصیلات دوره‌ی ابتدائی را در مدرسه‌ی هاشمی و دوره‌ی دبیرستان را
 تا کلاس دهم رشته‌ی طبیعی در دبیرستان ثقه الاسلام تبریز خاتمه داده و بعلت
 عدم بضاعت مالی ترک تحصیل نموده و در سال ۱۳۴۷ در اداره بهداری استخدام
 گردیده است .

از سال ۱۳۵۲ به سرودن شعر شروع کرده و چندین اثر نامبرده بزبان ترکی آذری در مطبوعات شهرستان تبریز به چاپ رسیده است . جیودی در اشعار خود سلیمان و بعضاً ثالث تخلص می کند .

از اوست :

بالاز اوللام یوخسول ائوه سالیننام
قصاص اوللام ظالم‌لردن آلیننام
بیر ساز اوللام مجلس‌لرده چالیننام
اوندا شیرین اولار بو حیات منه

* * *

باهار اوللام قیش قهرینی چکنه
قوت اوللام خلقه روزی آلتنه
مسلک اوللام سینیق کؤنول تیکنه
اوندا شیرین اولار بو حیات منه

* * *

کور اود اوللام جهالتی یاندیرام
قائم‌یه‌نی دوشوندورم قاندیرام
دوز یوللاری یولسوزلارا آندیرام
اوندا شیرین اولار بو حیات منه

* * *

گوئش اولام هاردا بوز وار اُریدهم
 بولبول اولام بایقوشلاری کَریدهم
 ریاکارین عومور کونون چوروده
 اونددا شیرین اولار بو حیات منه

* * *

جاهاز اولام یثتیم قیزا کلینه
 عصا اولام قوجالارین الینه
 داراق اولام قادین لارین تئلینه
 اونددا شیرین اولار بو حیات منه

* * *

تَشه اولام چاپام اوجا داغلاری
 باهار اولام گول‌لندیرم باغلاری
 بیرلشدیرم قارالاری آغلاری
 اونددا شیرین اولار بو حیات منه

* * *

آچار اولام قیغیلانمیش دیلله
 مرهم اولام قابار چالان آلله
 جانلا ، باشلا قوللوق ائدهم ائلله
 اونددا شیرین اولار بو حیات منه

* * *

هر یثرده وار اوچا ظولمون بناسی
ظالم لرین باناسی صداسی
کؤزه لنه یوردوموزون نماسی
اوندا شیرین اولار بو حیات منه
* * *

مژده اولام ایستکلسی سی ایته نه
چشمه اولام سوسوز یثرده بیته نه
جراغ اولام ایشیق سلام وطنه
اوندا شیرین اولار بو حیات منه

احمد حامدی

حامدی درمورد خود چنین می نویسد :

در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ در شهر تبریز چشم به جهان گشودم
از همان موقع که توان تشخیص الفبا را یافتم به هنر مخصوصاً موسیقی - ادبیات
و شعر علاقه فراوانی داشته و تا آنجا که بیاد دارم کتاب همیشه بخش عمده‌ای
از اوقات وزندگی مرا به خود اختصاص داده است بطوریکه هیچ روزی بدون
خواندن صفحاتی از نوشته ها و اشعار نویسنده‌گان و شعرای زیادی « از حافظ
تا شهریار ... » به پایان نمی‌رسید و همیشه با خواندن قطعه یا سروده‌ای هر چند
کوچک ولی زیبا و دلنشین تولدی دیگر یافته‌ام .

در تحصیل توفیق چندانی نداشته و تحصیلات خود را در سال دوم دبیرستان

رها کرده و به خدمت مقدس سربازی اعزام شدم در حال حاضر مجرد و به عنوان
خطاط در شهرداری تبریز مشغول بکار می‌باشم.
از اوست :

بیا بنشین کنار من که بی تو خسته‌ام امشب
که بی تو آه چون سفکی لب‌الزلب بسته‌ام امشب

بیا بنشین کنار من مکش در رنج این دل را
به آغوش پناهی ده من آواره منزل را

برای دردهای من ، به سرد آهم جوابی ده
به چشمان ابد بیدار رنج آلوده خوابی ده

به کام موج درد و غم تو تنها یاورم بودی
کزین مینای زخما کین تو تنها یاورم بودی

بیا بنشین کنار من شکوفا ساز هستی را
زنو بنواز و معنی کن، تو سر و راز هستی را

باد صبا

الا باد صبا بگذر ز کوی دلبرم امشب
رسان براو نیازم را به بودش دربرم امشب

الا باد صبا با او بگو احوال زارم را
که من در انتظار کوبش حلقه درم امشب

در این هنگامه هجرت ، بلا کثر قلب من هر دم
 که تنهامی تپد با یاد تو ، در سینه‌ام امشب
 تو را می‌خواهد و هر دم برایت ناله‌ها دارد
 نگاه من ، لبان من ، تمام این تنم امشب
 بنال از من که گر شب سر شود بی از
 تمام شب بنالم تا سحر در هانم امشب

بایرامعلی حسین‌زاده

آقای حسین‌زاده شرح حال خود را چنین می‌نویسد :

اینجانب بیرامعلی حسین‌زاده فرزند مرحوم حاجی شیرعلی در سال ۱۳۱۹
 در یک خانواده مذهبی و کشاورز در قریه قزلبه زرین از روستاهای نزدیک
 شهرستان هریس چشم به جهان هستی گشودم .

پدر و مادرم علاقمند به اهل بیت پیامبر (ص) بودند بنده هم از کثرت
 علاقه به خاندان نبوت احساس سرودن شعر نمودم

حالا چهل سال است که به سرودن شعر مشغولم . اکثر اشعار اینجانب
 نوحه ، قصیده ، ترکیب‌بند و مخمس میباشد و مقداری هم غزل ترکی و فارسی
 سروده‌ام .

حدود سی سال است از آبادی خودمان به شهرستان تبریز آمده و ساکن
 تبریز هستم و در بازار تبریز به تجارت گومی و چتائی اشتغال دارم .

از اوست :

نوبهار اولسون

کۆنول دولدور بوغمده کۆزلرین قوی اشک‌بار اولسون
 اَلنسون بو وطن ملکون ده در شاهوار اولسون
 سؤدهر آبی حیاطین چشمه سیندن گل بو گلزاره
 آچیلین گلشننده تازه کللر نوبهار اولسون
 کیمینسون اتحادوزدهن بو داغلار جامه اطلس
 توکولسون آغ بولاقدان در خالص آبشار اولسون
 ثریادهن آلوب سال بوینودا بیر فاضلی کردن بند
 تجلادهن یخیلسون کاخ ظلمت تار و مار اولسون
 رقیبه همدم اولما گل منیلن همدم اول دلبر
 اولاخ بیر قول بویون جانا باخوب اغیار خوار اولسون
 بیزی ای قانی قانیم جان جانیم کیم سالوب آیری
 قضا دوتسون اونی یارب ذلیل روزگار اولسون
 سنیلن من عزیزیم قالموشوق حسرتده مدت دور
 کؤروم باعیت خداوندا جهاندا شرمسار اولسون
 قدر تغییر وئرسون روزگاره کؤرمسون خوش کون
 طبیعت انتقام آلسون همیشه خوار و زار اولسون
 (حسین زاده) بو فرقتده نه مدتدور یاتار (صدری)
 اوقاطعن ایله سه هر کس یامان درده دچار اولسون

مهدی دهقان زاده

آقای دهقان زاده شرح حال خود را چنین می نویسد :

اینجانب مهدی دهقان زاده فرزند صدق علی در سال ۱۳۴۵ در شهر تبریز و در یک خانواده کارگری متولد شدم .

دوران ابتدائی - راهنمائی و دبیرستان را در این شهر به پایان رساندم و در سال ۱۳۶۴ وارد تربیت معلم شده و در سال ۱۳۶۶ فارغ التحصیل شدم و در باسمنج مشغول تدریس شدم .

بعد از دو سال به تبریز منتقل شده و فعلاً در مدرسه راهنمائی بدر تدریس می کنم .

با داشتن فوق دیپلم دینی و عربی در سال ۱۳۶۸ وارد دانشگاه پیام نور شدم و در حال حاضر نیز در دانشگاه مذکور در حال تحصیل می باشم . از دوران کودکی بخواطر ذوق ادبی پدرم باشعر عجمین شدم و خود نیز در حدود ده سال است که به سرودن شعر مشغول هستم و در اشعارم مهدی تخلص میکنم .

خیال

شب از خیال تو در خواب ، خواب می دیدم
 تو کوئی آیه ای از ماهتاب می دیدم
 بسان چشم فریبا تو ناز می کردی
 نیاز خویش در آن ناز تاب می دیدم
 دل از دو چشم تو افتاده بود در تاب
 ز برق چشم تو آن را کباب می دیدم

چومی چشیدم از آن شهد لعل فامت قند
 دعای شامکهان مستجاب می‌دیدم
 چو از بهار تو گل می‌شکفت و می‌خندید
 رواق و منظر خود چون سحاب می‌دیدم
 ز باد کوی تو سرمست بودم و مدهوش
 شمیم گل به ره از آنجناب می‌دیدم
 من از پیاله چشم تو بوده‌ام سرمست
 که جام‌اشک تورا چون شراب می‌دیدم
 ز خواب ناز بر آورد چون مرا حاجب
 سراب را همه دیدم که آب می‌دیدم
 بهار عمر سر آمد چو قصه‌ای «مهدی»
 چو برگ باغ امل روی آب می‌دیدم

باز آمده‌ام

من به دیدار تو ای ماه به ناز آمده‌ام
 به سرای تو پی راز و نیاز آمده‌ام
 در خیالم حرمی ساختم از رخ تو
 که نهایی به ملاقات حجاز آمده‌ام!
 مستم از ساغر دستان تو ای ساقی عشق
 که نهان نشده از روی تو، باز، آمده‌ام

بی تو ای سایه جاوید سریر دل ما
 همچو شمع می همه شبها به کداز آمدهام
 سوختم از غم هجران تو چون قطره اشک
 به امیدی به درت ای گل ناز آمدهام
 آ، که بر پرده زلفان تو چنگی بزنم
 من بدین خواسته از راه دراز آمدهام
 همچو «مهدی» به وصال رخت ای شاه خصال
 پا به انگشت تو بنهاده چو، باز، آمدهام

«نثیله ییم»

آرزیلاریم باندی قارا، نثیله ییم؟
 بختیم اؤفا کشیدی قارا، نثیله ییم؟
 غم منه یار اولدی اومودسین کونوم
 قیلمادی ظاهرده جفا، نثیله ییم؟
 آما ووروب دالدادا یاریم تکی
 قلبیمه خنجرله یارا، نثیله ییم؟
 کؤرمنی، غم سالدی نتیجه مانمه
 چکدی هارا - آتدی هارا، نثیله ییم؟
 بخت قارا - عمر قارا - کون قارا
 باشلانیب ائومیزده عزا، نثیله ییم؟

کلدی محرم بیزه بایرام کولنی
 یازدی بونی دست قضا ، ئیله ییم ؟
 تا چکیب آهیم قاباقا لشکرون
 اولدی کؤنول ملکی منا ، ئیله ییم ؟
 کؤز یاشی ، غم ، آه وئریب آل آله
 باشیمه یاغدیددی بلا ، ئیله ییم ؟
 باخ کؤزومون چشمه سینه قان آخیر
 اولماسا بوقانه چارا ، ئیله ییم ؟
 قورخورام آخیرده کئیده ، دورمایا
 کؤزدن آخان سئلله سارا ، ئیله ییم ؟
 بیرجه دوروب ، بیرجه دونوب ، بیر قاجیب
 منده نیاز ، اوندادا ، ئیله ییم ؟
 من دئمیشم یاره دارا زولفووی
 هؤردی منی چکدی دارا ، ئیله ییم ؟
 سئلله لییه ن کوندن او قاشین منه
 قلبیم آله آلدی عصا ، ئیله ییم ؟
 قوی یارالار بیرده یاریلسین کئنه
 ایندی کی یاریم دئدی لا ، ئیله ییم ؟
 قورتارا تا کیم بوقارا کونلری
 تا دئمیه «مهدی» داها ئیله ییم ؟

آنا

آی اوره گین مولکونه سلطان آنا
 آی منه باغریندا وئره ن قان ، آنا
 سن او نیکی سن کی قویاندا تاجین
 بارماغینا قاحدی سلیمان ، آنا
 کؤز یاشی دامدیقجا بوجور سؤیله ییر
 کؤز یاشی ، کوز، جان سنه قوربان ، آنا
 قوی دولاییم باشیوه سییاره تک
 سنده گونش تک منه وئر جان ، آنا
 دریا قوغاندا منی ، ساحیل تمکین
 بیرجه سن آچدین منه دامان ، آنا
 باغریوی آچدین منی باسمازلادین
 یئل قویساران وقتیده توفان ، آنا
 قیوریشان آتیندا قازیبلار بوئی
 قدیوه اولسون بالالا ، قوربان ، آنا
 سن دایاغ اولدون منه داغلار تکین
 آی قوجالان ، آی قوجا قافلان ، آنا
 پوهره وئریب دیلده سنین اولفتین
 تا ائده لر بسالارینسی شان ، آنا

غنچه تکین پارچالادیم باغ‌ریمی
 سن کشته اولدون منه کلدان ، آنا
 بار ، تکی بیز دوزدو کی یئتکینله‌دینخ
 هاردا یئتر اولماسا بستان ، آنا
 عصمتی تفسیر ائلیه‌ن امی سن
 آی بئجه‌ره‌ن حامل قرآن ، آنا
 «مهدی» به الهام اولوب آخیر بوسؤز
 وصفی ده یوخدور منه امکان ، آنا

سید منصور دیبا

در ۲۴ آذرماه سال ۱۳۱۹ در یکی از محلات قدیمی شهرستان خوی در
 جمع خانواده متدین طفلی با بر صه حیات نهاد که نامش را منصور دیبا گذاشتند
 و باعث دلگرمی محفل خانوادگی خود شد .
 دوران اولیه تحصیل را در زادگاه خود خوی سپری و در سال ۱۳۳۱ با
 همراهی خانواده اش زادگاه خود را ترک و در تهران اقامت کردند .
 منصور دیبا در رشته ادبی دبیرستان دارالفنون ثبت نام کرده و مشغول
 تحصیل شد و پس از اخذ دیپلم ادبی در رشته حقوق دانشگاه پذیرفته شد ولی
 توفیق ادامه تحصیل را نیافت . بعد در رشته ادبیات دانشگاه قبول شد و پس از
 یکسال دانشجویی متأسفانه بعلت گرفتاریها از ادامه تحصیل بازماند .

منصور دیبا گرچه عشق و علاقه‌ی بی‌تحصیل کلاسیک نداشت ولی مدام اوقات خود را با مطالعه سپری میکرد تا اینکه در سال ۱۳۴۵ در آموزش پرورش استخدام گردید و در ناحیه ۷ تهران با سمت دبیر ادبیات مشغول تدریس شد. مدت ۱۹ سال در تهران و مدتی در مرکز استان آذربایجان غربی «اورمیه» در مجتمع تحصیلی ۱۳ آبان به تدریس اشتغال داشت که در این ایام ازدواج کرد و با ۲۳ سال سابقه خدمت تدریس بازنشسته گردید و در زادگاهش شهرستان خوی سکونت گزید.

سید منصور دیبا با تواضع ذاتی که دارد خود را شاعر نمیداند ولی از او آن کودکی با عالم شعر آشنائی داشته و یکی از شعرای غزلسرا شناخته شده و از اعضای برجسته انجمن ادبی آذرآبادگان تهران بوده است.

سید منصور دیبا پیرو سبک نظامی، مولوی، حافظ، سعدی و استاد شهریار بوده و در قالبهای غزل، قصیده بزبانهای فارسی و آذری فعالیت داشته است. با وجود داشتن آثار ارزنده متأسفانه تواضع بیش از حدش اجازه نداده است که آثار خود را بصورت دیوانی چاپ و منتشر نماید.

سید منصور دیبا شاعری است با احساس و صدای گیرا و آواز دلنشین داشته و به فنون موسیقی نیز آشنا و گاهگاهی تار و سه تار نیز می‌نوازد.

اغلب آثار ایشان از مدتها قبل در جراید کشور بخصوص در روزنامه یومیه آذرآبادگان ارکان انجمنهای ادبی آذرآبادگان و مولوی به چاپ رسیده است از آثار اوست:

حالی در نماز

در دل شب که مرا خلوت و برپاست نماز
 به دل خون شده‌ام عین تسلست نماز
 بامدادان که مؤذن به صلا برخیزد
 وای از آن دم که چه زیبا چه مصفاست نماز
 ای که گفتی که ره منزل معشوق کجاست
 ره پنهان تو با عالم بالاست نماز
 تا جلائی بدهی کام دل از زمزم عشق
 آیه آیه ز لبت شهد مهناست نماز
 روح بشکفته نیازی به طبیبان نبرد
 که شفا بخش ترین نسخه دلهاست نماز
 تا چک و چانه مائی و منیت بزنی
 چه قیامی و قعودی که نه کلاست نماز
 بر حذر باش که این نغمه به یغما ندهی
 که نوائی زدم سید (ص) بطحاست نماز
 تا زم آن سجده سنگین که بهنگام سحر
 شاهد غرقه بخون گشتن مولاست (ع) نماز
 محترم دار که در ماتم فقدان پدر
 همدم روز و شب حضرت زهراست نماز
 تا سحرگاه خروسانه بسا در دل شب
 خوش ترین نغمه گر خلوت دیباست نماز

گل سرخ

جرئتی کرده و بردم بر جانان گل سرخ
 مگر ایندفعه کند مشکلم آسان گل سرخ
 زین طرف ها چو شنیدم گذری خواهد کرد
 بفشادم بکف و فرش خیابان گل سرخ
 دیدم از دور بدستش سبد سیب و انار
 بگرفته است میان لب و دندان گل سرخ
 وصل کرده بسر چاک گریبان گل یاس
 نصب کرده بسر زلف پریشان گل سرخ
 بطراوت تو که اینسان به چمن می آئی
 شود از دیدن تو سر بگریبان گل سرخ
 بامدادان اگر از ساحت بستان گذری
 عطر باشد برهت بسا لب خندان گل سرخ
 تو مرا فصل بهاران بفرستی گل زرد
 من تو را هدیه کنم فصل زمستان گل سرخ
 یاد کار لب کلکون تو بر صحن حیاط
 چیده ام هر طرفی بر لب ایوان گل سرخ
 تا بشویی گل اندام خود از تنک کلاب
 هدیه ات میکنم از قمصرکاشان گل سرخ
 تا حدیث دل خونگشته مجنون خوانند
 رسته بر سینۀ این دشت و بیابان گل سرخ

نازم این فخر که ازخون جوانان وطن
 هرطرف رسته به پیشانی ایران گل سرخ
 خوشترین منظره «دیبا» بود از کودک ناز
 که برد بهر معلم به دبستان گل سرخ

نای شبانه

چه تیره شب‌ها که تاسمحر که به آستانات فغان نکردم
 که جز ره آستان کویت ره‌ی دگر من نشان نکردم
 شدم از آندم که مبتلایت، هر آن بلائی که از ولایت
 رسیدم، ایجان به خاکبایات امان نجستم فغان نکردم
 چو آستانات هدف بگیرم، چه تیر آهی که نیمه شب‌ها
 به سوز و سازی بیارگاهت، کمین نشسته کمان نکردم
 هر آن طریقی که با تو رفتم، هر آن حدیثی که از تو گفتم
 تو آنچه دیدی جز آن ندیدم، تو آنچه کردی جز آن نکردم
 کجا خصال بگفته آید، اگر چه هر دم من آنچه شاید
 بجز صفای سخن نگفتم، بجز ولایت بیان نکردم
 چه ناله‌هایی که در هوایت، چو نئی، نوا در نوا نبستم
 چه سیل اشکی که نیمه شب‌ها بخاک کویت روان نکردم
 مگر بصوب اجابت افتد، یک از هزاران ترائه من
 چه پرده‌هایی حزین نخواهدم، چه ناله‌هایی توان نکردم

هر آن بلائی که از تو دیدم ، خوش آن بلارا بیجان خریدم
 که من صفائی که از تو دیدم ، بقهرت ایجان گمان نکردم
 چه موهبت ها بیک دو غمزه ، نهانم ایجان به پرده کردی
 ولی من دست و پا شکسته ، یک از هزاران عیان نکردم
 همی بکفران ز خرمن بیسکران فیضت دو دیده بستم
 جواب این موهبت نگفتم ، سیاس گسترده خوان نکردم
 به ناسپاسی به آب و نانت ، چه انتظاری ز آب دیده
 که عزتی بر نمک ندادم ، که التفاتی بنان نکردم
 چه غم که در گیرودار عشقت ، سری فکنده زیبا فتامد
 که هر چه سودا که باتو کردم بصرف دیبا زیان نکردم

باکویا سلام

باغ چمن لرحه گتیردیم خوی دیاریندان سلام
 باغری قان تبریزده یوللور شهریاریندان سلام
 باخچالاردان دسته دسته ئولکه میز گول باغلی ییب
 بیر سبدله یوللاییب لار باخچالارینندان سلام
 « شهریارین » من حزین باسدیم مزارین باغریما
 حسرتیلن قاوزانیب گتتدیم مزارینندان سلام
 قاصد اولدوم من کؤزله یارین سلامین کؤستره
 آی نه شیریندین یئتیرمک یاره یارینندان سلام

وای حییف سیزلر غزللر شهسوارین کۆرمه‌دیز
 کۆرمه‌سه‌ز ، گئتمدیم غزللر شهسواریندان سلام
 ای شکلی ، شیروان ، سیزه ، سلماس بهاریندان درود
 ای باکی ، گمنجه ، سیزه ، خوی لاله‌زاریندان سلام
 یوللاییر تبریز محالی ، ائل کولوندن مین شئه
 کۆنده‌ریر تهران یئلی دروازه غاریندان سلام
 یای‌دا اورین کوشلادیر جوشقون سولاردان ، نغمه‌لر
 قیشدا کون یایلیر سهندین باسما قاریندان سلام
 سگیز ایل ایران یانیب سای‌سیز شهیدین داغینا
 باغری قان گئتمدیم شهیدلر داغداریندان سلام
 اذن وئرسین ایندی «دیبا» دیر ، آپارسین تبریزه
 بو دیارین شانلی استاد ، بختیاریندان سلام

اولا بیلمز

اول کۆز کی تۆکر یاش اوره‌یی داش اولا بیلمز
 او داشدی کی سئللرده کۆره یاش اولا بیلمز
 قارداش نه قدر سئوملی اولدوقجا دییب‌لر
 قارداش یئنه‌ده قارداشا یولداش اولا بیلمز
 هر یولداشا ، قارداش یئرینه سربوی آچما
 دارلیق کونی یولداش سنه قارداش اولا بیلمز

تولانما کی مین رنگیله انسانی بویول لار
 هر کیمسه بویاخلی کله نقاش اولایلمز
 بیل ذاتی قیریخ جوهرینی الدن آتاماز
 جان وئرسه سینینخ داش ، اوزویه قاش اولایلمز
 سرباز وطن لشکرینه قاپلار آچیلسا
 هر باشی ساری گیرسه قیزیلباش اولایلمز
 هر کؤزده باخیشلار قویولوب ای ده لی بولبول
 هر قوش کؤجه اوچما خدا کی خفاش اولایلمز
 کور وئرمیه نقاش ازل قاشه ملاح
 مشاطه ده ال قاشا قلمقاش اولایلمز
 هر کیمسه اوفون اولمویا بیر قیل قاتیغیندا
 کر دار دیمینه کمتسه ایشی یاش اولایلمز
 هر کله سی بوش مجلس عرفانه سوخولسا
 دینقالسادا لاپ اوسته یئنه باش اولایلمز
 من بی هنره «شهریاریم» یازمادا استاد
 بوننان یوخاری «دیبا» یا پاداش اولایلمز

عباس رسولی

آقای رسولی در بیوگرافی خود چنین می نویسد:
 بنده عباس رسولی فرزند حبیب‌اله در سال ۱۳۱۷ شمسی در یکی از قراء

ارسباران در خانوادہ‌ای نسبتاً فقیر دیده بجهان گشودہ‌ام . پدرم بہ شغل کشاورزی و درودگری اشتغال داشت .

من روی مادر را ندیدہ‌ام ولی پدرم برای من ہم پدری دلسوز بود و ہم مادری مہربان .

او مردی دیندار و بیدار فکر و علاقمند بہ علم و دانش بود از درآمد مختصری کہ داشت وسائل تحصیل مرا فراہم کردہ و ہمیشہ در فکر ترقی و سعادت من بود .

با تصایح پدرانہ‌اش مرا بہ کارهای نیکو و عافلانہ تشویق و از کارهای بیہودہ و بیفایدہ بر حذر میداشت . من ادبیات فارسی را بطور متفرقہ در مکتبہای قدیمی محل اخذ و ادبیات عربی و فقہ و اصول را در تبریز از اساتید بزرگوار فرا گرفته و از خرمن علم علماء و دانشمندان خوشہ چینی کردہ‌ام .

بندہ روی علاقہ خاصی کہ بہ شعر و کلام منظوم داشتم شروع بہ سرودن شعر کردم و مورد تشویق اساتید فن قرار گرفتم . من مجموعہ‌ای از اشعار فارسی و ترکی دارم و اکثر اشعارم در مدائج و مصائب اہل بیت عصمت و طہارت میباشد و در اشعارم رسولی تخلص میکنم .

از اوست :

وفای مادر

طبع گویا عاجز از وصف وفای مادر است

نطق عالم قاصر از مدح و ثنای مادر است

در حق مادر چنین فرموده ختم انبیا ،
 جنت فردوس اعلا زیر پای مادر است
 خانه‌ی بی مادر از نور و صفا شد بی نصیب
 خانه‌ی دل روشن از نور و صفای مادر است
 با وفای خود بما درس وفا آموخته
 مکتب درس وفاداری وفای مادر است
 چون دم عیسی صدایش رو به بخش و جانفزاست
 از همه آواز خوش خوشتر صدای مادر است
 روح را لبخند مادر بیگمان بخشد نشاط
 شادی دلها ز روی دلکشای مادر است
 ای پسر عمری اگر خدمت کنی بر مادرت
 در جهان این کمترین اجر و جزای مادر است
 رو بدست آور دل آن پیر زن را ای جوان
 قدر مادر دان بگو جانم فدای مادر است
 سعی کن راضی شود آن مادر پیرت ز تو
 چون رضای کرد گاراند در رضای مادر است
 گر بسر داری هوای باغ فردوس برین
 خدمت مادر کن این حکم خدای مادر است
 هم نکهبان تو بوده هم پرستار و طبیب
 گو کدامین مهربان بانو بجای مادر است !

روز و شب گردیده بردور سرت پروانه‌وار
 آنکه بخشیده تورا جان لایلای مادر است
 بهر تو بسیار شب بیدار مانده تا سحر
 اینهمه از رأفت بی منتهای مادر است
 قامت سروش بزیر بار غم خم گشته است
 شاهد گفتار من قد دو تای مادر است
 زلف مشکینش بمین از غم چسان گشته سفید
 این جهان با صفا محنت سرای مادر است
 پنج روزی گرشوی غائب زپیش چشم او ،
 با سرشک آمیخته هر شب غذای مادر است
 چند روزی گرشود بیمار ، و او لای اوست
 روزهای تلخکامی از برای مادر است
 ای پسر خون جگر خورده است مادر بهر تو
 سایه افکن بر سرت ظل همای مادر است
 ناتوان بودی ترا کرده توانا مادرت
 این توانائی تو از لطف های مادر است
 در قبال خدمتیکه مادرت کرده ترا ،
 گو کدامین خدمتی آخر سزای مادر است ؟
 نشأت از مادر گرفته عالم هستی بدان
 زندگی از لطف بیچون و چرای مادر است

این فداکاری برای چیست من در حیرتم ؟
 عقل من مبهوت و مات از ماجرای مادر است
 از کجا سرچشمه میگیرد نمیداند کسی
 اشک چشمیکه روان از دیده‌های مادر است
 گریه‌ایکه میکند تأثیر در دل‌های سخت
 بی‌کمان آن گریه با هایهای مادر است
 یارب این مهر و محبت‌ها ز مادر بهر چیست ؟
 سر مکنوشت یا (راز بقا) ی مادر است
 خدمتی کافدر جهان دور از ریا و رو بود
 ای جوان آن خدمت دور از ریای مادر است
 مکتب مردان دانا دامن مسادر شده ،
 اعتبار هر پسر از اعتنای مسادر است
 کشته از مادر همه مردان نامی نامدار
 این دلیل ارزش و قدر و بهای مادر است
 هر حکیم و عارف و دانش پژوه و شاعری
 در جهان مرهون احسان و عطای مادر است
 حاتم طائی که مشهور است با جود و سخا
 ریزه خوار سفره جود و سخای مادر است
 هر کسیکه صاحب نان و نوا و آبرو است
 مایه خوشبختیش اندر زهای مادر است

خوش به حال آنکسی که مادرش راضی از اوست
روز و شب همراه او ذکر و دعای مادر است
در جهان بهر بشر بوده بسی دشوارها
از همه دشوارتر مرگ و عزای مادر است
گرچه مرگ هر عزیزی دردناکست ای عزیز
از همه پر درد مرگ جانگزای مادر است
دختریکه مادرش از دست رفته بینوا است
زانکه او حسرت بروی دلگشای مادر است
داند این مطلب کسی که مادرش رفته زدست
آشنا با سوگم مرگ غمغزای مادر است
ای «رسولی» بار دیگر شعر اول را بخوان
طبع گویا عاجز از وصف وفای مادر است

باقر رشادتی

آقای باقر رشادتی شرح حال خود را چنین بیان میدارد:
نام «باقر» و نام فامیلم «رشادتی» است. در ۳ دیماه ۱۳۲۵ در شهر «اهر»
مرکز ۱۸ محال «قاراداغ» و سرزمین دلاوران «ارسباران» در یک خانواده
زحمتکش، چشم بدنیاش گشودام.
تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در اهر پایان رسانیده و در سال ۱۳۴۵ موفق
به اخذ دیپلم طبیعی شده‌ام.

پس از بازگشت از نظام وظیفه عمومی و طی یک دوره کوتاه مدت تکنشین
 داروسازی با موفقیت در تهران، بدلیل عدم امکان جذب در بهداری، در ۱۶ شهریور
 ۱۳۵۰ به استخدام رسمی دولت در آمده و حدود ۸ سال آژکار در اداره غله و
 سیلوی خنوی خدمت نموده‌ام.

دو سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به تبریز منتقل شده و هم
 اینک در اداره کل غله استان آذربایجان شرقی، با عنوان «معاون اداری و مالی»
 انجام وظیفه می‌کنم.

از اوست :

جلوه شب

پاچیده است عقیق قاب
 در بر که آسمان مهتاب

* * *

همچو تریسه در پیرامون	نقش دل می‌زند ستاره، به آب
بر نمی‌تابد از نگاه، چشم ترم	خیره از پنجره، به رقص شهاب
رفته وارفته این دل بیمار	دارد آرزوی عمر شهاب !

کجائید خوبان ...

پروین در کیلان	زهره در زنجان
لاله می‌کارند	میشل بهاران

* * *

این دو مهربان	از دیده باران
پای کله‌اشان	تا صبح می‌بارند

* * *

دارد از مامان	آلاله نشان
از ژرفای جان	می‌گوید زهره

* * *

از برترین اسان	نغمه حرمان
سر در گریبان	پروین می‌خواند

* * *

فلک روشنسان	شبه‌ها اختران
از ناله هاشان	ندارند قرار

* * *

غالیه زلفان	کجائید خوبان
کوچک دله‌اشان	گردیده خوبار

رضا رضی پور

آقای رضی پور شرح حال خود را چنین می‌نویسد :

اینجانب رضا رضی پور (متخلص به رضی) فرزند وهاب در خرداد ماه سال ۱۳۳۵ در شهر تبریز متولد شدم . در سال ۱۳۴۹ در شهر تهران اسکان گزیدم در کلاس دوازدهم رشته طبیعی به علت مشکلات زندگی ترک تحصیل نمودم

در سال ۱۳۵۳ وارد هواپیروز . در سال ۱۳۵۹ داوطلب به عنوان مکانیک پروازی هلی کوپتر شنو کک در جنگ شریکت و توسط جنگنده‌های عراقی مورد هدف قرار گرفته و هلی کوپتر سقوط کرد که منجر به شهید شدن کلیه هم‌زمان گردید و من به شدت سوختم و بطور معجزه آسا بعد از ۸ ماه مداوا در بیمارستان نجات یافتم .

فعالیت هنری : در سال ۱۳۶۰ در انجمن خوشنویسان اصفهان شروع به فراگیری خطاطی نمودم .

در سال ۱۳۶۴ به تبریز زادگاهم برگشته در حضور استاد بخت شکوهی مرحله عالی خوشنویسی را به پایان رساندم . در سال ۱۳۶۵ در انجمن سینمای جوان عضو ، به فعالیت فیلم سازی و عکاسی پرداختم و همزمان با استاد شهریار افتخار ادبیات ایران آشنا شدم و از محضر ایشان کسب فیض نموده و در اثر این آشنائی با خود ایشان و دیوان ایشان تحولی را در وجودم احساس کرده و به شعر روی آوردم .

از اوست :

دیوانه‌ای

کس کودر این وادی چومن در عشق او دیوانه‌ای
 با قهر جانان آشنا و از مهر او بیگانه‌ای
 از بسکه می‌تازد در این وادی سپاه درد را
 در شهر عشق و عاشقی ترسم نماند خانه‌ای
 تا شمع رخسارش شود در بزم جانم جلوه گر
 آتش بهجان و دل زند مهر رخ جانانه‌ای

بدمست ولا یعقل بود هر شب همه شب تاسحر
 از گردش چشم تو هر کس میزند پیمانه‌ای
 نك جرعه‌ای آنشب که از جام نگاه اوزدم
 سرمست و بی تابم هنوز از باده مستانه‌ای
 با صد فسون ای دلر با بردی زدل تاب و توان
 بی تاب و بی طاقت شدم از فتنه فتانه‌ای
 ای آشنا با سازمن وی همدل و همرازمن
 آخر توئی دمسازمن در گوشه ویرانه‌ای
 امشب بیا در پیش من در خلوت آغوش من
 ای شهرزاد قصه گو با من بگو افسانه‌ای
 بر دست من افتد اگر زلف سیاه او رضی
 در شام یلدا تاسحر خواهم ز دازجان شانه‌ای

دیلمندی

منی بیر جرعه مست ائتمیش نه دن پیمانه دیلمندی
 خمار ائتمیش منی اول ساقسی میخانه ، دیلمندی
 سراغین وئردیلر میخانه لردن کر چه عشاقه
 کی رند مست کؤردو باغلیدیر میخانه دیلمندی
 کؤرندن طاق اولو بدور طاقتیم ، اول قاشلاری جانا
 ملامت آشنا ائتدی اکر ، ییکانه دیلمندی

سینیب پیمانه سنگ زهددهن ساقی ترحم قیل
 کتیر جامی دولاندیر برکس مستانه دیللمندی
 اوشاقلیقدا بو شوقیله یازیلدیم مکتب عشقه
 ائدم دیوانه‌لیک مشقین ، کی مکتبخانه دیللمندی
 عمرلرده وفا یوخ گل ایشیقلا ندیر کؤنول ملکون
 کؤرنده شمع، سونموش بزمده پروانه دیللمندی
 هانی اولقاره زولفون کی اسیر ائتمیشدی عشاقی
 آغارمیش ساچلارین ، کؤسترمه ، کیزلعت شانه دیللمندی
 اولاهیهات بیرده ملک دل آباد سعی ائیله
 طیبیه سؤیله آلچک ، دردا کر درمانه دیللمندی
 امیر ملک جانیم سان ، طریق عشقه مرشد
 نظر قیل اهل درده ، گل ، دل دیوانه دیللمندی
 کچر جانیندان انسان کر حقیقی عشقه یوزقویسا
 رضی عشقه فدا ائتمدی جانین ، جانانه دیللمندی

محمد رنجبر باهر

رنجبر چنین می نویسد :

نام محمد و نام خانوادگی رنجبر باهر است و در شعر رنجی تخلص می‌کنم
 در سال ۱۳۴۰ در شهر تبریز در خانواده متوسطی پا به عرصه وجود نهادم از دوران
 تحصیل علاقه‌ای وافر به سخن موزون داشتم که این علاقه سبب شد پا به دنیای

شعر و شاعری نهادم و از سال ۱۳۶۳ شروع به ساختن شعر کردم .
 از شعرای گذشته به شیخ سعدی و خواجه حافظ و از معاصرین به استاد
 شهریار ارادت دارم .
 در ساختن شعر از زیباییهای محیط و طبیعت و بیشتر از تأثرات درونی
 الهام میگیرم .
 از خصوصیات اخلاقی، حساس هستم و لای عاطفه خود را فدای احساسات
 نمیکنم و در طریق دوستی تا سر حد جان فداکاری می نمایم و به هیچ عنوان
 راضی به رنجش خاطر دوستان و آشنایان نمی باشم .
 از اوست :

شهر آرزو

به گلزار دلم آمد خزان از هجر او امشب
 گل امید من دیگر ندارد رنگ و بو امشب
 روم از هجر جانکاهش چو مستان سوی میخانه
 دهم شرح غم جانان به ساقی مو بمو امشب
 همه در خواب سنگینی فرو رفتند و من تنها
 به دنبال تو بودم کوچه کوچه کو بکوامشب
 من از این بستر اندوه و حسرت بر نمی خیزم
 مگر آید به بالینم نگار ماهر و امشب
 بیا همراه خود ما را ببر ای کاروان مرگ
 از این حسرت سرای غم به شهر آرزو امشب

بتابد ماه عالم‌تاب اگر بر آشیان من
 دهد در چشمه‌ی نورش دلم را شست و سوامشب
 بیادت تا سحر نوشم پیای پی باده گری یابم
 امان از دست چرخ کجمدار و کینه‌جو امشب
 به‌دیر و صومعه رفتم نشان از او نجستم لیکن
 به هر جا پا نهادم بود از او گفتگو امشب
 اگر امشب بمیرم در غم جافان خود «رنجی»
 فرو ریزید باده جای تربت در کلو امشب

ملامت داهی

آرزوی وصل اندیدیم تا چاتام جانانیه
 آتش هجرینده یانیدیم بنزه‌دیم پروانیه
 دین و ایمان‌دان دثمه زاهد منه ائتمز اثر
 چکمیشم مسجیدن ال یوزقویموشام میخانیه
 دگسه مین سنک ملامت سینمه باک ائتمرم
 رسم عالم‌دور اوشاقلار داش ویرار دیوانیه
 کؤرمه‌سن معموره دیلدن اگر کلسن نشان
 چون هجوم لشکر غمدن دونوب ویرانیه
 قاپله دائم دولان قلبیه-م نکارا بنزیری
 بیادئ کلفامیدن لبریز اولان پیمانیه

سرفراز دار اولوب منصور اما حیف اولا
 آشنانین سربنی فاش ایلله‌دی بیگانه
 بسکه سوز فرقتیندن اود دوشوبدور جانیمه
 بزم غمده بنزیرم «رنجی» یانان پروانه

احساس غریبی

راهی ز خرابات به میخانه کشیدیم
 روزی که غم فرقت جانانه کشیدیم
 ما هر چه کشیدیم جفا در ره جانان
 از عاشقی این دل دیوانه کشیدیم
 ترسی ز عس بر دل خود راه ندادیم
 در شهر ریا نعره مستانه کشیدیم
 در حسرت دیدارتو چون خانه بدوشان
 دل از وطن و دست ز کاشانه کشیدیم
 تا شهر جنون بار غم هجر ترا ما
 بر دوش دل غمزده مردانه کشیدیم
 کردیم چو در کوی تو احساس غریبی
 آهی ز دل خویش غریبانه کشیدیم
 ما را همه تکفیر نمودند چو «رنجی»
 تارخت خود از کعبه به بتخانه کشیدیم

ساحل وصل

من سنین عشقینده بدنام اولمالیدیم اولموشام
 عاقبت مهجور و ناکام اولمالیدیم اولموشام
 گرچه اغیار ایچره خوار اولدوم من دلداده لیک
 همنشین اول کل اندام اولمالیدیم اولموشام
 تا قیامت باغلانا میخانه کر یو خودور غمیم
 یاریله خلوتده هم جام اولمالیدیم اولموشام
 موج نك دریای هجران ایچره چیریندیم ولی
 ساحل وصلینده آرام اولمالیدیم اولموشام
 جان بکف چوخلار سر کویوندا سرگردان اولوب
 منده عشاقیله هم گام اولمالیدیم اولموشام
 من سنین عشقینده ای تر سا قیزی صنعان کیمی
 عاقبت بد نام ایام اولمالیدیم اولموشام
 من بو فر و شوکت و جاهیله «رنجی» دهریده
 آستان عشقه خدام اولمالیدیم اولموشام

احد روحبخش خسروشاهی

آقای روحبخش خسروشاهی راجع به شرح حالش چنین می نویسد:
 اینجانب احمد شهرت روحبخش خسروشاهی فرزند علی متولد ۱۳۳۴
 در شهر خروشا هستم. از سال ۱۳۵۴ شروع به سرودن شعر بزبانهای فارسی و
 آذری کرده‌ام. خود نیز کارمند راه آهن آذربایجان هستم.

اشعار فارسی‌ام به سبک عراقی و اشعار ترکی‌ام به سبک غزلیات صراف
 میباشد و هم اکنون مسئول انجمن ادبی استاد شهریار تبریز وابسته به حوزه
 هنری سازمان تبلیغات اسلامی می‌باشم .
 آقای روحبخش در شعر خسرو تخلص میکند .
 از اوست :

خزان عمر

هر آن کسی که هوای بقی بسر دارد
 کجا ز شوق وی از خویشتن خبر دارد
 ز پر شکستگی من ره گریز نماند
 پرنده ای ز قفس می‌پرد که پر دارد
 به زرد روئی من همچو برک پائیزی
 خزان عمر ندانم چه در نظر دارد
 ز بیم تیر بلا در نبرد فکریزد
 هر آنکه از دل خوین خود سپر دارد
 تو از هزار قمر جلوه بیشتر داری
 دگر سپهر چه نازد که یک قمر دارد
 ز آه من اگر آن سنگدل ندارد بیم
 بگو که در دل سنگ آه ما اثر دارد
 به غیر دیدن روی توام بهانه نبود
 بگو، طبیب که مرهم ز سینه بر دارد

مپرس قصه شیرین ز بیستون « خسرو »

که زخم تیشه فرهاد خون جگر دارد

گل پوش

جامی دگر ز لعل لب نوش کرده‌ایم

درد و غم زمانه فراموش کرده‌ایم

سنگ از شراره نفست آب می‌شود

چونیم ما که صحبت تو گوش کرده‌ایم

در اشتیاق دیدمت ای آفتاب حسن

کاشانه را بیاد تو گلپوش کرده‌ایم

در دفتر زمانه مکنجد حکایتش

آن گفتگو که با لب خاموش کرده‌ایم

بر ما مگیر زاهد خودبین که روی دل

برخال و خط و زلف و بنا گوش کرده‌ایم

ساقی بیار باده که دل را بشوق وصل

با خاطرات یار هم آغوش کرده‌ایم

« خسرو » کجاست تابنگارد به دفترش

آن گفتگو که با لب خاموش کرده‌ایم

مالک رهنما

آقای مالک رهنما فرزند التفات که در شعر (مالک) تخلص میکند در سال ۱۳۳۹ شمسی در شهرستان گرمی محال اونگوت در قریه قاره خانبگلر بدنیا آمده است.

پس از اتمام تحصیلاتش در اداره آموزش و پرورش پارس آباد استخدام گردیده است.

از شانزده سالگی به شعر و ادبیات علاقه نشان داده و آهنگهای محلی در روح و جسم شعرپرور ایشان اثرات عمیقی گذارده و از ۲۰ سالگی بسرودن اشعار مخصوصاً فولکلوریک و بایاتی‌ها بزبان محلی و آذری اقدام کرده است. مالک بیش از سه هزار بیت شعر سروده است که سعی دارد هرچه زودتر آنها را بچاپ رسانده و به علاقمندان ادبیات آذری ولو خدمت کوچکی هم باشد انجام دهد.
از اوست :

آیریلیق

صبریمین کاساسی جالایب داشیر

نه یامان اولارمیش یامان، آیریلیق

کوزلریم هله ده یول چکیر منیم

بورویوب باشیمی دومان آیریلیق

کوزوم یوللاردادیر قولاغیم سس ده

سانکی بیر بولبولم دمیر قفسده

عومرومون سون واکتی آخیر نفسده

هله وار اورکده گومان آیریلیق

* * *

عکسینه باخدیقجا اوره کک چاغلییر

یاندیریر جیسمیمی نئجه داغلییر

تیترهیر دیزلریم کؤزوم آغلییر

آلییر باشیما سامان آیریلیق

* * *

داریمخا کله جم دئدی کئندده

غم یئمه شان یاشا آنا وطنده

سؤلدو آرزو گولوم یاشیل چمنده

ائتدی عهدی میزی یالان آیریلیق

* * *

کلدی یولداشلاری گولدو اوزوموز

آچیلدی قان یاشلادولان کؤزوموز

قالدی اوره کیمده آرزو سؤزوموز

تکجه بیزی دوتدو نشان آیریلیق

* * *

«مالکم» آغلادیم اوزوم گولمه‌دی

سیریمی آچمادیم کیمسه بیلمه‌دی

کۆزوم یولدا قالدی طیب کلمه دی
قیلدی قامتیمی کامان آیریلیق

کعبه آمال

مه جمالین ای ملک روشن قیلیر ویرانه نی
شمع تک مجذوب اندیر اؤز حسنونه پیرانه نی
بسکه ناز ائتدون منه آرتیق توانیم قالمادی
آز دولاندیر زلف پرچینینده ای گول شانه نی
کوی عشقینده دولماقدان ایاقدان دوشه وشم
زار قیلدی کۆز یاشیم مجنون کیمی بی خانه نی
دانه خالین کۆرندهن صید اولوب کۆنلوم قوشو
دام زولفوندهن رها قیل بو دل دیوانه نی
وصلیوه چاندیقجا ئولمه زبیل بو هیجران خسته سی
سالما کۆزدهن عاشقین شاد ایله مه بیگانه نی
شوق حسنوندور ووریب اود کعبه ی آمالیما
حقی وار مسکن قیلا « مالک » اگر بتخانه نی

آی وطن منه

اور کدهن ایستیرم هر زامان سنی
آنادان عزیز سن آی وطن منه

ایستی قوجاقیندا بؤیوتدون منی

آزادلیق وئریب سن پای وطن منه

* * *

سئومییهن اؤز بوردون اؤز که دیریزه

وطن اولادلاری کلمه سین کؤزه

دوشمنی همیشه چو کدوروب دیزه

دار کونده های وئریب های وطن منه

* * *

باغلیدیر اؤلکه مه اوره ییم جانیم

قوی وطن یولوندا تو کولسون قانیم

شرفلی ایرانیم ، آذربایجانیم

سندهن آیری دوشسم وای وطن منه

* * *

چال عاشیق تئللی ساز یاد کاریمدیر

بو دوران بو رهبر افتخاریمدیر

«مالکم» عومرومده هر نه واریمدیر

یتیمشیدیر سندهن پای وطن منه

آیریلیرام

سیره سیندن آیریلیرام

بینه سیندن آیریلیرام

حالال لاشیب بو داغلارین

دش قایالی اویلاخلارین

* * *

دورنا کؤزلی بولاخلارین
هوه سیندهن آیریلیرام

قوناغیدیم او داغلارین
چیچکلی گوللی باغلارین

* * *

کردیم دومانلی یایلاغین
سینه سیندهن آیریلیرام

دولایب جیران او یلاغین
ائل اوبالی قارا داغین

* * *

اورکیمده سؤزوم قالدی
نفسیندهن آیریلیرام

چؤللرینده ایزیم قالدی
ایستی سودا کؤزوم قالدی

* * *

سیر داشیدیم بو ائللرین
دسته سیندهن آیریلیرام

ایله دیم آچان گوللرین
قلم قاشلی کؤزه للرین

* * *

اوره کیمسی سیخدی تهلیک
دره سیندهن آیریلیرام

اوخویاندا داشدا کهلیک
داغا قالدی کل چیچکلیک

* * *

اوجالاری تر یاسمن
خوش سسیندهن آیریلیرام

زیره لری یاشیل چمن
«مالک» دئییر کهلیگین من

عباس سهرابی

آقای سهرابی در شرح حال خود می نویسد :

نام عباس شهرت سهرابی بناب در سال ۱۳۲۷ در شهر بناب متولد شده‌ام .

مدتی است بزبانهای فارسی و آذری شعر می‌گویم و در اشعارم شاهین تخلص می‌کنم تحصیلات ابتدائی و دبیرستانی را در همان شهر بیابان رسانده و در سال ۱۳۴۷ موفق به اخذ دیپلم طبیعی شده و بعد از خدمت مقدس سربازی در اداره آموزش و پرورش وظیفه‌دار شدم.

سپس در رشته شیمی دانشگاه تبریز مشغول شده ولی موفق به ادامه آن رشته نشدم، باز ناامید نشده در رشته علوم تربیتی ادامه تحصیل داده تا مدرک لیسانس این رشته را اخذ نمودم و اکنون بعنوان دبیر در آموزشگاههای شهر تبریز مشغول بکار می‌باشم.

از اوست :

تعاذل

تعاذل پیشه‌دار ای دل بهر کاری و هر راهی
 بهم بر می‌زند مرز تر از و را پر گاهی
 نشیند با نگاهی در دل مسکین غباری چند
 مکدر می‌شود آری رخ آئینه با آهی
 مرا بایک اشارت میکشد جادوی چشمانت
 نگاهی کار صد شمشیر و خنجر میکند گاهی
 بیا ای گل بقربانیت به پایت نقد جان ریزم
 که غیر از جان نمی‌باشد مرا در خانه تنخواهی
 بیا بنوازم ای شاه پر رویان به ایمایی
 سزاوار است بنوازد اکبر درویش را شاهی

عجب نبود اگر خواهم همی چاه ز نخدانش
 بشاهی یوسف مصری رسید از دولت چاهی
 مباحش ای دل ز تزویر و ریای زاهدان ایمن
 که از پای افکند شیرزیان را مکر روباهی
 مدار آسوده خاطر را ز زرق و برق شیادان
 که از ره میشود قومی بدست پست گمراهی
 بتاب ای شمع امشب را به بزم نارما کاخر
 فروزان می کند ارض و سما را تابش ماهی
 بیا برهم وزن جاننا مدار مهر «شاهین» را
 که بالانتر ز بیمهری نباشد درد جانگاهی

مرد عاشق

مرد عاشقم کلایه یوخومدیر نگاردهن
 یوخدیر شکایتیم فلک کجمداردهن
 دار و ندار و عزت و سامانیم عشقدیر
 هر چند سالمیش اولسا منی اعتباردهن
 اغیاردهن یوخومدی کؤزیم کؤزله سین منی
 تنها واریمدی چشم طمع چشم یاردهن
 حق عاشقم قیامته تک حقی دامارام
 منصور تک آسلسا باشیم چوب داردهن

کام آلهاسامدا آلهامیشام عاقبت ولی
 همت لن انتقام آلام روزگاردهن
 عشق عالمینده حسرته مندهن وفا کرهک
 آل چکمه‌رم قیامتہ تک انتظاردهن
 اؤز یاری کؤزدهن آتماسا دیوانه شاهینی
 مینلرجه یاد ییغیشا سالاماز وقاردهن

جستجو

صمیمانه با خون وضو میکنم	بخون روی خود شستشو میکنم
نمیدانم ای دلربا کیستی	تو آنی که من جستجو میکنم
تو آنی که عمریست باجان و دل	وصال تو را آرزو میکنم
من آنم که مستم ز میزای تو	بیاد تو می در سبو میکنم
تو آنی که عمریست باچنک و نی	ز شوق شما گفتگو میکنم
بیا تا ببینی چه سان در نهان	ز دست غمت های و هو میکنم
بیا این من خسته را رام کن	که فریاد ها در گلو میکنم
تو آنی که پیوسته در صبح و شام	خیال تو را روبرو میکنم
زهر کوی و برزن زهر بام و در	شب و روز موی تو بو میکنم
نمیدانم ای ناخدا کیستی	به دریا تو را جستجو میکنم
نمیدانم او کیست من کیستم	شکایت از او را به او میکنم

به دام تو «شاهین» خونین پر

که با خون وضو در وضو میکنم

گزهرم

بیر عومر دور هوس وصل یاریلان گزهرم
 هوای وصل بت کلمه‌ذاریلان گزهرم
 آلیب قراریمی بیر نازلی دلبرین باخیشی
 مدار غمده دل بیقراریلان گزهرم
 اگرچه سید ائله‌یب بیر کؤزل کوفولقوشومی
 و لیک عشقه فکر شکاریلان گزهرم
 باشیمدا در صفادان شرفلی تاجیم وار
 او دور که شام و سحر افتخاریلان گزهرم
 قالاخ قالاخ دی محبت متاعی کؤنلیمده
 او دور متانت‌لن اعتباریلان گزهرم
 قوام و قوت آلیب عشقن قولوم قانادیم
 دومانلی ذیروه ده من اقتداریلان گزهرم
 کسیب قورودماقا ظولمین عداوتین کو کوئی
 الیمده کون کیمی کسکین موشاریلان گزهرم
 سمای عشقه «شاهین» سایاق واریمدی قانات
 او دور شهامت لن ان وفاریلان گزهرم

میر هادی سیدی

نامش میر هادی شهرت سعیدی در سال ۱۳۴۳ شمسی در شهرستان ارومیه

متولد شده است . او ضمن اینکه تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دبستان و دبیرستان تبریز میگذراند زیر توجه و مراقبت پدر دانشمند خود حجت الاسلام آقای حاج سید ابراهیم سعیدی تربیت یافت و از محضر پدرش که از نویسندگان و محققین هستند و آثار زیادی از ایشان به چاپ رسیده که از جمله : کتاب علی آئینه حق نما در سه جلد و شرح اعتقادات علامه مجلسی و وقایع رمضان در دو جلد را میتوان نام برد کسب فیض کرده است .

میرهادی پس از خاتمه دوره دبیرستان وارد دانشگاه گردیده و به اخذ لیسانس علوم اقتصادی نائل آمده است .

او اشعار زیادی به فارسی و ترکی آذری سروده است که متأسفانه دیوانش به چاپ نرسیده است ،

میرهادی در اشعار خود « هادی » تخلص میکنند .

از اوست :

لب لعل

گفتم که مهی، مه نه بدین صورت زیباست

خورشید میان شب زلفین تو پیدااست

هر ناولك مژگان تو صد قافله کشته است

از آینه چشم تو این نکته هویدااست

گر گوشه چشمی بمن از لطف نمائی

لطف دو جهانیم در آن گوشه مهیباست

تا چند بیوشانی از عشاق لب خویش
 یاقوت لب لعل تو داروی دل ماست
 درد تو به هر کس که رشد شکر تو گوید
 روی همه سوی تو و دست همه بالاست
 این طرفه رخ از دایره دیده برون است
 مانند تو جستن عبث و گشتن بیجاست
 بی مهر تو کوهی نبرد کاهی و از پیش
 با مهر رخت ذره به هر کار تواناست
 گویند چو مجنون ره صحرا برو «هادی»
 دیوانه عشق تو قرارش نه به صحراست

گفتمش ، گفت

گفتمش چهره کشا ، رخ بنما ، گفتا نه
 گفتمش بوسی از آن لعل به ما ، گفتا نه
 گفتمش بس کن از این بیش میازار مرا
 رحم آور دمی اکنون صنما ، گفتا نه
 گفتمش اینهمه خون کرده ای و باکت نیست ؟
 نیست ترست مگر از روز جزا ، گفتا نه
 گفتمش هر چه که گفتم میکن اما باری
 پیشه خویش بکن مهر و وفا ، گفتا نه

گفتمش «هادی» افتاده بار غم توست
جان ستانش که شود درد دوا، گفتا نه

جان دگر

خواهم که سر راحت با دیده‌ی تو گیرم
تا، تاج طلای خود شاهانه به سر گیرم
هر صبح شفق گونه در دیده‌ی من آئی
هر شام خیالت را چون هاله به بر گیرم
جان سوخته در عشقت نه بال و نه پر مانده
شادم که نه بالی تا از کوی تو پر گیرم
از تیر نگاه تو بس زخمی و نالانم
لیکن نه روا دارم دستی به سپر گیرم
در بست به دست غم، گفتند روا نبود
چندی است که باغمها می‌جنگم و در گیرم
من خاک رخت بوسم و ز غیر تو مأیوسم
هیئات که از کویت من بار سفر گیرم
از زخم جدائی‌ها، خون از جگرم ریزد
بر خویش همی پیچم تا بند جگر گیرم
«هادی» زغم هجران، اینک بلب آمد جان
برخیز و بده جان را تا جان دگر گیرم

حمداله شکری

در مورد شرح حال خود چنین می‌نویسد :

در ارسباران محال قره‌داغ در دهستان مزرعه سال ۱۳۰۳ بدنیا آمده‌ام .
از ۵ تا ۲۰ سالگی در کارهای زراعی به پدرم کمک کرده و در ۲۰ سالگی در
یکی از مکتب خانه‌های قدیمی شروع به خواندن و نوشتن کرده و در مدت
یکسال قرآن را تمام و بعد نصاب و گلستان و تاریخ معجم و ابواب و صرف میری
را در همان محل یاد گرفتم . سپس مدتی در مدرسه صادقیه تبریز به تحصیل
مشغول شده و بعلت فوت پدرم تحصیلاتم را به اتمام نرساندم .

تأسف من ازیمنست که در شعر گفتن فنون شاعری را از استاد یاد نگرفته
و هر موقع احساساتی برایم دست داده شروع به شعر گفتن نموده و تا کنون
بیش از چهار هزار بیت شعر سروده‌ام که چندان وزن و قافیه ندارد . در اشعارم
شکری تخلص می‌کنم .

از اوست :

وطن دیاریم

وطن داغلاریندا قار یادا دوشور	یاتمو شام غربتمده خواب غفلتمده
باهار کلور یئنه یار یادا دوشور	دوئان قاییم داماریمدا قاینایوز

* * *

چو خالیدی حسرتدن بو آه و زاریم	کؤزلدور هر یاندان وطن دیاریم
وطن داغلاریندا نار یادا دوشور	ئوله‌ن کونده وطن اولا مزاریم

قوتاردی غصه‌دن بو قلبین یاغی چکیلدی سینه‌مه بو چاریاز داغی
دوشنده یادیم، کلدده دور داغی سولوب باهار کولوم خار یادادوشور

* * *

بو کولدی قامتیم آغاردی باشیم قاریشدی چایلارافاندو کؤزیاشوم
آیری دوشدی مندن یار و یولداشیم داشقین چاییندا آبخار یادا دوشور

* * *

من حمداله شکری قارا داغلی‌ام
محالیمدور ارسبارا باغلی‌ام
زنجیردن محکمدور عشقین بیر توکی
زولف‌ونده دلبرین تارا باغلی‌ام

علی صحتی (صحت) مراغه‌ای

در سال ۱۳۵۲ شمسی در یک خانواده اصیل مراغه‌ای از پدر و مادری متدین و فضل‌اندوخته متولد شده است.

او در بیوگرافی خود چنین می‌نویسد:

دوران کودکی را بعلت اشتغال پدر در تهران سپری کرده و آنچه بیاد دارم در دوران تحصیلات ابتدائی بعلت لهجه‌ای که در زبان داشته مورد تمسخر شاگردان فارسی زبان قرار گرفته و بهمین علت از مکتب گریزان شدم و خانواده‌ام بناچار کار و بارشان را جمع کردند و به زادگاه خود شهر مراغه برگشتند و من به مکتب راه یافتم و در جمع هم‌شهریان بدرس و مشق مشغول

شدم و حالیه دیپلم خود را اخذ کرده‌ام.

اینها مطالبی بود که علی صحتی شاعر نوجوان مراغه در شرح حال خود نوشته است.

علی صحتی فرزند دکتر صحتی و نوۀ خواهری استاد اسماعیل حمیدیه «نشید» شاعر مراغه‌ایست که امروز جزء شعرای نام‌آور این شهرستان میباشد علی صحتی از دیرباز با آثار شعرای نام‌آور آشنائی پیدا کرده و مخصوصاً بعلمت علائقی که به عالم شعر و ادب داشته از مکتب اساتید فن بهره‌ها گرفته است. در دوران جوانی در مکتب مرحوم نشید افتخار شاگردی این بزرگمرد ادب را پیدا کرده است و از ارشاد و راهنمایی ایشان بهره‌ها گرفته است. علی صحتی عضو فعال و مورد علاقه هیئت رئیسه انجمن ادبی اوحدی مراغه‌ایست.

شاعر جوان مراغه‌ای در اوزان هجاء و عروض چه در فارسی و چه در ترکی آثاری ارزنده خلق کرده و در اشعارش تخلص «صحت» را انتخاب کرده است. از اوست:

سرحدلر پوزولمالیدی

میدان عشقه، اگر اول یار، یار اول

هئچ دیر رقیب لشکری، گر: مین سوار اول

چو خلاردئبیر منه: کی الیندن آیاغی سال

ساللام ولسی الیمده اگر اختیار اول

چو خدا ندی گیزلی سا خلا می‌شام سر عشقی می
ایوای اگر بو سر نهان ، آشکار اولا
فورخوم بودور کی آچسا اوزیندن نقابینی
کؤنلوم قوشو او کیپر یگینیله شکار اولا
بیلمه نه امر دور بونا باعث کسی دنیادا
احساسلی بین، همیشه کرهک بختی، تار اولا
بیر قایدا دیر: کی هر زامان عشق اهلینین کرهک
غم چکمه دن اورهک قانی کؤزدهن آخار اولا
شاعر کرهک سؤزون دئییه آزادله کی می
حتی اکسری دیلی کسپیله ، سربدار اولا
سر حدلر پوزولمالی دیر چون روا دکیل
قارداشلا قارداشین آراسیندا دووار اولا
«صحت» بو کون بودو فیادا واردیر، صاباحی بوخ
شعری مکر قالانلارا بیر یادگار اولا

علی عالیفر

آقای عالیفر درمورد خود چنین می نویسد:
علی عالیفر متولد ۱۳۱۵ محل تولد نیل (از شهرستان شبستر) پدرم احمد
که اجدادش پشت در پشت روحانی بودند (در خدمات مذهبی و فرهنگی) از راه
کشاورزی امرار معاش میکردند.

من نیز طبق میراث خانواده کسی به کشاورزی مشغول بودم و هزینه خانواده‌ام از این راه در حد متوسط تامین می‌شد و قانع و راضی بودم. اما آن زمان در این روستا از نظر فرهنگی و بهداشتی و سایر امکانات رفاهی از قبیل برق و غیره کمبودهای زیادی وجود داشت و توفیق تحصیل بالاتر از ابتدائی مشکل بود چون بتدریج فرزندانم به پایان دوره ابتدائی نزدیک می‌شدند ناچار شدم نعمت و برکت و صفای ده نشینی را فدای امید به امتیازات فرهنگی و سایر تسهیلات رفاهی شهری بنمایم و در سن ۳۳ سالگی از باغات و مزرعه‌ای که اکثراً به جدیت خود آباد کرده بودم با اکراه دل برداشتم و مشکلات شهرنشینی را بخاطر دسترسی فرزندانم به تحصیل پذیرفته و به تهران کوچ نمودم و با شغل آزاد امرار معاش می‌کردم.

اکنون با همکاری پسر بزرگم کارگاه صنعتی دایر نموده و به ساخت تجهیزات دندانپزشکی مشغول هستیم.

از نوجوانی به شعر علاقه داشتم و گاهی شعر می‌سرودم. حالا در انواع قالبها و اوزان شعر می‌نویسم.

از اوست :

گوشتی گلشنی

کویول، ایران گلستانین کزنده

دوشه کگل او قدا ایسته کدن کمنده

قدم ووردیقجا «انزاب» «ارونق» ده

قلم کوهر سرد خط خط ورقده

آذربایجان وطنده باش یئرینده
 بوشهرستان کۆزل کۆز، قاش یئرینده
 «کونئی» باشندان باشا کل لوقدی، باغلیق
 هر آیدا گل لفر، باغلیقدا ساغلیق
 بهشتین باغلارینداندان بیر بوجاقدی
 پاک انسان سلیمه‌ن بیر پاک قوجاقدی
 دوزن، یاداغدی، یاتوددی، ائشیکدی
 بویو کلوق پرورش وئرمیش بئشیکدی
 بو گهواره بویو کلردن ائدر یاد
 بو یولدور مین مین اولاد، ائیلر استاد
 بو شهرستان بویو دموش ائیله عارف
 که اومدان درس حسن آلمیش معارف
 نه کؤیچه که کؤرسه نیر عالم بویئردن
 نه زیبا شرح ائدر کیهانی «کلشن»
 «جهان چون خط و خال و چشم و ابروست»
 «که هر چیزی بجای خویش نیکوست»
 کماله، رشده باخ شیخ شبنم
 هر انسانی رشید ایستهر، شاد ایستهر
 کۆزل کؤرسه م کؤررلر یاخشی کؤرلر
 دوزن یول کؤرسه درلر یاخشی سؤزلر

بروجردی (۱) ایشیتدیم، بیر گؤزل قوش
 گؤروب شہد شبستردن ائدوب نوش
 قوشون نقشین گؤروب نقاشدان آیات
 ائدوب کلشنلی شیدا نکک، مناجات
 «چو قیاف قدرتش دم بر قلم زد»
 «ہزاران نقش بر لوح عدم زد» *

بوسس بیرسؤزدی مین دیلدن دیاردان
 کہ بیر دل، بیر گویولدی اہل عرفان
 بو شہرستان دا اولدن مکرر
 اُکہرلر معرفت، حکمت بیچہرلر
 بؤیوکلر باغچی انسانلیق باغیندا
 جوانلار فن، دانش درباریندا
 قناعت دن عزیز، آزاد یاشارلار
 سرافراز داغلاریلا بویلاشارلار
 «میشو» دان مشق آلارلار استقامت
 دنیزدہن حوصلہ، کؤیدہن کرامت
 نہ حکمت خلق اولوب داغدا، دنیزدہ ؟
 اولاردان، دریا، دریا، واردی بیزدہ

کمال آناری، فرهنگ آستانی بو فرهنگستانین وار باستانی

شجاعت ، شوکت آرتیرمیش بو یوردا
 قویون وئرمه‌ز بو یورد اولادی قوردا
 شخاوت بولدی فطرت دن فراهم
 خجالت دن کزنمه‌ز بوردا حاتم
 هنر کلیمیش ، کؤزللنمیش «کونئی» ده
 ادب کز میش دب اور کنمیش «کونئی» ده
 صمیمیت ، صفیا ، عفت «کونئی» ده
 حیا ، ایمان ، وفا ، عزت «کونئی» ده
 دؤزوم ، تقوا ، شعور ، آئناق ، اویاقلیق
 محبت ، دوغرو ، دوز کونلوق ، قوچاقلیق
 تک اولماز ، عشق ، یا غیرت کؤیولده
 که بیر سلطانیدی ، بیر سطوت کؤیولده
 دوشونماقلار ، دارار زلفین بو دوزده
 پاک آیدین آینالار وار یوز ، به یوزده
 کؤزللتمکده‌دی صبح آخشام افکار
 جمال وار ، کز کی وار ، تئل وار ، داراق وار
 کنشلیقه‌دی جهان بویدا تصور
 اوجالمیش آسمان بویدا تفکر
 «زترینب تصور های معلوم»
 «شود تصدیق نامفهوم مفهوم» *
 بو بیر کولدی ، بو کوشن بیر جهانیدی
 بو بیر کولدی ، «کونئی» بیر کهکشاندی

بو یئرده چشمه وار، کهر بژده، چایدا
 بو کۆیدن گون چیخار، اولدوزدا، آیدا
 قدیمدن وار «کونئی» ده وارلی فرهنک
 اولوب دانش بصیرت له هماهنک
 «کونئی» بیر لفظدی، معنی ایشیقلیق
 آرینمیش سۆز («کونئی» یعنی ایشیقلیق)
 ایشیقدا آختاراق آب حیاتی
 ایشیقدان کوللنوبدی «کلشن راز»
 قاراللیق یئرده اود بیتمهز کل آچماز
 آراشماقدی، کۆروروده، سۆزده، منظور
 یول آچماقدی من الظلمات الی النور
 خدایا گر او یوقدی یا آییقدی
 ایشیق چوخ سال که «عالیفر» یازیقدی

* سه سطر شعر فارسی که در متن این منظومه ترکی آورده شده از گلشن
 راز - اثر عارف نامدار، شیخ محمود شبستری از عرفای قرن هفتم است.
 ۱- شنیدم آیت ا... العظمی بروجردی (قدس سره) در یکی از مناطق
 ییلاقی قم هنگامیکه برای نماز ظهر آماده میشد از جلوه کسری مرغی بسیار
 زیبا به وجد و شور آمده، هم آواز با شیدای گلشن راز، با خواندن این بیت
 به تقدیس پروردگار پرداخته است:

چو قاف قدرتش دم بر

ابوالفضل علیهمحمدی

از شاعر و نویسنده معاصر آقای علیهمحمدی در جلد سوم شرح حال مختصری چاپ شده بود که متأسفانه در فهرست اسامی نامشان از چاپ افتاده بود اینک با اغتنام فرصت با دوائر جدید معرفی می‌گردد :

توصیف غم‌انگیز پائیز همیشه برایم دشوار بوده ، شاید به این دلیل که در آخرین روزهای يك پائیز حزن آور به سال ۱۳۳۳ شمسی در روستای کوچکی بنام کشکسرای از توابع مرند متولد شدم .

پدرم قریحه شعر دارد و درمانم ائمه معصومین (ع) و بخصوص یاران سالار شهیدان شعرهایی دارد که در مراسم « شبیه » روستا که خود کارگردان آن دستگاه است استفاده میشود .

مادرم بیسواد است اما يك دایرة المعارف فولکلور آذربایجان است و خود «بایاتی» های فراوان سروده است .

باری ، تحصیلات ابتدائی را در آن روستا و دانشگاه را در رشته زبان و ادبیات فارسی در تهران به پایان رساندم .

اولین سروده‌ام شعری بود بنام «آموختم که زندگی سراب است» که در سال ۱۳۵۳ در تهران مصور چاپ شد و بعد از آن برخی از اشعار و مقالاتم در صفحه‌های ادبی اطلاعات - اطلاعات آذربایجان - کیهان - وارلیق و کار و نیر و به چاپ رسیده است .

تلمذ و کسب فیض از محضر استاد شهریار ، به تعبیر حافظ اوقات خوشم بود و باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری ...

اثرهای چاپ شده‌ام عبارتند از :

۱- درمکتب استاد

- ۲- حافظ از دیدگاه شهریار
- ۳- روش مطالعه و تحقیق
- ۴- دریچه‌ی احساس (برگزیده اشعار)
- ۵- از داستانهای عامیانه چه می‌آموزیم.
- ۶- فرهنگ لغات و اصطلاحات عامیانه در شعر شهریار
از اوست :

یارم گله‌ها دارم

یارم گله‌ها دارم ، بگذار نکویسم هیچ
 بس کمشده‌ها دارم بگذار نبویم هیچ
 دایم که هزاران گل روئیده به باغ اما
 عطر گل دیگر را بگذار نبویم هیچ
 هر چند ز چشمانم اشک است که میریزد
 اندوه ز رخسارم بگذار نشویم هیچ
 از خاطره‌ها رفته نام تو و یاد تو
 دیگر ز کجا پرسم بگذار نبویم هیچ
 آئینه نکه کردم صد موی سفیدم بود
 زال در معشوقم بگذار نمویم هیچ

شکایت

زنداندی زنده کانلوغوموز گل بیر آغلیاخ
 کؤز یاشلاریلا داغ داشی عالمده داغلیاخ
 ایتکین کندوبدی خوش کولوموز چاره قیل حریف
 دور بیر سفر کندوب گئجه رؤیاده خاخلیاخ

یا وصله چاتماق او چون بیر یول آختارون
 یا آیری لیخ سالان قاپونی دашه باغلیاخ
 شعریم هدیه اولسون او دوزگون اوره کلره
 ظلم و ستم ائندولری اولماز کسی یاغلیاخ
 کفریله عشقی بیر بیره قاتسان دا آیریشار
 آئینه همت ائيله کسی ایمانی ساغلیاخ

رحیم عیانی اسکونی

در شرح حال خود می‌نویسد:

اینجانب رحیم عیانی اسکونی در سال ۱۳۱۵ شمسی در اسکو متولد شده‌ام
 میزان تحصیلاتم تا اول متوسطه نظام قدیم بوده و بعلت گرفتاریها نتوانستم ادامه
 تحصیل دهم.

اکنون بنام صبا مغازه‌ای دارم و به عرضه پوشاک مشغول هستم. من از
 سال ۱۳۴۱ شمسی شعر می‌نویسم و قبلا در دیوانهای مختلف مخصوصا حافظ و
 پروین مطالعه داشتم و اولین شعر من که همیشه برایم خاطره انگیز است
 این است:

بهر سالی که فصل گل بر آید
 غم و اندوه من افزون تر آید
 قدم چون بر نهم سوی گلستان
 خیال روی تو بر خاطر آید

کتابی بزبان فارسی بنام (ره آورد صبا) با همت استاد تاجبخش در سال ۱۳۶۳ شمسی ازمن بچاپ رسیده که امید است مقبول صاحب‌دلان گردد و اولین شعر من بزبان ترکی درماتم مادر از دست رفته‌ام می‌باشد که به دو بیت آن اشاره می‌شود .

ای منیم حیاتیم ای عزیز آنام
 اوره کیم آرزیلار هر زمان سنی
 محبت دو یاسین یارادان تاری
 از لدن یاراتمیش مهربان سنی

از اوست :

افسانه سیز اولماز

عشق اهلی اولان دهرده جانانه سیز اولماز
 جانانه اولان عاشق دیوانه سیز اولماز
 مست ائیلده‌دی عاشق لرینسی چشم خمارین
 عادت بوئا دیر میکده مستانه سیز اولماز
 احساسلی اوره که لرده کره‌ک عشق اودی یانین
 تا شمع یانیب نور ساچا کاشانه سیز اولماز
 باز گئندی خزان کلدی چیچک لر خزل اولدی
 زایل ائله مک بو غمی پیمانه سیز اولماز
 پول تاپدی گلستانه طرف زاغ و زغن لر
 بوندان سورا بولبولدی که غمخانه سیز اولماز

دیوانه خیال ائتمه دایا بسدی بو جمعی
 هر محفل اولای بیر نچجه فرزانه سیز اولماز
 هر ظالم اولان زوریلله بشش گرن یاشار اما
 انساللار ایچینده سورا افسانه سیز اولماز
 هر کس دییه ظاهرده سنه مهر و وفاده
 آلدانما اونون خلوتسی بیگانه سیز اولماز
 اوت سالدی کؤنول مولکونه بیگانه عیانی
 هر یانه یقین اوت دوشه ویرانه سیز اولماز

محمد فرقانی

او در شرح حال خود چنین می‌نویسد :

نام محمد شهرت فرقانی فرزند عبدالله متولد سال ۱۳۰۹ صادر و ساکن سراب . پدرم از روحانیون و مجاهدین دوره مشروطیت بوده که با ستارخان و سایر سران مشروطیت روابط نزدیکی و صمیمی داشته است و در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی برحمت ایزدی پیوسته است .

درس ۱۸ سالگی به استخدام اداره پست و تلگراف و تلفن سراب درآمده و ضمن خدمت موفق به اخذ دیپلم ادبی از تبریز و لیسانس ادبیات از دانشگاه تهران شده ام .

خدمت اداری ام در سراب و تبریز و تهران و سایر شهرستانها بوده و سالهای متبادی در شهرستان سراب با سمت مسئول مخبرات مشغول و در سال ۱۳۵۸ با

همین سمت بافتنار بازنشستگی نازل شده‌ام و فعلا نیز در سراب به زندگی ادامه می‌دهم.

از کودکی بخواندن و سرودن اشعار علاقمند بوده و مجموعه شعرهای نیز در سال ۱۳۳۶ تحت عنوان «آرزو» از اینجانب چاپ و منتشر شده است.
در شعر فراقی تخلص می‌کنم و به غزل بیشتر دلبستگی دارم.
از اوست :

امشب

مرا شوری بسرافکنده چشم مست یار امشب
فدای چشم مستت ساقیا جامی بیار امشب
بده ساقی دمام جام می تا حال دل کویم
که دارم شکوه‌ها از دست چرخ کجمدار امشب
خمار نر کس مخمورم ای ساقی مدد فرما
خمارم ساقیا از گردش چشم خمار امشب
بده زان باده کلر ناک و آتشگون که دلخونم
به می یکدم خلاصم کن ز رنج بیشمار امشب
چه می‌پرسی ز حال زار من چو فان پریشانم
که دل دیگر ندارد طاقت صبر و قرار امشب
سرشکم می‌چکد از دیده بر رخساره‌ام، کوئی
که این ماه نپسان است و هنگام بهار امشب

هوای گریه دارد خاطر من چون ابر بارانی
 که می‌بارد بدامانم ز چشم اشکبار امشب
 بریشان شد دلم از طره زلف پریشانش
 غم چند آنکه بود از دیدنش شد صد هزار امشب
 شمیم زلف جانانم که بوی عنبرین دارد
 ندانم ناله چین است یا زلف نگار امشب ؟
 لب لعلش بسرخ‌ی غنچه سیراب را ماند
 بده ساقی مگر آمد گل عشقم بیار امشب !
 خطا گفتم که من چون لاله باداغ غم هجران
 دل افسرده‌ای دارم ز عشقش داغدار امشب
 اگر آن ماه مهرافروز فرقانی به مهر آید
 پایان میرسد شبهای تار انتظار امشب

آرزو

هنوز دیدن روی تو آرزو دارم
 هنوز در دل خود با تو گفتگو دارم
 هنوز پیش تو افشای نامرادی خویش
 بسان شانه و زلف تو مو بمو دارم
 برو طبیب ز بالین من میرس از درد
 که من بدرد دل زار خویش خو دارم

بیاد آن لب شیرین و عشق شورانگیز
 بلب ز تلخی می شکوه با سبو دارم
 حکایت شب هجران و شرح سوز و گداز
 ز شمع پرس که سوزی بدل چنو دارم
 به آب دیده نشد سوز دل کنم خاموش
 ز بسکه گریه پیچیده در گلو دارم
 هوای عشق تو هرگز نمیرود ز سرم
 که نقش روی تو در دیده رو برو دارم
 امید گریه بی اختیار شوق وصال
 به پای قامت سروت کنار جو دارم
 بساز عشق تو با مویه‌های طاقت سوز
 « هزار نکته بارم کمتر ز مو » دارم
 نوای این غزل از دل شنید فرقانی
 هنوز دیدن روی تو آرزو دارم

ایتمیش یار

ایتمیش کوز و مدن آختار ارام نازل یاریمی
 هجران غمی آلو بدور اوره کدن قراریمی
 کؤنلوم باتیمیدی ماتمه ماتم سرا اولوب
 چوخ آختاریب تاپا امیرام ایستکلی یاریمی

یوخ اختیار الیمده ائدم چاره دردیمه
 آلمیش فلکک الیمده ادلان اختیاریمی
 کؤنلوم ائوی فلکک ستمیندن خراب اولوب
 بو چرخ کجمدار پوزوبدور مداریمی
 سیر چمن قیلاندا گلستان چیچککلرین
 هر گول کؤرئده یاد ائدهرم گلغذاریمی
 هر لاله رخ کؤرئده اونین داغی داغلیار
 بیر تازہ داغلانان بسو دل داغداریمی
 اسدی خزان یئلی کنه گلزار کؤنلومه
 یسوزدی صفای گلشن باغ و بهاریمی
 باغ و بهشته مسکن ائدم حورلن اکر
 یاددان چیخاردمارام کؤزه لیم اؤزدیاریمی
 ئیلیلیم اسیر عشقینه آنجاق که کؤز یاشیم
 داییم دو توبدی سئل کیمی دورت بیر کناریمی
 چوخدان بلای عشقه کرفتارم ای صنم
 بولمهم کیمه بیان ائلییم حال زاریمی
 جانا اور کده یوخدی قراریم بو آیریلیق
 زولفون کیمی قرا ائلییب روزگاریمی
 «فرقانیم» سراپدا کلیب کؤرمه سوز منی
 بیر آزجا زحمتیلہ تاپارسوز مزاریمی

محمد فقیه دینوری

حجة الاسلام آقای حاج محمد فقیه دینوری فرزند حضرت آیت‌اله آقای حاج میرزا کاظم دینوری از علمای معروف و مورد احترام تبریز در سال ۱۳۲۰ شمسی در تبریز دیده بجهان گشوده و در خانواده علم و فضیلت پرورش می‌یابد و از همان و فقیه عازم دبستان گردیده در مدارس قدیمه نیز به تعلیم گرفتن مقدمات ادبیات عرب می‌پردازد و پس از پایان دوره دبستانی برای خوشه چینی از خرمن علوم بزرگان علم عازم حوزه علمیه قم می‌گردد.

ایشان از محضر والد بزرگوارش در فقه و اصول بهره‌های زیادی برده است.

صاحب ترجمه تخلص شعری خویش را از شهرتش گرفته و در اشعارش فقیه تخلص مینماید.

فقیه از خانواده چندین صدساله فقاقت آذربایجان میباشد و آباء و اجداد ایشان نیز غیر از مقام شامخ فقاقت اکثراً به فن شعر و شاعری آشنا بوده و اشعار زیبایی از خود بیادگار گذاشته‌اند.

مرحوم آقای حاج میرزا محمد مجتهد دینوری مشهور به بالامجتهد که در زمان ناصرالدین شاه قاجار میزیسته و مقام علمی بزرگ و مرجع تقلید در خطه آذربایجان بوده اشعار زیادی دارد از آنجمله:

آتش ارگوید منم آتش رواست	آهن تابیده را آن افتراست
کار آتش بر نیاید جز ز خویش	نیست آهن را حرارت طبع و کیش
رنك هو غیب و ثبوت بخت بود	با تقید کی توان آن را ربود

وز قیودت کر دهی قیدی دگر
ای اسیر ابتلاهای عدم
چون قصور از ذات داری تو بتو
ور بگوئی من ز حقم یا بحق
دعوی انی انا اللهی بطور
چون انا الحق لایق ذات حق است
باز می گردد تو را از پا بسر
کی نشان خواهی بیابسی از قدم
کو انا الحق گفتن و ذات تو کو
حق باشد لیک حقم نیست حق
از خود حق بود نه ز آتش نه نور
غیر او کر کوید آنرا احمق است

مرحوم آیت‌اله آقا میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی اشعار زیادی دارد
از آنجمله قضیده‌ای در نوائب عاشورا و قضیده‌ای دیگر در رثاء حضرت علی اکبر
که در مجلد محرم وقایع الایام مرحوم خیابانی ضبط است و چون در کتب رجال
ضمن شرح حال آن مرحوم اشاره به اشعارش شده است در این جا نمی آوریم.
مرحوم آیت‌اله حاج میرزا احمد آقا مجتهد دینوری جد (فقیه) درسروتن
شعر ید طولائی داشته و از خود اشعار زیادی بیادگار نهاده که به نمونه‌ای
اکتفا میگردد.

شده عالم همه مفتون یکی کهنه زنی
بهر آن در همه اقطار جهان ابجمنی
جمله شیخ و جوان عاشق این پیر دنی
که کند پشت گهی روی در اندک زمینی
پی وصالش همه تن خسته و حیران بینم
عالم از آینه در آتش سوزان بینم

گرچه این زن به نظر جلوه گر و فتان است
عالم از غمزه آن در عجب و حیران است
همه نقش است بصورت نسب از سودان است
عاشقان عاقبت از بسوی بدش سوزان است

طالبانش همه دلخسته و عطشان بینم
عالم از آینه در آتش سوزان بینم
این دمی کهنه زنی حيله گر و غماز است
در پس پرده به زهاد جهان در ناز است
نقش طاووس و لکن به حقیقت باز است

این خر و حش بعشاق چه خوش آواز است
خاک بر فرق من و این همه انسان بینم
عالم از آینه در آتش سوزان بینم

حضرت آیتا.. حاج میرزا کاظم دینوری والد معظم (فقیه) نیز که از
رجال بزرگ علمی آذربایجان میباشد و از فقهای بنام هستند در سرودن شعر
قریحه خاصی دارند که نمونه‌ای از آنرا می‌آوریم :

بردار برق‌ع از رخ بنمای صورتی
وز تابش رخت بنمایان تو آیتی
از گوشه نقاب چو کردی نگاه من
گردید مرده زنده از آن يك اشارتی

رحمی بمن نمای می‌پوشان ز من رخت
 کین هستی من است ز لطف علامتی
 از بسکه مست روی توأم بی‌خبر ز غیر
 مرا آنم از برای تو از تو حکایتی
 شب تا سحر ز فکر تو خوابم به چشم نیست
 بر وصل یار تا که بیابم هدایتی

آقای حاج محمد فقیه دینوری از اطاغین میرز و از فضلا و نویسندگان
 و از شعرای باذوق تبریز میباشند.

ایشان علاوه از کار نویسندگی و تحقیق و ارشاد و تبلیغ یکی از شخصیت‌های
 مورد احترام بوده و علاقه مفراطی به پیشرفت ادبیات دارند.

آقای دینوری مدتهاست که در انجمنهای اولیاء و مربیان مدارس تبریز
 شرکت و در پیشرفت امر تعلیم و تربیت فعالیت داشته و اقدامات ثمر بخشی از
 خود نشان میدهند.

ایشان از روحانیون روشنفکر و شجاع و بر اثر حسن رفتار و سلوک با مردم
 محبوبیت خاصی پیدا کرده‌اند.

از آثار قلمی آقای حاج میرزا محمد فقیه دینوری میتوان به موارد زیر
 اشاره نمود.

- ۱- تاریخ تبریز
- ۲- تبریز و رجال دینور
- ۳- مجموعه اشعار فارسی و ترکی

۴- روضة الحديث « در احادیث موضوعی »

۵- کشکول دینور که همگی غیر مطبوع میباشند .

ما امید داریم که بیاری خداوند مهربان همه آثار قلمی ایشان هر چه زودتر بچاپ رسیده و مشتاقان و علاقمندان ایشان بتوانند از آثارشان بیش از پیش بهره‌مند شوند .

از اوست :

یاراد میشلار

الهی عرشه کرسی عشقه وادیلر یاراد میشلان

سنه تسبیح ایدن دریاده ماهی لر یاراد میشلان

نوا و شور اوچون چه چه وران بلبل قناریلر

وفاده عاشقه استاد قمری لر یاراد میشلان

یازیق مجنونه لیلی اولمادی قسمت بو دنیا

ولی عاشق لره سن چوخلی لیلی لر یاراد میشلان

ایاقی آلتینا شمعین دوشوب بیچاره پروانه

ئولوب عشقین یولوندا کؤرنه جانی لر یاراد میشلان

کمان قاشی وئروبسن کیر پیکیله یار خماره

شکار عشق ایچون معشوقه اوچی لر یاراد میشلان

کؤزل سس دادون اعجازیدور خلاق عالمدن

مقامات اوسته آوازه نه بانی لر یاراد میشلان

رباب و عود و چنگی مجلس دلداره کۆنده‌درم
 که بزم عارفانه آغلادان نی‌لر یارادمیشسان
 مینیب آت قلعه‌دن چخسام وزیر ی ئولدورروب کللم
 که شه مات اولماقا سرباز شاه یلر یارادمیشسان
 اوتورسا شش و بش طاسیم غمیم یوخ روز کاریمدا
 که مرد عشق ائدن قوخماز نه لوطی‌لر یارادمیشسان
 بزندی‌رمیش عرو سین سرمه و سمیه‌نن کۆزون قاشین
 هؤروب زلفین خیال ایلر که حوری‌لر یارادمیشسان
 مارال کۆزلر قلم قاشلار آچیلیمیش یسته‌نک لبلر
 الینده ساغر می کۆرنه ساقی‌لر یارادمیشسان
 خرابات مغانه کفله نوب رندانه گئتمه‌زلر
 که پیری کۆرماقا میخانه ده می‌لر یارادمیشسان
 نه مرشد دوز دانیشدی نه عبا چینینده کی واعظ
 فقط سیر ایلیه‌ن عرفاندا مفتی‌لر یارادمیشسان
 حقیقت سؤی‌لیوب مست ایلیوب سندن سوای کۆرموب
 فنا فی‌اله‌الوب سندن نه منجی‌لر یارادمیشسان
 فقیه اؤز صحبتینده نقل کفری کفر بولموبدی
 دیوم بس آدمه بنزه‌ر نه وحشی‌لر یارادمیشسان

ساقی اگر بداد من خسته دل رسد

جانا چگونه عشق تو از سر برون کنم
 فکر و خیال زلف تو را گو که چون کنم
 زلف شکنج و خال لبست بسکه برده هوش
 ترسم دلم بچاه زنج سرنگون کنم
 عمریست در خیال وصل تو بی خود ز خود شدم
 تا کی بدین خیال دلم پر ز خون کنم
 هجران نحیف کرده وجودم بعشق یار
 چندین صبح چهره خود بیلگون کنم
 گر صد هزار مرتبه تیرم زنی بدل
 حاشا کلابه ای ز تو من پیش دون کنم
 هر جا ز مهر و لطف و کرامت سخن رود
 من آنهمه صفات تو را صد فزون کنم
 می‌گیرم از شمانت یاران به نیمه شب
 لکن بروز صورت خود لاله‌گون کنم
 بس جام پر ز می بگیرم ز می فروش
 وای از دم حساب که خود را زبون کنم
 ساقی اگر بداد من خسته دل رسد
 صورت حساب خویش ز دفتر برون کنم
 همت کنی اگر ز عنایت فقیه را
 در راه عشق چون تو بقی بی سکون کنم

آذربایجان شرقی و شمالی خلق لرینین گۆروشمه‌لری حقینده یازیلان شعر

قایلار آچیلیب

قایلار آچیلوب کشت کلیمیز باشلادی باشندان
ایستکلی لرین گۆره دولوب کۆزلری باشندان
بیر عمر دۆزن آیریلیقا شاد اولوب آغلیر
یو کک یاپلارینی وصله گئدوب چاتماقا باغلیر
یوسف نجه آخردہ گئدوب یعقوبا چاندی
اول کس که آرازدان کئچوب هر بیرزادی آتدی
ائل لر بویی چوخلار دوشوب آیری آناسیندان
ایندی آه یو خدور خبر آلسون بالاسیندان
کۆز یاشلی کلور بلکه آرازدان خبر آلسون
قارداش باجی ائل طایفا یانیندا گئنه فالسون
قارداش او طرفده باجی بو سمتده آغلیر
کۆز یاشلاری انسان اولانون قلبینی داغلیر
کۆردوم کلیری بیر قوجالان عمری قوتولموش
قارداش باجی سین آختاریری بغضی توتولموش
بیردن بیره بیر قدی خم اولموش کیشی قاشدی
قارداش دئیوب اؤز قارداشینا باغیرینی آشدی

بیر قول بویون اولدی ایکی قاردان بئدا کیلمیش
 ایل لر دی او تاید اولارا غصه د کیلمیش
 بیر یاندا بیر عورت دئیور انسان آ یا کئندی
 شکر آلهه ییزده الیمیز ایرانا یئندی
 شکر ایلایق آلهه حصارلاردا ییخیلدی
 ملت بیر اولوب دشمنی مین قلبی سیخیلدی
 ایندی دا کلون ال بیر اولاق دونیا بویوندا
 آیر یلمیاق هئچ وجهله بیز هئچ جور اویوندا
 دو یاده کره که قوردلارینان آیری کزاخ بیز
 حیوان کیمی خونریز اولاون باشین ازاخ بیز
 حریتله عمری میزی باشه چاتیرداق
 استعمار الین قطع ائلیوب یئرده یاتیرداق
 یئتمیش نئچه ایل بسدی بیزه هجرده یانماق
 ایندی دا کره که معنی حریتی قاماق
 ای آذری دیل صاحبی ساغ قال یاشا راحت
 غملی سؤزیلهن قویما یئته قلبه جراحت
 یاز بلکه « فقیهون » سؤزی خنجر کیمی باتسین
 دشمن اولانون اوز کؤزینی قاینه قاتسین

سازی عشق چالار

سندن سورا هنج کیم اور کیمده یثر آچانماز
 عشق‌ونده سنین من کیمی دیوانه اولانماز
 اول کون که کزبردیم می و میخانه دالینجان
 کؤردوم که قمر چهره زیباده چانانماز
 مست اولدوم او بیر باخماقوا قلبیم اوزولدی
 ساقی کؤروب احوالی دئیوب عاشق اوتانماز
 ایستیرسن اگر وصل نگاره یولون اولسون
 کنت کوی خراباتیده قال اؤز که قالانماز
 جامی کتوروب عشق شراییندن ازل ایچ
 مستانه کلوب بول کینه عقل اوردانماز
 ساقیدن آلوب ایچدیم او می دن فیه قورتوم
 کئتدیم او یثره زاهد بیچاره تاپانماز
 بیر دسته هوشی باشندان آتوب عشق یولوندا
 سازیلر کلوب رقصه که عاقل دایانانماز
 مطرب چالیری عشق نواسین ساز الینده
 اول سازی فقط عشق چالار اؤز که چالانماز
 بیر جمع پریشان یخیلوب سجده حالیندا
 عشق عالمیدی عاشق دلخسته باتانماز

بیر دسته اوخور اوردا مناجاتی سسیله
 اغیار کلوب بیر بئله رندانه باتانماز
 مات اولموشودوم مست و خراب اوردا ائشیتدیم
 دیوانه عشق اولماسا هر کیمسه قاتانماز
 فریاده کلوب سسله دیم اول دم که فقیهم
 معشوقاؤزی بولسون که منی غیره قاتانماز

دکتر فلاحی

آقای دکتر محمد فلاحی مقیمی فرزند عبدالحسین ضیاء الاسلام به سال ۱۳۱۵ در تبریز متولد شده و تحصیلات ابتدائی، متوسطه و دانشگاهی خود را تا اخذ درجه لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه تبریز (۱۳۳۸) در زادگاه خود ادامه داد و دنباله تحصیلات عالیه را در دانشسرای عالی تهران (فوق لیسانس زبان انگلیسی را در سال ۱۳۴۱) در دانشگاه ایالتی اوهایو (فوق لیسانس زبان شناسی و زبان آموزی سال ۱۳۵۴) در دانشگاه نیویورک (دکتری زبان شناسی و زبان آموزی در سال ۱۳۵۷) تحقیق پیدا کرد.

از سال ۱۳۳۸ به بعد جز بره‌های زمانی که به ادامه تحصیلات مشغول بوده است به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه علم و صنعت ایران به تدریس اشتغال داشته و از سال ۱۳۶۳ تا به امروز علاوه بر رسالت تدریس، مدیریت گروه زبانهای خارجی همان دانشگاه را نیز عهده دار میباشد.

آثار ایشان را می‌توان در سه سطح متمایز از هم خلاصه نمود:

۱- آثار فنی و مهندسی .

۲- آثار زبان شناسی و زبان آموزی .

۳- آثار ادبی و اشعار .

آثار فنی و مهندسی ایشان در بر گیرنده کتابهایی است که بعنوان مواد درسی در رشته‌های مهندسی دانشگاه تدریس شده‌اند .

از این آثار می‌توان کتابهای « تأمین حفاظت در صنعت » در دو جلد (تألیف و نگارش) ، « فن قالب گیری » (ترجمه) و « ابزار ها و چوبهای مدل سازی » (ترجمه) را نام برد .

از کتابهای چاپ شده‌ی وی در این زمینه « فرهنگ علوم مهندسی است » که مقدمات چاپ آن فراهم شده است .

زبان شناسی و زبان آموزی که رشته تخصصی وی محسوب میشود بخش اعظم فعالیت‌های علمی او را شامل میشود .

از اهم آثار او در این زمینه میتوان کتاب « ساختارهای نحوی در انگلیسی و فارسی » را یاد آور شد که در رابطه با زبان شناسی مقابله‌ای و تجزیه و تحلیل خطاها و بزبان انگلیسی برشته تحریر در آمده است .

اثر دیگر وی کتابی است بزبان انگلیسی تحت عنوان « انگلیسی برای دانشجویان فنی و مهندسی » که بعنوان یکی از مؤلفین در تألیف آن همت گماشته است .

این کتاب از مهرماه ۱۳۶۷ به بعد در کلیه دانشگاههای فنی و مهندسی کشور بعنوان کتاب درسی تدریس میگردد .

تألیف کتاب «فرهنگ زبان شناسی، زبان آموزی و دستور» نیز پایان یافته و آماده چاپ میباشد.

مقالات علمی وی جملگی در زمینه زبان شناسی و زبان آموزی و بزبان انگلیسی ارائه شده اند و اهم آنها عبارتند از «کاربرد زبان شناسی تطبیقی در پژوهشهای واژگانی».

۲- «رابطه پژوهش‌های نحوی با آموزش زبان با اهداف ویژه».

۳- تربیت مدرسین زبان با اهداف ویژه».

از نظر شعر و ادب وی همواره شیفته مکتب حافظ بوده است و تفکرات او در مکتوبی بنام «چهار غزل از حافظ» متجلی میباشد.

در این اثر نویسنده اندیشه‌های عرفانی و افکار فلسفی حافظ را از چهار غزل خواجه بیرون کشیده و با اندیشه‌های تابناک مولانا، خیام، گوته آلمانی و شکسپیر انگلیسی در تقابل و قیاس قرار داده است.

علاقه وی به شعر گفتن بیشتر به برهه‌های زمانی بین ۱۳۳۴ الی ۱۳۳۸ برمیکرد که در انجمن ادبی دانشگاه تبریز فعالیت ادبی داشته و شعر میسروده است.

غزل زیر یادآور یکی از جلسات ادبی همان دوره است که بمناسبت بزرگداشت رودکی تشکیل شده بود و مسابقه شعری نیز در همین رابطه برگزار و قافیه شعر رودکی بمطلع:

بوی جوی مولیان آید همی

باد یار مهربان آید همی

ترتیب یافته بود .

قابل ذکر است که شعر حاضر برنده یکی از جوایز مسابقه گردید .
آقای دکتر فلاحی مرد فوق‌العاده نیک و شریف و دانشمند و شخصیت
صدیق و فعال و مورد احترام دوستان و خانواده خودشان هستند .

استقبال از غزل رودکی

کاروان شادمان آید همی	کوئی ایدل کاروان آید همی
بر تن عشاق جان آید همی	از قدوم فرخ آن ساربان
کوئی آن سر و روان آید همی	بر گلستان مصفای دلم
کم کمک بر آشیان آید همی	آن رمیده طایر آهو سرشت
شرمسار و نغمه‌خوان آید همی	عشق‌من آن مرغک افسانه گوی
حالیا شکر دهان آید همی	آنکه شمشیر هلاکم میزدی
غمگسار و مهربان آید همی	آنکه دائم فیش غم بر سینه زد
نک علیر غم خزان آید همی	موسم عیش و نشاط و ناز و نوش
ماه سوی آسمان آید همی	یار ماه است و دلم چون آسمان
شادمان آن دلستان آید همی	دیگرای دل شادباش و شاد زی
یاد آن شیرین زبان آید همی	در چنین بزمی بنام رودکی
بزم ما را میهمان آید همی	رودکی آن بلبل گلزار قدس
از دیار لامکان آید همی	رودکی آن طایر فرخنده پیک
جان فزا و دل نشان آید همی	رودکی آن نغمه ساز دلفریب

رود کی آن مظهر لطف و صفا
بر سر ما سایبان آید همی
رود کی آن خوش‌نوا ی دل‌نواز
دلربا و نغمه‌خوان آید همی
نغمه‌های دلکش و جانبخش او
کوئیا بر گوش جان آید همی:
« بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی »

نغمه « فلاحی » امروز از نشاط

همچو نی از بوستان آید همی

جعفر قره پور

او شرح حال خود را چنین می‌نویسد :

اینجانب جعفر قره پور فرزند احمد متخلص به « سرمد » در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در خطه سرسبز مغان در کنار رود ارس شهرستان پارس آباد از مادر متولد و پا به عرصه پر تلاطم کیتی نهادم .

از پنج سالگی در نزد پدرم که تحصیلات علوم قدیمه داشت به فراگیری عمه جزء و قرآن پرداختم و تا چشم باز کردم بادیوان حافظ و سعدی و مولوی و استاد شهریار بخصوص با حیدر بابایش مأفوس شدم .

به علت درگذشت مادرم در سنین جوانی قلب کوچکم مملو از درد هجران و سوز و حرمان گردید و از سیزده سالگی رنج بی‌مادری بود و نوحه و نوا و تنها خواندن کتاب‌های شعرای نوحه‌سرا بود که تسلی بخش دل رنجور و مهجورم بود و از همان دوران شروع به سرودن اشعار نمودم و پس از اتمام تحصیلات دوران دبیرستانی در شغل حسابداری یکی از ادارات دولتی مشغول بکار گردیدم

واکنون در تمام قوالب شعرى اعم از نوحه و غزل و ترکیب‌بند و دوبیتی و اشعار
هجائی در زمینه‌های مختلف اجتماعى و اخلاقى و عرفانى و انقلابى بیش از ده هزار
بیت اشعار سروده دارم که متأسفانه موفق به انتشار آنها بصورت کتاب نشده‌ام
و قطعاتى از اشعارم در روزنامه‌های فروغ آزادی و سهند و مجلات وارلیق و
یول بارها چاپ گردیده است.

امیداست با چاپ اشعارم به صورت کتاب خدمتى هر چند ناچیز در ادبیات
این مرز و بسوم بخصوص ادبیات آذربایجانى، این زادگاه شهریاران سخن
نموده باشم.
از اوست :

آخمارام سنسيز

کۆرمه ینده سنى دار بخیرام من اوره یم باهار تک یاشیللیق، سئویر
پارلاییب افقدن ایستی کونش تک شاختالی قیشیمی سن یازا چئویر

بیر کولومدن منیم مین کول آچیلیر یاشیل چمنلیکده کول هوسیله
اویانماق ایسترم لاله لر کیمی داغلار اته یننده شه نفسیله

کۆزه لیم من سنسيز تولنمیش قوشام قانادسيز هئچ یره اوچا بیلیمیرم
سئو کین آیاقیمدا قاندا ل اولالی سنسيز هئچ بیر یانا قاجا بیلیمیرم

بیر عؤمور گز دیم اولکم، اولاغیم کؤزلریم اؤونده یاد کلیر سنسیز
دیمیزم سنینله داملا یامسدا داملایام سنسیزمن، اولسامدادیز

* * *

سن منیم ایسته‌یم سن منیم عشقیم کونشیمده سنسن پارلاق آیمدا
پاییزیمدا سنسن، قیشیمدا سنسن سن منیم شن یازیم، سنسن یاییمدا

* * *

من او چشمه‌یم کی سس سیز، سمیر سیز
چینقیلار اوستوندن آخمارام سنسیز
دوینا آل چیچکلی باغچا، باغ اولسا
بیر آنلیقدادولسون باخمارام سنسیز

* * *

آقا محبتین ائل محبتین کونلومده ایلککدغه یثروئره‌ن سنسن
سنلن بو دونیادا ابدی له شیرم سنسیز بیر نقطه‌یم ای کؤزل وطن

علی (ع) ابر مرد تاریخ

سزد قلم سخن آغازد ار بنام علی
ز کعبه زاد و ز نام پیر احتشام علی
ابوالعجائب و حمیدر لقب یدالله است
بکوش تا که بجان بشنوی پیام علی
علی وصی محمد (ص) علی ولی خدا
مفسر سخن حق بود کلام علی

به وقت زادن او فاطمه (ع) به بیت‌الله
 قدم نهاده به عز و به احترام علی
 به جز علی چه کسی بد به کعبه مولودش
 ببین که تا به چه حد است تو این مقام علی
 وجود اقدسش حسن حصین وحی مبین
 قوام دین محمد (ص) بد از قوام علی
 به مسجد ابد و شیرزیان به صحنه جنگ
 عدو به حیرت از آن شمع حسام علی
 ز حلم او چه بگویم زبان بود الکن
 به عفو گشته مبدل چون انتقام علی
 به علم عالم رمز و رموز کل علوم
 به دهر فلسفه دانان به در غلام علی
 یتیم و بیوه زنان را همیشه پشتیبان
 تلاش و سعی علی شد به صبح و شام علی
 بدوش نان و رطب می‌برد به اهل نیاز
 به نیمه شب همه کار علی الدوام علی
 ای آنکه بهر دونانی بمدح دونانی
 به سفره نان جوین بد بهین طعام علی
 هر آنکه جود و سخا را به دهر پیشه کند
 قسم بجان علی، رفته او مرام علی

به کام اهل ولایت چو شهد بود عمری
 بر بخت زهر دمادم عدو بجم علی
 کسی که بوده همیشه ملک ثناخواست
 فلک نشد که برگردد دمی بکام علی
 ستون مسجد کوفه هنوز می نالد
 ز ذکر حق و یارب رب مدام علی
 ز کوچه کوچه کوفه به گوش رهگذران
 هنوز میرسد آنجا صدای کام علی
 تو «سرمدا» بجهان عشق مر نضات بس است
 که سر بعش رسانده کمین غلام علی

بانو شمس کسمایی

خانم شمس کسمایی از خانواده‌ی بی بود که پس از فتح ده شهر قفقاز بوسیله
 روسهای تزاری به ایران مراجعت و در نقاط مختلف ایران پراکنده شدند.
 خانم شمس کسمایی فرزند خلیل به زبان ترکی و فارسی آشنایی کامل
 داشت و یکی از زنان روشنفکر و دانشمند ایران بود.
 خانه‌اش در تبریز محفل نویسندگان و دانشمندان بود. ولی بعدها که
 به تهران رفت روزگار خود را به تنهایی و خاموشی گذراند تا در سال ۱۳۴۰ شمسی
 دیده از جهان فرو بست.
 از اوست :

مدار افتخار

تا نکیه گاه نوع بشر سیم و زر بود
 غفلت برای ملت مشرق خطر بود
 تا اینکه حق به قوه ندارد برابری
 هرگز نکن توقع عهد برادری
 آنها که چشم دوخته در زیر پای ما
 مخفی کشیده تیغ طمع در قفای ما

لکستانی

نامش میرزا آقاخان لکستانی ملقب به امیر اقبال فرزند حاج وزیر که دارای معلومات کافی بوده و بزبانهای فارسی و عربی و ترکی آذری آشنائی کامل داشت در سال ۱۲۵۲ شمسی در شهر دیلمقان مرکز سلماس در یک خانواده سرشناس دیده بجهان گشوده است.

لکستانی از شش سالگی تحت تعلیم و تربیت پدرش حاج وزیر قرار میگرفت آقاخان نیز که خود دارای استعداد بارز بود در ایام جوانی به کسب معلومات فارسی و عربی میپرداخت بطوریکه در هنگام جنگ بین الملل اول موقعیکه در بند قشون تزاری روس گرفتار و محکوم به اعدام میگردد اشعار زیر را می‌سراید.

من آن نیم که لکه به ایرانیان زخم
 دست طمع به دامن بیگانگان زخم

مردانه سربلند اگر جان دهم بدار
 بهتر از آنکه بوسه بهر آستان زخم
 من خود کسم زبی کسی ام هیچ باک نیست
 دستم بریده باد
 تا چند دست بدامان باغبان
 کو همتی که شعله بدین آشیان زخم
 برخیز ساقیا قدحی پر شراب کن
 مردانه پشت پای بکون و مکان زخم

خوشبختانه با شروع انقلاب بالشویکی و فرار روسها از ایران او هم از مرگ نجات می‌یابد و با پیروی از شغل پدر که رئیس مالیه خوی و سلماس بود خدمات دولتی خود را در مالیه شروع و بریاست دارائیهای قزوین و کلپایگان و ریاست دخانیات آذربایجان ارتقاء یافته و در سال ۱۳۱۷ با رتبه ۸ اداری بافته‌خار بازنشستگی نایل و بالاخره در شهریور سال ۱۳۲۰ که باز هم وطن عزیز او زیر پای قشون شوروی قرار می‌گیرد با سگته قلبی در سن ۶۸ سالگی دارفانی را وداع می‌گوید.

این يك بيت هم از اوست :

نشان مرد به گیتی تحمل سختی است
 به اعتقاد من اظهار عجز بدبختی است

حسن محسنی

نامش حسن محسنی ، متخلص به حاجب . مطلب دیگری از او بدست ما
نرسید .

این قطعه شعر از اوست :

ایران وطنیم !

مین جائیم اولسادا ، اولسون سنه قوربان وطنیم
ای اولان عۆمر بویو ، درد لره درمان وطنیم
اوجا نطق ایله بیان ائیله ییرم حق سۆزومو
سینه مین بولبولوته ، باغ کولوستان وطنیم
هائسی ظالم دی ییهر دوز ، قایینی سیندیریری
بیخدا آلاله ائوینی ، ائیلیه ویران وطنیم
سن منیم کوللو - چیچکلی وطنیم آرخامسان
چوخ کۆزل آد قویولوبدور سنه ایران وطنیم
قورد دومانلیق سئوه عۆمرونده دئییلر بوسۆزو
بونو بیلمز کی بوغار دالغالی طوفان وطنیم
اولماسا حب وطن کسر بشرین قلبینده
یوخدور اوندا دئییرم ذره جه ایمان وطنیم
بویوروب بو سۆز امت لرینسه ختم رسل
جان وئره دوشمنه وئرمز سنی اسان وطنیم

یشتیر یسن و وروشا چوخلو رشادتلی جوان
ای اولان کفریله ایمان آرا میدان وطنیم

علی مصباح

مصباح در شرح حال خود می‌نویسد :

فامم علی شهرتم مصباح فرزند علی اصغر در سال ۱۳۲۲ شمسی در شهرستان تبریز بدینا آمده‌ام .

تحصیلات ابتدائی و قسمتی از متوسطه را در زادگاه خود فرا گرفته و در سال ۱۳۳۸ وارد اداره راه آهن آذربایجان شده و در سمت لکوموتیورانی انجام وظیفه نموده‌ام .

پس از ۲۶ سال خدمت صادقانه بازنشسته شده و هم اکنون در خرید و فروش وسایل صوتی و تصویری فعالیت دارم .

علاقه وافری به شعر و ادبیات داشته و گاهگاهی خودم را با سرودن غزل و بایانی بزبانهای فارسی و آذری مشغول میکنم و چون خداوند متعال صدای خوبی بمن داده بنابراین در محافل و مجالس دوستانه سروده‌هایم را با آهنگ می‌خوانم و گیرائی صدایم نارسائیهای اشعارم را جبران میکند .
از اوست :

نفس سرکش

ای نفس سرکش آتش فشان من

خاموش باش و نسوزان روان من

بر هر چه بنگرم مکن آنرا طلب ز من
 تا بم به آتشست نبود در توان من
 وقت گرانبها ز طلا را هدر مده
 نجوا مکن تو در دل و هم در زبان من
 راهم دراز و توشه‌ام اندک ، زیاد بار
 بایک نظر فکیر ز کف این عنان من

سید ولی‌اله معینی

آقای معینی درمورد خود چنین می‌نویسد :

اینجانب سید ولی‌اله معینی فرد متخلص به «واله» فرزند حاج میرجلال
 الحسینی کوه‌کمری از ۱۲ سالگی سرودن شعر را آغاز کردم و با راهنمایی
 برادر بزرگم مرحوم سید جواد پسته‌ای کار شعر را بصورت جدی با اشعار مرثیه‌ای
 و مدیحه‌ای ادامه دادم و در سال ۱۳۲۷ با شغل مقدس آموزگاری در استخدام وزارت
 فرهنگ در آمده و به تعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک اسلامی مشغول و
 در سال ۱۳۵۳ بازنشسته شدم .

طی اینمدت کتابهاییکه به رشته نظم در آورده‌ام بشرح زیر می‌باشد :

الف : کتبی که به چاپ رسیده‌اند عبارتند :

۱- جزوه مصائب الحسینیة (ع)

۲- مصائب الاثمه (ع) فارسی و ترکی در ۴۰۰ صفحه که چاپ اول در

سال ۱۳۴۳ و چاپ دوم با اجازه ارشاد اسلامی تهران در سال ۱۳۶۹

۳- جزوه «دادلی سؤزلر» که تلخیصی از کلیات دادلی سؤزلر با اجازه وزارت ارشاد اسلامی تهران

ب: کتابهاییکه بچاپ نرسیده عبارتند:

۱- «نغمه دل» در ۲ جلد «ادبیات فارسی» شامل غزلیات، قصاید و مثنوی، مناظرات، رباعی و غیره که مجوز کتبی چاپ و نشر آن از وزارت ارشاد اسلامی تهران دریافت شده.

۲- «جلوه حق» در ۴۵۰ صفحه (مدایح و مرثیاتی)

۳- «طومار غم» در ۳۰۰ صفحه (مدح و مرثیاتی)

۴- کلیات «دادلی سؤزلر» بزبان ترکی بطور طنز

از اوست:

باده مستانه زن

فرستی تا هست جاننا، رو در جانانه زن

از می مهر و محبت چند ره پیمانه زن

کرد راه کوی جانان توتیای دیده کن

قرب خواهی پشت پا بر صحبت بیگانه زن

کر هوای وصل داری اندرین سیر وسلوک

عارفانه جان به شمع وصل، چون پروانه زن

از منی بگذر، فمافی الله شو حلاج وار

کو «انا الحق» بر سردار، این سخن مردانه زن

زاهدان دل را مصفا کن به شور معرفت
 خرقه سالوس بر کن رو در میخانه زن
 عاشقی خواهی و مستی از شراب معنوی
 باده‌ای از ساغر پیر خرد مستانه زن
 داری اندر سراگر سودای سیر بوستان
 در گلستان محبت شو ، قدم فرزانه زن
 هست بردل دوالها ، گر آرزوی عطر گل
 بر شکنج طره جانانه یکدم شانه زن

عنبرین گیسو

تا شنیدم عطر مشکین موی تو	بیخود از خود گشتم اندر کوی تو
این دل غم‌دیده جانا شد رها	از غم و محنت ز فیض بوی تو
یاسمن عنبر فشان شد در چمن	ز اشتیاق عنبرین گیسوی تو
پست ماند سرو پیش قامتت	خلق حیران بر قد دلجوی تو
ماه نو گویا که در روز ازل	نقش بسته از خم ابروی تو
نقل محفل گشته اندر انجمن	قصه های طلعت نیکبوی تو
بی‌ریا گویم که هر کم‌گشته را	جذبه مهرت کشد بر سوی تو
آفتاب و ماه تابان در سپهر	رخ نهان دارند بیش روی تو
چون دم عیسی همی بخشد شفا	درد هر دلخسته را داروی تو

واله شوریده سر ، شب تا سحر

می‌سراید وصف روی و موی تو

شعله‌ آه

تاکی از دست فلک این دل مضطر سوزد
 تا بکی طایر جانرا به ستم پسر سوزد
 شیوه دهر مگر با همه کج رفتاریست
 که در اینجا دل هر عاشق و دلبر سوزد
 ای فلک با من غمدیده جفا کمتر کن
 ترسم از ظلم تو ، این دهر سراسر سوزد
 چه خطا رفته ز ما ، جور روا میداری
 کاشکی جان جفاکار بداختر سوزد
 شعله آهم اگر بر دل دریا افتد
 هم دل فلزم و هم کشتی و لشکر سوزد
 بامن ای سنگدل اینقدر جفاکار مشو
 که تراهم دل و جان چون من مضطر سوزد
 آوخ از دست تو و ظلم تبهارانت
 آتش قهر فتد جان ستمگر سوزد
 آنچنان ناله کنم شیون و فریاد زهم
 کز شرار دل و آهم دل کافر سوزد
 آه مظلوم ستمدیده اثرها دارد
 ز آتش آه ، جهان سوزد و لشکر سوزد
 دل درویش مرنجان ، که شرار دل وی
 والها چون شرر آتش محشر سوزد

شمع وصال

شمع وصالہ یا ثماقی پرواہہ دن سوروش
 معنای عشقی عاشق فرزانه دن سوروش
 زلف سیاه و طرہ شبرنگک قیمتین
 زلف نگاری نظامہ سالان شانہ دن سوروش
 عشق عالمیندہ سیرہ اگر اولسا رغبتون
 حیران کزہن داغی داشی دیوانہ دن سوروش
 سیر و سلوک مرتبہ سین درک قیماقا
 اختار عزیزیم عارف جافانہ دن سوروش
 داغلی اور کلرین او تونون شعلہ لئمه سین
 ائلر بویی غریبلہ ، غمخانہ دن سوروش
 عشق اہلی ، لابلایہ دئمہ ز ، بو حقیقتی
 مچنون صفتلی عاشق مستانہ دن سوروش
 فصل خزان سازاخ کی اُسر حال بلبللی
 سولموش چمنده لانه وکاشانہ دن سوروش
 چاتماقلیقا سعادت دارینہ ، طر زینی
 اہل کمالی تاب ، نہ کہ بیگاہنہ دن سوروش
 کر مثیلون اولسا شاد یاشایوب سالک اولماقا
 کامل عیار عارفی میخانہ دن سوروش
 نادانہ مصلحتدہ رجوع ائتمہ والہا
 ہر مشکل اولسا عاقل فرزانه دن سوروش

لطفعلی ملک پور

در سال ۱۳۴۱ در آذربایجان شرقی محال چاراویماق در قریه داغ بزی بدنیا آمده است.

در زمان کودکی باخانواده‌شان به شهرستان کرج رفته و در آنجا ساکن شده‌اند.

بازحمات فراوان در کلاس شبانه تا پنجم ابتدائی درس خوانده و از ۱۸ سالگی بشعر گفتن مشغول شده است.

او به ادبیات آذری علاقه فراوان داشته و اشعارش بیشتر در وزن هجا و درسبک عاشیق‌لار فعالیت میکند.

ملک پور در شعر آران تخلص میکند. او هم اکنون در کارخانه روغن نباتی جهان کار میکند.

چاراویماق قطعه شعر است از ایشان که ذیلا چاپ میشود.

چاراویماق

سون سۆز محبتین چاغیزیر منی

شائینه نغمه‌لر یازیم چاراویماق

مقدس تورپاغین ، مقدس آدین

اولوب شعریتیم سۆزوم چاراویماق

* * *

هر آددیم تورپاغین ، ای کؤزه‌ل وطن
 بوتون کائناتلا دگیشمه‌رم من
 ایلغاریم ، حیاتیسم اولو یتیمسن
 عشقینله بو کولمه‌ز دیزیم چار اویماق

* * *

سنین هر قادینین بیر پهلواندی
 هر اوغلان ، هر قیزین بیر قهرماندی
 عهدینده بابک تک دوروب قالاندى
 اصلانلار مسکنی بیزیم چار اویماق

* * *

عزیز دیر تورپاغین عزیز دیر منه
 هر داشین بیر نشان بیر ایزدیر منه
 سولارین کوزک و تک تمیز دیر منه
 وقاریم ، احساسیم اوزوم چار اویماق

* * *

کولنده چؤلرین ، آچاندا ریحان
 کیینده یام یاشیل داغ دره اورمان
 عطیرلی لاله‌لر ، ساییر شان زامان
 ایستیرم شیر اندیب کزیم چار اویماق

* * *

سۆیرم قوینوندا آچسین گول چییچک
 باخیب هوسله‌ن سین هر کۆرهن اورهك
 منده قوجاغیندا سرین چشمه تکه
 یاشیل تارالار سۆزوم چاراویماق

* * *

اوجا داغلارینین باشینین قاری
 اری بیر سوزولور چایلارا ساری
 «آران» دا کۆزله بیر ایلک باهاری
 دره باغلاریندان اوزوم چاراویماق

سید جعفر موسوی زاده

حجت الاسلام آقای سید جعفر موسوی زاده درمورد خود چنین مینویسد:
 ذره ناچیز ، سید جعفر صفوی زاده معروف به موسوی در شهرستان اردبیل
 در یک خانواده روحانی بدنیا آمده‌ام . بعد از تحصیلات مقدماتی از درس مدارس
 جدید ، بمدرسه علمیه اردبیل راه یافته و با فراغت از تحصیلات صرف و نحو و
 اندکی منطق و اصول عازم حوزه علمیه قم گردیدم
 مدت چهارده سال در قم تحصیل کرده و با داشتن اساتید متعدد در فلسفه از
 محضر مرحوم علامه طباطبائی و در فقه و اصول نیز از حضور اساتید معروف آن
 دوره استفاده کرده‌ام و برای دریافت مدرک در رشته فلسفه در دانشگاه تهران

نیز شرکت نموده‌ام و اگر این محیط در رشتند تخصصی افزون‌تر از قم چیزی بماند داده باشد در موضوعات دیگر از نظر دریافت اطلاعات نوین بی‌تاثیر نبوده‌است تاکنون چند جلد کتاب که برخی بطور مکرر چاپ گردیده با قلم ما انتشار یافته و کتابهایی نیز آماده چاپ داریم.

اثر چاپ شده منظوم ما تنها کتاب (آی ساوالان) میباشد که بزبان محلی آذربایجانی منتشر گردیده است

فعال در مسجد حیدری واقع در خیابان ولی عصر سرپل امیر بهادر اقامه نماز جماعت کرده و بر وعظ و خطابه نیز مبادرت می‌ورزم.

چند شعر از اشعار خود را که بزبان فارسی و آذری سروده‌ام در اختیار ادیب ارجمند جناب آقای دیهیم که از شخصیت‌های ارجمند آذربایجان میباشند قرار دادم.

* * *

حجت الاسلام آقای سید جعفر موسوی زاده از فضلا و دانشمندان و فاطمین مبرز و معروف و شاعر خوش قریحه و شیرین زبان و مورد احترام و علاقه آذربایجانیان، بخصوص اهالی حق شناس اردبیل هستند.

حجت الاسلام موسوی اشعار زیادی بزبان فارسی و ترکی آذری دارند و کتاب شعر «آی ساوالان» از آثار با ارزش ایشان می‌باشد.

ایشان در دوستی فوق العاده صدیق و بردبار می‌باشند. متأسفانه اشعار ایشان دیرتر بدست ما رسید که نتوانستیم بموقع در جلد اول این تذکره ایشان را جزو شعرای اردبیل بنویسیم لذا بعنوان شاعر باز یافته در این جلد ایشان را معرفی میکنیم.

نم نامحرم است

دم وزن آنجا که حرف لا و لم نامحرم است
 حرف لا و لم نه تنها بلکه دم نامحرم است
 عقل خود را ره مده هرگز به اقیانوس ذات
 چون در این دریای بی پایان بلم نامحرم است
 صفحه دل چون تجلیگاه فیض حق بود
 کن منزله از رقم کائنات نامحرم است
 پرتو اشراق والای جمال یار را
 می‌نکن تحدید کافرا بیش و کم نامحرم است
 نغمه کن چون نوازد حضرت غیب الغیوب
 بر دم فایز کوشش زیر و بم نامحرم است
 کعبه را با سنگ و کل منزل بر آن دلبر منخوان
 چون مجرد جاه را حتی حرم نامحرم است
 بزم دلداری که آنجا میر جانان میرود
 در مقام خلوتش نیغ دو دم نامحرم است
 دام زلفش خواهد از صیدت نماید ای غزال
 رام باید گشتن آنجا چونکه رم نامحرم است
 لعبتی را می‌ستایم کز ازل تا بر ابد
 بر وجود سایه لطفش عدم نامحرم است
 «موسوی» تا چند خواهی گفتن از کنز نهان
 جان من بر کنه آن بم چون تو نم نامحرم است

سلیمان اولور اولسون

من کؤزاری دئمردیم سئله طوفان اولور اولسون
 سنده یئله دئم زلفی پریشان اولور اولسون
 کیزلتمه قرا زلفله سن حسن جمالون
 قوی آی باخیب اول حسنه حیران اولور اولسون
 هر یترده که بیر دل اول دلداریله همدم
 جنت دیر او یئر کوشه زندان اولور اولسون
 بیر سیننه که بسلتمیه یار سیننه سی اوسته
 اول سیننه نه اندازده سوزان اولور اولسون
 عشقین کولی دنیاده کؤروم سولماسین الله
 بلبل نه قدر عشقله نالان اولور اولسون
 بیر قطره می وصل او چون ای کؤزاری شهلا
 حسرت ده قالان کؤز لریم عمان اولور اولسون
 سنله تیکان اوستی منه بیر قصر دور آباد
 سن سیز بوتون عالم داخی دیران اولور اولسون
 کؤنلوم قوشو چوخدان دیر اولوب زلفون اسیری
 ایندی اوقلم قاشلارا قوربان اولور اولسون
 هر کیمسه کؤزی اولمیا توخ سؤیله کدادیر
 داوودون عزیز اوغلو سلیمان اولور اولسون

سیرت ده محبت سیز آدام غولیدور ای جان
 صورتده اگر کۆزلری جیران اولور اولسون
 یاخشی تانیرام موسوی‌نی طاقتی چوخ‌دیر
 هجرونده نه‌واردیر جانی نالان اولور اولسون

قضا و قدر

هر خامه‌ایکه لوح قضا و قدر یازیب
 هر نه یازیبدی یازدیغینی معتبر یازیب
 اؤز یازدیغی حقایقه مهر اثر ووریب
 اؤز که یازان دقایقی چوخ بی‌اثر یازیب
 قدرتله صادر ائتدیگی احکامی بیر به بیر
 نافذ یازیب کسیرلی یازیب پرئمر یازیب
 احکام لوح عقلی تحیرده قویسادا
 اؤز قدرتین بو مسئله‌ده جلوه‌گری یازیب
 بیر جیسمی فرش ائدیب یثره بانام تیره خاک
 بیر جیسمی کؤده شمس ویا که قمر یازیب
 معیار قهر و لطفی نبات ایچره کؤرسه دیب
 حنظل یازیب بیرین بیرین فی شکر یازیب
 سلطان جنگله که شرافتله عمر ائدر
 عزت و ثریب اونون آدینی شیرن یازیب

هر قطره که اؤزون صدفه ائیلیوب فدا
 قیمت قویوب او قطریه نام کهریازیب
 کلشنده نازلی کوللری خندان بیتیرمکه
 بیر قطعه ابر تیره ده مین نکته لر یازیب
 عارف که خط مبهمه سر مگو دییر
 وارحق چوئکه اوند ادرین نکته لر یازیب
 دریای حیرت ایچره اولور غرق هر حکیم
 فکر ائیلیینده کون و مکاندا نه لر یازیب
 بیر شخصی شهره خواجه زرین کلاه ائدیب
 یوزلر او شخصه بنده زرین کمر یازیب
 وارعاقلی که عقلین ائدیب دور اونا عقل
 وار جاهلی که خلقه اوئی تاج سر یازیب
 صیاد الینده خسته مارال دستگیر اولوب
 داغلاردا منود امر بالاسین دربدر یازیب
 هم شادمان ائدیب آنیا نوجوان وئریب
 هم تولد وروب اوئی کئجه کوندوز ملر یازیب
 عمر کلاغ نحسی مفصل وریب رقم
 دوران عمر بلبللی چوخ مختصر یازیب
 پروانه نین یازیب پری اوستونده یانماقی
 شمعی یازاندا قلبین اونون شعله ور یازیب

معشوق مه جمالی اندیب نازیله قرین
 عشق عالمینده عاشقی خونین جگریازیب
 لعبت لرین دوداقلارینی لعله بنزه‌دیب
 خوش خطاله او لعلده شهد وشکریازیب
 وجهی مدور بیر عده اولوب خوار روزگار
 اما قلم او عده‌سی اهل هنر یازیب
 بالالمعجب که لفظ بشر یازدینی زمان
 بائی بیر عده دن کوتوروب تکجه شر یازیب
 هر نه یازیب گؤزل یازیب اول خامه‌ای حکیم
 عقل فضولی طرد ائله چون داد کر یازیب
 بیر یاره مطلبی اندیب آب روان کیمین
 ساده یازیب دگرلی یازیب بی نظر یازیب
 عقباتی ثبت ائدنده دئیوب منزل ابد
 دیای بی وفای محمل گذر یازیب
 رندان خیر خواهه یازیب خیر، روی خیر
 بدخواه بد دیله ضرر استن ضرر یازیب
 آغاز ائدنده قصه سیر و سیاحته
 انسان اوچون قاباقدا آغیر بیر سفر یازیب
 بیلمنجور سفر دور اوجان یاندیران سفر
 هر یئرده طرح اندیب اوئی چوخ پر خطر یازیب

شادم بو مزديه كه ولو كاتب ازل
 نار جهيمدن هاميا الحذر يازيب
 شمشير قهر حضرت قهاره حشرده
 حب على و آل عليني سپر يازيب
 شكر ايله موسوى بو گلستان عشقه
 بلبل حساب ائديب سنى شوریده سريازيب

فردین ناصری

در شرح حال خود چنین می‌نویسد:

نام فردین ناصری در ۱۳۴۶ در خانواده متوسط بدنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در سه مقطع دبستان (امیر کبیر) - راهنمایی (مطهری) - دبیرستان (امام خمینی) به پایان رساندم.

در این بین تحت تأثیر استاد شهریار خصوصاً حیدر بابا و غزلیات وی قرار گرفتم و بدلیل زمینه‌ای که داشتم به سبک وی شروع به گفتن شعر کردم و تمامی آثارم را در دفتری جمع‌آوری کرده و به خط خود نوشتم.

در سال ۱۳۶۵ وارد دانشگاه شدم و در رشته مهندسی نساجی به تحصیل پرداختم.

اصولاً زمینه شعری در من موقعی بوجود می‌آید که تحت تأثیر احساسات قرار گیرم (خوشحال یا ناراحت باشم) و امیدوارم تحقیقاتی در زمینه افکار استاد

و شعر حیدر بابای ایشان بکنم که خودم اشعاری مشابه شعر ایشان تحت عنوان خان ننه دارم.

متأسفانه شعری از ایشان ضمیمه شرح حالش نبود که به چاپ آن اقدام گردد.

عیسی هریسی نژاد

آقای هریسی نژاد در مورد خود چنین می‌نویسد:

نام عیسی شهرتم هریسی نژاد متخلص به «مسیحا» پدرم شادروان میرزا روح‌الله. متولد سال ۱۳۰۵ زادگاهم هریس میباشد.

تحصیلات خود را در مکتب‌خانه و دبستان جدید التأسيس هریس آغاز و از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ شمسی در تبریز در دبیرستان رشديه بادامه تحصیل پرداختم ولی بعلت اشغال میهن عزیز از طرف متفقین تا کزیر از ترک تحصیل و در زادگاهم نزد پدرم (علیرغم اخلاق و روحیاتم که با اوضاع و احوال بازار سازگار نبود) به داد و ستد قالی مشغول شدم.

بعلت عدم سازش با محیط در اینراه توفیقی نیافته بلکه از سرمایه ضرر کردم.

در عین حال از دوران طفولیت عاشق شعر و شاعری و مطالعه تاریخ بودم و از مصاحبت شاعر شیرین گفتار و مجهول القدر و گمنام هریس مرحوم میرزا محمد هجری برخوردار و بین سالهای ۳۰ تا ۱۳۳۳ به دوستی و کسب فیض از محضر استاد دکترا محمد حسین شهریار مباحثی بودم.

هرگز امید نیست که استاد محمد دیهیم با گذشت تقریباً ۱۵ سال بخاطر داشته باشند که من نیز عمری به پیرامون شمع فضایل و کمالاتش پروانه وار به پرواز بوده‌ام و متأسفانه گرانیز امکان یادآوری دوران ارادت و اینکه هنوز هم در ارادت و اخلاص دیرینه پایدارم بدست نیامده است.

اکثرین به صد زبان از دوست و همشهری عزیزم آقای جبرائیل سیف هریس مدیر هتل اطلس تهران سپاسگزارم که در مسافرت اخیر خود به هریس بادادن آدرس مشوق و موجب شد که با تقدیم عالیترین و خالصانه‌ترین احساسات و ادعیات بمحضر آن استاد گرانقدر و مشوق شعرا و ادبا و مایه افتخار آذربایجان چند قطعه اشعار فارسی خود را بحضور مبارکشان عرضه بدارم تا باشد مقبول نظر کیمیا اثر آن استاد بوده و در کتابهایی که به همت والایش در شرف تدوین است امر به درج فرمایند.

از اوست :

درسوگ استاد گرانقدر دکتر محمد حسین شهریار

بار دیگر کسف رخسار مه تابان گرفت
لشکر قهار ظلمت جلوه از کیوان گرفت
مبتلای درد و غم تبریزی از خرد و کبیر
حالت ماتم بخود با نوحه و افغان گرفت
محفل شعر و سخن دیگر ندارد رونقی
گفت باید رونق شعر و سخن پایان گرفت

هیچ میدانی چرا بلبل نمی‌خواند غزل
 چونکه گلزارش خزان از گردش دوران گرفت
 کرده اعلان عزا بر کوه‌ها حیدر بابا
 گفته این ماتم نباید ساده و آسان گرفت
 می‌خروشد قلعه سرسبز ساپلان و سهند
 گوید این دردست نتوان از کسی درمان گرفت
 می‌کشد با آه و افغان نعره کوه ساوالان
 گوید آری ساحل امید را طوفان گرفت
 ظاهراً دست اجل دامان پاک شهریار
 باطناً جان عزیز از عالم عرفان گرفت
 ظاهراً برد از میان یک شاعر شیرین سخن
 باطناً روح از وجود بهترین انسان گرفت
 لهجه ترکی میان لهجه‌ها ارجی نداشت
 آری از حیدر بابایش ارج جاویدان گرفت
 غرقه در گرداب غم القصه ارباب قلم
 ماتم او را در جنان خاقانی قطران گرفت
 بالاخص در زادگاهش اعنی آذربایجان
 از کفش دست اجل آن لؤلؤرخشان گرفت
 شد دگر کون حال مردم در تمام شهرها
 ماتمش را مرد وزن بادیده کریان گرفت

همصدا گردید با تبریزیان شیرازیان
 بهترین رسم عزا را مردم تهران گرفت
 زمین مصیبت در ورای مرزهای مملکت
 بزم ماتم اهل دل با چشم خون افشان گرفت
 مردم تفلیس و باکو غرقه در امواج غم
 مجلس سوگ مفصل خلق داغستان گرفت
 بسته آئین عزا لاهوریان بالاتفاق
 یادبودش را گرامی اهل پاکستان گرفت
 شاعر فرزانه‌ای کز خشک‌ناب آورد سر
 شهرت حسنش جهان چون یوسف کنعان گرفت
 تا قدم بنهاد در صحرای پر غوغای عشق
 عشق‌مولا را بدل با یکجهان ایمان گرفت
 در تجلی دید در روی علی چون نور حق
 از علی گفتا بیاید ره سوی یزدان گرفت
 در دو عالم رستگاری از ولای مرئوساست
 از علی باید کلید روضه رضوان گرفت
 اشک می‌ریزد «مسیحا» همچو ابر نوبهار
 چون ز دستش بردباری را غم هجران گرفت

قانون طبیعت

کلاغی بیچه ساری به چنگال
 زمانی در پی آنها دویدم
 دویدم آن قدر افتادم از پای
 کلاغ شوم پیش چشم مادر
 چو فارغ گشت از صید سیه روز
 به سوی لانه خود کرد پرواز
 بسی فالید مادر زمین جنایت
 یکی از خوردن خون شاد و خرسند
 من از قانون منحوس طبیعت
 یکی را آفرید اینگونه مظلوم
 یکی را صاحب قوم و قبیله
 یکی را تیز پر مانند شهباز
 یکی در ناز و نعمت شاد و خرم
 ملولم من ز قانون طبیعت
 خموشی پیشه کن تا میتوانی
 ز تعقیب ستمکاران به پرهیز
 مبادا زور گویان سیه دل
 به تیر تهمت آماج نمایند
 حذر کن زین کرده دیوسیرت

زیی مادر روان با چشم خوبار
 به استخلاص آن مرغ گرفتار
 نشستم ناتوان در پای دیوار
 درید و خورد با وضع دل آزار
 به روی خاک پا مالید و منقار
 ز خون داده به بال خویش آهار
 به سوی لانه شد او نیز ناچار
 یکی را اشک غم جاری به رخسار
 شدم سرگشته و حیران چوپرگار
 یکی را سنگدل موجود خونخوار
 یکی را بی کس و یار و هوادار
 یکی را ناتوان چون کبک کهسار
 یکی در روی خاک افتاده بیمار
 که انصاف و مروت نیست در کار
 دلا دست از چنین افکار بردار
 دل این قوم بدگوهر میازار
 از این افکار تو گردد خبردار
 ز تیر تهمت این قوم زینهار
 نجات از شر ایشان هست دشوار

خداداد امیری

امیری در سال ۱۳۱۳ شمسی در قریه سلطان آباد هشتروند متولد شده است.
او فرزند اسد سلطان امین از مالکین بزرگ هشتروند است.
خداداد امیری در نوجوانی مدت دو سال در پیش پسر عموی خود فریدون
خان به تحصیل پرداخته و به سرودن اشعار حماسی پرداخته است.
خداداد در آن زمان به مطالعه اشعار حماسی فردوسی علاقه خاصی نشان
داده و مشکلترین لغات شاهنامه را نیز از پدرش یاد گرفته است.
خداداد در سن ۲۵ سالگی از هشتروند به تبریز آمده و در کارخانه پشمینه
مشغول بکار شده است و ضمن اینکه در این سالها ازدواج کرده، به شعر گفتن و
نویسندگی نیز آغاز کرده است.
امیری در اشعار خود نشاط تخلص میکند.

از اوست:

شهره گلنده

پاییز اولجاق اتلیکلری ساقار دیم	قند- جای آلیب ساندیقلارا آتار دیم
اوج آی قیشی غم - غصه سیز یا قار دیم	او واختی کی جان واریدی بدنده
کاش سینیدی قیچیم شهره گلنده	
قار یاغاندا قار آتماغا چیخار دیم	دامدان ائنیب قندیر آشین تیخار دیم
کوله شنده پهلوانلار بیخار دیم	او واختی کی قان واریدی بدنده
کاش سینیدی قیچیم شهره گلنده	

دوغوش واختی قویون وئره رکالانی سود - بولاما قاب - فازاندا فالانی
دوبوراردی بؤیوکلری - بالانی املیکک قوزو ننه سینی اُمنده

کاش سینیدی قیچیم شهره کلنده

یازاولجاغین حاجیق قاری داردی اوشقون اوندان بیر آی سونرا گلردی
مصطفی چیچه بین یئل سیلکه لردی ساری شالین قجللرده سرئده

کاش سینیدی قیچیم شهره کلنده

امیش واختی قویون قوزوون سسی قویون چوون کلر اوندان هوسی
اوتارار اوغولسو - ساغار ننه سی ساغین واختی قویون کئنده کلنده

کاش سینیدی قیچیم شهره کلنده

یاز آتمشدا ائل یایلاغا گلردی یو کون چاتیب بز دایلاغا گلردی
چایلار فالخیب سئل اویناغا کاردی کول اکئلر قاقیلداشیب کولنده

کاش سینیدی قیچیم شهره کلنده

یاز آتمشدا ائللر گلر یایلاغا فرمش لری - چاتار دوه دایلاغا
کؤچوب کلیب تازا یشتنده داغا

ائل قیزلاری «اوشقون»، «جاجیق»، «دره‌نده»

کاش سینیدی قیچیم شهره کلنده

اون بئش ایلدی تبریز منه زنداندی ظن ائيله مه کاسیب بوردا انساندی
زند کاتلیق مگر بوردا آساندی ؟ فلکک منسی عجب سالدی کمئنده

کاش سینیدی قیچیم شهره کلنده

غصه اوره یینده ، سؤزلر دیلینده قارماق الده ، آغیر قایلار بئلینده
بیر خان ایدین «نشاط» سنده ائلینده او واختی کی خان واریدی دطنده

کاش سینیدی قیچیم شهره کلنده

می شود.

جاءه كرهه نالين در اين زمانه ، احساسات آن از احساسات آن زمانه
جاءه كرهه نالين در اين زمانه ، احساسات آن از احساسات آن زمانه
جاءه كرهه نالين در اين زمانه ، احساسات آن از احساسات آن زمانه
جاءه كرهه نالين در اين زمانه ، احساسات آن از احساسات آن زمانه

نسخه نالين

اثر طبع ادیب مسعود بروجردی

یادی از دلاوران آذربایجان

تا صدف در قعر دریا در و گوهر پرورد
 خاک آذربایجان مرد دلاور پرورد
 حبذا این بیشه شیران که درهر گوشه‌اش
 ماده شیرى در کنار خود غضنفر پرورد
 که چو باقرخان جوان مرد تهمن صولتى
 گاه چون ستارخان شیر پیکر پرورد
 گاه مانند علی مسیو یل شیر افکنی
 صاحب هوش و ذکاو شوکت و فر پرورد
 گاه چون حیدر عموغلی مرد صاحب همتی
 تا دهد استمگران را جمله کیفر پرورد
 مثل سلطان زاده دانای عدالت پیشه‌ای
 عدل خواه و عدل جوی و عدل گستر پرورد
 گاه مانند سعیدی آنکه زأش را جدا
 کرد دژخیمی به پیش چشم مادر پرورد
 گاه مثل کسروی تاریخ دان کاملی
 آنکه بر تاریخ دانان بود سرور پرورد
 گاه چون کلنل تقیخان صاحب عزم قوی
 آنکه در راه وطن بگذشت از سر پرورد

چون خیابانی که شد در راه ایران عزیز
 بیکر پاکش بغون خود شناور پرورد
 چاک باید کرد بطن مام پیر ارتجاع
 تا مبادا کودکان دیو منظر پرورد
 مام پیر ارتجاع است آنکه در دامان خویش
 چون شجاع الدوله بیدادپرور پرورد
 من یقین دارم که این خاک گرامی تاابد
 همچو آن آزاد اندیشان مکرر پرورد
 آفرین بساا بخاک پاک آذربایجان
 کاین چنین مردان پاک بیک محضر پرورد
 همچو بابک پهلوانی پر دل و دشمن شکن
 تا زند بر خرمن بد خواه آذر پرورد
 تا کند ایرانیان را بیک نام و سرفراز
 رهنمائی همچو زردشت پیمبر پرورد
 از برای سوختن در آتش حب الوطن
 مرغ آتش خوار و ققنوس سمندر پرورد
 گر نویسم جمله کردان آذربایجان
 چرخ باید ابر من زاستاره دفتر پرورد
 هست مسعود ارادت کیش آذربایجان
 کاین چنین شهبازهای تیز شهر پرورد

از استاد ابوالقاسم حالت

آذربایجان

تا بلند است آتش طغیان آذربایجان
می‌زند آذر به جان عنوان آذربایجان
درس هر کس که دارد شور میهن دوستی
نیست جز فکر سرو سامان آذربایجان
جز فداکاری نشاید، در چنین روزی که هست
دیده‌ی مام وطن حیران آذربایجان
نیغ آذربایجانی تشنه‌ی خونت بود
ای که کشتی باعث طغیان آذربایجان
سوی نافرمان اگر خشم آورد مام وطن
وای بر فرزند نافرمان آذربایجان
عزم آذربایجانی تا نگریده است سست
سست کی خواهد شد ارکان آذربایجان
فره شیرانی که آذربایجان پرورده است
روز پیکارند پشتیبان آذربایجان
بارها شد جسم آذربایجان بیمار و، گشت
درد ایران دوستی، درمان آذربایجان
بارها ناموس آذربایجان را کرده حفظ
غیرت مردان با وجدان آذربایجان

بارها تاریخ ایران بوده در روز فبرد
 شاهد جاببازی مردان آذربایجان
 بارها بدخواه ایرانی سرش افتاده است
 همچو گوی اندر خم چوکان آذربایجان
 غیرت میهن پرستی، شور ایران دوستی
 بود از اول بانی بنیان آذربایجان
 آتشی چون آتش زردشت دائم روشن است
 در دل مردان با ایمان آذربایجان
 مرد آذربایجانی وقت احساس خطر
 جان خود را می‌کند قربان آذربایجان
 گریابد هر گز از ایران جدائی، دوریست
 آستان کشور است آستان آذربایجان
 گر که از جان بگذرد، از مهر ایران نگذرد
 هر که شد پرورده در دامن آذربایجان
 هر که شد بدخواه آذربایجان، با او بگوی
 مشت خواهد فرق بدخواهان آذربایجان
 تیغ آذربایجانی گر برآید از پیام
 می‌شود دریای خون میدان آذربایجان
 همت ستار خان و عزم باقر خان، نمود
 ملت‌ی را بنده‌ی احسان آذربایجان

ملتی از نعمت مشروطه شیرین کام شد
 در کنار سفره‌ی الوان آذربایجان
 کام ایران بهره‌مند از طعم آزادی شکست
 تا نشد گسترده پیشش خوان آذربایجان
 جای آن آزادی اکنون فکرآبادی کنید
 از برای خانه‌ی ویران آذربایجان
 یار آذربایجان، گر می‌شوی، امروز شو
 ای که روزی بوده‌ای مهمان آذربایجان
 تا ابد آباد بادا خانه‌ی آنکس که هست
 در پی آبادی و عمران آذربایجان
 خون بگرید چشم بدخواهی که نقش خنده را
 محو کرد از چهره‌ی خندان آذربایجان
 می‌خورد آب از کجا، کاینسان کند نشو و نما
 بوته‌های هرزه در بستان آذربایجان
 آن که داند ناخدای کشتی ایران خداست
 کی هراسان گردد از طوفان آذربایجان
 تا به حکم آفرینش جان نگهدار تن است
 باد آذربایجانی، جان آذربایجان

از : دکتر شهریار بهاری

خجسته آزادگان

داستانها دارد از آزادگان ،
دل به مکتب خانه ده بسته بود
ارتباط طفل با مکتب برید
پای ره کم کرده در زنجیر شد
بهر عبرت چاره و تدبیر کرد
در فلک در بست پایش را به چوب
لیک طفل از زندگی بزار شد
مایه‌ی دژخیمی و دیوانگی
مایه لذت شدست آدم کشی
داد شرح ماجرا از بیش و کم
در پی تسکین آن آزرده شد
شاد کرد آن جان آزرده ز درد
پای نه بر سطح هر آب روان
گر بگوئی نام آن رب کریم
شد رها با لطف حی ذوالمنن
رنج و درد و اشک از وی دور شد
یک جهان از عشق اندر سینه دید
طفل دریا دل شد و دریا گذر

د خطه‌ی زرخیز آذربادگان
کودکی وقت درو دلخسته بود
ار قضا سیل خروشان‌ی رسید
راه دیگر رفت و مکتب دیر شد
چونکه ملا دید کودک دیر کرد
خواست او را پاک سازد از عیوب
شاد هر کودک از آن آزار شد
وای ازین خودخراهی و خودکامگی
مردم آزاریست اسباب خوشی
کرد خود پیچید چون مار ازستم
خاطر ملا از او افسرده شد
با مزاحی خاطرش را شاد کرد
گفت زین پس نام حق‌ران بر زبان
بگذری آسان ز دریای عظیم
طفل خرم شد که بعد این محن
سوخت زین اندیشه جانش نور شد
سینه را روشن تر از آئینه دید
غافل از آن گمراهان بی‌خبر

روزها طفل از محل همجوار می گذشت از سیل و رود و جویبار
 ناشبی دعوت نمود استاد را برد از یاد آنهمه بیداد را
 عزم ره کردند و ره گرداب بود هر کجا رو می نمودند آب بود
 شیخ گفتا راهتان هموار نیست مرد راه این ره دشوار کیست
 طفل گفتا نام حق کسو قانهم پای خود بر آب و از محنت رهیم
 یاد ایزد کرد و روی آب شد شیخ از دیدار او در تاب شد
 گفت ای ره رو تو ره را یافتی در ره جانان به جان بشتافتی
 نام حق بردی ولی با جان پاک خاطر پاکان نگردد بیمناک
 «ای خدا بنما تو جانرا آن مقام»

تا نجویم غیر عشقت را مدام

از : رهی معیری

مهد دلیران

ای مهد دلیران آزادگان خاک خرم آذر آبادگان
 ایران را تو چون پر بها کوهری تابان اختری پر فروغ آذری
 بد کهر همیشه در برابرت به خاک روشن از تو چشم مهین ای زمین پاک
 سرفراز خرمی همیشه چون بهار کوتاه از تو دست پر کهر بروزگار
 ای خطه ی آذر آبادگان ، آذر آبادگان ای خاک تو مهد آزادگان ، مهد آزادگان

دور از تو اندیشه بد کنش خرم بمان همچو خرم بهشت

* * *

ای در استواری همچو کوه سهند
 میهن از تو باشد بسی سربلند
 بدخواهان تو تیره روز و زبون
 افتاده به کرداب غم سرنگون
 نور دیده‌ی وطن فروغ روی تست
 چشم دوستان و دشمنان بسوی تست
 بزم دوستان ز آذر تو روشن است
 اخگری ز آذرت بجان دشمن است
 ای خطه‌ی آذرآبادگان ، آذرآبادگان
 ای خاک تو مهدآزادگان ، مهدآزادگان
 دور از تو اندیشه بد کنش خرم بمان همچو خرم بهشت

از : نصرت‌اله زندی تقدیم به سر بازفداکار آذربایجان محمد دبیم

« بیاد آذربایجان »

آذری دارم بدل از عشق آذربایجان
 عشق آذربایجان بر من زند آتش بجان
 عمر او بگذشته از قرنی بسد قرن دگر
 آتروپاتش کو به بیند عمر آتروپاتکان

قربها بگذشت و آمد اولین قوم بزرگ
 خیمه زد بر سرزمینش از نژاد آریان
 آتش زرتشت پاکش شعله ور در کوهها
 نور حق باقی بماند تا ابد در آسمان
 از حکومت‌های ماد و دوره‌ی هیکامنش
 نام او برتر بود از نام این و نام آن
 نام او بالاتر از اشک و ارد باشد همی
 چون پیابان رفته در او دولت اشکانیان
 روزگاری اردوان در پای او آمد بجنک
 تا چه زاید جنگ او با اردشیر بابکان
 نام خسرو شاه شاهان پیش نامش هیچ نیست
 چونکه از او گشته پیدا شوکت ساسانیان
 قافلانکوهش سپر بر دشمنان خارجی
 بر خطوط تخته سنگش رد پای کاروان
 همچو دریگ او در بن آب روان روزگار
 مثل گاهی روی موجش ده سپر شاهنشهان
 ای سهند ای ساوالان ای کوهسار باشکوه
 ای که اندر قله ات کرده عقابان آشیان
 ای ارس از هر خروشت ناله‌ها آید بگوش
 از ستم‌هاییکه بر تو رفته از بیگانگان

بابک آن مرد دلاور از ستیغ کسوها
 زد شبیخون چون پلنگی بر سپاه تازیان
 چهره‌اش خوین و پرچم سرخ و تیغش پرز خون
 بابک کلگون کفن سردار خوین جامگان
 ای صبا از من بیر پیغام اشک آلود دل
 بر شهیدانی که خوش خفته بدشت چالدران
 گو که ای مردان جان بر کف دلیران سترگ
 ای شهیدانی که گمنامید و بی‌نام و نشان
 ای که اندر رزم سلطان و سپاه ترک او
 شد فلک را در جهان انگشت حیرت برده‌ان
 گرچه بیست و شش هزار از تیغ دشمن کشته شد
 یکنفر حاضر نشد گردد اسیر دشمنان
 آفرین بر عزت نفس شما اندر جهاد
 این چنین مردانگی هرگز ندیدم در جهان
 قادر دشمن شکن اندر مسیر سرنوشت
 کرده شورای عمومی در دل دشت مغان
 در نبرد ترکمانچای و گلستان فاکزیر
 ده چه تلخ است این حقیقت‌ها که آرام بر زبان
 دشمن از داخل و خارج کرده او را بردویم
 جان آذربایجان هر یک بسوئی نیمه جان

نفع الاسلام آزاده براهش کشته شد
 خون پاکش زیرپایش هدیه هست و ارمغان
 باقر و ستار او چون شیر شرزه در فبرد
 هر یکی در مشتش خود کرده درفش کایان
 رنجها برد او زدست نوکران خارجی
 بدتر از دشمن که توصیفش نیاید در بیان
 این قلم قادر نشد بر وصف تبریز عزیز
 صاحب تیغ و قلم در هر دو صورت قهرمان
 دخترانش ماهر و مانند مردان در مصاف
 میدرخشد از دوسو چون سکه‌ی صاحبقران
 مرکز علم و هنر کانون شعر آذری
 آید از هر گوشه‌اش بانگ رسای شاعران
 گردش ایام را از صائب و قطران بجوی
 تا بیابی هر دو را در انحنای هر زمان
 چون نظامی کام خسرو هیچکس شیرین نکرد
 گرچه اندر بیستون فرهاد عاشق داد جان
 عارف شیرین سخن شیخ شبستر در کجاست
 تا نویسد شعر خود با خون دل بر پرئیان
 خواجه نصرالدین توسی از مراغه رفته است
 با هلاکو تا بکوبد بر سر عباسیان

بر مداین رفته خاقانی که گیرد عبرتی
 کو که خود عبرت بگیرد از سقوط شیروان
 بلبل شیرین سخن پروین شیدا در کجاست
 تا به بیند شهرتش را رفته اندر کهکشان
 شهریار شهریاران آن غزل‌ساز بزرگ
 خالق حیدر بابا شعر و ادب را ترجمان
 من که هستم عاشق ژولیده‌ی شوریده حال
 گویم اینک حرف دل چون آشنائی نکته‌دان
 بر تن ایران تو سر هستی سرت جاوید باد
 زنده و پساينده باشی ای سر آزادگان
 با همه تاریخ تلخ و ضرب شست روزگار
 در مسیر زندگی هستی چو آذر جاودان
 «عشق آذربایجان بر من زند آذر بجان
 آذری دارم بدل (زندی) ز آذربایجان»
 شایگان آمد بشعرم کر بیخشائی رواست
 چونکه آید در فوافی گاهگاهی شایگان

از: استاد عباس شهری

آذربایجان

ای چراغ روشن این خاکدان	موطن زرنشت آذربایجان
بسته جان ما بخاک کوی نست	دیده‌ی امید ایران سوی نست

ای بالا گردان ایران کهن	از تو دارد چشم جانبازی وطن
خاکه پاکت خرم و معمور باد	دیدگان دشمنانت کور باد
جان فدای خاکه کوهر خیز تو	خوی تو سلامش نو تبریز تو
هر که از ایران ترا خواهد جدا	بند بندش را جدا سازد خدا
ای پناه مردم میهن پرست	ما نه آئیم از تو برداریم دست
ما تن ایران سر ایران توئی	در شدائد یاور ایران توئی
از چه با ما بی وفائی میکنی	قصد آهنگ جدائی میکنی
ما همه پرورده‌ی این کشوریم	جمله از یک پشت و از یک مادریم
از خدا خواهم نگردد کامیاب	هر که خواهد ملک ایران را خراب

در رک و در خون ما باشد نهان

مهر ایران مهر آذربایجان

از: محسن فتوحی قیام

بنام نامی آذربایجان

تا که آذربایجان داریم جان داریم ما
 جان برای حفظ آذربایجان داریم ما
 دوستان تاجان بکف درپای آن ایستاده‌اند
 کی هراسی از هجوم دشمنان داریم ما
 این همان کاخی بود کز غیرت مردان راد
 پای برجها تر ز سقف آسمان داریم ما

این همان خاکست کز خون شهیدانش هنوز
 لاله‌ها از این کران تا آن کران داریم ما
 مهد زرتشت مهین را کش بجان بس آذرست
 در حیات خود گرامی تر ز جان داریم ما
 این همان شهری بود کز بر تو شمسش مدام
 پای فخر خود بفرق فرقدان داریم ما
 هست قطران قطره‌ای زین قلزم گوهر فروش
 صائب صاحب نظر و ازین مکان داریم ما
 نخل امید وطن را کس نیندازد ز پای
 تا در این گلشن هزاران باغبان داریم ما
 دزد در این خانه هر گز ره نخواهد یافتن
 کز وطنخواهان بهر سو پاسبان داریم ما
 یکک جز نیکی نبیند، بد نیابد جز بدی
 آنچه از ادوار گیتی امتحان داریم ما
 پیش هر ضعیف که جانی بهر حفظ جان ملوک
 بر کف همت درفش کاویان داریم ما
 مرگ با عزت ز عمر با اسارت خوشتر است
 این فنا را به ز خمر جاودان داریم ما
 کهنه دلخویش بفروشیم بر دیبای غیر
 خار مهین را بتن چون پرنیان داریم ما

خاک آذربایجان تا توتیای چشم‌ماست
 سربکف از جان و دل در راه آن داریم ما
 اردبیلش زادگاه مردمان پیل تن
 در خوی آتش خوابیده شیر زبان داریم ما
 هیچ فرقی پیش ما در بین ترک و فارس نیست
 یکدلیم و یک‌جهت گرد زبان داریم ما
 کج‌رویهایی که بینی منشأش بیگانه‌است
 خط سیر تیر کج را از کمان داریم ما
 هر خطا سر زد ز دشمن دوستی پنداشتیم
 دردها بر دل از این حس کمان داریم ما
 لاجرم هر روز ساز قازم‌ای سازند ساز
 پشت پرده مطربی تا آفتابان داریم ما
 بی‌تمک باقیست دیگر بی‌تمکدانی بجای
 خانه خود را خراب از میهمان داریم ما
 توده از بیگانه مولودی دمکرات آفرید
 این حرامی طفل را از دیگران داریم ما
 بد عمل از کیفر عکس‌العمل هرگز نرسد
 این نظر در کار خصم کج عنان داریم ما
 هر که دارد خون ایرانی نگردد یا ر غیر
 زانکه از این دوستیها بس زبان داریم ما

شیوه همسایه با ما برخلاف دوستی است
 گرچه صدها عهد و پیمان در میان داریم ما
 باید ایران را زلوث اجنبی سازیم پاک
 تا بفهمانیم از نادر نشان داریم ما
 حالیا باید کفن پوشید و جان مر دانه باخت
 ورنه زین غفلت سپس آه و فغان داریم ما
 هر که روی پای خود برخاست گردد سر بلند
 شاهد این گفته سرو بوستان داریم ما
 جان سلامت برد هر قومی که برپا ایستاد
 هان بپاخیزید گر گویند جان داریم ما
 از تن تبریز تب ریزد که در ایران هنوز
 بهر هر دردی پزشک کاردان داریم ما
 سبزه‌ها از خاک روید لاله‌ها گردد پدید
 گر زخون خائنین سیلی روان داریم ما
 ملک ایران را خداوند توانا حافظ است
 در بقای خویش اطمینان از آن داریم ما
 ای فتوحی کامیابی عاقبت از آن ماست
 این حقیقت را بچشم خود عیان داریم ما

از : دکتر غوغا خلعتبری

پیام آذربایجان

من غرور و افتخار سرزمینی باستانم
 بیشه شیران کیتی مهد آذربایجانم
 در نکاپوهای دوران مردم خود را پناهم
 در بیابان های سوزان خلق خود را سایبانم
 عاشقان راه استقلال ایران کهن را
 (بوی جوی مولیانم) ، (یاد یارمهر بانم)
 عالمان و عارفان در جستجوی آب فیضم
 باغیان و رهنان دنبال گنج شایگانم
 جام الهام شهیدان دلاور را شرابم
 باغ احساس جوانان وطن را باغبانم
 آخرین گنجینه کمگشته (پندار نیکم)
 واپسین اندیشه زرتشت زرین آرمانم
 بامدادان خنده بر لب رهرو راه امیدم
 شامگاهان قاصد آزادی ایرانیا ام
 پاک چون سقراط یونانم که بافتوای قانون
 خنده بر لب تشنه لبهای جام شوکرانم
 گاه سرخم ، گاه زردم ، گاه اینم ، گاه آنم
 مشعل زرتشت جاویدان و پیک مهر گانم

در میان ماهرویان دختر کلهای رازم
 در جهان قهرمانان مادر (ستارخانم)
 من همان سرباز ایرانم که با تیغ شهامت
 پاسبان افتخارات نژاد آریانم
 جام‌ها رنگین بود از (لعلی) افسانه سازم
 کام‌ها شیرین بود از (صائب) شیرین زبایم
 کشتی فرجام مردان وطن را ناخدایم
 قایق امید ایران کهن را باغبانم
 پیر دیرم ، شیخ تاریخم ولی بایاد میهن
 من جوانم ، من جوانم ، من جوانم ، من جوانم
 چندی آتش فتنه چنگیز زد بر خیمه گاهم
 یا شبیخون لشکر تیمور زد بر کاروانم
 وه چه ضربت‌ها ز پاشاهای عثمانی که خوردم
 وز (تزاران) بس هزاران زخم باشد در نهانم
 (داس) خونریزی جفاها کرد بام حصول عمرم
 (چکش) همسایه‌ای کو بید پشت ناتوانم
 فتنه‌ای برخاست تا از هم بپاشد مرز و بومم
 آتشی بنشست تا یکسر بسوزد خانمانم
 از (غلام) اجنبی سرزد چنان بیکافگی‌ها
 کز بیان قتل و کشتارش بود قاصر بیانم

روز و شب در دره‌ها دردشت‌ها در کوهساران
 پاسدار شوکت این سرزمین باستانم
 ماتم هجران قفقاز است دردی سینه سوزم
 رشک دوری (ارس) زخمی است بر هر استخوانم
 میزنم بر قلب دنیا، گاه پنهان گاه پیدا
 تا نیفتد در کف دشمن درفش کساویانم
 چند روزی داشت طفلی ناخلف قصد حراجم
 بر سر بازارها چون حله بازار کانم
 لیک هر بندی گسستم، پای پاشاها شکستم
 بر (تزاران) راه بستم من همان شیرژیانم
 سرخی هر لاله در دشت زخون رادمردی است
 خون جانبازان ایران است نقش گلستانم
 سربه پایبوسم دهد بیگانه با شرم و ندامت
 گر که در تاریخ ملت‌ها بخواند داستانم
 غم زاسکندر ندارم زآنکه از (جانوسیاران)
 تیغ‌ها باشد به جسمم، نیش‌ها باشد به جانم
 چون کمان خم می‌شود دشمن بهنگام مصافم
 زان که صدها تیر زهر آلوده باشد در کمانم
 نیست جز مهر و مودت هدیه‌ای در آستینم
 نیست جز فخر و شهادت تحفه‌ای در آستانم

هر که جویای عدالت شد نمی‌رنجد ز تیغ
 هر که رسوای خیانت شد نمی‌بیند امانم
 کوربی سنگم ثنا گوین مر که و تیر کی را
 حافظ ناموس ایران ، مهد آذربایجانم

از کتاب گل‌های نوشکفته
 از : اسفندیار مشرف

بافتخار بازگشت آذربایجان به پیکر ایران

ای وطن را افتخار ای خاک آذربایجان
 ای ز دارا یادگار ای خاک آذربایجان
 ای بقایت پایدار ای خاک آذربایجان
 ای قرارت بر قرار ای خاک آذربایجان
 بی‌تو سر بر پیکر ایران و ایرانی مباد
 بانو میهن را دگر اندوه دویرانی مباد
 در رخت ای تاج ایران مردها جان داده‌اند
 تاجها در پای تو از فرقه‌ها افتاده‌اند
 تاجدارانی بدامان تو سر بنهاده‌اند
 روز و شب بر حرز مرزت مردوزن آماده‌اند
 قهرمان مردم ایران دلیران تواند
 يك بیک افراد ایرانی نکهبان تواند

مهر ایرانرا ز دوران کهن کانون توئی
 مکتب و عشق وطن را دفتر و قانون توئی
 بحر ایران دوستی را گوهر مکنون توئی
 نقش بدخواه وطن را نقشه وارون توئی
 جاودان نام تو فخر ملت ایران بود
 مهر پاکت در دل ایرانیان چون جان بود
 از وطن دشمن جدا میخواست روزی خاک تو
 رفت کز ایران جدا سازد وجود پاک تو
 خون ایرانی بجوشید از دل صد چاک تو
 جنبشی برپا شد از مرد و زن بی باک تو
 خصم را تاراندی و ماندی تو با ایران خویش
 تا بیفشانی برام حفظ میهن جان خویش
 آری آری جان ایرانی تو آذربایجان
 پرورشگاه دلیرانی تو آذربایجان
 سرزمین شرزه شیرانی تو آذربایجان
 مسکن روشن ضمیرانی تو آذربایجان
 ملت ایران مشرف گوید اینک یکزبان
 جان ما و جان ایران ، جان آذربایجان

آذربایجان می خندد ..

شکر لله شد کهرزا خاکه آذربایجان
 خاکه عنبر بیز آن شد رشک گلزار جنان
 گرچه تبریز عزیز از سوز تب می سوخت باز
 همچو ابراهیم آذر شد برادر چون گلستان
 گرچه اورا آذر محنت به جان افتاده بود
 شد ز آسیب زمان آسوده آذربایجان
 گرز سوز تب توای تبریز سوزی باک نیست
 تا طبعی باشد آذر چرا داری به جان ؟
 مهد زردشت پیمبر شد چو گلزار ارم
 رست از خون شهیدان اندر آنجا ارغوان
 شد زبون از مکر خود آخر غلام اجنبی
 باشد آری فتنه و افسون سلاح نائوان
 خطه زرخیر آذربایجان آزاد شد
 از کف میهن فروشان پلید بد گمان
 آفرین ای موطن (سالار ملی) آفرین
 ای که شد پرورده در دامان تو (ستارخان)
 عاقبت از نهضت ارتش به پایان شد نفاق
 تا چنین روح شهیدان وطن شد شادمان

ارتش ما کو شد اندر راه استقلال تو
 ای وطن ، ای زادگاه جمله آزادگان
 سر همی بازند در راه تو جانبازان ملک
 خار محنت کز ترا روزی فتد درپای جان
 نازم آن مرد برومند وطنخواهی که او
 در ره آزادی میهن فرو بندد میان
 نازم آن سرباز ایران را که سربازد به نام
 تا سر ایران جدا از تن نکردد ناکهان
 بر شما بادا درود ای افسران سرفراز
 ای شما مأمور حفظ افسر پوشیروان
 مرحبا ای مهد زردشت پیغمبر حبذا
 مرحبا ای خاک غنبر بیز آذربایجان
 شاعران نکته سنج و فامدارت بوده اند
 (مولوی) (فطران) (همام) و (صائب) شیرین زبان
 همچو (خاقانی) بسی اهل سخن داری به یاد
 از (نظامی) داده این خاک ادب پرور نشان
 خیز ازین خواب گران ای زاده جمشید باز
 تا مگر تجدید گردد از تو دور باستان
 هست سرباز سرافراز وطن بس مفتخر
 تا بر آمد کامیاب از بوته های امتحان

مرحبا ای قبله آزادگان نامدار
فرخا ای کعبه آمال میهن دوستان
تا ابد پاینده مان ای مسکن شیرژیان
کامکار و کامیاب و کامبخش و کامران
سرمد و جاوید ماند در جهان ایران ما
تا ابد ای خطه زرخیز مایه جاودان
جان فشاد عاقبت (همت) به راه میهنش
آفرین بر آنکه شد در راه میهن جان فشان

بنام یزدان پاک

خدمات ارزنده فرهنگی و اجتماعی جناب آقای محمد دیهیم، در آذربایجان و تهران، پیشینه دیرگامی دارد. چنانکه توان گفت از عنفوان جوانی، با معلمی و ناظمی در دبستانها و دبیرستانهای تبریز، تألیف و تدریس کتابهای درسی آغاز شده، بتشکیل شرکت چاپ کتاب، تأسیس چاپخانه و نشر روزنامه یومیۀ انتقادی، ادبی، اجتماعی و سیاسی آذرآبادگان در تبریز و سپس در تهران میانجامد. کم و بیش از چهل سال پیش که در تهران بوده اند، بنشر همان روزنامه در تهران و تبریز ادامه دادند و انجمن ادبی آذرآبادگان را هم در همین شهر بنیاد نهادند. سالها پس از آن ریاست انجمن ادبی مولوی، وابسته بانجمن روابط فرهنگی ایران و ترکیه را هم (که اینجانب بموجب دعوت آن انجمن تأسیس و سپس بعلمی از آن کناره گرفته بودم و تعطیل شده بود) پذیرفتند. و من بسهم خود، از این خدمت ایشان سپاسگزارم. از جمله خدمات ادبی این دو انجمن در تهران، تشکیل جلسات بزرگداشت شاعران و ادیبان و خادمان فرهنگ در زمان حیات ایشان بود که بسیار مفید و در تشویق خدمتگزاران فرهنگ و ادب مؤثر افتاد... خدمت بزرگ ادبی دیهیم، در سالهای اخیر، تألیف و نشر تذکرۀ شعرای آذربایجان با شرح احوال و گزیده اشعار آنان، از قرن سوم هجری تا امروز است. تا کنون چهار جلد آن منتشر شده که همه را باین بنده اهداء و درخواست اظهار نظر درباره آنها کرده اند. بناچار، محض اطاعت امر ایشان، پس از خواندن همه آنها، باختصار بعضی ویژگیها و مزایای آنها، میپردازم:

۱- این کتاب، چنانکه از دیباچه جلد اول معلوم است، شامل پنج جلد خواهد بود و بگمانم، محتوای همه آنها به بیش از چهار هزار صفحه خواهد رسید. چهار جلد اول آن، مشتمل بر شعرای آذربایجان کنونی و جلد پنجم مخصوص شعرای آذربایجان شمالی، که وقتی جزء آذربایجان بزرگ بود، خواهد شد. انصافاً تنها همین جمع آوری بیش از چهار هزار صفحه مطلب ادبی، آنهم تنها درباره یکی از استانهای ایران، کاریست خطیر و بقول مؤلف، نتیجه زحمات چهل ساله ایشان. و گمان ندارم خوانندگان بتوانند، اینهمه مطلب درباره یک استان، در هیچیک از کتب ادبی و تذکره‌های قدیم و جدید، بدست آورند. (اینجانب در کتاب تاریخ و جغرافیا و تاریخچه ادبی سلماس، چاپ ۱۳۰۹ - ۱۳۱۱، تنها در حدود چهل تن از ادبا و فقها و شعرای آن دیار را توانستم کشف و ثبت کنم).

۲- این کتابها تا آنجا که من در چهار جلد اول دیدم، برخلاف نام (تذکره شعرا)، شامل شرح حال و آثار بسیاری از عرفا و علمای دینی، چون محدثین و مفسرین و مجتهدین بزرگ و محققین ادیان و مذاهب که یا طبع شعری هم داشته، یا دیگران اشعاری هم بایشان منسوب داشته‌اند، میباشند و از لحاظ اشاعه فرهنگ و معارف دوره اسلامی نیز، بسیار ارزشمندند.

۳- ویژگی دیگر این تألیف، درازنای زمانی آنست. زیرا هر یک از تاریخها و تذکره‌ها مخصوص دوره محدود است، مثلاً شما در (لباب الالباب) عوفی میتوانید اسامی و آثار عده‌ای از ادبا و شعرا را تا قرن هفتم هجری پیدا کنید و در هیچ تذکره‌ای نمیتوانید، این زمان کمابیش هزار ساله را، یکجا بیش چشم داشته و از کتب دیگر بی‌نیاز بوده باشید.

۴- ویرژکی دیگر، فراخنای مکانی آنست، یعنی شامل همهٔ آذربایجان بزرگ، بترتیب الفبائی اسامی شهرها و شهرستانهاست مثلاً شعرای اردبیل و ارسباران را بترتیب اسامی زادگاه آنان، در جلد اول و میانه و مهاباد را در جلد چهارم خواهید یافت. این ویرژکی الفبائی، در اسامی یا تخلص شعرا و نویسندگان هم، اغلب رعایت شده و اگر گاهی (چون اول جلد سوم) بهم خورده شاید در اثر دسترسی بآثار تازهٔ دیگر، بعد از خاتمهٔ چاپ بوده است.

۵- ویرژکی پنجم، فراخنای زبانی است. چه در این تألیف، آثاری بزبانهای فارسی، تازی، کردی، آذری (بالهجه‌های گوناگون) و حتی برخی اشعار و ادبیات، از زبان آذری کهن و قاتی، و نیز برخی ریشه‌های اصیل فارسی در زبان کنونی آذری، می‌بینید که همه، بویژه این سه آخری، شایستهٔ پژوهش از لحاظ زبانشناسی و تاریخ آذربایجان و پیوند آن بازبانهای اوستایی و پهلوی است.

۶- در ضمن جستجوی اسامی شاعران و نویسندگان آذربایجانی، میتوان بنکات بسیاری از تاریخ و جغرافیای آذربایجان و معاصران و مشوقان آنان هم، گرچه آذربایجانی نباشند، دست یافت که بسیار ارزشمند است. مثلاً در شرح حال (فیر) تبریزی، چکامه‌ای از ادیب الممالک فراهانی دیده میشود.

۷- ویرژکی دیگر این تألیف، فراوانی مآخذ است. چونانکه توان گفت از همه کتب خطی و چاپی موجود در ایران و هند و پاکستان و ترکیه، حتی از فهرست کتابخانه‌های کشورهای دیگر، در آن استفاده شده و در پایان شرح حال و آثار هر یک از گویندگان و نویسندگان، مآخذ مربوط باو، با ذکر صفحه درج و نسخه‌هایی که از آثار او، در کتابخانه‌های ایران و دیگران موجود است

یادآوری گردیده است.

۸- تبدیل تاریخهای هجری قمری و شمسی و میلادی بهم و درج هر سه، در هر شرح حال نیز، مزیت دیگر این تألیف است که خوانندگانرا از سردرگمی و زحمت این تبدیل و محاسبات تقویمی بی‌نیاز می‌سازد.

۹- فهرستهای مفصلی از نامهای اشخاص، امکان و غیره، در پایان هر جلد با ذکر صفحات آن، مندرج است. نیز مانند هر کتاب چاپی دیگر، غلطنامه یا «درستنامه» هم دارد. با وجود این در ضمن مطالعه، بغلطهای دیگری برخوردیم که بگمایم یا از اصل ماخذ بوده و خوشبختانه با مراجعه باصل، میتوان کیفیت آنها را دریافت. یا شاید از چاپ کتاب در تبریز و دور از نظر مؤلف، و از سهل‌انگاری حروفچینان و غلط‌گیران چاپخانه ناشی شده است. امیدوارم که در چاپهای آینده، این مختصر نقص نیز برطرف گردد.

۱۰- بیطرفی کامل مؤلف نیز، یکی دیگر از مزایای این تألیف است: چنانکه میدانیم هیچیک از تذکره‌های قدیم و جدید هم، نقد ادبی و تحلیل انتقادی امروز را شامل نمیشود. زیرا مؤلفین، اغلب شاعر یا شعر شناس و دارای نیروی نقد ادبی نبوده، و بیشتر نظر بجمع آثار و احوال شاعران و نویسندگان، آهیم گویا اغلب از خود ایشان یا دوستان و خویشاوندان و طرفداران شان داشته‌اند. این مؤلف نیز سنت دیرین ایشانرا دنبال کرده، و بیطرفی کامل را بدون ملاحظه از طرفداران و دوستاران شان، رعایت نموده‌است: با آشنائی کمابیش چهل پنجاه ساله‌ای که با گفتار و رفتار و پندار دیهیم دارم، شک نیست که با محتوا و شکل برخی از آثار و احوال، که بوی نا آشنائی یا اغراق و مبالغه درباره‌ی آنها بمشام می‌خورد، مخالف بوده، ولی با کمال بیطرفی

و شهادت اخلاقی، بدرج آنها، مبادرت ورزیده است. و این روش او، بر غم آنچه من در همین نیم قرن اخیر، از برخی تذکره نویسان دیده‌ام، شایسته تقدیر است. این نقائص هم، خوشبختانه، بامراجعه باصل مأخذ یادشده دربالا، برطرف شدنی میباشند. زیرا مؤلف، جزاها را در نقل مطالب آنها، وظیفه خود ندانسته و نادراً باطلاعات شخصی اشاره و استناد کرده است.

۱۱- مؤلف هر یک از جلد های پنجگانه تألیف را، بیکی از فرزندان خلف الصدق خود اهدا کرده و نیز از برخی دوستان، که چون ایشان یار و یاور او، در این کار بس خطیر بوده اند، سپاسگزاری نموده که آنهم جای سپاس دارد.

کاظم رجوی «ایزد» - تجریش - تیرماه ۱۳۷۱ خورشیدی

بنام خدا

سپاسگزاری و قدردانی

در اینموقع که به فضل و عنایت خداوندی و بر اثر فعالیت و نظارت مستمر دوست بسیار عزیز و باوفایم آقای حاج عبدالله زهتابی مدیر چاپخانه ، پنجمین « آخرین جلد » تذکره شعرای آذربایجان چاپ و خاتمه می‌پذیرد ، لازم دانستم از زحمات بیدریغ ایشان و دوست علاقمند و قدرشناس آقای سعید آخوندی صاحب امتیاز و مسئول چاپخانه و آقای علی‌پیری ماشینچی و هم‌چنین فعالیت سرکار خانم هنر هاشمی تنظیم و ترتیب‌کننده تذکره و سایر کارکنان محترم و خدمتگزار چاپ آذرآبادگان و موسسات دیگری که هر یک بنحوی در چاپ و صحافی و نشر تذکره شعرای آذربایجان صمیمانه همکاری کرده‌اند تشکر و قدردانی نموده ، توفیق روزافزون آنانرا در ادامه خدمات چاپی و مطبوعاتی از درگاه خداوندی مسئلت نمایم .

محمد دیهیم

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۹	۱۵	حوری	حور
۱۱	۱۶	نهر آبادی	نصر آبادی
۱۲	۱۹	بدرة المعانی	بدرة المعالی
۱۶	۱۶	کعبه‌ی	ز کعبه‌ی
۱۷	۱۰	آذری	آذر
۲۵	۴	صابری	صابر
۲۵	۱۰	نام‌محص	نامش
۲۸	۲۰	تعلمم	تعلیم
۳۱	۸	آغلا	داغلا
۳۸	۱۷	تاپ وهوس	تاب و هوش
۴۰	۳	رور	روز
۴۰	۷	هنوزز	هنوز
۴۱	۱	آردو	آرد
۴۳	۲	برددرخت	برد رخت
۴۵	۷	از	ار
۴۵	۱۷	اوست	است
۴۸	۱۴	نرد	نرد وفا
۵۲	۱۲	منکوجه	منکوحه
۵۹	۱۵	شاهینت	شاهیت

صفحه	سطر	نادرست	درست
۸۱	۹	منوچهری	منوچرا بن
۸۸	۹	اثلین	اثنین
۹۷	۴	به آخر	آخر
۱۰۲	۳	یفستان	نیستان
۱۱۶	۲	تألیفات	تألیفات
۱۲۷	۸	آب حیاتی	آب حیاتی ست
۱۲۸	۸	آبدادی	آبداری
۱۳۵	۴	عمارہ	امارہ
۱۳۵	۱۸	اوین آلماق ارتشا	اوینی ارتشا الحاقیلہ
۱۴۳	۱۱	گذاردت	کدازدت
۱۴۵	۱۳	چکیل	چکل
۱۴۶	۱۲	رز	زر
۱۴۷	۲۰	دور	دود
۱۵۰	۶	وای	والای
۱۵۶	۸	کینی	کیتی
۱۵۷	۹	طبعینم	طبعیم
۱۵۸	۶	پای	پا
۱۶۰	۲	اورار	وور
۱۶۰	۱۲	پادشهی	پادشه

صفحه	سطر	فادرست	درست
۱۶۰	۱۴	بالمضائف	بالمضاعف
۱۶۱	۷	نهانلاردا	نهانلار
۱۶۲	۳	برقرا	برقرار
۱۶۳	۱۵	ابوبکر	بوبکر
۱۶۷	۱۰	معاصر	معاصرین
۱۶۸	۱۳	ای	او
۱۶۸	۱۳	سود	شود
۱۶۸	۱۴	بستم	به هن
۱۷۰	۵	شیرن	شیرین
۱۷۵	۸	هوامی	هوایی
۱۷۵	۱۱	کاینست	کایننت
۱۷۵	۱۳	هیچ	مییچ
۱۷۶	۸	نگاه	نگار
۱۸۸	۴	آندالکه	اندانکه
۱۹۰	۲	مفتاح	مفتاح باب
۱۹۰	۸	بود کلو	بود کلود و نشان
۱۹۴	۱۶	کنیش	کنیش
۱۹۹	۱۰	بار	یار
۲۰۴	۱۴	پایش	پایش بیر

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۰۸	۸	ورخ	رخ
۲۰۸	۱۸	دوغرودار	دوغرو دور
۲۰۹	۴	جیبیر	جگر
۲۱۴	۱۹	در دست	درست
۲۱۷	۲	بر	پر
۲۲۰	۱۴	حجیم	ججیم
۲۲۱	۴	هر	زاید است
۲۲۲	۱	غبار غم	غبار غم به تو
۲۳۱	۱۰	کناهییز	کناهییز
۲۳۳	۹	افسون	افسوس
۲۳۳	۱۲	غزله	غزله
۲۳۳	۱۸	ساخلا	ساخار
۲۴۵	۱۲	اوغلا	اوغلانا
۲۴۶	۱۷	عمارہ	امارہ
۲۵۵	۸	خون	خون من
۲۶۲	۷	باد	یاد
۲۷۴	۲	اولرو	اولدر
۲۷۸	۸	من	بین
۲۷۸	۱۰	آیه	آید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۸۰	۷	سوئی	مویی
۲۹۵	۹	کل	کل
۲۹۸	۷	دردستان	دربستان
۳۰۸	۸	تغییر	تغیر
۳۵۱	۳	استراکچی	اشتراکچی
۳۵۱	۴	سیسمیک	سیستمیک
۳۵۱	۱۱	پوکسکلیک	یوکسکلیک
۳۵۲	۱۱	محلّه	فحلّه
۳۵۳	۱	سودو	سویّدو
۳۵۴	۱۵	عشقّه	عشقیّمه
۳۵۴	۱۷	ذراکی	زاکی
۳۵۶	۴	فاخولتیاسی	فاکولتیاسی
۳۵۶	۹	سودی	سویّدی
۳۵۷	۱۷	کمیندن	کیمندن
۳۵۸	۹	کور	گوره
۳۵۹	۵	فاکولتیاسی	فاکون‌سینا
۳۵۹	۶	کورسوناکچرلمین	کورسوناکچرلمیش
۳۵۹	۹	دزرب	ازرب
۳۵۹	۱۶	قیفیل	قفس

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۵۹	۲۲	یثری	کثری
۳۶۰	۱۸	جاق	حاق
۳۶۰	۱۹	آراسی	آره‌سی
۳۶۱	۱۵	جیبر	جیبر
۳۶۲	۲	سلیمان رستم	سلیمان رستم او
۳۶۲	۳	ماشتادا	عاشیق‌لیم اوزا و زومه چوخ چوخ
۳۶۲	۴	اوتیورسته تونون	یونیورسته‌نین
۳۶۴	۶	کلدمدیر	کلامدیر
۳۶۸	۸	ای اوغلان	ای اوغلانلار
۳۶۸	۱۲	باغی	یاغی
۳۶۹	۱۶	آذر بایجان تاری‌نی	آذر بایجان قادی‌نی
۳۶۹	۱۷	قازت	قزت
۳۷۱	۸	کزیب	گن‌دیب
۳۷۴	۱۱	ساغا	سانما
۳۷۸	۱	زیر و زیولو	زیر و ده یولو
۳۸۰	۷	خطانی‌نین	خطایی‌نین
۳۸۰	۱۱	فیرونا	نیرونا
۳۸۰	۱۲	الناره	الئلناره
۳۸۰	۲۲	دردی	درد

صفحه	سطر	فادرست	درست
۳۸۰	۲۲	دیلیمی	دیلیمین
۳۸۲	۳	عباص	عباس
۳۸۵	۳	آذربایجان شمالی نین	شمالی آذربایجانین
۳۸۵	۳	قازت	قزت
۳۸۹	۹	پونفریا	پونزیا
۳۸۹	۹	نئی سسلر	یئنی سسلر
۳۹۱	۹	یؤمالاری	یؤمالاری
۳۹۱	۱۲	درینقر سونو	دؤیونو سونو
۳۹۴	۳	چکیده	چینیمده
۳۹۵	۵	سولکه	سویکه
۳۹۵	۱۲	قلیم	قلمه
۳۹۵	۱۴	سن آغلاما	سن آغلاما
۴۰۸	۱۴	حیات یولداشی دان	حیات یولداشیندان
۴۱۰	۵	اوغلونون	اوغلونون
۴۱۶	۷	فازی	فازی
۴۱۸	۱۴	قاب ناجاق	قاب قاجاق
۴۱۹	۱۹	ساغا گرام	سانما کارام
۴۲۲	۱۸	حسسی نی	حسی نی
۴۲۷	۴	داغلارا	داغلاردان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴۲۹	۵	شاه بوزارایون	شاه بوزارایونون
۴۲۹	۱۱	قازت	قوت
۴۳۰	۱۶	مدنیت اثری	مدنیت ائوی
۴۳۰	۱۹	یاسلی	پاسلی
۴۳۷	۱۲	تیره سی نین	تیره سی نین
۴۳۷	۱۲	قورولتایدا	قورولتایدا
۴۴۶	۹	آخونه ادین	آخوند اوو
۴۴۸	۲۰	پریشان و پریشان	پریشانی پریشان
۴۴۹	۶	که زمو	که زمه
۴۵۰	۳	کیمین	کیمی
۴۵۱	۸	معجزه	معجز
۴۵۱	۱۷	بیر سدر چه که بین	بیر سر چه لبین
۴۵۲	۱۷	چشمه میز	چشم میز
۴۵۳	۱۵	گاه مایک مولک	گاه مالک مولک هفت اقلیمه
		هفت اقلیم	
۴۵۴	۱۰	یاریم	یاریم
۴۶۰	۸	شوتار	شونقار
۴۶۰	۱۴	حالینا	حالینه
۴۶۱	۲۱	غرل	غزل

صفحه	سطر	فادرست	درست
۴۶۲	۱۲	کۆرونمی به	کۆرنمی به
۴۶۴	۱۹	قارلا کوزه لی	قارلا کۆزه لی
۴۶۵	۱۸	راخی یم	رازی یم
۴۷۱	۹	ولی سوو	دلی سوو
۴۷۱	۱۷	خرر	خزر
۴۷۳	۷	بیر بیر	بیریش
۴۷۵	۹	ساحه ستمده	ساحه سینده
۴۷۷	۱۵	مایاک می	مایاق می
۴۷۸	۱۵	سرت	سوت
۴۹۴	۱۹	نازینده	نازنده
۴۹۶	۷	آتشین غمه	آتشیم غمه
۴۹۶	۱۰	کربلا سنده	کرب بلا سنده
۴۹۶	۲۰	سراوسته	سو اوسته
۴۹۷	۲	قان ایله	قان ائيله
۴۹۹	۴	بیرینین	بیر لیکنین
۴۹۹	۷	کولوم	که له رم
۵۰۰	۲۰	ددزو دوز	دوز دوز
۵۰۱	۱۹	نطقی	نطقین
۵۰۳	۳	بانگیلار	تانگیلار

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۰۳	۱۶	آردیملا	آددیملار
۵۰۴	۶	باخشیش	باخیش
۵۰۴	۱۰	کنه	کهنه
۵۱۷	۱۳	موداقصی	مودافعی
۵۲۱	۱۹	رسوای	رسوایی
۵۲۶	۲۰	تاجی	ساجی
۵۲۸	۳	بیر	بیریر
۵۳۷	۹	اولدی	اولدوم
۵۸۱	۸	تهلیسک	تک لیک
۵۸۵	۱۸	سیدی	سعیدی
۵۸۷	۳	رشد	رسد
۵۹۴	۶	بسلییه‌ن	بسله‌یه‌ن
۵۹۶	۴	شخاوت	سخاوت
۶۰۰	۱	یارصله	یاوصل یاره
۶۰۴	۴	غم	غمم
۶۰۶	۱۷	حانا	جانا
۶۵۴	۱۸	ابرمن زاستاره	برمن از استاره

فهرست اسامی شعرا

صفحه ۴	آتش‌ی شروانی
صفحه ۴ تا ۶	آخوند زاده
« ۶	آذری چلبی
« ۶ تا ۷	آشفته‌ایروانی
« ۸	آشوب‌ایروانی
« ۸	آقا باجی قراباغی
« ۹ تا ۱۰	آقامسیح شروانی
« ۱۰ تا ۱۱	ابراهیم اردوبادی
« ۱۱ تا ۱۲	ابراهیم نخجوانی
« ۱۲	ابن سادجی نخجوانی
« ۱۳	ابوالعباس اعمی
« ۱۳ تا ۱۷	ابوالعلا گنجوی
« ۱۷ تا ۱۹	ابوالقاسم اردوبادی
« ۱۹ تا ۲۰	ابوطاهر شروانی
« ۲۰	ابونصر آذربایجانی
« ۲۰ تا ۲۱	احمد شروانی
« ۲۱ تا ۲۲	ادیب ابوبکر شروانی
« ۲۲	اسماعیل آذربایجانی
« ۲۲	اشتیاق گنجوی
« ۲۲ تا ۲۳	اشراق قراباغی

صفحه	۲۴	اطلسی
«	۲۴ تا ۲۵	امیرالدین نخجوانی
«	۲۵	اویس آذربایجانی
«	۲۶	ایلچی نامی
«	۲۶	بابا ذکری
«	۲۷ تا ۳۱	باغچه بان
«	۳۱ تا ۳۲	بختیار شروانی
«	۳۲ تا ۳۵	بدرالدین لالوی آذربایجانی
«	۳۵	بدر شروانی
«	۳۶ تا ۳۷	برهان کنجه ای
«	۳۷ تا ۴۳	بهار شروانی
«	۴۳	بی سواد
«	۴۳ تا ۴۹	بیلقانی
«	۴۹ تا ۵۰	بی نوا
«	۵۰	پرتو کنجه ای
«	۵۰ تا ۵۱	پورباروقی کنجه ای
«	۵۱ تا ۵۳	پور خطیب
«	۵۳ تا ۵۴	پیر بذاق آذربایجانی
«	۵۴	تراب آذربایجانی
«	۵۴ تا ۵۷	نمکین شروانی

		صفحه ۵۷	ثباتی اردوبادی
		۵۸ «	جلال الدین شروانی
۶۰	تا	۵۸ «	جمال خلیل شروانی
۶۱	تا	۶۰ «	جمال گنجه‌ای
		۶۱ «	جیشی آذربایجانی
۶۲	تا	۶۱ «	چشمه ایروانی
۶۵	تا	۶۲ «	حاج سید عظیم شروانی
۶۶	تا	۶۵ «	حالی آذربایجانی
۶۸	تا	۶۶ «	حبیبی آذربایجانی
		۶۸ «	حجاب آذربایجانی
۶۹	تا	۶۸ «	حجت آذربایجانی
		۶۹ «	حریف آذربایجانی
۷۲	تا	۶۹ «	حسن خان شاملو
		۷۳ «	حسن حکاک
		۷۳ «	حلیمی شروانی
۷۴	تا	۷۳ «	حمید شروانی
۷۵	تا	۷۴ «	حمید گنجه‌ای
		۷۵ «	خادم عطار آذربایجانی
۱۰۵	تا	۷۵ «	خاقانی شروانی
		۱۰۶ «	خدبجه سلطان آذربایجانی

خلیل نخجوانی	صفحه	۱۰۶	تا	۱۰۷
خوشنام نخجوانی	«	۱۰۷		
خیرالعلی آذربایجانی	«	۱۰۷		
درونی آذربایجانی	«	۱۰۸		
دختر خطیب کنجه‌ای	«	۱۰۸		
دلگیر آذربایجانی	«	۱۰۸	تا	۱۰۹
دلیل ایروانی	«	۱۰۹		
دیلباز اوغلو	«	۱۰۹	تا	۱۱۳
ذاکر	«	۱۱۳	تا	۱۱۵
ذاکرنائی	«	۱۱۵		
ذبیح کنجوی	«	۱۱۵		
ذلیل آذربایجانی	«	۱۱۶		
ذوالفقار شروانی	«	۱۱۶	تا	۱۲۳
رازی آذربایجانی	«	۱۲۳		
راضی آذربایجانی	«	۱۲۴		
رامی اردوبادی	«	۱۲۴		
ربعی آذربایجانی	«	۱۲۴	تا	۱۲۵
رشید شروانی	«	۱۲۵		
رشید کنجه‌ای	«	۱۲۶		
رضا آذربایجانی	«	۱۲۶		

		صفحه ۱۲۷	رضی گنجه‌ای
۱۲۸	تا	۱۲۷	بانو رضیه گنجوی
		۱۲۹	رفت شروانی
		۱۲۹	رفیع آذربایجانی
		۱۳۰	رفیع گنجوی
		۱۳۰	زیادی قرا باغی
		۱۳۱	زیبق آذربایجانی
۱۳۲	تا	۱۳۱	ساغری
		۱۳۲	سالک آذربایجانی
		۱۳۲	سالک اردوبادی
۱۳۵	تا	۱۳۳	سالک
		۱۳۶	سایر اردوبادی
۱۳۷	تا	۱۳۶	سپهری آذربایجانی
۱۳۸	تا	۱۳۷	سحاب اردوبادی
		۱۳۸	سرمست آذربایجانی
		۱۳۸	سری آذربایجانی
۱۳۹	تا	۱۳۸	سعد گنجه‌ای
		۱۳۹	سعید شروانی
		۱۴۰	سلیمان بیگ آذربایجانی
		۱۴۰	شاکر شروانی

		صفحه ۱۴۱	شاه حسین اردوبادی
۱۴۲	تا	۱۴۱	شاه فضل‌اله
		۱۴۲	شاهد آذربایجانی
		۱۴۲	بانو شاهین ابروایی
		۱۴۳	شایق آذربایجانی
		۱۴۳	شمس گنجه‌ای
		۱۴۴	شمس الیاس گنجه‌ای
		۱۴۵	شمسی شروانی
۱۴۶	تا	۱۴۵	شهاب کاغذی
		۱۴۶	شهاب گنجه‌ای
۱۵۲	تا	۱۴۶	صابر آذربایجانی
		۱۵۳	صابری آذربایجانی
		۱۵۳	صادق
۱۵۴	تا	۱۵۳	صافی اردوبادی
۱۵۵	تا	۱۵۴	صفا
		۱۵۵	صفی شروانی
۱۵۶	تا	۱۵۵	طیب گنجوی
۱۵۸	تا	۱۵۶	طوطی آذربایجانی
۱۶۰	تا	۱۵۸	عاجز
۱۶۳	تا	۱۶۰	عارف

۷۰۳	فهرست اسامی شعرا	تذکره‌ی شعرای آذربایجان
۱۶۴	تا	صفحه ۱۶۳ عاشق پری
		« ۱۶۵ عاشق واله
۱۶۶	تا	« ۱۶۵ عاصی
۱۶۷	تا	« ۱۶۶ عباسقلیخان
۱۶۸	تا	« ۱۶۷ عبدالخالق یوسف
۱۶۹	تا	« ۱۶۸ عبدالعزیز گنجه‌ای
۱۷۱	تا	« ۱۶۹ عبدالله جانی اوغلو
		« ۱۷۱ عبدالله طوطی قراباغی
		« ۱۷۱ عبدی آذربایجانی
۱۷۲	تا	« ۱۷۱ عبدی شروانی
۱۷۳	تا	« ۱۷۲ غتیقی شروانی
۱۷۴	تا	« ۱۷۳ عزالدین شروانی
۱۷۷	تا	« ۱۷۵ عز شروانی
		« ۱۳۹ عسکری آذربایجانی
۱۷۸	تا	« ۱۷۷ علیرضا بیسک
۱۸۰	تا	« ۱۷۸ علیاری قراجه داغی
		« ۱۸۰ عماد شروانی
۱۸۱	تا	« ۱۸۰ عیاضی گنجه‌ای
۱۸۲	تا	« ۱۸۱ غالب آذربایجانی
۱۸۳	تا	« ۱۸۲ فاضل ایروانی

فایض	صفحه	۱۸۳		
فتحی شروانی	«	۱۸۳		
فخر گنج‌های	«	۱۸۴		
فخری ایروانی	«	۱۸۴	تا	۱۸۶
فرخی شروانی	«	۱۸۶		
فضولی آذربایجانی	«	۱۸۶	تا	۱۹۳
فکری اردوبادی	«	۱۹۳		
فلکی شروانی	«	۱۹۳	تا	۲۰۲
فیضی شروانی	«	۲۰۲		
قابل ایروانی	«	۲۰۲	تا	۲۰۳
قاضی شروانی	«	۲۰۳	تا	۲۰۴
قاضی ابوالمجد شروانی	«	۲۰۴	تا	۲۰۵
قدسی آذربایجانی	«	۲۰۶	تا	۲۰۹
قدسی گنجوی	«	۲۰۹		
قمری	«	۲۰۹	تا	۲۱۲
قوامی گنج‌های	«	۲۱۲	تا	۲۲۱
کاشف قراباغی	«	۲۲۱		
کشوری اردوبادی	«	۲۲۱	تا	۲۲۲
کفائی گنجوی	«	۲۲۲		
کمال الدین آذربایجانی	«	۲۲۲		

۲۲۳	تا	۲۲۲	صفحه	کمال الدین مسعود شروانی
		۲۲۳	«	کلشن
۲۲۶	تا	۲۲۳	«	کلشنی
		۲۲۶	«	کنجی آذربایجانی
		۲۲۶	«	کوهر خاتم آذربایجانی
۲۳۴	تا	۲۲۷	«	محزون
		۲۳۴	«	محمد بیگ جوانشیر
۲۳۵	تا	۲۳۴	«	محمد تقی بیگ
۲۳۶	تا	۲۳۵	«	محمد شروانی
		۲۳۶	«	محمد قاسم بیگ
۲۳۸	تا	۲۳۶	«	محمد قیچاقی
		۲۳۸	«	محمد مومن بیگ
		۲۳۹	«	مختصر کنجه‌ای
		۲۳۹	«	مخلص آذربایجانی
۲۴۰	تا	۲۳۹	«	مرتضی قلیخان آذربایجانی
۲۴۱	تا	۲۴۰	«	مشتاق
۲۴۲	تا	۲۴۱	«	مشتی
		۲۴۲	«	مصاحب کنجوی
۲۴۳	تا	۲۴۲	«	مصطفی آقا ناصر
۲۴۹	تا	۲۴۳	«	ملایناه واقف

		صفحه	۲۴۹	ملا محمد
		«	۲۵۰	ملولی آذربایجانی
۲۵۱	تا	«	۲۵۰	منشی اردوبادی
		«	۲۵۱	مواج آذربایجانی
		«	۲۵۱	مؤبد آذربایجانی
۲۵۲	تا	«	۲۵۱	موجی آذربایجانی
		«	۲۵۳	موسی شهوات
		«	۲۵۳	مهبجور آذربایجانی
۲۵۶	تا	«	۲۵۳	مهدب‌الدین دبیرشروانی
۲۶۴	تا	«	۲۵۶	مهستی گنجوی
۲۶۵	تا	«	۲۶۴	میر حمزه سید نگاری
		«	۲۶۵	میرزا باخیش نادم
		«	۲۶۶	میرزا جان مدد اوف
۲۶۷	تا	«	۲۶۶	میرزا سعید
		«	۲۶۷	میرزا شفیع واضح
۲۷۰	تا	«	۲۶۷	میرزا صادق اردوبادی
۲۷۱	تا	«	۲۷۰	میرزا کافی اردوبادی
		«	۲۷۱	میرزا محمد منشی اردوبادی
۲۷۲	تا	«	۲۷۱	میرزای شروانی
۲۷۵	تا	«	۲۷۳	بانو ناتوان

۷۰۷	فهرست اسامی شعرا	تذکره‌های آذربایجان	
۲۷۶	تا	صفحه ۲۷۵	ناجی اردوبادی
۲۷۷	تا	« ۲۷۶	ناکام
		« ۲۷۷	نجیم کنجه‌ای
۲۸۲	تا	« ۲۷۷	نجیب کنجه‌ای
۲۹۶	تا	« ۲۸۲	نسیمی
۲۹۷	تا	« ۲۹۶	نشاط شروانی
۲۹۸	تا	« ۲۹۷	نشایی شروانی
		« ۲۹۸	نصری اردوبادی
۲۹۹	تا	« ۲۹۸	نصیر
۳۰۰	تا	« ۲۹۹	نصیر کنجه‌ای
		« ۳۰۰	نطقی شروانی
۳۲۷	تا	« ۳۴۰	نظامی کنجوی
		« ۳۲۷	نفیس شروانی
۳۳۲	تا	« ۳۲۷	ودادی
۳۳۳	تا	« ۳۳۲	یوسف قراباغی
۳۳۹	تا	« ۳۳۷	احمد جمیل
۳۴۱	تا	« ۳۳۹	بختیار وهاب زاده
۳۴۳	تا	« ۳۴۱	توفیق غفاری دوشکون
		« ۳۴۳	خیراله کریم اوف
۳۴۸	تا	« ۳۴۶	راسم کریملی

۳۵۰	تا	۳۴۸	صفحه	زینال خلیل
۳۵۲	تا	۳۵۱	«	یحیی سلیمان او
۳۵۳	تا	۳۵۲	«	حسین شاهین
۳۵۴	تا	۳۵۳	«	علی عباس ذکی
۳۵۵	تا	۳۵۴	«	خدیجه حسن اووا
		۳۵۶	«	عادل ظاهراو
		۳۵۷	«	آغا مهدی عظیم او
		۳۵۸	«	اکرام زینال او
۳۶۰	تا	۳۵۹	«	بؤیوک آغا فایق
۳۶۱	تا	۳۶۰	«	انور آفاوردی اوغلو
		۳۶۱	«	علی بالا ظاهر
		۳۶۲	«	سلیمان رستم
۳۶۴	تا	۳۶۳	«	عادل قلی یف
۳۶۵	تا	۳۶۴	«	خانیم آغا عباس اووا
۳۶۶	تا	۳۶۵	«	عزیز آقا کریم اووا
۳۶۷	تا	۳۶۶	«	حو کومه علی اووا
۳۶۸	تا	۳۶۷	«	میر رحیم علی عسکرلی
۳۷۰	تا	۳۶۹	«	نامیلا شافاق
۳۷۱	تا	۳۷۰	«	عندلیب قراجاداغی
۳۷۲	تا	۳۷۱	«	زهرا عباس قیزی الهوردی اووا

۳۷۵	تا	صفحه ۴۷۲	ناظم رضوان
۳۷۷	تا	« ۳۷۵	احمد قشم اوغلو
۳۸۰	تا	« ۳۷۷	عاصیم یادگار
۳۸۴	تا	« ۳۸۰	ائلناز عسکرزاده
۳۸۶	تا	« ۳۸۴	المیرا قاسم ادا
۳۸۸	تا	« ۳۸۷	افلاطون سراجلی
۳۹۰	تا	« ۳۸۹	یالچین قوجا
۳۹۳	تا	« ۳۹۰	مینایه علی ادا
۳۹۵	تا	« ۳۹۳	شامیل دلی داغ
۳۹۸	تا	« ۳۹۵	احمد جواد
۴۰۱	تا	« ۳۹۸	حکمت محمود
۴۰۵	تا	« ۴۰۱	شمشاد رضا
۴۰۷	تا	« ۴۰۵	حسین کورد اوغلو
۴۱۱	تا	« ۴۰۷	احمد قشم اوغلو
۴۱۳	تا	« ۴۱۱	عارف عبدالله زاده
۴۱۵	تا	« ۴۱۳	موسی علی اکبرلی
۴۱۷	تا	« ۴۱۵	رامیز محمد زاده
۴۱۹	تا	« ۴۱۷	قابیل
۴۲۰	تا	« ۴۱۹	احد مختار

صفحه	۴۲۱			ایلیاس تابدیق
«	۴۲۲	تا	۴۲۳	پاشا قلبی نور
«	۴۲۳	تا	۴۲۵	آقالار میرزا
«	۴۲۵	تا	۴۲۶	اسماعیل ایمان زاده
«	۴۲۶	تا	۴۲۸	دوینا مالی مفتون
«	۴۲۸	تا	۴۳۳	محمد آراز
«	۴۳۳	تا	۴۳۶	بختیار وهاب زاده
«	۴۳۶	تا	۴۴۵	نریمان حسن زاده
«	۴۴۵	تا	۴۴۸	سلیمان رستم
«	۴۴۸	تا	۴۵۰	نشاط شروانی
«	۴۵۰	تا	۴۵۱	شاگر شروانی
«	۴۵۲	تا	۴۵۳	مهجور شروانی
«	۴۵۳	تا	۴۵۴	عارف شروانی
«	۴۵۴	تا	۴۵۵	آقا مسیح شروانی
«	۴۵۵	تا	۴۵۸	بابا شروانی
«	۴۵۸	تا	۴۶۰	ملا ولی ودادی
«	۴۶۱	تا	۴۶۳	ملا پناه واقف
«	۴۶۳	تا	۴۶۴	محمد حسین خان مشتاق
«	۴۶۴	تا	۴۶۵	حسین رازی
«	۴۶۶	تا	۴۶۷	محمد اسماعیل

۴۶۸	تا	صفحه ۴۶۷	محمد اصلان
۴۷۰	تا	۴۶۸	بالاتش آذر اوغلو
۴۷۲	تا	۴۷۰	عاطیف زیناللی
۴۷۳	تا	۴۷۲	نورامکیز کون
۴۷۵	تا	۴۷۳	فامیل مهدی
۴۷۷	تا	۴۷۵	قبی خزری
۴۷۸	تا	۴۷۷	اسلام نورکای
۴۷۹	تا	۴۷۸	صابر مصطفی
		۴۸۰	علی آقا باکیر
۴۸۲	تا	۴۸۱	حاجی محمد حاجی‌یو
۴۸۵	تا	۴۸۳	محمد اسماعیل
۴۸۷	تا	۴۸۵	ملک زاده (عامل)
۴۹۱	تا	۴۸۷	قلی‌یو علمدار
۴۹۲	تا	۴۹۱	علی‌یو فاضل
۴۹۴	تا	۴۹۲	۱. ظاهر
۴۹۷	تا	۴۹۴	آخوند اوعلی اکبر شهباز
۴۹۸	تا	۴۹۷	شکر اصلان
۵۰۰	تا	۴۹۸	مختار قاسم زاده
۵۰۲	تا	۵۰۰	حسین زاده
۵۰۳	تا	۵۰۲	حسن ائل سؤهر

داود نصيب	صفحه ۵۰۳	تا ۵۰۴
ميرواريد دلپازي	« ۵۰۵	تا ۵۰۶
توفيق مطلب او	« ۵۰۶	تا ۵۰۸
مظفرشكور	« ۵۰۸	تا ۵۰۹
سودابه شفا	« ۵۰۹	تا ۵۱۱
رحمت احمد زاده	« ۵۱۲	تا ۵۱۴
ماهره عبدالله يوا	« ۵۱۴	تا ۵۱۵
سردارزينال	« ۵۱۵	تا ۵۱۶
ليلی علی يوا	« ۵۱۷	
علی آستانه	« ۵۲۱	تا ۵۲۳
ميرزا محمد آقالي	« ۵۲۳	تا ۵۲۵
اکرم احساني	« ۵۲۵	تا ۵۲۸
آيدين تبريزلي	« ۵۲۸	تا ۵۳۳
باقري	« ۵۳۳	تا ۵۳۴
شهين پور حسيني	« ۵۳۵	
علی پور كفاش	« ۵۳۶	تا ۵۳۷
تيمور داداشي	« ۵۳۸	تا ۵۳۹
مقصود جواني	« ۵۳۹	تا ۵۴۱
سلیمان جودی	« ۵۴۱	تا ۵۴۳
احمد حامدي	« ۵۴۳	تا ۵۴۶

۵۴۶	صفحه	۵۴۶	تا	۵۴۷	بایرام علی حسین زاده
۵۴۸	«	۵۴۸	تا	۵۵۳	مهدی دهقانزاده
۵۵۳	«	۵۵۳	تا	۵۶۰	سید منصور دیبا
۵۶۰	«	۵۶۰	تا	۵۶۵	عباس رسولی
۵۶۵	«	۵۶۵	تا	۵۶۷	باقر رشادتی
۵۶۷	«	۵۶۷	تا	۵۷۰	رضا رضی پور
۵۷۰	«	۵۷۰	تا	۵۷۲	محمد رنجبر ماهر
۵۷۲	«	۵۷۲	تا	۵۷۷	احمد روحبخش خسروشاهی
۵۷۷	«	۵۷۷	تا	۵۸۵	مالک رهنما
۵۸۵	«	۵۸۵	تا	۵۸۸	عباس سهرابی
۵۸۸	«	۵۸۸	تا	۵۹۰	میرهادی سیدی
۵۸۹	«	۵۸۹	تا	۵۹۲	حمداله شکری
۵۹۰	«	۵۹۰	تا	۵۹۲	علی صحتی (صحت) مراغه‌ای
۵۹۲	«	۵۹۲	تا	۵۹۷	علی عالیفر
۵۹۸	«	۵۹۸	تا	۶۰۰	ابوالفضل علیمحمدی
۶۰۰	«	۶۰۰	تا	۶۰۲	رحیم عباسی اسکویی
۶۰۲	«	۶۰۲	تا	۶۰۶	محمد فرقانی
۶۰۷	«	۶۰۷	تا	۶۱۷	محمد فقیه دینوری
۶۱۷	«	۶۱۷	تا	۶۲۱	دکتر فلاحی
۶۲۱	«	۶۲۱	تا	۶۲۵	جعفر قره پور

۶۲۶	تا	۶۲۵	صفحه	بانو شمس کسمائی
۶۲۷	تا	۶۲۶	۱	لکستانی
۶۲۹	تا	۶۲۸	۱	حسن محسنی
۶۳۰	تا	۶۲۹	۱	علی مصباح
۶۳۴	تا	۶۳۰	۱	سید ولی اله معینی
۶۳۷	تا	۶۳۵	۱	لطفعلی ملک پور
۶۴۴	تا	۶۳۷	۱	سید جعفر موسوی زاده
۶۴۵	تا	۶۴۴	۱	فردین ناصری
۶۴۹	تا	۶۴۵	۱	عیسی هریسی نژاد
		۶۵۰	۱	خداداد امیری

توضیح و پوزش

با پایان یافتن حروفچینی آخرین جلد تذکره شعرای آذربایجان، تذکر چند نکته لازم و ضروری است که بدینوسیله توجه خوانندگان گرامی را به نکات زیر جلب مینماید:

۱- مقدمه کتاب قبل از فروپاشی شوروی سابق نوشته و چاپ شده بود که تجدید نظر در آن مقدور نشد.

۲- اسامی و قسمتی از اشعار شعرای مشروحه زیر:

بختیار وهاب زاده - سلیمان رستم - احمد قشم اوغلو - ملا پناه واقف و نبی خزری تکراری و کلمه شروانی نیز در بعضی از صفحات، شیروانی چاپ شده است

۳- از آنجائیکه شعرای بزرگوار آذربایجان شمالی بیوگرافی خود را با واژه های مخصوص تهیه و اشعارشان را با اصطلاحات رایج در مناطق مختلف منطقه خودشان به نظم درآورده اند که خواندنش برای شعر دوستان کشورمان مشکل و بلکه غیرممکن بود بهمین جهت شاعر و نویسنده گرامی آقای پاشازاده آشنا به زبان شعر شعرای آذربایجان شمالی بر آن شد که مسافرتی به آنسوی ارس نماید که ضمن دیدار با شعرا و ادبای آن دیار بیوگرافی و اشعاری از آنان برای چاپ در تذکره دریافت دارند و آنها را از زبان کریل بزبان آذری رایج برگردانند که متأسفانه با زحماتی که متحمل شدند در این برگردانی مقداری اغلاط بوجود آمد و در مرحله حروفچینی هم با تلاشهای بسیار زیاد و دقت مصحح محترم باز هم اشتباهات جزئی شد که باعث گردید غلطنامه مفصلی بوجود آید

۴- اشعار قسمتی از شعرای آذربایجان شمالی و باز یافته در اواخر کتاب بترقیب حروف مقدور نشده و پراکنده چاپ شده است. ضمن پوزش از خوانندگان معظم انتظار دارد قبل از مطالعه حتماً به اصلاح اغلاط اقدام فرموده و قرین مباحثاتمان فرمایند.

